



خطبه

حضرت فاطمه زهرا عليها السلام

و ماجرای فدک

درسهایی از

فقیه و مرجع عالیقدر

حضرت آیت الله العظمی منتظری

● **تقدیم به:**

پیشگاه مقدّس بانوی بزرگ اسلام

سرور و اسوه نیکوی مردان و زنان

حضرت صدیقه طاهره، فاطمه زهرا علیها السلام

منتظری، حسینعلی، ۱۳۰۱ -

خطبه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و ماجرای فدک / درسهایی از قبه و مرجع عالیقدر
حضرت آیت الله العظمی منتظری - تهران: خرد آوا، ۱۳۸۵.

۴۳۲ ص ۳۰۰۰۰ ریال

ISBN : 964 - 95808 - 6 - 7

فیبا.

کتاب حاضر توسط ناشران مختلف در سالهای متفاوت منتشر شده است.

کتابنامه به صورت زیرنویس .

فاطمه زهرا(س)-۸ قبل از هجرت-۱۱ ق -- خطبه ها .

فاطمه زهرا(س)-۸ قبل از هجرت-۱۱ ق -- احادیث .

فدک .

۴۴۴۸۱ - ۸۵ م

۱۳۸۵ خ ۷۵ م / ۲۲ / ۲۷ / ۹۷۳ BP ۲۹۷

خطبه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و ماجرای فدک

حضرت آیت الله العظمی منتظری

ناشر: مؤسسه فرهنگی خرد آوا

چاپ: شریف

نوبت چاپ: ششم (دوم ناشر)

تاریخ انتشار: زمستان ۱۳۸۷

تیراژ: ۵۰۰۰ جلد

قیمت: ۳۰۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴-۹۵۸۰۸-۶-۷

مراکز پخش: قم، بلوار شهید محمد منتظری، کوچه شماره ۱۲

تلفن: ۱۴-۷۷۴۰۰۱۱ * فاکس: ۷۷۴۰۰۱۵ (۰۲۵۱)

تهران: خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، نبش وحید نظری، پلاک ۲۷،

ساختمان فروردین، طبقه اول، تفکر نو، تلفن: ۶۶۹۷۸۱۱۶ * موبایل: ۰۹۱۲۲۵۲۵۰۵۰

آدرس ایمیل: AMONTAZERI @ AMONTAZERI . COM

﴿ فهرست مطالب ﴾

سخن ناشر.....	۱۵
مقدمه.....	۱۹

بخش اوّل: خطبه حضرت زهرا ع در مسجد النبی ص

خطاب به مسلمانان حاضر در مسجد

● درس اوّل:	۳۵
بررسی سند خطبه.....	۳۷
کیفیت رفتن حضرت زهرا <small>ع</small> به مسجد.....	۴۱
آماده شدن برای ایراد خطبه.....	۴۵
نالۀ حضرت زهرا <small>ع</small> و گریۀ شدید حاضران.....	۴۶

● درس دوّم:	۴۹
آغاز خطبه با شکر نعمت‌های خداوند.....	۵۲
نعمت‌های بیشمار خداوند.....	۵۶
گسترش و تداوم نعمت‌ها در اثر شکرگزاری.....	۵۸
اخلاص ثمرۀ توحید.....	۶۰
درک قلبی و معرفت عقلی انسانها از توحید.....	۶۱
حقیقت ناشناخته حق تعالی.....	۶۳

﴿ وَمَا تَقَدَّمُوا لِنَفْسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ ﴾

(قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۱۱۰)

با سپاس و قدردانی از برادر بزرگوار و فرهنگ‌دوست که بخشی از هزینه‌های چاپ این صحیفه را پرداخت کرده است. برکت، رحمت و بخشایش الهی را از خداوند منان برای ایشان خواستاریم.

- آفرینش اشیاء توسط خداوند ۶۴
- اهداف آفرینش ۶۶
- فلسفه ثواب و عقاب ۶۸
- ۷۱
- درس سوّم:**
- عبودیت زمینه رسالت ۷۳
- مقامات پیش از رسالت ۷۴
- انتخاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قبل از خلق موجودات ۷۷
- اهداف بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ۸۱
- قیام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای هدایت انسانها ۸۸
- رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ۸۹
- ویژگی های مهاجرین و انصار ۹۱
- قرآن و عترت، دو یادگار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ۹۴
- ویژگی های هدایتی قرآن ۹۵
- ۱۰۳
- درس چهارم:**
- فلسفه احکام الهی ۱۰۵
- سفارش به تقوا ۱۲۳
- ارتباط دانش با خداشناسی ۱۲۴
- معرفی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمه عليها السلام و علی عليه السلام ۱۲۶
- چگونگی آغاز رسالت ۱۳۰
- مراتب سه گانه دعوت ۱۳۲

- بت شکنی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ۱۳۳
- نعمه توحید و خاموشی کفر ۱۳۴
- ۱۳۹
- درس پنجم:**
- ویژگی های دوران جاهلیت ۱۴۱
- نجات مردم توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ۱۴۷
- نقش حضرت علی عليه السلام در گسترش اسلام ۱۵۰
- ویژگی هایی از حضرت علی عليه السلام ۱۵۳
- راحت طلبان دیروز و فرصت طلبان امروز ۱۵۴
- خصلت های فرصت طلبان ۱۵۶
- رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و پیامدهای آن ۱۵۹
- شیطان صفتان مترصد ۱۶۲
- ۱۶۵
- درس ششم:**
- اشاره به جریان سقیفه ۱۶۸
- سیمای حقیقی سقیفه ۱۷۰
- مردم، بازیچه سیاست ۱۷۴
- ویژگی هایی از قرآن ۱۷۶
- پشت کردن به قرآن ۱۷۸
- ۱۸۱
- درس هفتم:**
- خلیفه تراشی و تغییر ارزشها ۱۸۵

۱۸۸	دشمنی در قالب دوستی
۱۹۰	صبر بر مصائب
۱۹۱	فدک میراث پیامبر <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>
۱۹۵	پیامبران و آیات ارث
۱۹۸	وجوه انحرافی در فهم آیات ارث
۱۹۹	علت تکیه حضرت بر مسأله ارث
۲۰۱	منظور از ارث چیست؟
۲۰۵	هشدار حضرت زهرا <small>عليها السلام</small>

● درس هشتم:

۲۱۱	سخنی با انصار
۲۱۳	تغییر سیاست و تغییر موضع
۲۱۷	پیامدهای رحلت پیامبر <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>
۲۲۰	پیش بینی رحلت پیامبر <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small> در قرآن
۲۲۵	پیامبران و سنت الهی مرگ
۲۲۷	شکوه حضرت زهرا <small>عليها السلام</small> از انصار
۲۳۰	سوابق مبارزاتی انصار
۲۳۳	

● درس نهم:

۲۳۷	استقرار نظام اسلامی
۲۳۹	مظاهر ارتجاع پس از انقلاب
۲۴۲	راحت طلبی و دنیاپرستی، انگیزه سکوت
۲۴۶	

۲۴۹	بازگشت به جاهلیت
۲۵۱	بیان سوز دل و اتمام حجت
۲۵۵	ترسیم پایان توطئه

● درس دهم:

۲۶۱	سخنان متظاهران ابوبکر
۲۶۶	توجیه عوام فریبانه ابوبکر برای مصادره فدک
۲۷۲	پاسخ حضرت فاطمه <small>عليها السلام</small> به ابوبکر
۲۷۷	خیانت سران سقیفه
۲۷۹	قرآن و شبهات معاندان
۲۸۰	تاکتیک مجدد ابوبکر
۲۸۳	

● درس یازدهم:

۲۸۵	توییح مجدد مردم
۲۸۷	تغییر مسیر امامت و آینده آن
۲۹۰	سوز دل بر مزار پدر
۲۹۵	

● درس دوازدهم:

۳۰۳	سوز دل حضرت زهرا <small>عليها السلام</small> در محضر حضرت علی <small>عليه السلام</small>
۳۰۵	عناد حاکمیت با حضرت زهرا <small>عليها السلام</small>
۳۰۸	بی تفاوتی اقشار مردم
۳۱۱	سکوتی جهادگونه
۳۱۴	

- ۳۱۸ اوج مظلومیت و غربت اهل بیت علیهم السلام
- ۳۲۰ دلداری امام علی به حضرت فاطمه علیها السلام
- ۳۲۳ تحلیلی بر سوز دل حضرت زهرا علیها السلام به محضر امام علی
- ۳۲۵ فلسفه اصرار حضرت در مورد فدک
- ۳۲۶ سکوت مهاجر و انصار از زبان یک شاعر عرب

بخش دوم: خطبه حضرت زهرا علیها السلام

خطاب به زنان مهاجر و انصار در بستر بیماری

● درس سیزدهم:

- ۳۳۱ سند خطبه
- ۳۳۳ عیادت زنان مهاجر و انصار از حضرت زهرا علیها السلام
- ۳۳۵ تصویری از بی وفایی مردم
- ۳۳۶ ناامید شدن حضرت از هدایت گمراهان
- ۳۴۱ آغاز انحراف مسیر خلافت
- ۳۴۵ انگیزه‌های سیاسی اصحاب سقیفه

● درس چهاردهم:

- ۳۵۱ تصویری از حاکمیت به حق حضرت علی علیه السلام
- ۳۵۵ ظلم و کفران نعمت
- ۳۶۳ توبیخ مجدد اصحاب سقیفه
- ۳۶۵ تصویری از جریان سقیفه
- ۳۶۸ پیش‌بینی تلخ‌کامی‌های مردم بعد از سقیفه
- ۳۷۲

- ۳۷۴ بشارت به فتنه‌های بعد از سقیفه
- ۳۷۶ عذرخواهی مردان مهاجر و انصار از حضرت زهرا علیها السلام

بخش سوّم: ماجرای غصب فدک

به روایت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

● درس پانزدهم:

- ۳۸۱ بررسی سند روایت
- ۳۸۵ شروع ماجرا به روایت امام صادق علیه السلام
- ۳۸۹ محاجّه حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر
- ۳۹۱ فدک سمبل امامت
- ۳۹۳ فدک و شهادت دادن شاهدان
- ۳۹۷ احتجاج حضرت علی علیه السلام با ابوبکر
- ۴۰۲

● درس شانزدهم:

- ۴۰۹ استیضاح ابوبکر توسط امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۴۱۴ چرخش فکری مردم
- ۴۱۸ سوز حضرت فاطمه علیها السلام بر مزار پدر
- ۴۱۹ توطئه ترور حضرت علی علیه السلام
- ۴۲۱ کشف توطئه ترور
- ۴۲۳ تردید و پشیمانی ابوبکر در حال نماز
- ۴۲۵ تهدید شدن عمر توسط حضرت علی علیه السلام
- ۴۲۷

سخن ناشر:

«فاطمه زهرا علیها السلام زنی بود که در حجره‌ای کوچک و خانه‌ای محقر، انسانهایی تربیت کرد که نورشان از بسیط خاک تا آن سوی افلاک و از عالم ملک تا آن سوی ملکوت اعلی می درخشد.»
امام خمینی مد ظله العالی

تاریخ بشریت گواه بر این حقیقت است که همواره دو گروه «حق و باطل»، «مؤمن و مشرک» و «مظلوم و ظالم» در مقابل هم قرار داشته‌اند؛ سلاح و ابزار گروه حق «ایمان، حقیقت و صداقت»، و سلاح و ابزار گروه باطل «تهدید، تطمیع و فریب» بوده است.

نمونه‌های بارزی از صف‌آرایی این دو گروه، در تاریخ یک هزار و چهارصد ساله اسلام به چشم می‌خورد. زراندوزان و دنیاطلبانی که گسترش اسلام را به زیان منافع خود می‌دیدند، با تمام توان و با تمسک به زور و فریب در مقابل عده‌ای خداپرست که جز خدا نمی‌گفتند و جز او سر تسلیم بر دیگران فرود نمی‌آوردند، قد علم کرده و با شکنجه و آزار مسلمانان و حتی شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مانع ادامه راه ایشان می‌شدند؛ اما اراده الهی بر این قرار گرفته بود که آنان طرفی نبسته و حق پیروز شود.

نگاهی گذرا به تاریخ صدر اسلام نشان می‌دهد که چگونه همانانی که سدّ راه اسلام و گسترش آن بودند و با مسلمانان و پیامبر صلی الله علیه و آله دشمنی دیرینه داشتند، به سرعت رنگ عوض کرده و جبهه‌ای جدید در مقابل پیش‌کسوتان اسلام تشکیل دادند. آنان این بار به نام اسلام و با تمسک به قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله تیشه به ریشه و اصل اسلام می‌زدند و بنای انحرافی را پایه‌ریزی کردند که تاکنون مسلمانان گرفتار آنند؛ و اینها همه نشأت گرفته از حوادثی است که پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد.

وظیفه مؤمنان و مسلمانان راستین در مقابل این جبهه‌گیری جدید، روشنگری و ارشاد مردم و امر به معروف و نهی از منکر در حدّ توان و دفاع از حریم امامت و ولایت بود؛ که در این مهم، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام اولین و اساسی‌ترین نقش را ایفا کرد.

پشتیبانی از امیر مؤمنان علیه السلام در مقاطع حساس، ایراد خطبه‌های غراء و آتشین، افشای چهره نفاق و دورویی، یادآوری مسلمانان به آیات قرآن، سفارشات پیامبر صلی الله علیه و آله و ... همه و همه از تلاشهای بانوی بزرگ اسلام در مقابله با این انحراف عظیم بوده است.

شناخت و معرفی روش و سیره عملی اهل بیت عصمت و

طهارت علیها السلام و وظیفه‌ای است که بر عهده علما و محققان گذارده شده، و آنان باید در رساندن پیام عدالتخواهی آن بزرگواران به همگان تمام سعی و کوشش خود را مبذول دارند.

بر همین اساس فقیه عالیقدر حضرت آیت‌الله العظمی منتظری مدّ ظله‌العالی شرح و توضیح نهج‌البلاغه، اصول کافی و نیز خطبه حضرت زهرا علیها السلام را وظیفه‌ای برای خود دانسته، و در کنار درسهای حوزوی هر روز ساعتی از وقت ارزشمند خود را به تدریس این مهم برای عموم مردم اختصاص دادند.

استفاده از بیانی ساده و روان، بازگو کردن مطالب در سطح عموم و پرهیز از استعمال کلمات نامأنوس از ویژگی‌های درسهای معظم‌له است.

آنچه در پیش رو دارید مجموعه‌ای است از سلسله درسهای حضرت استاد که در شرح و توضیح خطبه حضرت زهرا علیها السلام و در ایام فاطمیه سال ۱۳۷۲ ه. ش ایراد فرموده‌اند.

این کتاب مشتمل بر شانزده درس است که در سه بخش زیر ارائه شده است:

بخش اوّل: خطبه حضرت زهرا علیها السلام در مسجد النبی صلی الله علیه و آله.

بخش دوّم: خطبه حضرت زهرا علیها السلام در بستر بیماری.

بخش سوّم: ماجرای غصب فدک، به روایت حضرت امام

جعفر صادق علیه السلام.

همان‌گونه که ذکر شد توضیحات ارائه شده در این مقام در سطح عموم بوده و به صورت تحقیق گسترده و شرح مبسوط نیست و لذا فقیه عالیقدر در ابتدا اجازه چاپ آن را نمی‌دادند؛ ولی پس از اصرار مکرر عده‌ای از فضلاء، اجازه فرمودند تا برای آشنایی طبقات و اقشار مختلف با سخنان و بیانات حضرت فاطمه علیها السلام و نیز آشنایی با موقعیت و مظلومیت اهل بیت علیهم السلام پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، این درسها از نوار پیاده شده و پس از بازبینی معظم‌له به صورت کتاب حاضر چاپ و منتشر شود.

اکنون با توجه به نایاب شدن چاپهای گذشته، نوشتار حاضر با ویرایش و اصلاحات جدید در اختیار دوستداران حضرت زهرا علیها السلام قرار می‌گیرد. امید است این خدمت ناچیز مورد قبول و رضایت خداوند منان قرار گرفته و جامعه اسلامی ما بتواند در پرتو انوار مقدس قرآن و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام راه کمال و سعادت را بییابد.

فروردین ۱۳۸۶ - ربیع الاول ۱۴۲۸

«ناشر»

مقدمه:

﴿فَأَتَى حِزْبُكُمْ بَعْدَ الْبَيَانِ وَأَسْرَرْتُمْ بَعْدَ الْإِعْلَانِ؟﴾

«چرا در امر پیشوایی جامعه سرگردان گشته‌اید و پس از اعلان و اظهار حق به پنهان‌گویی افتاده‌اید؟»
حضرت فاطمه علیها السلام

اندوه جانکاهی که پیامبر را در واپسین لحظات عمرش فرا گرفته بود و روح نیرومندش را در اضطراب می‌فشرد، روزگار سخت و سیاه و افق‌های تیره و تاری بود که پس از مرگش نظاره می‌کرد. شب‌هنگام از روزهای آخر عمرش که خواب از کاسه‌خانه چشمش به در آمده و از بیم آینده بی‌قرار است، غلامش «ابومویه» را خبر می‌کند: «بیا تا امواج شب را شکافته و سکوت شب را شکسته به قبرستان بقیع رویم، زیرا مرا مأمور کرده‌اند تا برای خوابیدگان خاک بقیع و این خاموشان سخنگو استغفار کنم.» شب‌های آخر ماه صفر است و همه چیز در سکوت و سیاهی شب به محاق تاریکی فرو رفته است. پیامبر در حالی که مرگ خود را نزدیک می‌بیند و می‌داند تا چند شبی دیگر به این خفتگان خاموش خواهد پیوست، لحظه‌ای درنگ می‌کند و به آرمیدگان کوی بقیع خطاب می‌کند:

«سلام بر شما ای ساکنان گورستان! خوش بیارامید که روزگار شما آسوده‌تر از روزگار این مردم است، فتنه‌ها همچون پاره‌های شب تیره پیش آمده‌اند...» (۱)
رسول خدا دردهای دلش را با مردگان در میان می‌گذارد تا موجهای تیز دریای روحش اندکی آرام گیرد. باگذشت پاسی از شب به بستر خویش باز می‌گردد.

با همه رنج‌هایی که در دوران رسالتش پشت سر گذاشته و از جانب خدا مأمور به پایداری و استقامت بوده، ولی رنج‌های آینده او را آرام نمی‌گذارد. در فردا یا پسین فردای آن شب، برای این‌که کمی آرام‌گیرد درخواست‌های آخرینش را با کسانی که پیرامونش بودند در میان می‌گذارد. بنابر روایت صحیحین، ابن عباس می‌گوید:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هَلُمُّ أكتب لكم كتاباً لا تضلون بعده» فقال عمر: «إن رسول الله صلی الله علیه و آله قد غلب عليه الوجع وعندكم القرآن، حسبنا كتاب الله».^(۱)

می‌خواهد با این پیام‌راه‌گمراهی را بر امت ببندد و هر نوع حیرت و سرگردانی را که غالب امت‌ها پس از مرگ رهبران‌شان دچارش می‌شوند از میان امت بگیرد و کتاب و عترت را در کنار هم گذارد و بر آنچه در بیابان جحفه، پس از حجة الوداع، با انبوهی از مسلمانان در میان نهاده بود و راه راهبری بعد از خویش را هموار ساخته بود مهر تأکید نهد؛ اما با این بهانه که تب جانسوز بر رسول خدا مستولی شده و از سویی کتاب خدا در میان است و نیازی به دیگر نوشته‌ای از پیامبر نیست، از آوردن قلم و کاغذ دریغ ورزیدند و بر سراب سرگردانی امت فزونی بخشیدند، و با چنین نافرمانی زقوم شرّ و شوربختی را در امر پیشوایی مسلمانان بی‌نهادند.

پیامبر رسالت‌های سخت و سنگین فردا را پیش از آنکه بر دوش علی علیه السلام و دیگر یاران راستینش ببیند بر دوش فاطمه علیها السلام می‌بیند؛ و روح دختش را که بنیانگذار بنای عترت است تا قرآن معنا بیابد، برای روزگار پریشانی و سختی آماده می‌کند. لذا راز ناگوار مرگش را برای نخستین بار با فاطمه در میان می‌گذارد، و آنگاه که رسول مرگ دست‌سردش را به سوی پیامبر دراز می‌کند حضرت گریستن دختش را نظاره می‌کند و به او تسلیت می‌گوید و با این نوید که زود به من خواهی پیوست جلوی اندوه او را می‌گیرد. پس از سفر حجة الوداع و ابلاغ تمامیت و کمالیت دین، به دخترش می‌گوید:

۱- شرح نهج البلاغة، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۵۵؛ صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۲۶؛ و صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۵.

دخترم! جبرئیل هر سال یک‌بار قرآن را بر من می‌خواند و امسال آن را دو بار خوانده است.

- پدر! معنای این چیست؟

- می‌دانم امسال آخرین سال زندگی من است.

فاطمه‌ای که به تعبیر نویسنده لبنانی معاصر، سلیمان کتانی، در پناه دو سایه زندگی کرده، پدر و همسرش، و دو امام را در دامن خود پرورانده، حسن و حسین، و پدر را با دو گونه محبت دختری و مادری دوست داشته است، این بار رمز دوبار قرآن خواندن جبرئیل را بر پدرش می‌شنود و نیک می‌داند که پس از مرگ پدر چه رنگ‌ها و صحنه‌ها در اجتماع پدید خواهد گشت، یعنی نمایان‌گشتن دو گونه اسلام در برابر یکدیگر.

دخت پیامبر نیک می‌داند کسانی در زمان پدرش به اسلام گرویدند که هیچ اعتقادی به این آیین نداشته و تنها به خاطر ترس و یا حفظ منافع آینده خود به آن گرویدند؛ و از سویی شوهرش علی در جنگ‌های با کفار و مشرکان، بزرگان قریش را به خاک هلاکت افکنده و پهلوانان نامی عرب را به تسلیم آورده است. صاعقه این حقه‌ها و کینه‌توزیها پس از مرگ پیامبر بر سر علی علیه السلام فرو خواهد ریخت، و این حقیقتی است که در تمام انقلاب‌ها رخ می‌دهد.

آنانی که به خاطر حفظ منافع خویش به انقلاب می‌پیوندند و هیچ اعتقادی به آن ندارند، در کمین‌نشسته تا روزی عقده‌های خود را بر سر انقلابیون واقعی فرو بریزند و آنان را چون علی علیه السلام با انواع تهمت‌ها به انزوا بکشانند و خود متولی انقلاب گردند، و این سنت سیاه تاریخ است. فاطمه زهرا علیها السلام آینده را خوب درک می‌کرد و اسلام‌آوران دروغین را با چشم تیزبین خود مشاهده می‌کرد و می‌دید این خونهایی که در زمان پدرش ریخته شد انتقامش را از علی علیه السلام خواهند گرفت.

ابن‌ابی‌الحدید تحلیل زیبایی دارد؛ می‌گوید: نه تنها خونهایی که به دست علی علیه السلام ریخته شد بلکه هر خونی که با شمشیر دیگران در راه اسلام ریخته شد انتقامش را تنها از

علی علیه السلام می‌گرفتند. چون عادت عرب بر این بود که اگر خونی از آنان ریخته می‌شد انتقامش را از قاتل می‌ستاندند، و اگر او می‌مرد و یا توانایی آن را نداشتند انتقامش را از نزدیکترین خویشان می‌گرفتند.^(۱)

دیری نیامید که نشانه‌های انتقامجویی ظهور پیدا کرد و حقدها و عقده‌ها سر بر آورد و در آغاز، مسیر خلافت را به بیراهه بردند و سپس پشتوانه مالی آن «فدک» را ستاندند. زهرا علیها السلام با اشاره به این انتقامجویی در جمع زنان مهاجر و انصار فرمود:

«و ما نَقَمُوا مِن أَبِي الْحَسَنِ؟ نَقَمُوا وَاللَّهِ مِنْهُ نَكِيرٌ سَيْفِيهِ وَشِدَّةٌ وَطَأْتِيهِ وَنَكَالٌ وَقَعْتِهِ وَتَنَمَّرُهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ»^(۲)

«چه باعث شد که با کینه تیزی از علی انتقام بگیرند؟ آری از او ناراحت بودند، چون شمشیر او در راه خدا خودی و بیگانه و شجاع و ترسو نمی‌شناخت، و چون علی علیه السلام در برابر مرگ بی‌اعتنا بود و ترسی نداشت و در راه خدا چون پلنگ خشمگینانه بر دشمنان خدا می‌تاخت.»

و در جای دیگر می‌فرماید:

«و لَكُنْهَا أَحْقَادٌ بِدْرِیَّةٍ وَ تَرَاتٌ أُحْدِيَّةٍ، كَانَتْ عَلَيْهَا قُلُوبُ النِّفَاقِ مَكْتُمَةً لِمَكَانِ الْوِشَاةِ، فَلَمَّا اسْتَهْدَفَ الْأَمْرُ أَرْسَلَتْ عَلَيْنَا شَأْبِيْبَ الْأَثَارِ مِنْ مَخِيلَةَ الشَّقَاقِ»^(۳)

«این برخورد شما با علی به سبب کینه‌های بدر و انتقامجویی اُحد است. این کینه‌ها در قلب‌های منافقان مخفی بود و جرأت اظهار آن را نداشتند، اما روزی که حکومت را غصب و ما را منزوی کردند تمام کینه‌ها و حسادتها را بر ما فرو ریختند.»

و علی علیه السلام سالها پس از مرگ زهرا علیها السلام به این نکته تصریح کرد:

۱- شرح نهج البلاغة، ج ۱۳، ص ۳۰۰.

و اعلم أن كل دم أراقه رسول الله صلى الله عليه وآله بسيف علي عليه السلام و بسيف غيره، فإن العرب بعد وفاته صلى الله عليه وآله عصبت تلك الدماء بعلي بن ابي طالب عليه السلام وحده... و هذه عادة العرب إذا قُتل منها قتلى طالبت بقتل الدماء القتال، فإن مات، أو تعذرت عليها مطالبته، طالبت بها أمقت الناس من أهله.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۵۸. ۳- همان، ج ۴۳، ص ۱۵۷.

«أَنَا وَصَعْتُ فِي الصَّغَرِ بِكَلَاكِلِ الْعَرَبِ وَكَسَرْتُ نَوَاجِمَ قُرُونِ رَيْبَعَةَ وَ مُضَرَ»^(۱)

«من در دوران جوانی، بزرگان و شجاعان عرب را به خاک افکندم و شاخهای بلند قبیله‌های ربیع و مضر را درهم شکستم.»

پس از مرگ پیامبر صلى الله عليه وآله عرصه دوگانگی ظهور پیدا کرد، به تعبیر سلیمان کتانی: یکی اسلام مستسلمین [آنان که اسلام را از خلال مصالح شخصی خود دیده و قبول کرده‌اند] و دیگری اسلام مقتنعین [کسانی که حق را از دریچه حق پذیرفته بودند].^(۲) گروه اول در مرکز پیشوایی و برنامه‌های اصلی قرار گرفت و پیام اسلام و انقلاب و صابای پیامبر را نادیده انگاشت و در مقام انتقامجویی از گروه دوم برآمد. در این رهگذر، عناصر ارتجاع [کسانی که در صدد بودند جزیره العرب را به روزگار جاهلیت باز گردانند] دست در دست عناصر نفاق گذاشته و به دنبال حذف عناصر راستین اسلام که در رأس آنان علی علیه السلام بود برآمدند، و کنار گذاشتن علی علیه السلام یعنی نابود ساختن تمام ارزشهایی که از آدم شروع شده و در رهگذر تاریخ از ابراهیم و موسی و عیسی گذشته و به دست پیامبر خاتم رسیده است؛ و به جای آن باز گرداندن ارزشهای اشرافی جاهلی که برآمده از نژاد و خاک و خون است.

و اینک فاطمه نظاره گر نابودی تمام ارزشهایی است که شوهرش برای حفظ آن شمشیرها کشیده و خونها ریخته است؛ و محمد صلى الله عليه وآله می‌داند اولین کسی که قربانی تیغ دو لبه نفاق و ارتجاع خواهد شد دخترش فاطمه است؛ زیرا او به عنوان «کوثر» الهی و وارث همه مفاخر ابراهیمی در برابر این ارتجاع خواهد ایستاد. و پیامبر در زمان حیاتش مخصوصاً در سالهای آخر عمرش، فاطمه را چنان تقدیس کرده که بر دستش بوسه می‌زند، تا در جامعه‌ای که راه علاج ننگ دختر داشتن را تنها زنده به گور کردند می‌دانستند ارج و ارزش زن را در جای خود نشانند و نیز تمامی حرکات و موضعگیریهای

۱- نهج البلاغة، خطبه ۱۹۲ (معروف به خطبه قاصعة).

۲- سلیمان کتانی، فاطمه زهرا زهی در نیام، ترجمه جعفر طباطبایی، چاپ دوم، ص ۹۶.

دخترش را پس از خود صحه گذارد. لهذا پیامبر خانه خودش را در کنار خانه دخترش قرار داد و هر صبح و شام برای او سلام می فرستاد و در سفرهای جنگ از آخرین خانه‌ای که خارج می شد خانه فاطمه بود و در برگشت به نخستین خانه‌ای که بازمی گشت خانه فاطمه بود.

در مسند احمد حنبل چنین روایت شده است:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَمُرُّ بَيْتَ فَاطِمَةَ سِتَّةَ أَشْهُرٍ إِذَا خَرَجَ إِلَى صَلَاةِ الصُّبْحِ وَيَقُولُ: الصَّلَاةُ، «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^(۱)»

«به درستی که رسول خدا ﷺ در طول شش ماه هنگامی که برای نماز صبح بیرون می رفت همواره از خانه فاطمه می گذشت و می گفت: نماز؛ همانا خداوند فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان پیامبر بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند.»

در اینجا مجال تجلیل های پیامبر اکرم ﷺ از حضرت زهرا علیها السلام نیست، ولی باید گفت این همه تجلیل و تقدیس یک امر عادی و عاطفی تنها نبوده است، بلکه می خواهد بر آن جریان سیاسی که پس از مرگش دخترش دنبال می کند مهر تأیید و تأکید نهد. و این معنای نگاه روشن شد که علی علیه السلام خبر مرگ زهرا علیها السلام را شنید و فرمود: «هذا الرُّكْنُ الثَّانِي الَّذِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ». ^(۲) رکن اول خود پیامبر بود و رکن دوم آن فاطمه.

این رکن دوم است که باید جلوی جریانات شرّ و شوم بایستد و پیشوایی امت اسلام را در مسیر خودش هدایت کند. با خطبه ها، با سخنرانی ها و با حمایت هایی که از شویب می کند. و این مردم به یاد دارند که پیامبر ﷺ رکن دوم را چنین یادآور می شد: «خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِ فَاطِمَةَ علیها السلام فَقَالَ مِنْ عَرَفَ هَذِهِ فَقَدْ عَرَفَهَا وَ مِنْ لَمْ يَعْرِفَهَا فَهِيَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ، وَ هِيَ بَضْعَةٌ مِنِّي وَ هِيَ قَلْبِي وَ رُوحِي الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْي، فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ» ^(۳) یعنی: روزی در حالی که دست فاطمه علیها السلام در دست پیامبر ﷺ بود، حضرت فرمود: فاطمه دختر محمد است و او پاره تن و روح و دل من

۱- فاطمه زهرا علیها السلام، علامه امینی، ص ۱۷. ۲- بحار، ج ۴۳، ص ۱۷۳.

۳- بحار، ج ۴۳، ص ۵۴.

است، هر کس او را آزار رساند مرا آزرده است و آزردن من آزردن خداست. «اللَّهُمَّ إِنِّي وَمَنْ آذَى مِنْهَا...» و «فاطمه أمّ أئبيها» و صدها روایت دیگر که در کتابهای شیعه و سنی در ستایش های پیامبر از دخترش ذکر شده است.^(۱)

با وجود همه ستایش ها و سفارش هایی که نسبت به فاطمه دارد، همچنان هراسناک است و هر چه بیماری اش شدیدتر می شود هراسش از آینده بیشتر. و در اوج اقتدار و توفیقش می گوید: «فتنه ها همچون پاره های شب سیاه روی می آورند و سر در دنبال یکدیگر فرا می رسند.» و آغاز سربرا آوردن فتنه ها و بدایت رسالت فاطمه از این نقطه است.

«علی دفن پیامبر را پایان داده است و اصحاب بزرگ نیز دفن حق او را. آنها از سقیفه و... علی از خانه خالی پیامبر به خانه فاطمه باز می گردد، تا بیست و پنج سال سکوت و عزلت دردناک و سیاهش را آغاز کند؛ و فاطمه است که سنگینی و خشونت این ضربه های بیرحم را بیابی بر جان ناتوانش باید تحمل کند. برای او، پدرش، تکیه گاهش و محبوبترین عزیزش رفته است؛ علی، برادرش، همسرش، دوستش و تنها خویشاوند آشنا و همدردش، غمگین و شکسته خانه نشین شده است و همچون او تنها مانده است. گویی در همین چند ساعت یکباره همه با آنها بیگانه شدند. مدینه دیگر آنها را نمی شناسد.»^(۲)

مورخان دوران حیات حضرت فاطمه را پس از مرگ پدرش به کوتاهی یاد کرده اند؛ کمترین مدت را چهل شب^(۳) و بیشترین مدت را هشت ماه^(۴) نوشته اند.

هر قولی را به صواب بگیریم، روشن است که فاطمه در این جهان دیری نپایید و اندک زیست؛ اما این حیات کوتاه تاریخ بلندی را پدید آورد، و اسلامی که می رفت در گورستان اشرافیت قریش و خلافت کودتایی نابود شود، با ایراد خطبه های آتشین آن حضرت دوباره همانند آغاز عصر بعثت به منصفه تاریخ بازگشت. و دخت پیامبر

۱- الغدير، ج ۷، ص ۲۳۲ تا ۲۳۵؛ که تمام منابع اهل سنت را آورده است.

۲- دکتر علی شریعتی، فاطمه فاطمه است، ص ۱۵۸.

۳- بحار، ج ۴۳، ص ۲۱۳. ۴- الاستیعاب، ص ۷۴۹.

آنچنان هوشمندانه و مدبرانه مواضع خود را برگزید که به قول نویسنده مسیحی سلیمان کتانی: جای قدمهایش را ترسیم و ضبط کرد، و آهنگ ناقوس به نرمی و آهستگی راهنمایی بود برای منازل و مراحل، یکی پس از دیگری، تا آنکه بمب پیکار و جهادی را در فضای قصر خلیفه سوم - عثمان بن عفان، شوهر دو خواهر حضرت فاطمه (علیها السلام)، رقیه و ام کلثوم که یکی پس از دیگری به همسری او در آمدند - منفجر سازد، و تا برای صاحب اصلی حق خلافت، امام علی، حکومت و ولایتی پدید آورد.

جهان اسلام همانند اسبی بدون راهبر در سیر بود. گاه که جانب راست لجام آن رها گشته به جانب چپ متمایل می شد، و گاه جانب چپ آن اسب رها می گردید و آن به جانب راست می گرایید. این اسب آزاد بود در میان دو محیط که در جذب، مخالف و در هدف، متضاد بودند. ... گاه راه کوفه را در پیش گیرد و گاهی راه شام را، گاه به جانب میدان نبرد در بصره رود و گاه به طرف مکر و حيله ای در صفین، گاه اعلام جنگی در مدینه و گاه لشکرکشی ای به مکه، گاه مدی در اندلس و گاه جزری در حجاز، گاه آزادی ای در مصر و گاه بگير و ببندی در بغداد... و ایجاد سیل خونی از دجله... گفتگو و نزاعی در میان گرد و خاک... و قطرات اشکی از سراب.^(۱)

پس از کودتای سقیفه که نفوذیان نظام اشرافی قریش از دور آن را هدایت می کردند، سران ارتجاع و دین ناشناختگان از یک سو و چهره های نفاق و دورویی که شعارشان خدا و محمد بود ولی کردارشان تداوم سیره و سنت ابوجهل و ابوسفیان از سویی دیگر خلافت جامعه اسلامی را به دست گرفته و بنای عزل و نابودی پیروان واقعی پیامبر را گذاشتند، و کثیری از مردم در این دام شیطانی قرار گرفتند و به بیان حضرت زهرا (علیها السلام) این دعوت شیطانی را پاسخ گفتند:

«أَطَّلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ صَارِحاً بِكُمْ فَوَجَدَكُمْ لِدُعَائِهِ مُسْتَجِيبِينَ»

«شیطان سر از کمینگاه خویش بر آورد و شما را به خود دعوت کرد و دید که چه زود

سخنش را شنیدید و سبک در پی او دویدید.»

پس از اینکه امر پیشوایی مسلمانان را از مسیر وصایت به بیراهه های خلافت بردند که پس از مدت زمانی به سلطنت تبدیل شد، ننگ و نیرنگ دیگری رخ داد و آن تصاحب بنیانهای مالی حضرت زهرا (علیها السلام) و غصب «فدک» بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به دخترش بخشیده بود تا علی در برابر توطئه گران و در هدایت جامعه اسلامی دستش خالی نباشد؛ و علی (علیها السلام) در زیر آسمان صاحب و مالک چیزی نبود.

«بَلَى كَانَتْ فِي أَيْدِينَا فَدَكٌ مِنْ كُلِّ مَا أَطَّلَتْهُ السَّمَاءُ»^(۱)

«آری از همه آنچه آسمان بر آن سایه انداخت تنها فدک در دست ما بود.»

برای بازگشت جریان جاهلیت باید علی (علیها السلام) خانه نشین می شد و اموالی در اختیارش نمی بود، تا سخنی نگوید و پیامی به گوش نرساند تا خانه علی (علیها السلام) که خانه «عترت» است جانشین سنت پیامبر نگردد. و شگفت این که از وجود محصور در خانه اش نیز وحشت داشتند، غوغاییان را تحریک کردند تا به خانه اش بریزند و او را تسلیم کنند.

این خانه کوچک و این همه هراس! البته جا داشت؛ چرا که این خانه سرآغاز تاریخی خواهد بود و در درون آن انقلابی دیگر؛ که وارثان ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم در آن نشسته اند، و مظاف دلهایی خواهد شد که در آینده ای نه چندان دور حقیقت ها را می فهمند و زیبایی ها را نیک می شناسند و برای عدالت از دست رفته به سوی آن می شتابند.

سرآغاز تجدید بعثت

پس از وفات پیامبر و اجرای طرح توطئه و نشست علی در خانه و تصاحب میراث فاطمه، که تنها منبع مالی آنان بود، پشتیبانان خانه عترت که گروه اندکی بودند هرگونه راه نجاتی را بسته دیده و برخی راه انزوا را در پیش گرفتند. بلال مدینه را ترک گفت و راهی شام شد؛ سلمان با بیان پراحساس خویش و لهجه شیرین و زیبای فارسی «کردید و

۱- از نامه حضرت علی (علیها السلام) به عثمان بن حنیف؛ نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۱- سلیمان کتانی، فاطمه زهرا زهی در نیام، ص ۹۴.

نکردید» غمگین و ناامید به ایران بازگشت و در گوشه شهر مداین منزوی شد؛ و ابوذر تنها و بی‌کار.

در اینجا حرکتی دیگر باید، تا پیام اسلام راستین را چون پیامبر به گوش مردم بازخواند و حقوق از دست رفته را باز ستاند. فاطمه با دلی آکنده از اندوه و روحی سرشار از عظمت و بارگرانی از مسئولیت، پیام پیامبر را دگر بار نه تنها به گوش مردم مدینه که به گوش تاریخ، باز می‌خواند، و گفتار آغازین و آتشین خود را در راه بازپس‌گیری فدک به فضای تاریخ می‌پیچاند.

فدک مزرعه کوچکی بود، و اگر بزرگ هم بود در پیش چشم فاطمه کوچکتر از آن بود که بخواهد با غاصبان بر سر آن به کشمکش بپردازد،^(۱) ولی دخت پیامبر نیک می‌داند که کار به غضب فدک تمام نمی‌شود، بلکه اینان آمده‌اند تا واسطه انتقال قدرت از بنی‌هاشم به بنی‌امیه شوند و اسلام امامت را به اسلام سلطنت و امت را به امپراطور تبدیل سازند، تا خورشید تابناک «لیقوم الناس بالقسط» به افول گراید و به جای «شجره طیبه» «شجره ملعونه» و خشونت برآید.

فاطمه این آموزگار بزرگ تاریخ که سلاحي جز زبان ندارد و از لحاظ جسمی پس از مرگ پیامبر و سکوت علی فاقد تاب و توان گشته است، بنای سخن را آغاز می‌کند. نه یک جا و یک زمان که در هر جا و هر زمان؛ گاهی دست بچه‌هایش را می‌گیرد و به خانه این و آن می‌رود و گفته‌های پیامبر را به یادشان می‌آورد و این حدیث پیامبر را

۱- امام موسی بن جعفر (علیه السلام) در روایتی «فدک» را سمیل جهان اسلام دانسته و می‌فرماید: (حدّ اوّل آن «عدن» و حدّ دوّم آن «سمرقند» و حدّ سوّم آن «آفریقا» و حدّ چهارم آن ساحل دریا در کنار جزیره‌ها و «ارمنستان»). به نقل از کتاب ولایة الفقیه، آیت‌الله العظمی حسینعلی منتظری، ج ۳، ص ۳۳۲. بنابراین طلب کردن فدک چیزی غیر از طلب خلافت نبود، و ربودن فدک چیزی جز ربودن خلافت نبود. فاطمه با همه وجود خویش دریافته بود که درخواست فدک از طرف او سبب بازگشتن آن زمین به او نمی‌شود؛ البته او هم خواستار نخلستانی نبود، وی ارث دیگری را خواستار بود و مطالبه می‌کرد: ارثی که در آن عزت نفس بود، در آن اصالت حق بود، در آن میوه شیرین رسالت بود و در آن امتداد راه پدرش بود... این، آن ارثی بود که فاطمه به فضای مسجد آمد تا آن را بازخواست کند.

بنگردد: سلیمان کتانی، فاطمه زهرا زهی در نیام، ص ۲۰۷.

باز می‌خواند که... رضای فاطمه رضای خداست و هر که او را به ناخشنودی وادارد خدا را به ناخشنودی واداشته است. اما بزرگترین درسی که این یادگار پیامبر و آموزگار همه انسان‌ها به نسل‌ها آموخت، خطبه‌ای بود که بر فراز سکوی تاریخ در مسجد پیامبر ایراد کرد.

«افرادی که به هنگام سخنرانی فاطمه در فضای مسجد حضور داشته و کلمات او را می‌شنیدند، در فهم و درک سخن آن حضرت از همه مردم بهره کمتری نصیبشان شده است؛ چرا که این نطق حالت اهرمهایی را داشته که برای برداشتن سنگ‌ها به کار می‌روند؛ مرکز ثقل در اهرمها تحت فشار قرار نمی‌گیرند مگر به نسبت طول میله اهرم. روی سخن فاطمه در این نطق افراد اندک و معدودی نبودند؛ مرکز قاعده این نطق هم که در مسجد قرار گرفت، هدفی جز این نبود که طنینی همانند طنین اذان برای آن به وجود آید. از این رو گرچه خطابه در مسجد ایراد شد، ولی برای فضایی دورتر از دیوارهای مسجد ایراد شد؛ حتی این نطق برای حدی تا مناره مسجد هم ایراد نشد، بلکه برای آن فضایی ایراد شد که مناره بدان می‌نگریست و بر آن فراز آمده بود.»^(۱)

دخت پیامبر در این دوران کوتاه از عمر، پس از رحلت پدر بزرگوارش، سه خطبه بنا بر آنچه در تاریخ ثبت است ایراد فرمود؛ یکی و یا نخستین آن سخنانی است که در هنگام تهاجم به خانه‌اش بیان فرمود؛ دوّم سخنرانی در مسجد مدینه که همان خطبه معروف آن حضرت است که شرح آن را در پیش رو دارید؛ و گفتار سوّمش در جمع زنان مهاجر و انصار، که شرح آن نیز در همین کتاب آمده است.^(۲)

پس از کودتای سقیفه و جلو انداختن مفضول بر فاضل، آنگاه که به خانه علی (علیه السلام) هجوم آوردند تا از حضرتش بیعت بگیرند، حضرت زهرا (علیها السلام) آمد کنار درب خانه و خطاب به مهاجمین و آنان که در مقابل این خیانت بزرگ ساکت نشسته‌اند چنین فرمود:

۱- سلیمان کتانی، فاطمه زهرا زهی در نیام، ص ۲۳۳.

۲- احتجاج، ج ۱، ص ۲۰۲؛ بحار، ج ۲۸، ص ۲۰۵، والامامة والسیاسة، ج ۱، ص ۱۹.

«لَا عَهْدَ لِي بِقَوْمٍ أَسْوَأَ مَخْضَرًا مِنْكُمْ، تَرَكْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جِنَازَةً بَيْنَ أَيْدِينَا وَ قَطَعْتُمْ أَمْرَكُمْ فِيمَا بَيْنَكُمْ، فَلَمْ تُؤْمَرُوا وَ لَمْ تَرَوْا لَنَا حَقًّا، كَأَنَّكُمْ لَمْ تَعْلَمُوا مَا قَالَ يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍّ! وَاللَّهِ لَقَدْ عَقَدَ لَهُ يَوْمَئِذٍ الْوِلَاةَ لِيَقْطَعَ مِنْكُمْ بِذَلِكَ مِنْهَا الرَّجَاءَ. وَ لَكِنَّكُمْ قَطَعْتُمْ الْأَسْبَابَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ نَبِيِّكُمْ، وَاللَّهُ حَسِيبٌ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»^(۱)

«من هیچ جماعتی را بدتر از این جماعت به یاد ندارم؛ جنازه رسول خدا را در دست ما رها کردید [و به جانب سقیفه شتافتید] و بدون مشورت ما اهل بیت هر چه خواستید کردید، و حق مسلم ما را نادیده گرفتید. گویا از حادثه غدیر خم و آنچه پدرم در آن روز درباره علی فرمود هیچ خبر ندارید!! سوگند به خدا که پیامبر در آن روز برای ولایت و رهبری علی از مردم بیعت گرفت، تا امید شما فرصت طلبان تشنه قدرت را قطع کند؛ ولی شما پیوند میان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و خودتان را بریدید؛ اما بدانید که خداوند در دنیا و آخرت بین ما و شما داوری خواهد کرد.»

این نخستین فریادی است که در دفاع از پیشوای راستین اسلام از حلقوم فریادگر بزرگ تاریخ بیرون می آید، و پیش از فاطمه کسی جرأت اظهار چنین سخنانی را نداشت. آنان که حقایق را می فهمیدند و انحراف در رهبری جامعه رانیک می دانستند، به خاطر منافع شخصی و مصالح گروهی سکوت اختیار کردند؛ اما دخت پیامبر سکوت را شکست و مردم را برای سخنرانی آتشین خود در مسجد مدینه آماده کرد و گوشها را برای شنیدن حقایقی که می خواهد فاش شود به جرأت آورد.

کتابی که پیش روی خواننده عزیز گشوده شده شرحی است عالمانه و محققانه از فقیه نامدار جهان اسلام، استاد عالی مقدر، حضرت آیت الله العظمی منتظری، بر آن خطبه پرآوازه و طوفنده که در فضای آن روز مدینه و در گوش همه تاریخ ایراد شد. شک نیست که تاکنون عالمان زیادی شرحهای زیبا و سودمندی بر این خطبه نگاشته اند و هر نگارنده ای نکات بدیع و جالبی در شرح خود داشته است. اما این محقق فکور و فرزانه، علی رغم این که این خطبه را در حوزه علمیه قم به عنوان درس برای دانش پژوهان به شرح

گذاشته است، در عین حال تلاش کرده تا آن را در سطح فهم همگان قرار دهد؛ و این از ویژگی های تمامی درسهای این مرجع عالیقدر است که از مغلق گویی و فنی سخن گفتن بکاهد، تا همگان بر محتوا دست یازند و نکته ای بر کسی مبهم نماند.

خطبه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام با اینکه دارای فرازهای بلند و بدیعی است که آنروزیان توان فهم آن را نداشتند، در این کتاب سعی شده است با ریشه یابی لغات و با تفسیر و تفهیم ساده و روان، خواننده را به عمق این بحر پر گهر ببرد تا هر جوینده ای را پر نصیب نماید.

شارح بزرگوار به پیروی از استاد نامدار خود مرحوم آیت الله العظمی بروجردی، که در بررسی روایات و نقد اسناد توان والایی دارد و در «معرفة الرجال» تبصری پر شکیب، این خطبه را از جهت استحکام سند به بررسی گذاشته و از دیدگاه خاصه و عامه آن را معتبر می داند؛ و در ابتدای شرح به نحو اجمال به قوت سند اشاره کرده است. و اگر در نسخ مختلف تفاوتی در عبارات بوده است آن را متذکر گشته و علت اختلاف را نیز آورده است.

ویژگی دیگر این که حضرت زهرا علیها السلام در این خطبه برای اثبات سخنان خود به برخی از رویدادهای تاریخی اشاره کرده و سریع از آن گذشته است، اما شارح محقق با تبحر تاریخی ای که دارد آن موارد را باز گشوده و خواننده را با آن رویدادهای تاریخی ارتباط داده است؛ و یا حضرت هنگام خطابه مطالبی را فرموده اند که برگرفته از آیات قرآن است و لی آیات مربوطه را نیاورده اند، در این شرح آیات مربوط به آن دسته از فرازها نیز آمده است.

نکته ای که در پایان ذکرش ضرورت دارد این است:

حوزه های علمیه تمام تلاش و توان خود را به کار گرفته اند تا به فقه شیعه و به تبع آن اصول فقه غنای بیشتری بخشند و دایره اجتهاد را محیط بیشتری دهند، و این تلاش در جای خود درخور تکریم و ستایش است، ولی غمگنانه باید گفت: به منابع اصیل دینی و بالاخص شیعی، و به معارف اسلامی آن چنان که باید و واقعی نمی نهند و اهمت تمامی

نمی‌ورزند؛ و به آن میزان که به اصول فقه پرداخته می‌شود به اصول معارف توجه نمی‌شود. از یاد نمی‌برم کسی از محضر آیت‌الله العظمی منتظری درخواست درس اصول کرد؛ ایشان در پاسخ گفت: من اصول می‌گویم. درخواست کننده باشگفتی پرسید: کدام اصول؟ فرمودند: اصول کافی.

کم هستند عالمانی که در حوزه‌های علمیه نهج‌البلاغه، اصول کافی و از همه مهم‌تر قرآن کریم را به عنوان درسهای اصلی قلمداد کنند و آن را از درسهای حاشیه‌ای به متن بکشانند. خوشبختانه پس از انقلاب رویکرد حوزه‌ها و طلاب جوان به معارف دینی و احیاناً شبهاتی که بر آن می‌شود بیشتر شده است و خیلی از درسهای حاشیه‌ای به متن آمده است. از ویژگی‌های مؤلف محترم این است که سالها کتابهای «نهج‌البلاغه»، «اصول کافی» و «خطبه حضرت زهرا علیها السلام» را همراه با دیگر معارف دینی به عنوان درس به بحث گذاشته؛ که برخی از آنها به زیور طبع آراسته گشته و برخی دیگر چون درسهای اصول کافی با کمال تأسف در جریان حمله به بیت ایشان از بین رفت و مابقی در دست تدوین و آمادگی برای نشر است. خداوند به این فقیه عالیقدر و سایر عالمان دین و فقیهان بزرگوار و تمام پژوهشگران این مرز و بوم، طول عمر و شکیبایی در راه نشر معارف اسلامی عنایت بفرماید.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

محمد تقی فاضل میبیدی

بخش اول:

خطبه حضرت زهرا علیها السلام

در مسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم

خطاب به مسلمانان حاضر در مسجد

﴿ درس اوّل ﴾

بررسی سند خطبه

کیفیت رفتن حضرت زهرا علیها السلام به مسجد

آماده شدن برای ایراد خطبه

ناله حضرت زهرا علیها السلام و گریه شدید حاضران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
و به نستعين

بررسی سند خطبه

خطبه‌ای که حضرت زهراء عليها السلام در مسجد النبی صلى الله عليه وآله ایراد فرموده‌اند در کتابهای مختلف و به سندهای گوناگون نقل شده است، که اجمالاً یادآور می‌شویم:

۱- بلاغات النساء

در بحث فدک «بحار الأنوار» مرحوم مجلسی ضمن فصلی مستقل آورده است: «این خطبه از خطبه‌های معروف و مشهور است که شیعه و سنی آن را با سندهای گوناگون نقل کرده‌اند.»^(۱) آنگاه ایشان چندین سند برای آن ذکر می‌کند، سپس به نقل خطبه از کتاب «احتجاج» که طولانی‌ترین متن خطبه را دارد پرداخته، و به دنبال آن نیز از کتاب «بلاغات النساء»^(۲) - که قدیمی‌ترین سند و مدرک خطبه است و نویسنده آن در عصر امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام می‌زیسته -

۱- بحار الأنوار (چاپ قدیم)، ج ۸، ص ۱۰۸ به بعد؛ و چاپ جدید، ج ۲۹، ص ۲۱۵ به بعد.

۲- بلاغات النساء، ابوالفضل احمد بن ابی طاهر معروف به ابن طیفور، (۲۰۴ - ۲۸۰ هـ).

رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام:

أَنَّه لَمَّا أَجْمَعَ [اجْتَمَعَ] أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ عَلَى مَنَعِ فَاطِمَةَ عليها السلام فَدَكَأَ، وَبَلَغَهَا ذَلِكَ، لَأَتَتْ خِمَارَهَا عَلَى رَأْسِهَا، وَاشْتَمَلَتْ بِجِلْبَابِهَا، وَأَقْبَلَتْ فِي لَمَّةٍ مِنْ حَفَدَتِهَا وَنِسَاءِ قَوْمِهَا، تَطَأُ ذُيُولَهَا، مَا تَخْرِمُ مَشِيئَتَهَا مَشِيئَةَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، حَتَّى دَخَلَتْ عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَهُوَ فِي حَشْدٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَغَيْرِهِمْ، فَنَيْطَتْ دُونَهَا مَلَاءَةً، فَجَلَسَتْ؛ ثُمَّ أَنْتَ أَنْتَ أَنْتَ أَجْهَشَ الْقَوْمُ لَهَا بِالْبُكَاءِ، فَارْتَجَّ الْمَجْلِسُ؛ ثُمَّ أَمَهَلَتْ هَيْئَةً، حَتَّى إِذَا سَكَنَ نَشِيحُ الْقَوْمِ وَهَدَّاتُ فُورَتِهِمْ؛ اِفْتَتَحَتِ الْكَلَامَ بِحَمْدِ اللَّهِ وَالثَّنَاءِ عَلَيْهِ وَالصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله؛ فَعَادَ الْقَوْمُ فِي بُكَائِهِمْ.

* * *

اصل خطبه را که با متن کتاب «احتجاج» تفاوتی دارد آورده است.

نویسنده کتاب «بلاغات النساء» می‌گوید: «به زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب^(۱) گفتم: گمان برخی این است که این خطبه با چنین بلاغتی از آن فاطمه نیست، بلکه ساخته و پرداخته ابوالعیناء^(۲) است. وی در پاسخ گفت: من بزرگان و مشایخ آل ابوطالب را دیدم که این خطبه را از پدران خود روایت می‌کردند و به فرزندان خود تعلیم می‌دادند؛ و این خطبه را پدرم برای من روایت کرده است و او از جدّم تا برسد به فاطمه علیها السلام؛ و بزرگان شیعه پیش از آن که جدّد ابوالعیناء متولد شود، این خطبه را روایت کرده و به یکدیگر درس می‌دادند.»

آنگاه به ذکر خطبه پرداخته و آن را به دو صورت و با دو سند نقل کرده است.^(۳)

۱- مقصود از «زید بن علی بن الحسین» که احمد بن ابی‌طاهر، با او دیدار و گفتگو داشته، زید شهید فرزند امام چهارم نمی‌تواند باشد؛ چرا که زید شهید در سال ۱۲۱ یا ۱۲۲ هجری به شهادت رسیده و حال آن که احمد بن ابی‌طاهر مؤلف «بلاغات النساء» در سال ۲۰۴ هجری به دنیا آمده است. بنابراین قطعاً در ضبط سند از سوی نویسندگان حدیث سهوی دست داده است و شکل صحیح آن «زید بن علی بن الحسین بن زید بن علی بن ابی‌طالب علیها السلام» است که فرزند نوّه زید شهید بوده و در زمان امام هادی علیها السلام می‌زیسته و از اصحاب آن حضرت بوده است و روایتی از او در «کافی، ج ۱، ص ۵۰۲» نقل شده است.

۲- محمد بن قاسم بن خلاد بصری معروف به ابوالعیناء، از شاعران و ادیبان مشهور عرب است که در سال ۲۸۳ هجری از دنیا رفته و یکی از روایان خطبه حضرت زهرا علیها السلام است.

۳- بلاغات النساء، چاپ نجف و قم، ص ۱۲؛ و چاپ بیروت، ص ۲۳.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید

ابن ابی‌الحدید در شرح خود بر نهج البلاغه، ذیل نامه حضرت علی علیها السلام به عثمان بن حنیف - آنجا که ذکر فدک می‌شود - فصل مستقلی به فدک اختصاص داده است، و در ابتدای آن یادآوری می‌کند که آنچه در این فصل از اخبار و روایات آورده همه را از کتابهای اهل سنت نقل کرده است و نه از کتابهای شیعه،^(۱) و سپس خطبه حضرت زهرا علیها السلام را از کتاب «السقیفة و فدک»^(۲) نقل می‌کند.

مؤلف کتاب «السقیفة و فدک» چند سند برای این خطبه نقل می‌کند، یکی از این سندها سند «عبدالله بن حسن» می‌باشد که به «عبدالله محض» معروف است.

عبدالله محض، از باب این که سیادتش خالص بوده به این نام مشهور شده است. او پسر حسن مثنی و وی نیز پسر حضرت امام حسن مجتبی علیها السلام می‌باشد. مادر او نیز فاطمه بنت الحسین علیها السلام است. بنابراین عبدالله محض نوّه پسری امام حسن علیها السلام و نوّه دختری امام حسین علیها السلام می‌باشد. روی این اساس چون او از دو طرف سیّد است به او «عبدالله محض» می‌گویند.

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، (۶۵۶-۵۸۶ هـ) ج ۱۶، ص ۲۱۰.

۲- کتاب «السقیفة و فدک» تألیف ابی‌بکر احمد بن عبدالعزیز جوهری (متوفی ۳۲۳ هـ) از علمای اهل سنت است و ابن ابی‌الحدید در تجلیل از او آورده است: عالم و محدث مورد وثوقی است که اهل حدیث او را مدح کرده و تصنیفات او را روایت و نقل می‌کنند. علاوه بر ابن ابی‌الحدید، شیخ عیسی اربلی مؤلف کتاب «کشف الغمّة» هم خطبه حضرت زهرا علیها السلام را از همین کتاب نقل کرده و می‌نویسد: من آن را از روی نسخه‌ای قدیمی که به تاریخ ۳۲۲ هجری در ماه ربیع الثانی، نزد مؤلف کتاب خوانده و مقابله شده بود نقل می‌کنم.

«محمد» مشهور به نفس زکیه و «ابراهیم» که در زمان منصور دوّمین خلیفه عباسی قیام کردند و به دستور منصور به شهادت رسیدند از فرزندان او بوده، و عبدالله محض خود نیز در زمان منصور زندانی شده و در همان زندان از دنیا رفته است.

۳- احتجاج طبرسی

کتاب دیگری که خطبه حضرت زهرا عليها السلام را نقل کرده کتاب «احتجاج» تألیف مرحوم طبرسی است، که او هم خطبه را از عبدالله محض نقل می‌کند.^(۱)

کتابها و منابع دیگری هم این خطبه را نقل کرده‌اند؛^(۲) ولی آنچه ما در

۱- احتجاج طبرسی (انتشارات اسوه)، ج اول، ص ۲۵۳؛ بعضی از بزرگان این کتاب را به مرحوم شیخ ابی علی طبرسی، مؤلف تفسیر شریف «مجمع البیان» نسبت می‌دهند؛ اما ظاهراً همان‌گونه که مرحوم علامه مجلسی در مقدمات بحار (۹/۱) می‌فرماید، این کتاب تألیف ابی منصور احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی از علمای قرن ششم می‌باشد و نسبت دادن این کتاب به صاحب تفسیر «مجمع البیان» از روی اشتباه صورت گرفته است.

۲- به غیر از کتابهایی که ذکر شده، می‌توان به کتابهای دیگری از علمای شیعه و سنی اشاره کرد، که یا همه خطبه حضرت زهرا عليها السلام و یا قسمت‌هایی از آن را آورده‌اند، و سعی و نظر بر این بوده است که فقط منابع قدیمی و دست اول را در اینجا ذکر کنیم و به جهت اختصار از نام بردن کتابهایی که فقط به خطبه حضرت اشاره داشته و یا به جمله‌ای از آن استشهاد کرده‌اند خودداری شده است.

۱. الفاضل في صفة الأدب الكامل، أبو الطيب محمد بن أحمد بن إسحاق بن يحيى الوشاء (متوفى ۳۲۵هـ) ص ۲۱۰ تا ۲۱۳.

۲. شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار (ع)، نعمان بن محمد تميمي مغربي (متوفى ۳۶۳هـ) ج ۳، ص ۳۴.

۳. علل الشرائع، شيخ صدوق (متوفى ۳۸۱هـ) ج ۱، ص ۲۴۸، حديث ۲، ۳ و ۴.

☞

اینجا بیان می‌کنیم به نقل از کتاب احتجاج است و به نقل بحار الأنوار از احتجاج هم توجه کرده و از آن استفاده می‌کنیم.

کیفیت رفتن حضرت زهرا عليها السلام به مسجد

در کتاب «احتجاج» آمده است:

«رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام»

(عبدالله بن حسن به اسناد خود از پدرانش روایت کرده است:)

۴. من لايحضره الفقيه، شيخ صدوق، ج ۳، ص ۵۶۷، حديث ۴۹۴۰.
۵. نثر الدرر، وزير ابوسعيد منصور بن حسين أبي، (متوفى ۴۲۱هـ)، تحقيق محمد علي قرنة، مركز تحقيق التراث، مصر، چاپ اول (۱۹۸۱م)، ج ۴، ص ۸ تا ۱۳.
۶. دلائل الإمامة، محمد بن جرير بن رستم طبري (از علمای قرن چهارم)، ص ۳۰ تا ۳۸.
۷. الشافي في الإمامة، سيد مرتضى علم الهدی (متوفى ۴۳۶هـ) به تحقيق عبدالزهراء حسيني خطيب، ج ۴، ص ۶۸ تا ۷۷؛ و چاپ قدیم، ص ۲۳۱.
۸. التذكرة الحمدونية، ابن حمدون محمد بن حسن بن محمد بن علی (متوفى ۵۶۲هـ)، ج ۶، ص ۲۵۵ تا ۲۵۹، حديث ۶۲۸.
۹. مناقب آل أبي طالب، محمد بن علي بن شهر آشوب (متوفى ۵۸۸هـ) نجف اشرف، مطبعة الحيدرية، ج ۲، ص ۴۹ تا ۵۱.
۱۰. منال الطالب في شرح طوال الغرائب، ابن أثير، مبارك بن محمد (متوفى ۶۰۶هـ) مکه، جامعة أم القرى، ۱۳۹۹هـ، ص ۵۰۱ تا ۵۰۷.
۱۱. تذكرة الخواص، سبط ابن الجوزي (متوفى ۶۵۴هـ) ص ۳۱۷.
۱۲. الطرائف في معرفة المذاهب والطوائف، رضی الدین ابن طاووس حسینی (متوفى ۶۶۴هـ) ص ۲۶۳ تا ۲۶۶، به نقل از کتاب «الفاائق عن الأربعين».
۱۳. شرح نهج البلاغة، ابن میثم بحرانی (متوفى ۶۷۹هـ) ج ۵، ص ۱۰۵، به نقل از کتاب «المنظوم والمشور في كلام نسوان العرب من الخطب والشعر».
۱۴. كشف الغمة في معرفة الأئمة، أبو الحسن علی بن عیسیٰ اربلی (متوفى ۶۹۳هـ) چاپ بیروت، ج ۲، ص ۱۰۸؛ و چاپ علمیة قم، ج ۱، ص ۴۸۰.

«أَنَّه لَمَّا أَجْمَعَ [اجْتَمَعَ] ^(۱) أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ عَلَى مَنَعِ فَاطِمَةَ عليها السلام فَذَكَأَ، وَبَلَغَهَا ذَلِكَ»

(زمانی که ابوبکر و عمر تصمیم گرفتند مانع از رسیدن فدک به حضرت زهرا عليها السلام شوند و این خبر به آن حضرت رسید)

«لَأَتَتْ خِمَارَهَا عَلَى رَأْسِهَا»

(آن حضرت روسری خود را بر سرشان پیچیدند.)

«خِمَار» پارچه‌ای بوده که زنان با آن سر و گردن و سینه خود را می پوشانند و از روسریهای معمول که فقط روی سر را می گیرد بزرگتر بوده است. آیه قرآن هم که می فرماید: «وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ» ^(۲) «و باید روسریهایشان را بر گریبانهایشان بیندازند.» [که گردن و سینه نیز پوشیده باشد] اشاره به همین معنا دارد. «خُمُر» جمع «خِمَار» است.

«خَمَر» در اصل به معنای پوشش است، به شراب هم که «خَمَر» گفته می شود از این باب است که عقل انسان را می پوشاند؛ همچنین به درخت‌های جنگل نیز «خَمَر» می گویند، برای این که زمین را می پوشانند. ^(۳)

«لَوْتُ» یعنی: پیچیدن؛ و «لَاثُ الْعِمَامَةِ عَلَى رَأْسِهِ» یعنی: عمامه را به سرش پیچید؛ «لَاثُ خِمَارِهَا عَلَى رَأْسِهَا» یعنی: آن حضرت روسری خود را به سرشان پیچیدند. از این که در اینجا لفظ «خِمَار» ذکر شده است

۱- در بعضی از نسخه‌ها «أَجْمَعَ» آمده و در بعضی دیگر «اجْتَمَعَ» ذکر شده، و ظاهراً «أَجْمَعَ» صحیح تر است.
۲- سوره نور (۲۴)، آیه ۳۱.

۳- لسان العرب، ج ۴، ص ۲۵۶ و ۲۵۷؛ و در کتاب مفردات راغب، ص ۲۹۸، آمده است: أصل الخمر: ستر الشيء، و يقال لما يُسْتَرُّ به خِمَارٌ، لكن الخمار صار في التعارف اسماً لما تُغَطِّي به المرأة رأسها، و جمعه خُمُرٌ.

معلوم می شود که حضرت زهرا عليها السلام طوری آن روسری را به سر خود پیچیده بودند که زیر گردن و سینه را نیز پوشانده بود.

«وَاشْتَمَلَتْ بِجِلْبَابِهَا»

(و روپوش خود را بر تن نمودند.)

«جِلْبَاب» یعنی: چیزی مانند عبا یا پیراهن عربی بلند که تمام بدن را پوشاند؛ و جمع آن «جِلَابِيب» است. در قرآن هم آمده: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ... يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ» ^(۱). بنابراین «واشتملت بجلبابها» یعنی: حضرت آن لباسی را که روی لباسهای دیگر می پوشیدند به خود گرفته و بر تن نمودند.

«وَاقْبَلْتُ فِي لُئِمَّةٍ»

(و حضرت [به سوی مسجد] روانه شدند با گروهی هماهنگ.)

اهل لغت «لُئِمَّة» را به دو صورت نقل کرده‌اند: در «قاموس المحيط» به صورت مُشَدَّد آمده است، به معنای مونس و همراه. بعضی نیز مثل «نهایه» آن را بدون تشدید گفته‌اند، به معنای جماعت؛ و با اشاره به خطبه حضرت زهرا عليها السلام، همین عبارت از خطبه را آورده و «لُئِمَّة» را جماعت معنا کرده است. ^(۲) و در کتاب «كشف الغمّة» «فِي لُئِمَّة» به صورت مصعَّر آمده که تأییدی است بر قرائت تشدید میم.

«مِنْ حَفَدَاتِهَا وَنِسَاءِ قَوْمِهَا»

(از یاران و اعوان خویش و گروهی از زنهای خویشاوند خود.)

۱- سوره احزاب (۳۳)، آیه ۵۹. ۲- النهایه، ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۷۳.

بنابراین حضرت با همراهی جمعی از زنان و همفکران خود به مسجد عزیمت کردند. شاید علت این بوده که شخصیت ظاهری حضرت محفوظ باشد.^(۱)

«تَطَأُ ذُيُولَهَا»

(حضرت در حال راه رفتن بر پایین لباس خود پا می گذاشتند.)

یعنی: پیراهن یا چادرشان زیر پا قرار می گرفت.

در اینجا دو احتمال وجود دارد:

احتمال اول این که حضرت از آنجا که در اثر ناراحتی با شتاب و عجله حرکت می کرده، گاهی اوقات پیراهن و لباسشان به زیر پا می رفته است؛ چون زنهای معمولاً وقتی با عجله راه می روند، گاه چادر یا پیراهنشان به زیر پا می رود.

احتمال دوم این است که بگوییم: چون لباس حضرت بلند بوده، در حال راه رفتن پای خود را روی آن می گذاشتند.

و در کتاب «کشف الغمّة» عبارت این چنین است: «تُجْرُ أَدْرَاعُهَا تَطَأُ فِي ذُيُولِهَا» یعنی: «لباس حضرت روی زمین کشیده می شد و بر پایین لباس خود پا می گذاشتند.» که معلوم می شود لباس حضرت بلند بوده است. همچنین به قرینه جمله بعد که توضیح آن می آید همین احتمال دوم صحیح است.

۱- اگرچه شخصیت بزرگان و اولیای خدا هیچگاه به مال و مقام و امثال آن نیست، اما در مواقعی ایجاب می کند که آن شخص بزرگ، جدای از شخصیت معنوی خود، ظاهر امر را نیز مراعات کند؛ و آن در مواردی است که مسأله یک شخص در میان نیست، بلکه دو جناح حق و باطل در مقابل هم قرار گرفته اند؛ و در این مواقع حفظ ظاهر - در حقیقت - به منظور تعظیم حق و عدالت است، نه جلب شخصیت و موقعیت ظاهری برای فردی خاص؛ که مقام اولیای خدا از آن مبرا و پاک می باشد.

به هر حال حضرت در حالی که به طرف مسجد می رفتند بر پایین لباس خود پا می گذاشتند.

«مَا تَحْرِمُ مَشِيَّتُهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ»

(راه رفتن آن حضرت از راه رفتن رسول خدا ﷺ هیچ کم نداشت.)

«حَرَمٌ» یعنی: نقص و ترک؛ و «مَشِيَّةٌ» یعنی: نوع و هیأت راه رفتن؛ وزن «فَعْلَةٌ» برای هیأت یک کاری می آید و وزن «فَعْلَةٌ» برای تعداد آن، مثلاً «جَلْسَةٌ» یعنی: نوع و هیأت نشستن، ولی «جَلْسَةٌ» یک بار نشستن را می رساند؛ در اینجا «مَشِيَّةٌ» بر وزن «فَعْلَةٌ» آمده است و شکل و هیأت راه رفتن را معنا می دهد.

در واقع این عبارت می خواهد بگوید: در عین حال حضرت با همان وقار و متانت و شیوه ای که پیامبر ﷺ در هنگام راه رفتن داشته اند حرکت می کردند، و شیوه راه رفتن ایشان کمتر از راه رفتن پیامبر ﷺ نبود.^(۱)

آماده شدن برای ایراد خطبه

«حَتَّى دَخَلَتْ عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَهُوَ فِي حَشْدٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَغَيْرِهِمْ»

(تا این که حضرت وارد بر ابوبکر شدند؛ در حالتی که ابوبکر در جمع زیادی از

مهاجرین و انصار و دیگر مسلمانان قرار گرفته بود.)

«حَشْدٌ» به معنای جمعیت زیاد است؛ یعنی: مهاجرین و انصار دور

ابوبکر را گرفته بودند، چون او خلیفه بود و شخصیتی شده بود.

۱- بنابراین در معنای جمله: «تَطَأُ ذُيُولَهَا» همان احتمال دوم صحیح است؛ زیرا مشی پیامبر ﷺ معتدل بوده نه با عجله و شتاب.

«فَنَيْطَتْ دُونَهَا مَلَاءَةً»

(پس میان آن حضرت و مردم پرده‌ای نصب شد.)

وقتی دیدند حضرت زهرا علیها السلام با جمعی از زنان و اعوان و انصارشان وارد مسجد شدند، فوراً به احترام ایشان پرده‌ای بین ایشان و مردهای داخل مسجد نصب کردند.

البته در بعضی نسخه‌ها به جای «مَلَاءَةً»، «قَبْطِيَّةً» یا «قُبْطِيَّةً»^(۱) آمده است، ولی از نظر معنا یکسان بوده و هر دو به معنای پرده است؛ و جهتش هم این بوده که چون این پرده، پارچه‌ای بوده که از مصر می‌آوردند، لذا آن را «قَبْطِيَّةً» نیز گفته‌اند؛ یعنی: پرده‌ای که به «قَبْط» (مردم مصر) نسبت داده شده است.

نالۀ حضرت زهرا علیها السلام و گریۀ شدید حاضران

«فَجَلَسَتْ، ثُمَّ أَنْتَ أَنْتَ أَنْتَ أَجْهَشَ الْقَوْمُ لَهَا بِالْبِكَاءِ»

(سپس حضرت نشست؛ آنگاه ناله‌ای کرد، آن‌چنان ناله جانسوزی که باعث

گریۀ شدید مردم شد.)

«أَنْتَ» از «أَنْيْن» به معنای ناله است. و منظور از «أَجْهَشَ» این است که گاهی انسان خیلی ناراحت است و آرام و قرار ندارد و گریه‌اش با یک جهش و حرکتی همراه است.

در اینجا نیز ناله حضرت به قدری جانسوز بود که گریۀ تمام مهاجرین و انصار به طوری بلند شد که هر کدام به بغل دیگری افتاده و

۱- عربها «قبطية» را به ضمّ قاف نیز به کار می‌برند.

گریه می‌کردند؛ نالۀ حضرت زهرا علیها السلام این‌گونه مجلس را منقلب کرده بود.

«فَارْتَجَّ الْمَجْلِسُ، ثُمَّ أَمَهَلَتْ هُنَيْهَةً،^(۱) حَتَّى إِذَا سَكَنَ نَشِيحُ الْقَوْمِ وَ هَدَأَتْ فَوْزَتْهُمْ»

(و مجلس یکپارچه شور و شیون شد، سپس حضرت اندکی صبر کرد تا این‌که شور و فغان مردم فرو نشست و جوشش مردم آرام گشت.)

«اِفْتَتَحَتْ الْكَلَامَ بِحَمْدِ اللَّهِ وَ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ وَ الصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَ سَلَّمَ»

(آنگاه حضرت کلام خود را با ستایش خداوند و ثنا بر او و درود بر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَ سَلَّمَ آغاز کرد.)

«فَعَادَ الْقَوْمُ فِي بُكَائِهِمْ»

(در این هنگام دوباره مردم شروع به گریه کردند.)

در اینجا مردم وقتی اسم پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَ سَلَّمَ را از زبان دخترش می‌شنوند دوباره شروع به گریه می‌کنند؛ و برای مرتبۀ دوّم وقتی مردم ساکت می‌شوند، حضرت بار دیگر حمد و سپاس خداوند را به جا می‌آورند و فلسفۀ شکر و گسترش نعمت‌ها در اثر آن را یادآور می‌شوند؛ که إن شاء الله در جلسۀ آینده به آنها خواهیم پرداخت.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ»

۱- در بعضی از نسخه‌ها از جمله در بحارالانوار «هُنَيْهَةً» آمده که غلط است، و صحیح آن «هُنِيَّةً» و یا «هُنَيْهَةً» است، یعنی: زمان کوتاه. (لسان‌العرب ۱ / ۳۶۶).

﴿ دَرَسِ دَوِّم ﴾

آغاز خطبه با شکر نعمت‌های خداوند

نعمت‌های بیشمار خداوند

گسترش و تداوم نعمت‌ها در اثر شکرگزاری

اخلاص ثمره توحید

درک قلبی و معرفت عقلی انسانها از توحید

حقیقت ناشناخته حق تعالی

آفرینش اشیاء توسط خداوند

اهداف آفرینش

فلسفه ثواب و عقاب

فَلَمَّا أَمْسَكُوا عَادَتْ فِي كَلَامِهَا، فَقَالَتْ ﷺ:

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَنْعَمَ، وَلَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَلْهَمَ، وَالثَّنَاءُ بِمَا قَدَّمَ، مِنْ عُمُومِ نِعَمِ
ابْتَدَأَهَا، وَسُبُوحِ آيَةِ أَسْدَاهَا، وَتَمَامِ مِثْنِ أَوْلَاهَا. جَمَّ عَنِ الْإِحْصَاءِ عَدْدُهَا، وَنَأَى عَنِ
الْجَزَاءِ أَمْدُهَا، وَتَفَاوَتْ عَنِ الْإِدْرَاكِ أَبْدُهَا، وَنَدَبَهُمْ لِاسْتِزَادَتِهَا بِالشُّكْرِ لِاتِّصَالِهَا،
وَاسْتَحْمَدَ إِلَى الْخَلَائِقِ بِإِجْزَالِهَا، وَتَنَّى بِالنَّدْبِ إِلَى أَمْثَالِهَا.
وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، كَلِمَةً جَعَلَ الْإِخْلَاصَ تَأْوِيلَهَا،
وَ ضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْصُولَهَا، وَ أَنْارَ فِي [الْفِكْرِ] التَّفَكُّرَ مَعْقُولَهَا. أَلْمُمْتَنِعُ مِنَ الْأَبْصَارِ
رُؤْيَيْتَهُ، وَمِنَ الْأَلْسُنِ صِفْتَهُ، وَمِنَ الْأَوْهَامِ كَيْفِيَّتَهُ. ابْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ
قَبْلَهَا، وَأَنْشَأَهَا بِلَا اخْتِدَاءٍ أَمْثَلَةً امْتَثَلَهَا. كَوَّنَهَا بِقُدْرَتِهِ وَ ذَرَأَهَا بِمَشِيئَتِهِ، مِنْ غَيْرِ
حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَى تَكْوِينِهَا، وَلَا فَائِدَةٍ لَهُ فِي تَصْوِيرِهَا، إِلَّا تَنْبِيئاً لِحُكْمَتِهِ، وَ تَنْبِيئاً عَلَى
طَاعَتِهِ، وَ إِظْهَاراً لِقُدْرَتِهِ، وَ تَعْبُداً لِبَرِّيَّتِهِ، وَ إِعْزَازاً لِدَعْوَتِهِ. ثُمَّ جَعَلَ الثَّوَابَ عَلَى
طَاعَتِهِ، وَ وَضَعَ الْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، ذِيادَةً لِعِبَادِهِ عَنْ نَقْمَتِهِ، وَ حَيَاشَةً لَهُمْ إِلَى
جَنَّتِهِ.

* * *

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و به نستعين

در جلسه قبل گفتیم: زمانی که ابوبکر و عمر هر دو تصمیم گرفتند که فدک را از حضرت زهرا علیها السلام بگیرند و این خبر به ایشان رسید، آن حضرت با گروهی از اعوان و انصار و خویشاوندان خود برای احقاق حق خویش به طرف مسجدالنبی صلی الله علیه و آله حرکت کردند. در آن حال عده‌ای از مهاجر و انصار در مسجد گرد ابوبکر جمع شده بودند. وقتی آن حضرت و همراهان وارد مسجد شدند، برای احترام پرده‌ای را بین ایشان و مردم نصب کردند. آنگاه حضرت ناله جانسوزی زدند که در اثر آن، صدای تمام حاضران به گریه بلند شد؛ حضرت مهلت دادند تا مردم آرام شدند و پس از آن سخن خود را با حمد و ثنای خداوند و درود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله آغاز کردند؛ با شنیدن نام رسول خدا دوباره صدای گریه مردم بلند شد.

در کتاب «احتجاج» در ادامه روایت چنین آمده است:

«فَلَمَّا أَمْسَكُوا عَادَتْ فِي كَلَامِهَا»

(آنگاه که مردم آرام گرفتند آن حضرت سخن خود را ادامه دادند.)

آغاز خطبه با شکر نعمت‌های خداوند

«فَقَالَتْ عَلَيْهَا»: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَنْعَمَ وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَلْهَمَ﴾

پس حضرت زهرا علیها السلام فرمودند: (حمد و ستایش خدای را بر آنچه انعام کرده، و شکر و سپاس خدای را بر آنچه که به ما انسانها الهام کرده است.)

همان‌طور که می‌دانید مقصود ما در اینجا تنها ترجمه تحت‌اللفظی و توضیح مختصر خطبه حضرت زهرا علیها السلام در حد آشنایی عموم است، و اگر بنخواهیم مفصلاً به شرح آن پردازیم - مثلاً فرق میان «حمد» و «شکر» را بیان کنیم، یا «ما» را در «ما أَنْعَمَ» موصول حرفی بدانیم تا به تأویل مصدر رود یا موصول اسمی بگیریم... خیلی طول خواهد کشید و خلاف مقصود حاصل می‌شود.

این کلام که حضرت می‌فرماید: «وَلَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَلْهَمَ» اشاره است به الهام^(۱) خوبی‌ها و بدی‌ها به انسان که در قرآن آمده: ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ

۱- «الهام» به حسب معنای لغوی القاء چیزی است در نفس از جانب خداوند و یا به‌طور کلی از طرف ملاً اعلی؛ و «وحی» عبارت است از اشاره سریع، و قهراً معنای آن اعم از الهام می‌باشد، زیرا وحی - یعنی: اشاره سریع - گاهی به القاء در نفس است که آیه شریفه: ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾ به آن اشاره دارد، و گاهی به وسیله غرایز و شعور مرموز است نظیر وحی به زنبور عسل، و گاهی به کیفیت خلقت یک موجود نظیر وحی به زمین و آسمان که در قرآن آمده، و گاهی به سخن گفتن مخفیانه خداوند با پیامبران است توسط ملک یا ایجاد صدایی در فضا یا درخت و مانند آن، و یا به وسیله خواب است. به عبارت دیگر: در قرآن «الهام» فقط در مورد انسان به کار برده شده که مقصود همان عقل عملی است، ولی «وحی» در انسان و غیر انسان به کار رفته است. از طرفی «وحی» در مورد غیر خداوند نیز به کار رفته است، نظیر: آیه ۱۲۱ سوره انعام: ﴿إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ﴾.

تَقْوَاهَا﴾^(۱) «پس خداوند بدی‌ها و خوبی‌ها را به انسان الهام کرد.» و این نعمت بزرگی است که باید شکر آن را به‌جا آورد.

نکته دیگری که باید به آن اشاره شود این که ممکن است کسی سؤال کند: آیا وحی و الهام فقط به انبیاء و اولیاء اختصاص دارد یا این که به مردم معمولی هم وحی و الهام می‌شود؟ در جواب این سؤال باید گفت:

علاوه بر این که به پیامبران و اولیاء خدا علیهم السلام الهام می‌شود، به عموم انسانها نیز الهام می‌گردد؛ مخصوصاً به افرادی که تقوای خدا را در زندگی پیشه خود می‌سازند. در قرآن کریم آمده است: ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾.^(۲)

همچنین قرآن در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ﴾^(۳) «و ما وحی کردیم به مادر موسی که او را شیر بدهد.»

از این آیات و از کلام حضرت زهرا علیها السلام به خوبی استفاده می‌شود که الهام و وحی اختصاص به انبیاء و اولیاء ندارد و به انسانهای عادی نیز الهام می‌شود؛ علاوه بر این که وحی نسبت به بعضی حیوانات هم در قرآن آمده است؛ مانند: زنبور عسل: ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ﴾^(۴) ولی وحی و

۱- سوره شمس (۹۱)، آیه ۸.

۲- در این آیه شریفه به مسأله حسن و قبح عقلی که در علم کلام قدیم و جدید مورد بحث است اشاره شده است، و دلالت دارد بر این که انسان به وسیله الهام و به حسب فطرت و خلقت الهی قادر است خوبی‌ها و بدی‌ها را درک کند و فجور و تقوا و عدالت و ظلم را تشخیص دهد. بنابراین اختلاف افراد و جوامع بشری در تشخیص عدالت و ظلم و خوبی‌ها و بدی‌ها اغلب مربوط به مصادیق و موارد عدل و ظلم است نه اصل آنها.

۳- سوره نحل (۱۶)، آیه ۶۸.

۴- سوره قصص (۲۸)، آیه ۷.

الهام انبیاء و اولیاء از نوع دیگر و بسیار قوی تر و بالاتر است و گنه آن برای ما روشن نیست.

﴿وَالْتَنَاءُ بِمَا قَدَّمَ﴾

(و مدح و ستایش خدای را به آنچه پیش فرستاده است.)

اشاره است به خلقت آسمان و زمین و همه چیزهایی که قبل از ما خلق شده و ما از آنها استفاده می‌کنیم.

﴿مِنْ عُمُومِ نِعْمِ ابْتِدَاءِهَا﴾

(از نعمت‌های فراگیری که شروع به آفرینش آنها کرد.)

«مِنْ» در اینجا بیانیه^(۱) است و عبارت «ما قَدَّمَ» را توضیح می‌دهد؛ یعنی: از عموم نعمتهایی که خدا ابتدائاً داده است، قبل از وجود هر کسی یا بدون این که کسی تقاضایی بکند.

در واقع نعمت‌های خدا بر دو قسم است: گاهی چنین است که انسانها از خدا چیزهایی می‌خواهند و خداوند هم عطا می‌کند؛ اما گاهی از اول کسی نبوده که از خدا چیزی بخواهد، بلکه خداوند بنابر فیاضیت علی‌الاطلاقی که داشته نعمتهایی را ابتدائاً خلق فرموده است و همه موجودات هم به نحوی از آنها بهره‌مند هستند.

این کلام حضرت در اینجا اشاره به قسم دَوَم دارد؛ یعنی: نعمتهایی که خداوند بدون درخواست کسی و بنابر فیاضیت علی‌الاطلاق خود خلق فرموده است.

۱- «من» معانی گوناگونی دارد که یکی از آنها «بیانیه» است؛ و آن هنگامی به کار می‌رود که قبل از آن، کلمه یا جمله مبهمی گفته شده که نیاز به بیان و توضیح داشته باشد، نظیر جمله: «والتناء بما قدم».

﴿وَسَبِيحِ آلَاءِ أَسْدَاهَا﴾

(و گستردگی و فراوانی نعمتهایی که عطا کرده است.)

«آلاء» جمع «ألى» و یا «إلى» است، یعنی: نعمت‌ها؛ و جمع آن اصلش «الآلاء» بوده، سپس قاعده مد^(۱) جاری شده و تبدیل به «آلاء» می‌شود. «أَسْدَى» هم به معنای عطا و بخشش است. این جمله عطف است به جمله قبلی، یعنی: «ثناء و ستایش خدای را به آنچه پیش فرستاده است، از نعمت‌های فراگیری که ابتدائاً آفریده، و گستردگی و فراوانی نعمتهایی که عطا کرده است.»

﴿وَتَمَامِ مِنَّ أَوْلَاهَا﴾

(و تمام نعمت‌های گرانقدری که بذل کرده است.)

«مِنَّ» جمع «مِنَّة» است، و منظور نعمت‌های ارزشمندی است که خدا به بندگانش عطا فرموده است.^(۲) از مهم‌ترین این نعمت‌ها نعمت رسالت و هدایت و ایمان است که خداوند به بندگانش عطا کرده است؛ همان‌طور که در قرآن کریم آمده است: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا...﴾^(۳) «خدا نعمت گرانقدری به مؤمنان داد آنگاه که در میان آنها پیامبری از خودشان مبعوث کرد...»

۱- اگر دو حرف همزه در کلمه‌ای کنار هم باشد و همزه دَوَم ساکن باشد همزه دَوَم قلب به حرفی می‌شود که با آن حرکت تناسب دارد، مانند: فتحة همزه در «الآلاء» که با «الف» تناسب دارد و تبدیل به «آلاء» می‌شود؛ و اگر ضمه باشد با «واو» تناسب خواهد داشت، و در صورتی که کسره باشد تبدیل به «یاء» خواهد شد.
۲- مفردات راغب، ص ۷۷۷. ۳- سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۶۴.

نعمت‌های بیشمار خداوند

﴿جَمَّ عَنِ الْإِخْصَاءِ عَدْدُهَا﴾

(آن نعمت‌ها از شمردن افزون است.)

«جَمَّ» به معنای «کثُر» است، یعنی: زیاد؛ و چون اینجا به حرف «عن» متعدی شده است متضمن معنای تجاوز^(۱) نیز می‌باشد؛ یعنی: آن قدر نعمت‌های خدا زیاد است که ما نمی‌توانیم آنها را بشماریم. این کلام حضرت اشاره است به کلام خدا در قرآن که می‌فرماید: ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾^(۲) یعنی: «و اگر در مقام شمردن نعمت‌های خداوند برآید، آنها را نمی‌توانید شمارش کنید.»

﴿وَوَنَائِي عَنِ الْجَزَاءِ أَمْدُهَا﴾

(و ابتدای نعمت‌های خدا دورتر از آن است که ما بتوانیم جزای آنها را بدهیم.) «أَمْدُ» در لغت هم به ابتدای چیزی گفته می‌شود و هم به تمام مدت آن اطلاق می‌گردد.

حضرت می‌فرماید: ابتدا یا مدت نعمت‌های خدا دورتر از آن است که ما قادر باشیم جزای آنها را بدهیم. یعنی: اگر خداوند در یک روز و در مدت مشخصی به انسانها و سایر موجودات بذل نعمت می‌کرد، آن وقت شاید می‌توانستیم بگوییم که جزایش را هم می‌توان در مدت مشخصی به جا آورد؛ اما وقتی نعمت‌های الهی محدود به یک روز و یک

۱- «تجاوز» یعنی: محدود نبودن به حد و اندازه خاص.
۲- سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۳۴.

سال نباشد، بلکه ابتدای آن از میلیونها سال پیش بوده باشد، ما هرگز قادر نخواهیم بود جزای نعمت‌های خدا را بدهیم.

ما مثل پرکاهی جزء این نظام وجود هستیم و تمام این نظام وجود در به وجود آمدن این پرکاه و بقای آن دخالت دارند؛ یعنی: تمام نظام عالم وابسته به هم هستند، این طور نیست که ما هر کدام یک وجود جدا باشیم؛ شما وجودتان به پدر و مادر و آباء و اجدادتان وابسته است و محیط و آب و خاک و زمین دست به هم داده‌اند تا یک نفر از ما موجود شده است؛ بنابراین مدت و اول یک شیء شاید به میلیونها سال از این نظام وجود مرتبط باشد و این نظام آن قدر گردیده و چرخیده و تحولات و تطورات صورت گرفته تا یک شیء پیدا شده است، همه اینها در وجود این شیء دخالت دارند. و علم هم این مطلب را - که تمام نظام وجود در موجود شدن یک شیء دخالت دارند - ثابت می‌کند.

لذا حضرت زهرا علیها السلام هم در اینجا می‌فرماید: «وَوَنَائِي عَنِ الْجَزَاءِ» یعنی: دور است از جزا، از این که ما بتوانیم پاداش بدهیم «أَمْدُهَا»: مدت این نعمت‌ها و اول این نعمت‌ها.

﴿وَوَتَفَاوَتَ عَنِ الْأَدْرَاكِ أَبْدُهَا﴾

(و برتر است از ادراک بشر آخر و نهایت این نعمت‌ها.)

«أَبْدُ» یعنی: آخر و نهایت؛ و به قرینه لفظ «أَبْدُهَا»، «أَمْدُهَا» به معنای ابتدای نعمت‌ها می‌باشد؛ یعنی: نعمت‌های خدا هم اولش و هم آخرش خیلی دور است و نمی‌توان آن طور که شایسته و بایسته است آن را درک کرد و شکر نعمت‌های خدا را به جا آورد.

گسترش و تداوم نعمت‌ها در اثر شکرگزاری

﴿وَنَدَبُهُمْ لِاسْتِزَادَتِهَا بِالشُّكْرِ لِاتِّصَالِهَا﴾

(و خداوند برای افزایش و پیوستگی نعمت‌هایش مردم را به شکرگزاری فراخوانده است.)

«نَدَبَ إِلَيْهِ» یعنی: دعوتش کرد. این‌که به مستحبات «مُندوبات» نیز می‌گویند از باب دعوت کردن برای به‌جا آوردن است.

در مورد «لِاتِّصَالِهَا» دو احتمال وجود دارد: یکی این‌که «لِاتِّصَالِهَا» متعلق به «بِالشُّكْرِ» باشد که لام در آن لام صله^(۱) می‌شود.

احتمال دیگر این‌که «لِاتِّصَالِهَا» علت برای «نَدَبُهُمْ» باشد؛ یعنی: اگر کسی سؤال کند: چرا خدا مردم را برای طلب زیادی نعمت‌ها به شکر دعوت کرده است، جوابش این است که «لِاتِّصَالِهَا»، برای این‌که نعمت‌ها متصل و پیوسته باشند.

ولی به نظر می‌رسد که اگر «لِاتِّصَالِهَا» متعلق به «بِالشُّكْرِ» باشد بهتر است؛ یعنی: شما پیوستگی نعمت و قطع نشدن آن را شکر کن تا خدا به دنبالش نعمت بفرستد.

به هر حال این جمله حضرت زهرا (علیها السلام) اشاره است به آیه شریفه: ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾^(۲) یعنی: «همانا اگر شکرکننده باشید نعمت‌های شما را زیاد خواهم کرد.» و البته یکی از راه‌های شکر هر نعمتی به این است که آن را برای همان هدفی که خداوند خلق فرموده استفاده کنیم.

۱- یکی از معانی «لام» صله بودن است؛ یعنی: وصل و متعلق کردن مدخول خود به کلمه یا جمله سابق.
۲- سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۷.

﴿وَاسْتَحْمَدَ إِلَى الْخَلَائِقِ بِاجْزَالِهَا﴾

(و خدا از آفریدگان طلب ستایش کرده است در مقابل فراوانی نعمت‌ها.)

«اجزال» به معنای «اکتار» می‌باشد، پس «اجزال نعمت» یعنی: کثرت و زیادی نعمت. می‌فرماید: خدا از بندگانش طلب کرده است که حمد و ستایش او را به‌جا آورند تا او هم نعمت‌هایش را بر آنان زیاد کند.

﴿وَتَتَىٰ بِالنَّدْبِ إِلَىٰ أَمْثَالِهَا﴾

(و تکرار کرده است خدا دعوت شما را به امثال این نعمت‌ها.)

در اینجا احتمال می‌رود - همچنان که مرحوم مجلسی هم می‌فرماید - مراد از «أَمْثَالِهَا» نعمت‌های اخروی باشد؛ یعنی: حالا که نعمت‌های دنیا را دارید، خداوند دعوت کرده است که نماز بخوان، کمک به فقیر بکن، مسجد و مدرسه بساز، کارهای خیر انجام بده، تا در آخرت نیز نعمت‌های فراوان داشته باشی.

همان‌طور که اول فرمود: «نَدَبُهُمْ لِاسْتِزَادَتِهَا بِالشُّكْرِ»: (خدا بندگانش را دعوت کرده تا به وسیله شکر، نعمت‌هایش را بر بندگان زیاد کند)، حالا هم می‌فرماید: «وَتَتَىٰ بِالنَّدْبِ إِلَىٰ أَمْثَالِهَا» یعنی: دوباره خدا شما را دعوت کرده است که اعمال نیک انجام دهید تا امثال این نعمت‌هایی را که در دنیا به شما داده در آخرت نیز به شما عطا کند. البته اگر در این دنیا یک خانه به شما داده، با انجام اعمال نیک، در آن دنیا به شما قصرها می‌دهد؛ و اگر اینجا یک باغ داده، در آن عالم باغها خواهد داد.

و شاید هم مقصود همان نعمت‌های متشابه و متمائل است که در دنیا به شکل‌های گوناگون و نظیر هم به بندگان داده می‌شود.

اخلاص ثمره توحید

﴿وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ﴾

(وگواهی می‌دهم که نیست خدایی جز «الله» که تنهاست و شریکی برای او نیست.)

﴿كَلِمَةً جَعَلَ الْإِخْلَاصَ تَأْوِيلَهَا﴾

([این شهادت به وحدانیت خدا] کلمه‌ای است که خداوند اخلاص را نتیجه و

تأویل آن قرار داده است.)

اگر انسان واقعاً معتقد باشد که غیر از خدای یگانه هیچ موجودی قادر مطلق نیست و همه عالم در مقابل او تسلیم و فرمانبردارند و تنها اوست که مستحق عبودیت است و روزی‌دهنده و خالق موجودات می‌باشد و اوست که حاجات را برآورده می‌کند، آن وقت در اعمالش خلوص خواهد داشت و عبادتش با خلوص نیت خواهد بود.

این که ما خلوص در اعمال نداریم برای این است که برای غیر خدا ارزش قائل هستیم؛ اما اگر باور کردیم که فقط خداست که مستحق عبادت بوده و هر چه کمال است از آن اوست، طبعاً در اعمال خود مخلص خواهیم بود.

از این رو حضرت می‌فرماید: «كَلِمَةً جَعَلَ^(۱) الْإِخْلَاصَ تَأْوِيلَهَا»: خدا خلوص در اعمال را تأویل کلمه توحید قرار داده است؛ یعنی: بازگشت

۱- البته «جُعِلَ» به صورت مجهول نیز قرائت شده است که معنای عبارت به این صورت می‌شود: «شهادت به وحدانیت خدا کلمه‌ای است که اخلاص نتیجه و تأویل آن قرار داده شده است».

و نتیجه کلمه توحید و «لا إله إلا الله» اخلاص در عمل می‌باشد؛ و اگر ما در اعمالمان مخلص نیستیم، معلوم می‌شود که در توحیدمان خلل داریم.

امام علی علیه السلام هم در خطبه اول نهج البلاغه این‌گونه می‌فرماید: «و کمال توحیده الإخلاص له» یعنی: «کمال توحید و شهادت بر یگانگی خداوند، داشتن اخلاص در بندگی اوست.»

درک قلبی و معرفت عقلی انسانها از توحید

﴿وَضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْصُولَهَا﴾

(و خداوند پیوند با توحید را در دلها جای داده است.)

مرحوم مجلسی در «بحار الأنوار» چند معنا برای این عبارت ذکر می‌کند؛ ولی به نظر می‌رسد منظور حضرت در این عبارت، معرفت باطنی و قلبی انسانها از توحید باشد که خداوند آن را در دل انسانها جای داده و دلها را ظرف حقایق توحیدی و وصول الی الله قرار داده است.

تعبیر «مَوْصُولَهَا» که به معنای وصول و رسیدن است، تناسبی تام با قلب و دل دارد؛ چرا که راه دل راه وصول و رسیدن است، ولی عقل جایگاه اندیشه و برهان که در عبارت بعدی حضرت آمده است؛ و خداوند هر دو راه دل و عقل را برای درک و فهم توحید هموار کرده است.

﴿وَضَمَّنَ الْقُلُوبَ﴾ یعنی: و خدا در دلها جای داده است «مَوْصُولَهَا»:

پیوند با توحید و وصل شدن را. و به تعبیر دیگر خداوند بذر توحید را

در دلها کاشته است تا انسانها به وسیله سیر و سلوک و انجام دادن کارهای خوب آن را پرورش داده و نهال توحید را در وجود خویش بارور کنند و سپس از ثمره و میوه‌هایش بهره‌مند شوند.

﴿وَأَنَارَ فِي [الْفِكْرِ] التَّفَكُّرِ مَعْقُولَهَا﴾

(و روشن کرد در اندیشه‌ها درک عقلی توحید را.)

این عبارت به معرفت عقلی انسانها از توحید اشاره دارد. البته دریافت‌های عقلی هر کسی به اندازه استعداد اوست. به همان اندازه خداوند نور توحید را در دل افراد قرار داده که از کلمه توحید تعقل می‌کنند.

یکی از دعاهایی که به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نسبت می‌دهند این است که آن حضرت فرموده‌اند: «اللَّهُمَّ ارْنِي الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ»^(۱) یعنی: «خدایا اشیاء را همان‌طور که هستند به من بنما». معنای این جمله چیست؟ بنده و جناب‌عالی برای اشیاء یک موجودیت و ارزش و شخصیتی قائل هستیم، اما پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نظرشان به اشیاء نظر «حرفی» است؛ یعنی همان‌طور که معنای حرفی، غیرمستقل و وابسته به معنای اسمی است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هم تمام اشیاء را وابسته و پیوسته به حق می‌دیدند و در پرتو حق به اشیاء نظر می‌کردند.

پس نظر اولیاء خدا به اشیاء، نظر ربطی و حرفی و نظر پرتوی است؛ اما ما برای اشیاء استقلال قائل هستیم. بنابراین هر کس یک نحو تعقلی از خدا و توحید و موجودات دارد و لذا حضرت در اینجا می‌فرماید:

۱- رسائل المرتضی، ج ۲، ص ۲۶۱.

و خداوند دریافت و درک عقلی از توحید را در ذهن و اندیشه انسانها روشن کرده است.

حقیقت ناشناخته حق تعالی

﴿الْمُتَنَعِّعُ مِنَ الْأَبْصَارِ رُؤْيَتَهُ، وَمِنَ الْأَلْسُنِ صِفَتَهُ﴾

(خدایی که دیدگان قادر به رؤیت او نیستند، و زبانها قادر به توصیف او

نمی‌باشند.)

یعنی: خداوند از آن جهت که جسم نیست قابل رؤیت با چشم و ابزار دیگر نمی‌باشد، و از آن نظر که وجود و کمالات وجودی‌اش نامتناهی است با زبان و امثال آن قابل توصیف نخواهد بود. بنابراین حقیقت و کنه وجود و ذات حق تعالی برای غیر خودش قابل درک و شناخت کامل نیست.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در ابتدای خطبه اول نهج البلاغه، عدم امکان توصیف حق تعالی و نامحدود بودن صفات و کمالات او را با عبارات دقیق و مختصری بیان فرموده‌اند.^(۱)

﴿وَمِنَ الْأَوْهَامِ كَيْفِيَّتُهُ﴾

(و کیفیت و چگونگی او در پندارها نمی‌گنجد.)

۱- حضرت علی علیه السلام در خطبه اول نهج البلاغه در این باره می‌فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مَدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ... وَلَا يُؤَدِّي حَقَّهُ الْمُجْتَهِدُونَ، الَّذِي لَا يَدْرِكُهُ بُعْدُ الْهَمَمِ وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطْنِ...» (حمد خدایی را که گویندگان نتوانند مدح و ثنای او گویند... و تلاشگران - در راه شناخت و مدح او - نتوانند حق او را ادا کنند؛ خدایی که صاحبان همت و اراده بلند و شناوران زیرک دریای معرفت هرگز به درک او نمی‌رسند.)

پندار بشر عاجز است از درک چگونگی خدا، چون اصلاً خدا کیفیت ندارد. کیفیت به معنای اعمّ یعنی: حقیقت خدا. این که واقعیت خدا چگونه است، ذهن و فکر بشر به آن نمی‌رسد. یکی چنین می‌پندارد که خدا مثل یک گنبد نور است، یکی تصور می‌کند که خدا روی تخت نشسته و مانند سلاطین دنیایی حکمفرمایی می‌کند، ولی در واقع واهمه انسان نمی‌تواند کیفیت خدا را تصور کند، چرا که اصلاً خدا دارای کمّ و کیف نیست. کمّ و کیف مربوط به موجود ممکن است، چه جسمانی باشد یا نباشد؛ ولی ذات حق تعالی «واجب الوجود من جمیع الجهات» است و قهراً از خواص ممکن مبرّاست. به قول حکیم سنائی:

نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم ننگجی

نتوان شبه تو جستن که تو در وهم نیایی

آفرینش اشیاء توسط خداوند

﴿إِبْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ قَبْلَهَا﴾

(خداوند اشیاء را آفرید نه از چیزی که قبل از آن وجود داشته باشد.)

«ابداع» به معنای آفریدن است و با «اختراع» تفاوت دارد؛ مثلاً مخترع هواپیما چیزی را خلق نمی‌کند بلکه فقط اشیاء موجود را تغییر شکل می‌دهد، او با استفاده از مواد موجود در طبیعت و با الگو گرفتن از پرندگان هواپیما را اختراع کرده است، و یا دیگری هواپیمای جدیدی را از روی مدل‌های دیگر اختراع می‌کند؛ اما خداوند برای خلق اشیاء از هیچ چیز استفاده نکرده است؛ اصلاً قبل از آن چیزی نبوده که از آن استفاده کرده باشد، این را می‌گویند «ابداع».

در اینجا حضرت می‌فرماید: «إِبْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ»: خداوند اشیاء را آفرید «لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ قَبْلَهَا»: نه از یک چیزی و ماده‌ای که قبل از آن وجود داشته باشد؛ بلکه خداوند اشیاء و موجودات را ابتدائاً خلق فرموده است.

﴿وَأَنْشَأَهَا بِلَا اخْتِدَاءٍ أَمْثَلَةً أَمْثَلَهَا﴾

(و خداوند اشیاء را ایجاد کرده بدون این که از نمونه‌هایی تقلید کرده باشد.)

این طور نبوده که همانند مهندسان و مخترعان، یک نمونه و مثالی از قبل داشته باشد و از روی آن اشیاء را خلق و ایجاد کند.

﴿كُونَهَا بِقُدْرَتِهِ وَذَرَأَهَا بِمَشِيئَتِهِ﴾

(خداوند موجودات را به قدرت خود به وجود آورده و به خواست و مشیت خود

آنها را خلق کرده است.)

یعنی: اگر چه اسباب و علل ظاهری در تکوین موجودات دخالت دارند، ولی بالاخره همه اینها با قدرت و مشیت الهی بوده و علّة‌العلل همه چیزها قدرت و اراده خداوند است.

﴿مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَى تَكْوِينِهَا، وَلَا فَائِدَةٍ لَهُ فِي تَصْوِيرِهَا﴾

(بدون این که خدا به تکوین موجودات احتیاجی داشته باشد، و در

صورت‌بندی آنها سودی حاصلش شود.)

این که خداوند موجودات را صورت‌بندی و خلق می‌کند، برای او که فایده‌ای ندارد، بلکه فیاضیتش اقتضا کرده است که موجودات گوناگون را در شکل‌های مختلف صورت‌بندی و خلق کند.

خلاصه این که نه حاجتی به خلق موجودات داشته و نه نفعی عاید او می شده است. به قول مولوی:

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم

اهداف آفرینش

[۱] ﴿إِلَّا تَشِينَا لِحُكْمَتِهِ﴾

(مگر این که خلق موجودات برای تثبیت حکمت اوست.)

«حکمت» به معنای قدرت بر چیزی است که مطابق با مصلحت باشد؛ از آنجا که مصلحت است و مطابق با منطق می باشد، خداوند موجودات را خلق کرده است؛ فیاضیت برای حق تعالی یک کمال محسوب می شود، و خداوند به واسطه خلق موجودات حکیم بودن خویش را ثابت و ظاهر کرده است.

[۲] ﴿وَتَنْبِيهَا عَلَى طَاعَتِهِ﴾

(و برای این که شما را بر اطاعت خود آگاه سازد.)

آگاه کند شما را بر این که موظف به اطاعت از خدا هستید؛ وقتی می بینید همه این موجودات مخلوق خدا هستند و خود شما نیز مخلوق خدا هستید، قهراً باید او را اطاعت کنید، واجباتی را که دستور داده است به کار ببندید و از محرّماتی که نهی فرموده خودداری و پرهیز کنید.

[۳] ﴿وَإِظْهَاراً لِقُدْرَتِهِ﴾

(و برای این که قدرت خود را ظاهر و آشکار سازد.)

خداوند اراده کرده که قدرت خود را در مقام ایجاد با همه عظمت و بزرگی آشکار سازد.

[۴] ﴿وَتَعْبُدًا لِبَرِيَّتِهِ﴾

(و برای این که در مخلوقات روحیه تعبد ایجاد شود.)

وقتی مردم ببینند خدایی هست که سرچشمه این همه کمال و لطف و نعمت است، روحیه تعبد در آنها ایجاد خواهد شد؛ و این روحیه تعبد و مقام عبودیت، کمال بزرگی برای بندگان خدا محسوب می شود. خدای متعال در قرآن کریم می فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^(۱) یعنی: «خلق نکردم جن و انس را مگر برای این که مرا بپرستند.» به خاطر این که عبادت و پرستش خدا موجب کمال و ارتقاء درجه بندگان به سوی خدا می باشد، و این خود یکی از اهداف خلقت است. وقتی در انسان روحیه تعبد پیدا شد، قهراً در مقابل خداوند خاضع شده و از غیر او منقطع می گردد.

[۵] ﴿وَإِعْزَازاً لِدَعْوَتِهِ﴾

(و برای تقویت و تثبیت دعوت خود.)

«إِعْزَازاً» به معنای تقویت و تثبیت است. دعوتی که انبیاء و اولیاء می کنند و مردم را به طرف خدا می خوانند، باید دلیل داشته باشد و برهان بر آن اقامه شود، و بهترین دلیل و برهان همین نظام وجود و جهان آفرینش است و این که این جهان آفریدگاری دارد و همه موجودات

۱- سورة الذاریات (۵۱)، آیه ۵۶.

محتاج به خدا هستند و بی نیاز از او نمی‌توانند زندگی کنند؛ و لذا در روایات زیادی دیده می‌شود که برای اثبات خالق حکیم و یکتا به نظم موجود در عالم هستی استدلال شده است.^(۱) پس یکی از اهداف خلقت، تثبیت دعوت خداست که توسط انبیاء و اولیانش صورت می‌پذیرد.

فلسفه ثواب و عقاب

﴿ثُمَّ جَعَلَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ، وَوَضَعَ الْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ﴾

(آنگاه خدا ثواب و پاداش را بر اطاعت خود، و مجازات و کیفر را بر معصیت

خود قرار داد.)

این کلام حضرت با دو جمله بعدی آن که راجع به فلسفه ثواب و عقاب است در نهج البلاغه، حکمت ۳۶۸ نیز آمده است.

﴿ذِيَادَةَ لِعِبَادِهِ عَن نَّقْمَتِهِ﴾

(برای این که بندگانش را از کارهایی که موجب عقوبت است باز دارد.)

«ذیادَة» از ماده «ذود» به معنای دور کردن و دفع کردن است، و در اصل «ذوادة» بوده از باب «ذاد، يذودُ». یعنی: خدا می‌خواهد دور کند بندگانش را از این که کارهایی که موجب غضب خداست انجام دهند. این که خدا بر اطاعتش ثواب قرار می‌دهد و بر معصیتش عقاب و عذاب وضع

۱- از باب نمونه، در روایت پنجم اصول کافی، کتاب التوحید، باب «حدوث العالم» آمده: «... فلما رأينا الخلق منتظماً والفلک جارياً و التدبير واحداً... دَلَّ صِحَّة الامر... على أنَّ المدبّر واحد...» همچنین در روایات: ۱، ۲، ۳ و ۴ همین باب، به مسأله نظم جاری در نظام خلقت اشاره شده است.

می‌کند، به خاطر این است که بندگانش را از آنچه که موجب عقوبت است دور کند و به این ترتیب آنها را به سوی بهشت خود سوق دهد. پس در حقیقت یکی از علل جعل ثواب و عقاب، بهره بردن بندگان است. یعنی فایده اطاعت و ترک معصیت نیز عاید آنان می‌شود نه خداوند؛ زیرا در اثر اطاعت به ثواب و کمال نایل شده، و در اثر ترک معصیت از نعمت و غضب و عذاب الهی در امان خواهند ماند.

﴿وَ حِيَاشَةَ لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ﴾

(و به خاطر این که بندگانش را جمع کند و به سوی بهشت سوق دهد.)

«حیاشَة» از ماده «حاش، يحوش» به معنای جمع کردن است. وقتی گوسفندان را یک جا جمع می‌کنند، می‌گویند: «حاشهم»، یعنی: آنها را جمع کرد. خداوند نیز می‌خواسته مردم را از این تفرق نجات داده و پس از جمع کردن آنها را به بهشت خویش روانه کند.^(۱)

«حیاشَة لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ» یعنی: «و جَمَعاً لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ»: و جمع و ترغیبشان کند به سوی بهشت. خلاصه هدف خدا این بوده که انسانها کمال پیدا کنند و آنچه را که موجب غضب و عقوبت خدا می‌شود انجام ندهند.

البته کمال دارای درجات است، بهشتی که به اولیاء خدا وعده داده شده بسیار بالاتر و برتر از آن بهشتی است که امثال مادر انتظار آن هستیم؛ قرآن کریم در این ارتباط می‌فرماید: ﴿وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ

۱- از این جمله فهمیده می‌شود که بهشت با تفرق و تشتت کلمه یک ملت سازگار نیست؛ زیرا در تشتت و اختلاف، بسیاری از حقوق انسانها پایمال می‌شود.

أَكْبَرُ^(۱) «و مقام رضای پروردگار بالاتر است.» یعنی: بهشت رضوان که انسان در آن رضایت پروردگار را نسبت به خود احساس کند، از آن بهشتی که لذتهای جسمانی را تأمین می‌کند بالاتر و مهم‌تر است.^(۲)

«والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته»

درس سوم

عبودیت زمینه رسالت

مقامات پیش از رسالت

انتخاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قبل از خلق موجودات

اهداف بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

قیام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای هدایت انسانها

رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

ویژگی‌های مهاجرین و انصار

قرآن و عترت، دو یادگار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

ویژگی‌های هدایتی قرآن

۱-سوره توبه (۹)، آیه ۷۲.

۲- اهل معرفت به دو نوع بهشت قائل هستند: یکی «بهشت محسوس» که به حواس اخروی احساس می‌شود، و دیگری «بهشت معقول» که بالاتر از اولی است؛ و برای هر کدام مراتب و درجاتی تصویر می‌کنند، و «بهشت رضوان» و «بهشت لقاء» که مربوط به اولیاء خداوند می‌باشد از آن جمله است.

وَأَشْهَدُ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، اخْتَارَهُ [وَأَنْتَجَبَهُ] قَبْلَ أَنْ أَرْسَلَهُ، وَ سَمَّاهُ قَبْلَ أَنْ اجْتَبَاهُ [اجْتَبَلَهُ]، وَ اصْطَفَاهُ قَبْلَ أَنْ ابْتَعَثَهُ؛ إِذِ الْخَلْقُ بِالْغَيْبِ مَكْنُونَةٌ، وَ بَسِطَ الْأَهْوِيلَ مَصُونَةً، وَ بِنَهَايَةِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةً، عَلِمًا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِمَائِلِ الْأُمُورِ، وَ إِحَاطَةً بِخَوَادِثِ الدُّهُورِ، وَ مَعْرِفَةً بِمَوَاقِعِ الْمَقْدُورِ [الْأُمُورِ]؛ ابْتَعَثَهُ اللَّهُ إِتْمَامًا لِأَمْرِهِ، وَ عَزِيمَةً عَلَى إِمْضَاءِ حُكْمِهِ، وَ إِنْفَاذًا لِمَقَادِيرِ حَنْمِهِ، فَرَأَى الْأُمَّمَ فِرْقًا فِي أَدْيَانِهَا، عُكْفًا عَلَى نِيرَانِهَا، عَابِدَةً لِأَوْ تَانِهَا، مُنْكَرَةً لِلَّهِ مَعَ عِزِّهَا؛ فَأَنَارَ اللَّهُ بِأَبِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ظُلْمَهَا، وَ كَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهْمَهَا، وَ جَلَا عَنِ الْأَبْصَارِ غُمَّهَا؛ وَ قَامَ فِي النَّاسِ بِالْهِدَايَةِ، فَأَنْقَذَهُمْ مِنَ الْغَوَايَةِ، وَ بَصَّرَهُمْ مِنَ الْعَمَايَةِ، وَ هَدَاهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ، وَ دَعَاهُمْ إِلَى الطَّرِيقِ [الصِّرَاطِ] الْمُسْتَقِيمِ؛ ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَافِقَةٍ وَ اخْتِيَارٍ، وَ رَغْبَةٍ وَ إِيثارٍ؛ فَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ تَعَبِ هَذِهِ الدَّارِ فِي رَاحَةٍ، قَدْ حُفَّتْ بِالْمَلَائِكَةِ الْأَبْرَارِ، وَ رِضْوَانِ الرَّبِّ الْعَفَّارِ، وَ مُجَاوَزَةِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ؛ صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَبِي نَبِيٍّ، وَ أَمِينِهِ عَلَى الْوَحْيِ وَ صَفِيِّهِ، وَ خَيْرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَ رَضِيِّهِ، وَ السَّلَامَ عَلَيْهِ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ.

ثُمَّ انْتَفَتَتْ إِلَى أَهْلِ الْمَجْلِسِ وَ قَالَتْ:

أَنْتُمْ عِبَادُ اللَّهِ! نُصِبُ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ، وَ حَمَلَةُ دِينِهِ وَ وَحْيِهِ، وَ أَمْنَاءُ اللَّهِ عَلَى أَنْفُسِكُمْ، وَ بِلْعَاؤِهِ إِلَى الْأُمَّمِ، زَعِيمٌ حَقٌّ لَهُ فِيكُمْ، وَ عَهْدٌ قَدَمَهُ إِلَيْكُمْ، وَ بَقِيَّةٌ اسْتَخْلَفَهَا عَلَيْكُمْ، كِتَابُ اللَّهِ النَّاطِقُ، وَ الْقُرْآنُ الصَّادِقُ، وَ النُّورُ السَّاطِعُ، وَ الضِّيَاءُ اللَّامِعُ، بَيِّنَةٌ بِصَائِرُهُ، مُنْكَشِفَةٌ سَرَائِرُهُ، مُنْجِلِيَّةٌ طَوَاهِرُهُ، مُعْتَبَطَةٌ بِهِ أَشْيَاعُهُ، قَائِدَةٌ إِلَى الرِّضْوَانِ اتِّبَاعُهُ، مُؤَدِّةٌ إِلَى النَّجَاةِ اسْتِمَاعُهُ، بِهِ تُنَالُ حُجُجُ اللَّهِ الْمُتَوَرَّةُ، وَ عَزَائِمُهُ الْمُفَسَّرَةُ، وَ مَحَارِمُهُ الْمُحَذَّرَةُ، وَ بَيِّنَاتُهُ الْجَالِيَّةُ، وَ بَرَاهِينُهُ الْكَافِيَّةُ، وَ فُضَائِلُهُ الْمُنْدُوبَةُ، وَ رُحُصَةُ الْمُوهُوبَةُ، وَ شَرَائِعُهُ الْمَكْتُوبَةُ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و به نستعين

خطبه حضرت زهرا عليها السلام در مسجد النبی صلی الله علیه و آله را طبق روایت عبدالله بن حسن رضوان الله تعالی علیه می خواندیم.
در درس گذشته شهادت به یگانگی خدا بیان شد؛ حال شهادت به نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله را از زبان حضرت شروع می کنیم:

عبودیت زمینه رسالت

﴿وَأَشْهَدُ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ﴾

(گواهی می دهم که پدرم محمد صلی الله علیه و آله بنده خدا و فرستاده اوست.)

در اینجا حضرت کلمه «عَبْدُهُ» را مقدم بر «رَسُولُهُ» ذکر می کنند، در تشهد نیز می خوانیم: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ»، «عبده» را اول و «رسوله» را بعد از آن می گوئیم؛ علتش این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چون بنده خدا بوده و در عبودیت به مقام والایی رسیده، استعداد «رسول الله» شدن را پیدا کرده است.

و شاید علت این که خدا در قرآن کریم می فرماید: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا...﴾^(۱) «منزه است آن که شبانگاه

بنده خود را سیر داد از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی...» و فرموده: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِرَسُولِهِ...» همین نکته باشد؛ یعنی: پیامبر اکرم ص چون بنده خدا بوده و در عبودیت به بالاترین مقامها رسیده، خدا در آن شب او را به معراج برده است. پس عبودیت مقدمه رسالت پیامبر ص است و مقدم بر آن نیز می باشد. (۱)

مقامات پیش از رسالت

﴿إِخْتَارَهُ [وَأَنْتَجَبَهُ] قَبْلَ أَنْ أَرْسَلَهُ﴾

(خداوند پیامبر ص را انتخاب کرد پیش از آنکه او را به پیامبری برگزیند.)

«اِخْتَارَ» از باب «افتعال» است که معنای صیغه مفرد ماضی آن می شود «اختیار کرد»، «انْتَجَبَ» هم به همان معناست؛ یعنی: خداوند پیامبر ص را قبل از این که به رسالت مبعوث کند اختیار کرده بود؛ به این معنا که پیامبر ص پیش از رسالت مورد توجه و مورد انتخاب خداوند بود، و چون در او لیاقت و استعداد کامل وجود داشت به مقام رسالت مبعوث شد؛ چون هر کسی نمی تواند «رسول الله» و فرستاده خدا بشود.

﴿وَسَمَّاهُ قَبْلَ أَنْ اجْتَبَاهُ [اجْتَبَاهُ]﴾

(و نامگذاری کرد او را پیش از آنکه او را برگزیند [خلق کند].)

۱- حدیث معروف: «العبودية جوهره كنهها الربوبية»: «عبودیت گوهری است که حقیقت آن، خدایی شدن انسان است» نیز به همین واقعیت اشاره دارد؛ یعنی: زمینه اصلی رسالت و عروج انسان و نیل به سایر مراحل تکامل معنوی، همانا عبودیت می باشد. ناگفته نماند که این حدیث سند ندارد و تنها مأخذ آن کتاب «مصباح الشریعة» است که در ابتدای باب صدم آن صفحه ۵۳۶ آمده است و مرحوم مجلسی هم در کتاب «بحارالانوار»، باب صدم آن را نقل نکرده است.

در اینجا دو احتمال وجود دارد:

احتمال اول این که مراد حضرت این باشد که پیامبر اکرم ص پیش از آن که در این عالم به مقام نبوت برسد، خداوند برای حضرت آدم و انبیاء گذشته ع و نیز ملائکه الله نام آن حضرت را برده است.

و احتمال دیگر این که معنای «وَسَمَّاهُ قَبْلَ أَنْ اجْتَبَاهُ» این باشد که خداوند قبل از این که حضرت را به رسالت مبعوث کند برای او اسم تعیین کرد و نامش را «محمد» گذاشت.

و اگر «اجْتَبَاهُ» باشد، همان طور که در بعضی از نسخه ها آمده، معنای جمله این می شود که خداوند نامگذاری کرد او را قبل از این که او را خلق کند.

﴿وَاصْطَفَاهُ قَبْلَ أَنْ ابْتَعَثَهُ﴾

(و او را برگزید پیش از آن که به پیامبری مبعوثش کند.)

یکی از صفات پیامبر ص «مصطفی» است، یعنی: برگزیده. در تورات نیز یکی از صفاتی که برای پیامبر ص بیان می شود صفت «برگزیده» است. - آقایان سعی کنند تورات و انجیل را مطالعه کنند، زیرا در آنجا مطالبی ذکر شده که می تواند برای شما مفید باشد. - در تورات (بالمعنی الأعم) کتاب «اشعیاء»، باب ۴۲ آمده است: «... برگزیده من...»، و پس از آن صفاتی ذکر می شود که درست بر پیغمبر اکرم ص تطبیق می شود، (۱) و ما احتمال می دهیم که در آنجا لفظ «مصطفی» نیز ذکر

۱- در تورات، باب ۴۲ از کتاب اشعیاء آمده است:

«اینک بنده من که او را دستگیری کردم و «برگزیده» من که جانم از او خشنود است من روح خود را بر او می نهم تا انصاف را برای امت ها صادر سازد. * او فریاد

شده بوده، منتها یکی از اشتباهات مترجمان این بوده که اسامی و القاب را هم ترجمه می‌کردند. از باب مثال گفته شده: یکی از اسامی پیامبر ص که در انجیل آمده «احمد» است و قرآن کریم به نقل از حضرت عیسی ع می‌فرماید: ﴿وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾؛^(۱) بعد صاحب انجیل چهارم «احمد» را در یونانی به «پریکلیتوس»^(۲) ترجمه نمود و مترجمان بعدی نیز آن را ترجمه کرده و مثلاً در فارسی نوشته‌اند: «بسیار ستوده»؛ در صورتی که شایسته بود خود لفظ «احمد» را ذکر می‌کردند. البته در مقابل این قول برخی معتقدند که تلاش برای تطبیق واژه «فارقلیط» بر «احمد» کار درستی نیست، زیرا آیه ششم سوره صف دال بر وجود نام «احمد» در انجیل راجح موجود نیست بلکه بر اصل بشارت حضرت عیسی به آن دلالت دارد.

نخواهد زد و آواز خود را بلند نخواهد نمود و آن را در کوچه‌ها نخواهد شنواید. * نئے خرد شده را نخواهد شکست و فتیله ضعیف را خاموش نخواهد ساخت تا عدالت را به راستی صادر گرداند. * او ضعیف نخواهد گردید و منکسر نخواهد شد تا انصاف را بر زمین قرار دهد و جزیره‌ها منتظر شریعت او باشند. * خدا یهوه که آسمانها را آفرید و آنها را پهن کرد و زمین و نتایج آن را گسترانید و نفس را به قومی که در آن باشند و روح را بر انانی که در آن سالکانند می‌دهد، چنین می‌گوید: * من که یهوه هستم تو را به عدالت خوانده‌ام و دست تو را گرفته تو را نگاه خواهم داشت و تو را عهد قوم و نور امت‌ها خواهم گردانید. * تا چشمان کوران را بگشایی و اسیران را از زندان و نشینندگان در ظلمت را از محبس بیرون آوری. * من یهوه هستم و اسم من همین است. * و جلال خود را به کسی دیگر و ستایش خویش را به بت‌های تراشیده نخواهم داد. * اینک وقایع نخستین واقع شد و من از چیزهای نو اعلام می‌کنم و قبل از آن که به وجود آید شما را از آن خبر می‌دهم. *

۱- سوره صف (۶۱)، آیه ۶: «در حالی که بشارت‌دهنده هستم به رسول و پیامبری که بعد از من می‌آید و نامش احمد است.»

۲- «پریکلیتوس» به معنای «بسیار ستوده» است و معرب آن «فارقلیط» می‌باشد.

در هر صورت یکی از صفات پیامبر ص «برگزیده خدا بودن» است، و لذا حضرت زهرا ع در اینجا می‌فرمایند: «خداوند او را زمانی برگزید که هنوز به پیامبری مبعوث نشده بود.»

انتخاب پیامبر ص قبل از خلق موجودات

﴿إِذِ الْخَلْقُ بِالْغَيْبِ مَكْنُونَةٌ﴾

(زمانی [او را برگزید] که همه خلایق در عالم غیب پوشیده بودند.)

یعنی: زمانی حضرت محمد ص مورد توجه و برگزیده خدا بود که هنوز موجودات پا به عرصه این جهان نگذاشته بودند و به اصطلاح در عالم غیب به سر می‌بردند.

﴿وَبَسِطِ الْأَهْوِيلِ مَصُونَةٌ﴾

(و در پس پرده بیم‌ها نگه داشته شده بودند.)

«أهویل» جمع «أهوال» است و «أهوال» هم جمع «هول» می‌باشد، بنابراین «أهویل» جمع الجمع^(۱) است؛ «هول» یعنی: وحشت و هراس. حضرت می‌خواهند بفرمایند: آن زمانی که خداوند پیامبر اکرم ص را برگزید همه موجودات در عالم هول و وحشت بودند. البته درک این عوالم بدون کمک و توضیح خود این بزرگان برای بشر دشوار است، همان‌طور که درک بسیاری از معانی قرآن بدون توضیح آنها میسر نبود؛ برای این که علم‌الکتاب نزد آنهاست و علما و دانشمندان خوشه‌چین خرمن علم آنهایند.

۱- یعنی: کلمه‌ای که جمع است دوباره جمع بسته شود.

﴿وَيَنْهَايَةَ الْعَدَمِ مَقْرُونَةً﴾

(و به پایان عدم نزدیک بودند.)

یعنی: هنوز هیچ موجودی خلق نشده و از عدم پا به عرصه وجود نگذاشته بود.

همان طور که واهمه انسان خیال می کند که زمانی عدمستانی بوده و تمام این موجودات در آن عدمستان تاریک و خاموش بوده اند و بعد نور وجود به آنها تابیده است و روشن شده اند و به عالم وجود پای نهاده اند، حالا در مقام تلفظ نیز انسان می گوید: «در عالم عدم»، یعنی: عالمی که همه معدوم بوده اند.

اما با این حال خداوند به همه نظام وجود، قبل از ایجاد آن علم داشته است و آن را اندازه گیری کرده است. این که نظام وجود در چه زمانی است، در چه رتبه ای است و چه مقامی دارد، همه اینها مورد علم خدا بوده است، و خداوند در همان مرتبه، وقتی که هنوز هیچ موجودی را خلق نکرده بود و همه خلایق پوشیده و معدوم بودند، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را برگزید و برای خود انتخاب کرد.

حال ممکن است این سؤال به ذهن خطور کند که اگر در آن زمان هیچ موجودی وجود نداشت پس چطور خدا پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را همان وقت انتخاب کرد و برگزید و حال آن که هیچ موجودی نبوده و همه در

عدمستان به سر می بردند؟

لذا حضرت می فرماید:

﴿عِلْمًا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِمَائِلِ الْأُمُورِ﴾^(۱)

(برای این که خداوند متعال به سرانجام امور آگاه بوده است.)

اگر چه در آن زمان هیچ موجودی نبوده است ولی خداوند که از آینده اطلاع و آگاهی دارد و به نظام وجود علم دارد می داند که در آینده چه اتفاقاتی رخ می دهد و در نهایت، این نظام وجود به یک گل سرسبیدی همچون حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منتهی می شود.

یک کشاورز وقتی باغی را احداث می کند، از اول نظرش به میوه های شیرین آن باغ است که در نهایت به دست می آید و از آن به «علت غایی» تعبیر می شود. حال خدا که «علاّم الغیوب» است، پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را از همان ابتدا مورد توجه خود قرار داده است. و به قول مولوی:

اول فکر آخر آمد در عمل خاصه فکری کو بود وصف ازل

حضرت در اینجا می خواهند کمال پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را برسانند؛ و در جواب این سؤال که ممکن است در اذهان ایجاد شود و کسی اشکال کند: چگونه خدا قبل از خلق موجودات یکی از آنها را انتخاب کرده؟ می فرمایند: «عِلْمًا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِمَائِلِ الْأُمُورِ»: برای این که خداوند به آینده امور علم داشته است و از همان اول می دانسته که در نظام وجود چه اتفاقاتی رخ خواهد داد.

۱- در بعضی از نسخه ها به جای «بمائل الأمور» عبارت «بمالي الأمور» ذکر شده است.

«مائل» جمع «مأل» و از ماده «أول» است؛ یعنی: سرانجام و فرجام کارها، نتیجه و عاقبت هر چیزی.

﴿وَإِحَاطَةً بِحَوَادِثِ الدُّهُورِ﴾

(و به حوادث روزگار احاطه داشته است.)

خداوند از اول می دانسته که این عالم، عالم حادثه‌هاست و وقایع حوادث به گونه‌ای خواهد بود که بالاخره پیامبری به نام حضرت محمد ص موجود خواهد شد و اشرف مخلوقات و کامل ترین انسانها خواهد بود؛ و چون خدا از همان ازل به این حوادث احاطه داشته است، پیغمبر اکرم ص را برای خود برگزید و انتخاب کرد؛ و در حقیقت چون پیامبر مظهر انسان کامل است، هدف غایی خلقت بوده و هدف غایی از همان اول در نظر بوده است.

﴿وَمَعْرِفَةً بِمَوَاقِعِ الْمَقْدُورِ [الأمور]﴾

(و به سرنوشت موجودات شناخت و آگاهی داشته است.)

«مقدور» یعنی: مقدرات خدا؛ «بمواقع المقذور» یعنی: به جایگاه مقدرات. خداوند متعال از همان ابتدا علم داشته است به این که مقدرات این عالم هر کدام چه موقعیتی دارند و هر موجودی چه سرنوشتی دارد؛ از همان اول می دانسته که مثلاً یکی پیغمبر ص می شود و یکی هم ابوسفیان و ابوجهل در مقابل او؛ یکی امام حسین ع می شود و یکی هم شمر؛ به این مطالب از ابتدا قبل از خلقت انسان آگاهی داشته است.

پس این که می گوئیم قبل از خلقت آدم، خدا پیامبر ص را انتخاب کرده است، معنایش این است که خدا از ازل می دانسته که آن میوه

شیرین عالم طبیعت، حضرت محمد ص است که از همین نطفه و از همین خاک و در همین عالم موجود می شود و در ارتقاء و کمال به آن حدّ اعلا می رسد.^(۱)

اهداف بعثت پیامبر ص

[۱] ﴿إِنبَعَثَهُ اللَّهُ إِثْمَامًا لِأَمْرِهِ﴾

(خداوند پیامبر را مبعوث کرد برای این که امر خود را تمام کند.)

یعنی: آن کمالاتی که باید در نظام آفرینش به وجود آید به واسطه بعثت پیامبر ص تحقق پیدا کند، پیغمبر ص بیاید و دیگران را هدایت و رهبری کند و آن امری را که خداوند از ازل داشته است تمام و کامل کند.

همان طور که می دانید خداوند برای هدایت بشر پیامبران زیادی را مبعوث کرده و شریعت‌ها و آیین‌های مختلفی را به همراه آنان فرستاده است؛ اما هر یک از این آیین‌ها مخصوص زمان خود بوده و لذا آن دین به وسیله پیامبر بعدی تکمیل می شده است؛ تا این که خداوند قرآن و دین اسلام را به وسیله پیامبرش حضرت محمد ص برای هدایت انسانها فرستاد و تبیین آن را هم بر عهده پیامبر ص و اوصیاء

۱- البته نه به شکل اجبار و غیراختیاری، بلکه از روی اراده و شناخت؛ زیرا علم ازلی تعلق گرفته بود به خلقت موجودی با عقل و اختیار به نام انسان که مراحل تکامل معنوی را در قوس صعود با اراده و شناخت می تواند طی کند، و تنها بعضی از انسانها مانند نبی اکرم ص هستند که به اوج تکامل خواهند رسید و به اصطلاح مظهر «کون جامع» می شوند.

گرانقدرش نهاد؛ و با نزول قرآن، دین خدا کامل و ختم رسالت اعلام شد.

خداوند با بعثت پیامبر، امر خود را بر بندگانش تمام کرده است؛ چرا که اسلام دارای برنامه‌ای جامع برای بشر در ابعاد مختلف فردی، خانوادگی، اجتماعی و سیاسی بوده و اختصاص به یک زمان معینی نداشته و هیچ‌گونه نقصان و کمبودی در آن راه ندارد؛ و اگر می‌بینید که ما در بعضی مسائل مشکل داریم، به خاطر این است که در عمل به دستورات اسلام کوتاهی می‌کنیم. نقصان و کمبود از ماست نه از دین اسلام. و اگر حکام جور و سلاطین می‌گذاشتند تا ائمه هدی علیهم السلام فرصت تبیین کامل دین را پیدا کنند و عملاً حکومت اسلامی به معنای جامع آن را تشکیل دهند و می‌گذاشتند که احادیث و بیانات و نیز سیره عملی آن حضرات به دست آیندگان برسد، آن وقت سرنوشت و تاریخ بشر بخصوص مسلمانان به گونه‌ای دیگر بود. همان‌طور که حضرت زهرا علیها السلام در همین خطبه به این مطلب اشاره دارند. در خطبه‌ای هم که در خانه خود برای زنان مهاجر و انصار بیان فرمودند، تصریح و تأکید می‌کنند که اگر می‌گذاشتند خلافت در مسیر صحیح و اصلی خود قرار بگیرد مردم به چه تعالی و پیشرفتی نایل می‌شدند؛ ولی هیئات! اکنون با این بنای انحرافی که گذاشتند، به عواقب بدی دچار خواهند شد.

البته همین قرآن که از تحریف مصون مانده است به همراه احادیث و روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هدی علیهم السلام به ما رسیده و در دسترس ما قرار گرفته، خود حاوی دریایی از معارف و دانستنی‌های مختلف است، که در بعضی از موارد دنیای امروز تازه پس از قرن‌ها به آن رسیده است،

و صدها سال پس از این که امام صادق علیه السلام در یک موضوع مطلبی را فرموده محققان و پژوهشگران دنیای امروز به آن دست یافته‌اند. و این خود نشانگر این مطلب است که دین اسلام به یک زمان و یا موقعیت خاص محدود نیست، بلکه تا قیام قیامت برای انسانها حجت بوده و موجب هدایت آنان است.

پس خدا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را مبعوث کرد تا امر خود را بر بندگانش تمام کرده باشد.

[۲] ﴿وَعَزِيمَةٌ عَلَيَّ اِمْضَاءِ حُكْمِهِ﴾

(و خدا اراده کرده بود بر به انجام رسیدن حکم و فرمانش.)

خدا از ازل بنایش بر این بوده که در این عالم، موجودات کاملی پیدا شوند، انسانها به مکارم اخلاقی دست یابند؛ و روی همین اساس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را مبعوث فرموده تا به وسیله آن حضرت و دینی که برای بشریت می‌آورد، این حکم و مشیت خود را محقق کند. نقل است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «بُعِثْتُ لِأَتَمِّ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ»^(۱) یعنی: «من به پیامبری مبعوث شدم تا مکارم اخلاقی را تمام کنم.» در حقیقت فلسفه اصلی بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هدایت انسانها به سوی کمال و حق مطلق بوده، و خدا

۱- السنن الكبرى، البيهقي، ج ۱۰، باب «بيان مكارم الاخلاق»، ص ۱۹۲؛ و در كتاب «موطأ» مالك بن انس، باب «حسن الخلق»، ج ۲، ص ۹۰۴ این‌گونه آمده: «بعثت لأتمم حسن الأخلاق.» لازم به ذکر است که اصل این حدیث با ذکر سند، در مصادر اهل سنت آمده است. و شبیه این حدیث، روایتی است که در کتاب «امالی» شیخ طوسی، مجلس ۲۶، حدیث ۸، ص ۵۹۶، با ذکر سند از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمود: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: «بُعِثْتُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَمَحَاسِنِهَا.»

خواسته تا به وسیله مبعوث کردن پیامبرش این حکم ازلی خود را امضاء کند.

[۳] ﴿وَإِنْفَاذًا لِمَقَادِيرِ حَتْمِهِ﴾

(و برای به اجرا درآمدن مقدرات حتمی خود.)

گاهی اوقات موصوف به صفت اضافه می شود و گاهی اوقات صفت به موصوف؛ که در این عبارت موصوف به صفت اضافه شده است؛ یعنی: «مقادیر» که موصوف است به صفت خود که «حتمه» باشد اضافه شده است.

«وإنفاذاً»: و برای این که خدا می خواسته تنفیذ کند، یعنی: به اجرا درآورد، «لِمَقَادِيرِ حَتْمِهِ»: مقدرات حتمی و قطعی خودش را. مقدرات حتمی این بوده که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بیاید و پیامبر شود، پس پیامبری حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) از مقدرات حتمی خدا بوده و مبعوث شدن آن حضرت اجرای این تقدیر حتمی خداوند بوده است.^(۱)

﴿فَرَأَى الْأُمَمَ فِرْقًا فِي أَدْيَانِهَا﴾

(پس امت ها را دید در حالی که فرقه فرقه در دینشان هستند.)

ضمیر در «رأی» ممکن است به خدا برگردد و ممکن است مرجع آن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد. اگر ضمیر به خدا باز گردد، معنای جمله این طور می شود: اگر سؤال شود خدا پیغمبر را برای چه فرستاد؟ حضرت

۱- البته در بعضی نسخه ها، «لِمَقَادِيرِ رَحْمَتِهِ» آمده است، و شاید معنای جمله این باشد: چون وجود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به تعبیر قرآن «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» است، در حقیقت بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به اجرا درآمدن رحمت تکوینی و تشریحی خداوند می باشد.

می فرماید: برای این که خدا دید مردم متفرق هستند و دسته دسته شده اند، دسته ای بت می پرستند، دسته ای آتش پرستند، دسته ای دیگر خورشید و ماه و ستارگان را می پرستند، خلاصه هر ملت و قومی برای خود مرام و آیینی دارند.

اما اگر مرجع ضمیر در «رأی» به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برگردد، معنای عبارت این می شود که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) وقتی به رسالت مبعوث شد، مشاهده کرد که انسانها همه در دین فرقه فرقه شده اند و همه در ضلالت و گمراهی گرفتار گشته اند.

﴿عُكْفًا عَلَى نِيرَانِهَا﴾

(فرقه ای [ملازم شده بودند بر آتش هایشان].)

«عُكْفٌ» جمع «عاکف» است، مانند «طُلَّبٌ» که جمع «طالب» می باشد، و به معنای ملازم بودن است. «نیران» جمع «نار» به معنای آتش است.

در این عبارت حضرت به یکی از فرقه های مذهبی رایج در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اشاره کرده و می فرماید: دسته ای دور آتش جمع شده و حلقه زده بودند؛ یعنی: در آتشکده هایی که داشتند آتش را می پرستیدند، که اشاره است به آیین ایرانی ها در آن زمان که آتش پرستی بود.

﴿عَابِدَةً لِّأَوْثَانِهَا﴾

(دسته ای [عبادت کننده بت هایشان بودند].)

«أَوْثَانٌ» جمع «وثن» به معنای بت است. در آن زمانی که خداوند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به رسالت مبعوث کرد مردم و فرقه های گوناگون همه در

گمراهی و ضلالت به سر می بردند، و برخی از آن فرقه‌ها به جای این که خدای یکتا و یگانه را بپرستند بت‌ها و خدایان سنگی و چوبی را که ساخته دست خودشان بود می پرستیدند. اشاره حضرت در اینجا به مشرکان است که بیشتر در جزیره العرب بودند.

﴿مُنْكَرَةً لِلَّهِ مَعَ عِزِّهَا﴾

(با این که به خدا معرفت و شناخت داشتند او را انکار می کردند.)

خداوند در فطرت همه انسانها توحید و خداپرستی را قرار داده است. علاوه بر این که توحید و یگانگی خداوند از نظر علمی و فلسفی یک امر اثبات شده و مسلم است یک امر فطری نیز هست، و اگر انسان به فطرت پاک و سلیم خویش مراجعه کند به وجود خدا اعتراف خواهد کرد. قرآن کریم هم می فرماید: ﴿فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾^(۱) یعنی: «خداپرستی - در فطرت مردم قرار دارد و در آفرینش خدا دگرگونی و عوض شدنی نیست.»

مردم در هنگام بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله) با این که در فطرتشان خدا را می شناختند با این حال او را انکار می کردند. «منکره لله»: آنها منکر خدا بودند «مع عرفانها»: با این که معرفت خدا را در ذاتشان داشتند؛ خدا را بر حسب فطرت می شناختند، ولی به حسب ظاهر انکار می کردند و یا در عمل مانند کسانی که منکر هستند عمل می کردند.

[۴] ﴿فَأَنَارَ اللَّهِ بِأَبِي مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) ظَلَمَهَا﴾

(پس خداوند به وسیله پدرم، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله)، تاریکی های مردم را

مبدل به روشنی کرد.)

خداوند با بعثت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ظلمت های طاغوت و جهل و بت پرستی را در جامعه از میان برداشت و نور ایمان و توحید و خداپرستی را جایگزین آن کرد، و پیامبر (صلی الله علیه و آله) جامعه را به سوی خدا و ایمان به خدا دعوت کرد و با بت پرستی و ظلم و ستم مبارزه کرد و چه سختی ها و محنت هایی که در این راه متحمل شد؛ و بالاخره پس از بیست و سه سال تلاش و تحمل رنج ها و مصیبت ها توانست بت پرستی را به خداپرستی، و عداوت و ظلم و ستم را به برابری و عدالت مبدل کند. در حقیقت خدای متعال به برکت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تاریکی و ظلمت موجود در دنیای آن روز را مبدل به روشنایی و نور کرد.

﴿وَكَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهْمَهَا﴾

(و برطرف کرد از دلها ابهامها و شبهه های آن را.)

«بُهْم» از ماده «بُهْم» و جمع «بُهْمَة» است، یعنی ابهامها. خداوند به وسیله پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن ابهامها و شبهات حل نشده ای را که در دلها و قلوب مردم آن زمان وجود داشت برطرف کرد. اگر کسانی درباره مسائلی مانند مرگ و زندگی، مبدأ خلقت، جهان آخرت و کیفیت حشر انسانها و... شبهاتی در دل خود داشتند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) تمامی این شبهات را برطرف کردند.

﴿وَجَلَا عَنِ الْأَبْصَارِ غَمَمَهَا﴾

(و کنار زد از چشم هایشان پوشش ها را.)

«غَمَم» جمع «غَمَّة» و به معنای پوشش می باشد، این کلمه در حیرت

هم استعمال می‌شود، از باب این‌که حیرت خودش پوشش است. خداوند به وسیله بعثت پیامبر ص مردم را از آن تحیری که داشتند بیرون آورد و از چشم‌هایشان - مراد چشم دل است - پرده‌ها و پوشش‌ها را کنار زد، و آنها توانستند واقعیت‌ها و حقایق را درک کرده و در مسیر حق و عدالت و انسانیت قرار گیرند و از توحش و جاهلیت دست بردارند.

قیام پیامبر ص برای هدایت انسانها

﴿وَقَامَ فِي النَّاسِ بِالْهُدَايَةِ﴾

(و در میان مردم به هدایت و راهنمایی برخاست.)

پیامبر ص در راه هدایت انسانها هیچ چیزی را فروگذار نکرد، سختی‌ها و شداید را به جان خود خرید و از مقامها و زخارف دنیوی چشم‌پوشی کرد، تا انسانها را از ضلالت و گمراهی که در آن غوطه‌ور بودند نجات بخشد و به راه راست و صراط مستقیم هدایتشان کند.

﴿فَأَنْقَذَهُمْ مِنَ الْعَوَايَةِ، وَبَصَّرَهُمْ مِنَ الْعَمَايَةِ﴾

(پس مردم را از گمراهی نجات داد، و آنان را از کوردلی رهانید و بینایی بخشید.) نتیجه زحمات بیست و سه ساله پیامبر ص این شد که توانست مردم را از گمراهی و لجاجت نجات دهد و چشم دل آنها را بصیرت بخشد؛ آن مردمی که در فساد می‌غلطیدند و دختران خود را زنده به گور می‌کردند، حالا به آن درجات والای انسانیت رسیده‌اند.

﴿وَهَدَاهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ، وَدَعَاهُمْ إِلَى الطَّرِيقِ [الصِّرَاطِ] الْمُسْتَقِيمِ﴾

(و مردم را به دین محکم و استوار هدایت کرد، و آنان را به راه راست دعوت نمود.) یعنی: آنان را به سوی دینی هدایت کرد که موجب قوام و بقای آنان شد؛ قهراً باید چنین دینی دارای دستورات محکم و قوی باشد تا بتواند آن جامعه منحط را نجات دهد و مردم را از گمراهی به راه مستقیم هدایت کند.

رحلت پیامبر اکرم ص

﴿ثُمَّ قَبِضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَأْفَةٍ وَ اخْتِيَارٍ﴾

(آنگاه خداوند او را قبض روح کرد به سوی خود، چنان قبض روحی که از روی

مهربانی و برگزیدن او بود.)

یعنی: خداوند به واسطه لطف و محبتی که به رسولش داشت او را قبض روح کرد تا از مشکلات این عالم نجات یافته و به جوار رحمت خداوندی نایل شود.

در کلمه «اِخْتِيَارٍ» دو احتمال می‌رود: احتمال اول: خدا پیغمبر ص را اختیار کرد و او را برگزید و لذا قبض روحش کرد. احتمال دوم: حضرت رسول ص به اختیار خودش قبض روح شد؛ چون در روایات هم نقل شده که عزرائیل برای قبض روح افراد از هیچ کس اجازه نمی‌گیرد اما از پیامبر اکرم ص اجازه گرفته است، و پیامبر ص به اختیار خود اجازه دادند تا عزرائیل قبض روحشان کند.

﴿وَرَغْبَةٍ وَ اِيْثَارٍ﴾

(و از روی رغبت و از خود گذشتگی.)

یعنی: پیامبر ص با رغبت و با از خود گذشتگی رضایت داد که از این عالم برود، این‌طور نبود که ناراحت شود و از خدا بخواهد که یک

چند روز دیگری در این دنیا زندگی کند، بلکه خیلی خوشحال هم شد که از این عالم دانی به عالم عالی صعود می‌کند، و آن عالم را با رغبت و ایثار به این دنیا ترجیح داد.

﴿فَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ تَعَبِ هَذِهِ الدَّارِ فِي رَاحَةٍ﴾

(پس حضرت محمد ص [با رحلت خود] از سختی‌ها و رنج‌های این دنیا راحت شد.)

﴿قَدْ خُفَّ بِالْمَلَائِكَةِ الْأُبْرَارِ، وَرِضْوَانِ الرَّبِّ الْعَفَّارِ، وَ مُجَاوَزَةِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ﴾
(همانا در آن عالم ملائکه نیک سرشت خدا گرداگرد آن حضرت می‌باشند، و آن بزرگوار مشمول رضایت پروردگار آمرزنده بوده، و در مجاورت فرمانروای مقتدر [خدا] به سر می‌برد.)

«جبار» صیغه مبالغه، به معنای جبران‌کننده است. خداوند چون نقص‌ها و کمبودها را جبران می‌کند و مخلوقات خود را به سوی کمال سوق می‌دهد به نام «جبار» خوانده می‌شود؛ و همچنین به معنای قدرت و سلطه خداوند می‌باشد.

﴿صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَبِي نَبِيِّهِ، وَأَمِينِهِ عَلَى الْوَحْيِ وَصَفِيَّهِ﴾

(درود خدا بر پدرم پیامبر خدا، و امین او در وحی و برگزیده و منتخبش باد.)

﴿وَخَيْرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَرَضِيَّتِهِ﴾

(آن پیامبری که از میان خلق خود او را برگزیده است و پسندیده خداست.)

﴿وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ﴾

(و سلام و رحمت خدا و برکاتش بر او باد.)

معنای صلوات و سلام نزدیک به هم است؛ معمولاً «صلوات»

به معنای درود و تحیت، و «سلام» به معنای سلامتی و آرامش می‌باشد.

ویژگی‌های مهاجرین و انصار

حضرت زهرا ع تا این جای خطبه به وحدانیت خدا و رسالت پدرشان حضرت محمد ص شهادت دادند و پس از آن به اهل مجلس و مهاجرین و انصاری که در مسجد نشسته بودند رو کرده و خطاب به آنان جملاتی را بیان داشتند.

﴿ثُمَّ اتَّقَنَّتْ إِلَى أَهْلِ الْمَجْلِسِ وَقَالَتْ﴾

(آنگاه حضرت به اهل مجلس توجه کرده و فرمودند:

﴿أَنْتُمْ عِبَادَ اللَّهِ! نُصِبُ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ﴾

(شما ای بندگان خدا! برپادارندگان امر و نهی خداييد.)

کلمه «نصب» را در اینجا به شکل‌های متفاوتی خوانده‌اند: «نُصِب» به فتح نون و سکون صاد، «نُصِب» به ضم نون و سکون صاد، «نُصِب» به ضم نون و صاد؛ ولی بهترین وجه آن که با سیاق کلام حضرت تناسب دارد «نُصِب» به ضم نون و صاد است، که یا جمع «نُصِب» است، مثل «سُقِف» که جمع «سَقْف» است، و در لغت آمده: «النُّصْبُ: إِقَامَةُ الشَّيْءِ وَرَفْعُهُ»^(۱) یعنی: برپاداشتن و برافراشتن چیزی. معنای کلام حضرت این می‌شود: شما ای بندگان خدا! برپادارندگان امر و نهی خداييد؛ و به تعبیر دیگر وظیفه و مسئولیت شما به پاداشتن احکام خدا و اقامه امر به معروف و نهی از منکر در جامعه است. و یا این که «نُصِب» جمع «نُصِيبَة»

۱- لسان‌العرب، ج ۱، ص ۷۵۹ و ۷۶۰.

است، مثل: «صُحُف» که جمع «صَحِيفَة» است، به معنای علائم و پرچم‌هایی که در راهها برای راهنمایی مردم نصب می‌کنند. در قرآن کریم هم آمده است: «كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصُبٍ يُوفِضُونَ»^(۱) «گویی که آنان به سوی پرچم‌های افراشته می‌شتابند.» که در این آیه بسیاری از مفسران «نُصُب» را به معنای علائم و پرچم‌ها گرفته‌اند.^(۲) و معنای کلام حضرت چنین می‌شود: شما ای بندگان خدا! پرچمداران امر و نهی خدایید. و یا این که «نُصُب» جمع «نِصَاب» است، به معنای مرجع و محل رجوع، که در این صورت منظور حضرت این است که شما مرجع‌های امر و نهی خدایید؛ یعنی: مردم برای شناخت اوامر و نواهی خداوند به شما رجوع کرده و اعمال و رفتار شما را می‌بینند و از شما پیروی می‌کنند.

﴿وَحَمَلَةٌ دِينِهِ وَوَحْيِهِ﴾

(و شما حاملان دین خدا و وحی او هستید.)

شما مهاجرین و انصار بودید که نزول قرآن و وحی و محضر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را درک کردید و شما وظیفه دارید که این دین را به دیگران و نسل‌های آینده منتقل کنید. حمل دین و وحی، همان رسالت رساندن صحیح و کامل آن به نسل‌های بعدی است.

﴿وَأَمَنَاءُ اللَّهِ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ، وَبُلْغَاؤُهُ إِلَى الْأُمَّمِ﴾

(و خدا شما را امین بر خودتان قرار داده است، و شما باید رساننده دین خدا به

۱- سوره معارج (۷۰)، آیه ۴۳.

۲- المیزان، ج ۲۰، ص ۲۴؛ و مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۵۳۹.

امّت‌های دیگر.)

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دین اسلام را برای تمام عالم آورده است، وقتی هم که آن حضرت از دنیا رفتند هنوز اسلام از جزیره‌العرب بیرون نرفته بود، همین اصحاب مهاجرین و انصار بایستی دین خدا را به ملت‌های دیگر برسانند. این است که حضرت می‌فرمایند: شما رساننده دین خدایید به سوی امّت‌های دیگر. یعنی: شما درحقیقت باید الگوی اسلام و عدالت باشید تا ملت‌های دیگر به شما تأسی کرده و راه شما را انتخاب کنند؛ پس اگر در آغاز اسلام راه را عوض کردید و از مسیر اصلی منحرف شدید، دیگران چگونه به شما تأسی کنند؟ و شما چگونه می‌خواهید اسلام را به ملت‌های دیگر معرفی کرده و تبلیغ کنید؟

﴿زَعِيمٌ حَقٌّ لَهُ فَيْكُم﴾^(۱)

۱- این کلام حضرت به صورتهای گوناگون نقل شده است. در کتاب «بحار الأنوار» به نقل از کتاب «احتجاج» آمده است: «وَزَعَمْتُمْ حَقَّ لَكُمْ»، یعنی: و گمان می‌کنید که این ویژگی‌ها و اوصافی که ذکر کردم ثابت است برای شما. این که بعضی‌ها «حَقُّ» را با تنوین رفع آورده‌اند درست نیست و صحیح آن «حَقًّا» با تنوین نصب است، بنابر این که مفعول دوّم «زَعَمْتُمْ» باشد، و در کتاب «بلاغات النساء» هم «زَعَمْتُمْ حَقًّا لَكُمْ» آمده است. در کتاب «دلایل الامامة» و کتاب «مناقب قدیم» به ترتیب چنین نقل شده: «زَعِيمٌ اللَّهُ فَيْكُم» و «زَعَمْتُمْ أَنْ لِحَقِّ لِي فَيْكُم»، اما در کتاب «کشف الغمّة» این عبارت اصلاً ذکر نشده است.

به هر حال با توجه به اختلاف نسخه‌ها و اضطراب و آشفتگی‌ای که در این عبارت مشهود است، به نظر می‌رسد که تصحیف و یا تغییری در این عبارت صورت گرفته باشد و معنای دقیق و روشنی از آن به دست نمی‌آید؛ همان‌گونه که علامه

(رهبر و پیشوای حق در میان شما بود.)

حضرت به دنبال اوصاف و ویژگی‌هایی که برای مهاجرین و انصار ذکر کردند، (برپادارندگان امر و نهی خدا، حاملان دین و وحی خدا، امناء خدا و مبلغان دین خدا) این ویژگی را هم ذکر می‌کند که رهبر و پیشوای حق در میان شما بود؛ که ظاهراً اشاره دارد به رسول خدا ص، و این که آن حضرت در میان شما زندگی می‌کرد و شما از نزدیک با ایشان حشر و نشر داشته و مصاحب و همراهش بودید و توصیه‌ها و سخنان آن حضرت را شنیده‌اید که راجع به قرآن و عترت چه سفارشهایی به شما کرد، که در جمله بعدی حضرت بیان شده است. البته در اینجا احتمالات دیگری هم داده‌اند، ولی همین احتمالی که عرض شد بهتر و مناسب‌تر است، به قرینه جمله‌های بعدی و انسجام و پیوستگی‌ای که در کلام حضرت مشهود است.

قرآن و عترت، دو یادگار پیامبر ص

﴿وَعَهْدٌ قَدَمَهُ إِلَيْكُمْ﴾

(و عهد و وصیتی که شما را به آن امر کرد.)

﴿قَدَمٌ إِلَيْهِ بِكَذَا﴾ یعنی: امر کرد او را.

در اینجا دو احتمال وجود دارد: احتمال اول: مراد از «عَهْدٌ قَدَمَهُ إِلَيْكُمْ» عهد و پیمان نسبت به عترت پیامبر ص باشد، یعنی: همان عهدی که پیامبر ص در زمان حیات خود از مردم گرفتند و فرمودند:

«سید محسن امین عاملی در کتاب «مجالس السنیة»، جزء پنجم، ص ۷۸، به این نکته اشاره کرده‌اند.

﴿إِنِّي أَوْشَكُ أَنْ أَدْعِيَ... وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي﴾^(۱)
 «من دو چیز گرانبها در میان شما به یادگار می‌گذارم، کتاب خدا و عترت و اهل بیت خود را»؛ و جمله بعد که می‌فرماید: «و بَقِيَّةٌ اسْتَخْلَفَهَا عَلَيْكُمْ»، مراد از آن کتاب خدا - قرآن کریم - بوده باشد. خلاصه دو چیز منظور باشد: یکی عترت پیامبر ص و دیگری کتاب خدا.
 احتمال دوم: مراد از «عَهْدٌ قَدَمَهُ إِلَيْكُمْ» و «بَقِيَّةٌ اسْتَخْلَفَهَا عَلَيْكُمْ» هر دو کتاب خدا باشد، که در این صورت نیز در کتاب خدا آیات متعددی مردم را به عترت پیامبر ص سفارش و راهنمایی کرده است؛ مانند: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^(۲) «اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید از رسول خدا و از ولی امر خودتان». که مراد از «أولى الأمر» ائمه معصومین هستند.

﴿و بَقِيَّةٌ اسْتَخْلَفَهَا عَلَيْكُمْ﴾^(۳)

(و بازمانده‌ای که آن را جانشین خود بر شما قرار داد.)

یعنی: شما باید از آن پیروی کنید؛ تاکنون از پیامبر ص اطاعت می‌کردید، اکنون که پیامبر ص از دنیا رفته است، باید از آن به جای مانده اطاعت کنید. حال آن چه چیزی است؟

۱- حدیث فوق به «حدیث ثقلین» معروف است و با اسناد متواتر از طریق شیعه و سنی از پیامبر اکرم ص نقل شده است.

۲- سوره نساء (۴)، آیه ۵۹.

۳- این عبارت در کتاب «بلاغات النساء» این‌گونه آمده است: «و نَحْنُ بَقِيَّةٌ اسْتَخْلَفْنَا عَلَيْكُمْ وَ مَعَنَا كِتَابُ اللَّهِ»، یعنی: و ما خاندان را در میان شما جانشین خود قرار داد، و با ما کتاب خداست.

ویژگی‌های هدایتی قرآن

[۱] ﴿كِتَابُ اللَّهِ نَاطِقٌ﴾

(کتاب خدا که ناطق است.)

آن به جای مانده‌ای که پیامبر آن را جانشین خود بر شما قرار داده و باید بعد از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آن مراجعه کنید «کتاب خدا» است که ناطق و گویاست، یعنی با شما سخن می‌گوید.

برخلاف آنچه تصور می‌شود که قرآن کتابی است صامت و خاموش، حضرت در اینجا تعبیر به «ناطق» کرده‌اند. همچنین حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام در چند جای نهج البلاغه همین تعبیر را به کار برده‌اند. در یکی از خطبه‌ها می‌فرماید: «فَالْقُرْآنُ أَمِيرٌ زَاجِرٌ، وَصَامِتٌ نَاطِقٌ، حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَخَذَ عَلَيْهِمْ مِيثَاقَهُ»^(۱) یعنی: «قرآن فرمان دهنده است و بازدارنده، خاموش است و گوینده، حجت خداست بر بندگان که بدان پیمان گرفته است از ایشان.» و در جای دیگر می‌فرماید: «وَكِتَابُ اللَّهِ بَيِّنٌ أَظْهَرَ كُمْ، نَاطِقٌ لَا يَسْأَلُ»^(۲) یعنی: «و کتاب خداوند در میان شماست، گوینده‌ای است که زبانش از گفتار عاجز نمی‌شود.»

[۲] ﴿وَالْقُرْآنُ الصَّادِقُ وَالتُّورُ السَّاطِعُ﴾

(و قرآنی که صادق و نور فراگیر است.)

«القرآن الصادق» یعنی: هیچ باطل و خلاف حقیقت در قرآن نیست. «التور الساطع» یعنی: نور بلند؛ به این معنا که قرآن نورش تلالو دارد و

فراگیر است، در عالم نورافشانی می‌کند.

[۳] ﴿وَالضِّيَاءُ اللَّامِعُ﴾

(و پرتوی روشنی بخش است.)

«ضیاء» یعنی: روشنی، «لامع» هم به معنای روشنی دهنده می‌باشد؛ یعنی: قرآن علاوه بر این که خود نور است و درخشنده می‌باشد، روشنی دهنده هم هست، پرتوافشانی می‌کند، به عبارت دیگر هم «نورٌ لِنَفْسِهِ» می‌باشد و هم «نورٌ لِغَيْرِهِ»؛ هم خود نور است و هم دیگران را از ظلمت به روشنایی می‌رساند.

[۴] ﴿بَيِّنَةٌ بَصَائِرُهُ﴾

(دلایل آن روشن است.)

«بصائر» جمع «بصیره» است به معنای دلیل و حجت. یعنی: حجت‌ها و برهان‌های قرآن واضح و آشکار است، و هر کس هرچند دانشمند نباشد می‌تواند از قرآن به اندازه فهم خود استفاده کند.

[۵] ﴿مُنْكَشِفَةٌ سَرَائِرُهُ﴾

(اسرار و حقایق آن نمایان شده است.)

یعنی: حقایق و اسرار نهفته در آن برای شما روشن شده و قابل فهم است. البته باید به لغت و زبان مخصوص قرآن آشنا بود تا بتوان از معانی نهفته در الفاظ آن استفاده کرد.

[۶] ﴿مُنْجَلِيَّةٌ ظَوَاهِرُهُ﴾

(ظواهرش واضح و آشکار است.)

همه اینها دلالت می‌کند بر این‌که قرآن باید برنامه کار و زندگی و تکامل باشد، نه این‌که قرآن فقط برای این باشد که بالای سر عروس بگیری یا برای مرده‌ها بخوانی، و یا به قول بعضی از اخباریون اصلاً ظاهر قرآن حجت نباشد؛ خیر! بلکه قرآن باید در تمام شئون زندگی انسان وارد شده و در همه کارها برای ما حجت باشد؛ البته باید روایات هم در کنار آن باشد تا فهم و درک ما از قرآن بهتر و عمیق‌تر گردد.

[۷] ﴿مُعْتَبِطَةٌ بِهٖ أَشْيَاعُهُ﴾

(پیروان قرآن به واسطه آن مورد حسرت هستند.)

یعنی: اگر کسی واقعاً پیرو قرآن باشد و به دستورات انسان‌ساز آن عمل کند، به آن درجه از کمال و بزرگی می‌رسد که دیگران حسرت او را خورده و به او غبطه می‌ورزند.

﴿مُعْتَبِطَةٌ بِهٖ﴾: به واسطه قرآن مورد حسرت و غبطه قرار می‌گیرند «أَشْيَاعُهُ»: پیروانش. «أَشْيَاع» جمع «شیعه» است، یعنی: پیرو؛ و این‌که به ما «شیعه» می‌گویند به خاطر این است که ما پیرو اهل بیت پیامبر هستیم و اعتقاد داریم آنان جانشینان به حق پیامبر ﷺ بوده و پیروی از آنان واجب و لازم می‌باشد.

به هر حال حضرت می‌خواهند بفرمایند که پیروان قرآن مورد حسرت دیگران قرار می‌گیرند.

[۸] ﴿قَائِدٌ إِلَى الرَّضْوَانِ اتِّبَاعُهُ﴾

(پیروی از قرآن راهبر انسان به رضوان [یا بهشت] خداست.)

«رِضْوَان» از ماده و ریشه «رِضَا» است، یعنی: رضایت و خشنودی.

بدیهی است پیروی کردن از قرآن موجب خشنودی و رضایت خداوند می‌شود. (۱)

[۹] ﴿مُؤَدِّ إِلَى النَّجَاةِ اسْتِمَاعُهُ﴾

(استماع قرآن سبب نجات شما می‌شود.)

«إِسْتِمَاع» از باب افتعال و به معنای گوش دادن دقیق و عمیق است؛ «سِمَاع» یا «إِسْمَاع» به گوش دادن ظاهری و سطحی می‌گویند. بنابراین «إِسْتِمَاع» مناسب است نه «إِسْمَاع»، به خلاف آنچه در بعضی نسخه‌ها آمده؛ زیرا آنچه موجب نجات انسان از هلاکت و شقاوت است همان فهم دقیق قرآن است که موجب عمل کردن به آن خواهد شد. (۲)

[۱۰] ﴿بِهٖ تَنَالُ حُجَجُ اللَّهِ الْمُنَوَّرَةُ﴾

(به واسطه قرآن حجت‌های نورانی خدا دریافت می‌شود.)

یعنی: به واسطه قرآن کریم حجت‌های نورانی خدا در همه امور به دست می‌آید، حتی حجیت عترت و سنت هم از قرآن استفاده می‌شود؛ مثلاً آنجا که می‌فرماید: ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ

۱- شاید هم اشاره باشد به «بهشت رضوان» که اصحاب معرفت می‌گویند، و آن بهشتی معنوی و بالاتر از بهشت مادی و لذائد ظاهری است.

۲- آیه شریفه ۲۰۴ سوره اعراف (۷): ﴿وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا﴾: «هرگاه قرآن خوانده شد به آن گوش فرا دهید و ساکت باشید، شاید که سزاوار رحمت شوید.» نیز به همین معنا اشاره دارد. و لذا کلمه «استماع» به کار برده شده نه «سَمَاع»؛ یعنی: هنگام تلاوت قرآن باید با دقت به آن گوش داده شود.

فَأْتَهُوا^(۱) یعنی: «آنچه را که رسول خدا به شما داد بگیرید و آنچه را منع کرد پرهیز کنید.» دلالت این آیه از قرآن کریم برای اثبات حجیت و اعتبار سنت، به تنهایی کفایت می‌کند.

[۱۱] ﴿وَعَزَائِمُهُ الْمُفْسَّرَةُ، وَمَحَارِمُهُ الْمُحَدَّرَةُ﴾

(و واجبات تفسیر شده و محرمات منع شده خدا.)

به وسیله قرآن واجبات الهی بیان شده است و به شما رسیده است. آیات قرآن نازل شد و واجبات خدا را برای شما مشخص کرد، آیاتی نظیر: ﴿أَقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾،^(۲) ﴿آتُوا الزَّكَاةَ﴾،^(۳) ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ﴾،^(۴) ﴿وَأْتِمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾،^(۵) ﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا﴾،^(۶) ﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ﴾^(۷) و... همه اینها و جوب نماز، روزه، زکات، حج، جهاد و سایر احکام الهی را برای شما بیان می‌کنند، اینها همان «عزائم مفسره» هستند که حضرت می‌فرماید: آیاتی همانند: ﴿لَا تَقْرُبُوا الزِّنَى﴾،^(۸) ﴿إِنَّمَا الْحُمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ﴾،^(۹) ﴿لَا يَغْتَبُ بَعْضُكُم بَعْضًا﴾،^(۱۰) ﴿يَمْحَقُ اللَّهُ الرَّبْوَا﴾^(۱۱) و نظایر آن نیز محرمات و محذورات خدا را بیان می‌کنند، و منظور از «محارم محذرة» اینهاست.

۱- سوره حشر (۵۹)، آیه ۷.

۲- سوره بقره (۲)، آیه ۴۳.

۳- سوره بقره (۲)، آیه ۴۳.

۴- سوره بقره (۲)، آیه ۱۸۳.

۵- سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۶.

۶- سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۰.

۷- سوره آل عمران (۳)، آیه ۳۲.

۸- سوره اسراء (۱۷)، آیه ۳۲.

۹- سوره مائده (۵)، آیه ۹۰.

۱۰- سوره حجرات (۴۹)، آیه ۱۲.

۱۱- سوره بقره (۲)، آیه ۲۷۶.

پس حضرت می‌خواهند بفرمایند: واجبات و محرمات خدا به وسیله قرآن به شما رسیده است و البته پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام هم در بعضی موارد که این آیات احتیاج به تفسیر و تبیین بیشتری داشته باشند آنها را برای شما بیان می‌کنند. مثلاً قرآن می‌فرماید: ﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾ یعنی: «نماز به پا دارید.» اما طریقه به پاداشتن نماز توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام بیان شده است.

[۱۲] ﴿وَبَيِّنَاتُهُ الْجَالِيَّةُ وَبَرَاهِينُهُ الْكَافِيَةُ﴾

(و دلیل‌های روشن الهی و برهان‌های کافی و کامل خداوند.)

«بیّنات» جمع «بیّنه»، و «براهین» جمع «برهان» بوده و تقریباً به یک معناست. مقصود از بیّنات و براهین ظاهر و کافی خداوند، راه‌های واضح قرآن برای بیان معارف و اصول دین و فروع آن است. در قرآن نیز آمده: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾^(۱) «همانا این قرآن هدایت می‌کند به آنچه محکم‌تر و استوارتر است.»

[۱۳] ﴿وَفَضَائِلُهُ الْمُنْدُوبَةُ، وَرُخْصَةُ الْمُوهُوبَةُ، وَشَرَائِعُهُ الْمَكْتُوبَةُ﴾

(و فضیلت‌هایی که به آن فراخوانده شده‌اید [مستحبات]، و رخصت‌هایی که خداوند به شما بخشیده است [مباحات]، و قوانین الهی که بر شما واجب شده است.)

در قرآن کریم علاوه بر واجبات و محرمات الهی، مستحبات و مندوبات نیز آمده است؛ مثلاً در آنجا که می‌فرماید: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا

۱- سوره اسراء (۱۷)، آیه ۹.

تُحِبُّونَ»^(۱) «به کمال و خوبی نخواهید رسید مگر با انفاق از آنچه مورد علاقه شماست.» قرآن بر مباحات هم دلالت دارد؛ مثلاً می فرماید: ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾^(۲) یعنی: «بگو چه کسی زینت های دنیایی و رزقهای پاک را که خدا برای بندگانش خلق کرده حرام کرده است؟» البته مرحوم علامه مجلسی در کتاب «بحارالأنوار» فرموده اند که «رُخْصَةُ الْمُؤْمِنِيَّةِ» علاوه بر مباحات، مکروهات را هم شامل می شود.^(۳) «وَسَائِرُهُ الْمَكْتُوبَةُ»: و قوانین و دستوراتی که بر شما مقرر و نوشته شده است؛ که ظاهراً اشاره دارد به دستوراتی که در قرآن به صورت ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ﴾ آمده است، مانند: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ﴾^(۴) که حکم قصاص را بیان می کند، و یا ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ﴾^(۵) که درباره روزه است، و ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ﴾^(۶) که جهاد را بر مسلمانها مقرر کرده است.

خلاصه این قرآن که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به یادگار باقی مانده است شامل تمام احکام و دستورات الهی می باشد، و البته همان طور که قبلاً هم گفتیم این بدان معنا نیست که مسلمانان از ائمه هدی علیهم السلام بی نیاز باشند و بگویند: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»، چرا که در همین قرآن خداوند با صراحت مسلمانان را به اهل بیت و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سفارش و راهنمایی می کند.

«والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته»

درس چهارم ﴿﴾

فلسفه احکام الهی:

- ۱- ایمان به خدا
- ۲- نماز
- ۳- زکات
- ۴- روزه
- ۵- حج
- ۶- عدالت
- ۷- امامت اهل بیت علیهم السلام
- ۸- جهاد و صبر
- ۹- امر به معروف
- ۱۰- احسان به والدین و صلة ارحام
- ۱۱- قصاص
- ۱۲- وفای به نذر
- ۱۳- عدالت در معاملات
- ۱۴- حرمت شراب
- ۱۵- حرمت قذف
- ۱۶- حرمت سرقت
- ۱۷- حرمت شرک

سفارش به تقوا

ارتباط دانش با خداشناسی

معرفی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمه عليها السلام و علی عليه السلام

چگونگی آغاز رسالت

مراتب سه گانه دعوت

بت شکنی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

نعمه توحید و خاموشی کفر

۱- سوره آل عمران (۳)، آیه ۹۲. ۲- سوره اعراف (۷)، آیه ۳۲.

۳- بحارالأنوار (چاپ قدیم)، ج ۸، ص ۱۱۶؛ و چاپ جدید، ج ۲۹، ص ۲۵۸.

۴- سوره بقره (۲)، آیه ۱۷۸. ۵- سوره بقره (۲)، آیه ۱۸۳.

۶- سوره بقره (۲)، آیه ۲۱۶.

فَجَعَلَ [فَفَرَضَ] اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشَّرْكِ، وَ الصَّلَاةَ تَنْزِيهاً لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ، وَ الزَّكَاةَ تَزْكِيَةً لِلنَّفْسِ وَ نَمَاءً فِي الرِّزْقِ، وَ الصِّيَامَ تَنْبِيئاً لِلْإِخْلَاصِ، وَ الْحَجَّ تَشْيِيداً لِلدِّينِ، وَ الْعَدْلَ تَنْسِيقاً لِلْقُلُوبِ، وَ طَاعَتَنَا نِظَاماً لِلْمِلَّةِ، وَ إِمَامَتَنَا أَمَاناً مِنَ الْفُرْقَةِ [لِلْفُرْقَةِ]، وَ الْجِهَادَ عِزّاً لِلْإِسْلَامِ [وَ ذُلّاً لِأَهْلِ الْكُفْرِ وَ النِّفَاقِ]، وَ الصَّبْرَ مَعُونَةً عَلَى اسْتِجَابِ الْأَجْرِ، وَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلِحَةً لِلْعَامَّةِ، وَ بَرَّ الْوَالِدَيْنِ وَ قَايَةَ مِنَ السَّخَطِ، وَ صَلَاةَ الْأَرْحَامِ مَسَاةً فِي الْعُمُرِ وَ مَنَامَةً لِلْعَدَدِ، وَ الْقِصَاصَ [حِصْناً] حَقْناً لِلدَّمَاءِ، وَ الْوَفَاءَ بِالنَّذْرِ تَعْرِيزاً لِلْمَغْفِرَةِ، وَ تَوْفِيَةَ الْمَكَايِلِ وَ الْمَوَازِينِ تَغْيِيراً لِلْبَخْسِ، وَ النَّهْيَ عَنِ شُرْبِ الْخَمْرِ تَنْزِيهاً عَنِ الرَّجْسِ، وَ اجْتِنَابَ الْقَذْفِ حِجَاباً عَنِ اللَّعْنَةِ، وَ تَرْكَ السَّرِقَةِ إِيْجَاباً لِلْعَقَّةِ؛ وَ حَرَّمَ اللَّهُ الشَّرْكَ إِخْلَاصاً لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ؛ ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾^(۱) وَ أَطِيعُوا اللَّهَ فِيمَا أَمَرَكُمْ بِهِ وَ نَهَاكُمْ عَنْهُ، فَإِنَّهُ ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾^(۲).

ثُمَّ قَالَتْ: أَيُّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا أَنِّي فَاطِمَةُ، وَ أَبِي مُحَمَّدٌ ﷺ. أَقُولُ عَوْداً وَ بَدْءاً، وَ لَا أَقُولُ مَا أَقُولُ غَطْطاً، وَ لَا أَفْعَلُ مَا أَفْعَلُ شَطْطاً؛ ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾^(۳) فَإِنْ تَعَزَّوهُ وَ تَعَرَّفُوهُ تَجِدُوهُ أَبِي دُونَ نِسَاءِكُمْ، وَ أَخَا ابْنِ عَمِّي دُونَ رَجَالِكُمْ، وَ كُنِعْمَ الْمَعْرِيُّ إِلَيْهِ ﷺ. فَبَلَغَ الرَّسَالَهَ، صَادِعاً بِالنَّذَارَةِ، مَاثِلاً عَنِ مَدْرَجَةِ الْمُشْرِكِينَ، ضَارِباً تَبَجُّهْمُ، أَجْذاً بِأَكْظَامِهِمْ، دَاعِياً إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ؛ يَكْسِرُ [يَجِدُّ] الْأَصْنَامَ، وَ يَنْكُتُ الْهَامَ، حَتَّى انْهَزَمَ الْجَمْعُ وَ وُلُو الدُّبُرُ، حَتَّى تَفَرَّى اللَّيْلُ عَنِ صُبْحِهِ، وَ أَسْفَرَ الْحَقُّ عَنِ مَحْضِهِ، وَ نَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ، وَ خَرَسَتْ شَقَائِقُ الشَّيَاطِينِ، وَ طَاحَ وَ شَيْطُ النَّفَاقِ، وَ انْحَلَّتْ عُقْدُ الْكُفْرِ وَ الشَّقَاقِ، وَ فَهَتُمْ بِكَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ فِي نَفْرِ مِنَ الْبَيْضِ الْخِصَاصِ، [الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً].

۱- سورة آل عمران (۳)، آیه ۱۰۲. ۲- سورة فاطر (۳۵)، آیه ۲۸.

۳- سورة توبه (۹)، آیه ۱۲۸.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و به نستعين

در عبارات قبل، حضرت زهرا عليها السلام ویژگی‌های زیادی را برای قرآن مجید ذکر کردند که مربوط به محتوای غنی و نورانی قرآن و معارف و بینات و حجت‌ها و اصول و فروع آن و نیز ظواهر روشن و واضح قرآن بود. اکنون و در این قسمت از سخنان خود، فواید و بهره‌های معنوی و اجتماعی معارف دین و احکام آن را مورد نظر قرار می‌دهند.

فلسفه احکام الهی

۱- ایمان به خدا:

﴿فَجَعَلَ [فَفَرَضَ] اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشَّرْكِ﴾^(۱)

(پس قرار داده است [پس واجب کرده است] خداوند ایمان را برای پاکی شما از شرک.)

خداوند در قرآن ایمان را وظیفه شما قرار داده است؛ برای این که

۱- این کلام حضرت با جملات بعدی آن تا: «وَ حَرَّمَ اللَّهُ الشَّرْكَ...» که درباره فلسفه احکام الهی است (و به صورت شماره از یک شروع شده و تا شماره شانزده ادامه دارد) با کمی اختلاف در تعبیر، در نهج البلاغه، حکمت ۲۵۲ نیز بیان شده و چند فقره از آن هم در خطبه ۱۱۰ آمده است.

شما را از شرک پاک کند.^(۱) ایمان به خدا داشته باشید، یعنی: به او شرک نوزید.

مثلاً در قرآن در مورد کسانی که طاغوت را پرستش و اطاعت می‌کنند فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاءُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ...﴾^(۲) «و آنهايي که کافر شدند طاغوتها را سرپرست خود قرار داده‌اند، که آنان را از روشنایی و نور خارج کرده به تاریکی‌ها سوق می‌دهند، اینان اهل جهنم بوده و همواره در آن خواهند بود.»

۲- نماز:

﴿وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهًا لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ﴾

(و نماز را برای این که شما را از تکبر دور کند.)

نماز وسیله مبارزه با خودخواهی و خود بزرگ بینی است؛ بخصوص در آن زمانها بعضی‌ها خیلی متکبر بودند، رکوع و سجود برای بعضی از اعراب خیلی سنگین بود، آن قدر تکبر داشتند که اگر دری کوتاه بود و عبور از آن ممکن نبود مگر این که سرشان را خم کنند حاضر به این کار نبودند، بلکه سردر را خراب می‌کردند تا به راحتی از آن عبور کنند و ذره‌ای سر خویش را خم نکرده باشند! تا این اندازه تکبر و نخوت داشتند.

خدا نماز را قرار داده است تا مردم رکوع و سجود کنند، به خاک

۱- و از تعبیر حضرت استفاده می‌شود که شرک یک نوع آلودگی و پلیدی است، همان طور که در قرآن آمده: ﴿... إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ...﴾ سورة توبه (۹)، آیه ۲۸.

۲- سورة بقره (۲)، آیه ۲۵۷.

بیفتند و از کبر و نخوت بیرون بیایند.^(۱)

خدای متعال در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿اقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾^(۲) «نماز را به پای دار برای این که به یاد من باشی.» در حقیقت نتیجه نماز این است که وقتی انسان به یاد خدا بود و به عظمت خدا توجه کرد، از تکبر دوری جسته و خود را کوچک می‌بیند و آنچه عظمت و بزرگی است برای خدا می‌داند و در مقابل او به خاک می‌افتد، و لازمه اش این می‌شود که خود را در مقابل آن عظمت الهی هیچ بدانند.

۳- زکات:

﴿وَالزَّكَاةَ تَزَكِيَةً لِنَفْسٍ وَنَمَاءً فِي الرَّزْقِ﴾

(و زکات را تانفس انسان را از آلودگی پاک کند و روزی او را وسعت و فزونی بخشد.)

«زکاة» به حسب لغت به دو معنا آمده است: یکی به معنای پاک کردن و تطهیر، و دیگری به معنای رشد و نمو.

در قرآن کریم هم خداوند متعال می‌فرماید: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾^(۳) یعنی: «[ای پیامبر] از اموال مردم زکات بگیر تا بدین وسیله آنان را پاک و پاکیزه گردانی.» پس می‌توان گفت: زکات دادن سبب پاکی انسانها و تزکیه آنان می‌شود؛ چون مال دنیا اغلب به جان و دل مردم بسته است و به آن علاقه دارند. وقتی که انسان از این مالی که برایش زحمت

۱- در قرآن هم به سختی و دشواری نماز برای مردم اشاره شده مگر برای کسانی که خالی از تکبر هستند: ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾ سورة بقره (۲)، آیه ۴۵؛ «و کمک بجوید از صبر و نماز، به درستی که نماز سنگین و دشوار است مگر برای خشوع پیشگان.»

۲- سورة طه (۲۰)، آیه ۱۴. ۳- سورة توبه (۹)، آیه ۱۰۳.

کشیده و با مشقت آن را به دست آورده است به خاطر خدا گذشت کرده و وجوهات خودش از جمله زکات را پرداخت کند، این در واقع تزکیه نفس است؛ یعنی: خودش را از علایق دنیا و مادیات پاک کرده است.

اگر بگوییم زکات به معنای رشد و نمو است، یعنی: به واسطه دادن زکات، مال انسان رشد و نمو کرده و در حقیقت چیزی از آن کاسته نمی‌شود. خداوند به واسطه دادن زکات نه تنها در این دنیا روزی شما را زیاد می‌کند بلکه در آخرت چندین برابرش را عطا خواهد کرد. اصلاً زکات بيمه مال انسان است؛ در روایت آمده است: «حَصَّنُوا أَمْوَالَكُمْ بِالزَّكَاةِ»^(۱) یعنی: «اموال خود را به وسیله زکات دادن حفظ کنید».

حضرت در این جمله هر دو معنا را ذکر کرده‌اند و می‌فرمایند: «وَالزَّكَاةُ تَزْكِيَةُ لِلنَّفْسِ وَنَمَاءٌ فِي الرِّزْقِ» یعنی: خدا زکات را واجب فرمود، چون هم نفس شما را از علاقه و آلودگی به مال دنیا پاک می‌کند و هم سبب فزونی و وسعت روزی شما می‌گردد.^(۲)

۴- روزه:

﴿وَالصِّيَامُ تَشْبِيئًا لِلْإِخْلَاصِ﴾

(و روزه را برای استوارسازی خلوص.)

بعضی اعمال همچون نماز و حج اعمال وجودی هستند، یعنی

۱- کافی، ج ۴، باب النوادر، حدیث ۵.

۲- مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار ذیل جمله «و نَمَاءٌ فِي الرِّزْقِ» می‌فرماید: این جمله اشاره دارد به آیه شریفه ﴿وَمَا آتَيْتُم مِّنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْطَعُونَ﴾؛ سورة روم (۳۰)، آیه ۳۹. البته بنابر این که مراد از زکات، زکات واجب باشد نه هر صدقه‌ای.

کارهایی هستند که باید انجام داد و به اصطلاح به وجود آورد؛ اما روزه یک امر عدمی است و کمتر مردم متوجه می‌شوند که شخصی روزه گرفته است و لذا ریا در روزه کمتر راه پیدا می‌کند، و کم هستند کسانی که برای تظاهر و خودنمایی روزه بگیرند و طوری وانمود کنند که مردم بفهمند که این شخص روزه گرفته است؛ لذا وقتی کسی واقعاً روزه بگیرد، معلوم می‌شود قصدش خالص است.

روی همین اساس حضرت می‌فرمایند: «وَالصِّيَامُ تَشْبِيئًا لِلْإِخْلَاصِ» یعنی: خداوند روزه را قرار داده است برای این که اخلاص بندگانش را استوار و پابرجا کند؛ زیرا از آنجا که روزه یک امر عدمی است و کمتر جلب توجه می‌کند، نوعاً کسانی که روزه می‌گیرند قصدشان رضای خدا می‌باشد. و شاید روی همین نکته باشد که در بعضی روایات آمده است که خدای متعال می‌فرماید: «الصَّوْمُ لِي وَاَنَا أُجْزِي بِهِ»^(۱) یعنی: «روزه برای من است و من خودم پاداش آن را می‌دهم».^(۲)

۵- حج:

﴿وَالْحَجَّ تَشْبِيئًا لِلدِّينِ﴾

(و حج را برای تقویت و استحکام دین.)

۱- تهذیب الأحکام، ج ۴، باب «فرض الصیام»، ص ۱۵۲، حدیث ۴۲۰.

۲- البته مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار معنای دیگری را هم برای فرمایش حضرت زهرا (علیها السلام) ذکر کرده‌اند و آن این که روزه برای تحکیم و بقای اخلاص قرار داده شده است؛ ولی از آنجا که در بعضی از روایات به جای کلمه «تشبیهاً»، «تبییناً» ذکر شده است، ایشان معنای اول را -که در متن آمده- مورد تأیید این نقل از روایات ذکر کرده و درباره آن توضیحاتی ارائه می‌دهند.

این که حضرت می فرماید: حج موجب استحکام دین می شود، یکی از باب این است که انسان در حج از حضرت ابراهیم علیه السلام پیروی می کند و چون ایشان همه علایق دنیوی را ترک کرد و حتی حاضر شد فرزندش را هم در راه خدا قربانی کرده و کمال توحید و کمال خداپرستی را ظاهر کند، حال ما که از ایشان پیروی می کنیم در حقیقت پایه های توحید و یکتاپرستی را محکم کرده و دین خود را تقویت می کنیم.

دیگر این که حج در حقیقت یک کنگره اسلامی است و مسلمانان در آنجا باید با هم تفاهم کرده و راههای تقویت دین را بررسی کنند؛ و این جنبه از حج نیز از روایات استفاده می شود.

پس حج هم جنبه عبادی و شخصی دارد و هم جنبه سیاسی و اجتماعی؛ لذا حضرت می فرماید: «وَالْحَجَّ تَشْيِيداً لِلدِّينِ»: حج دین شما را محکم می کند؛ از باب این که آنجا کنگره اسلامی است و برای تقویت دین با هم هماهنگی می کنید؛ و از طرف دیگر توحید و ایمان خود را هم تقویت می کنید؛ برای این که آنجا انسان با پوشیدن لباس احرام، از لباس و مقام و ظواهر دنیا بیرون می آید و بعد هم شیطان را رمی [سنگسار] می کند و در قربانی هم گویا نفس خود را قربانی می کند و... با آن فلسفه هایی که برای حج گفته شده است؛ اینها همه موجب تقویت دین انسان می شود.

۶- عدالت:

﴿وَالْعَدْلُ تَنْسِيقاً لِلْقُلُوبِ﴾

(و عدالت را برای این که دلها را با هم پیوند داده و هماهنگ کند.)

ظلم دلها را از هم جدا می کند، اما وقتی که عدالت باشد هماهنگی

بین دلها خواهد بود. نتیجه ظلم گسسته شدن نظام جامعه و رو در رویی طبقات مختلف و حکومت ها و ملت ها می باشد؛ ولی نتیجه عدالت اعتماد افراد و حکومت ها و ملت ها به یکدیگر و ارتباط عمومی و همبستگی اجتماعی و تفاهم خواهد بود.

۷- امامت اهل بیت علیهم السلام:

﴿وَ طَاعَتَنَا نِظَاماً لِلْمِلَّةِ﴾

(و اطاعت از ما اهل بیت را برای این که موجب نظم شریعت می شود.)

اطاعت از اهل بیت علیهم السلام سبب نظم شریعت می شود، برای این که همه دور محور دین جمع می شوند و آن محور توسط امام اعلم و اتقایی که جامع همه کمالات است تبیین می شود. اهل بیت علیهم السلام نسبت به دین از دیگران آگاهترند و به حقایق قرآن آشناتر، چون علم آنان به مبدأ وحی متصل است و طبعاً هماهنگی امور دینی در اطاعت از آنان خواهد بود.

﴿وَ اِمَامَتَنَا اَمَاناً مِنَ التَّفْرِقَةِ [الْفُرْقَةِ]﴾

(و امامت ما را برای این که از تفرقه جلوگیری شود.)

در اینجا حضرت امامت را ذکر کرده اند که در حقیقت از آن ماست و خدا آن را قرار داده است، برای این که مردم تفرقه پیدا نکنند و هر کدام یک طرفی نروند. همه دور یک محور جمع شوند، محوری که عقل نیز آن را پذیرفته است. وقتی که شخصی از هر جهت، از جهت علم، تقوا، تدبیر، عدالت، ارتباط با خدا و... بر دیگران رجحان داشته باشد، طبعاً همه باید به سراغ او بروند، بنابراین تفرقه و تشتت به وجود نمی آید. حالا اگر نگذاشتند و به هم زدند، آن یک مسأله دیگری است.

۸- جهاد و صبر:

﴿وَالْجِهَادَ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ [وَدَلًّا لِأَهْلِ الْكُفْرِ وَالنِّفَاقِ]﴾

(و جهاد را برای این که سبب عزت اسلام [و ذلت کفار و منافقین] شود.)

قرآن مجید به مسأله جهاد بسیار توجه کرده و در کلمات پیامبر ﷺ و ائمه معصومین علیهم السلام هم جهاد از ابعاد مختلف بررسی شده است. حضرت امیرالمؤمنین در نهج البلاغه جهاد را یکی از ابواب بهشت دانسته اند؛^(۱) و امام صادق علیه السلام به نقل از پیامبر اکرم ﷺ فرموده اند: «برای بهشت یک بابی است به نام «باب المجاهدین» که افراد رزمنده و مجاهدین فی سبیل الله باوقار خاصی از آن باب وارد بهشت می شوند.» و آن حضرت ترک جهاد را موجب نابودی دین و ذلت در زندگی و فقر در معیشت دانسته اند.^(۲)

﴿وَالصَّبْرَ مَعُونَةً عَلَى اسْتِجَابِ الْأَجْرِ﴾

(و صبر را وسیله ای برای استحقاق اجر و پاداش.)

«صبر» طبق آنچه که در بعضی از روایات ما آمده بر سه گونه است:^(۳)

گونه اول: «صبر در برابر مصیبت»؛ یعنی: وقتی مصیبتی به انسان

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

۲- کافی، ج ۵، باب فضل الجهاد، ص ۲، حدیث ۲؛ یادآوری می شود که بحث جهاد، در کتاب «دراسات فی ولایة الفقیه»، ج ۲، ص ۷۶۳ و ترجمه آن «مبانی فقهی حکومت اسلامی» ج ۵، ص ۳۱۴ به تفصیل مطرح شده است.

۳- ر.ک: اصول کافی، ج ۲، کتاب ایمان و الکفر، باب الصبر، حدیث ۱۵.

رسید، بی تابی نکند و به زمین و زمان فحش ندهد و منکر خدا و پیغمبر ﷺ نشود، بلکه صبر پیشه کند، و اصلاً مگر چاره ای جز صبر کردن هم وجود دارد؟ مثلاً اگر انسان بی تابی کند و خودش را بزند و داد و فریاد سر دهد، آیا چیزی به دست می آورد؟ پس بهتر است صبر کند و امورش را به خدا بسپارد؛ و خدا نیز پاداش بزرگی به خاطر این صبرش خواهد داد.

خدای متعال در قرآن کریم می فرماید: ﴿وَلَنْبَلُوَكُمْ بَشِيءٌ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾^(۱) یعنی: «و البته شما را به چیزی از ترس و گرسنگی و نقص از اموال و جانها و ثمرات آزمایش و امتحان خواهیم کرد؛ و صبرکنندگان را بشارت ده.» یعنی: ما شما را با گرسنگی و ترس امتحان می کنیم، به وسیله این که اموال و فرزندانان را می گیریم شما را امتحان و آزمایش می کنیم، تا آن کسانی که مؤمن واقعی هستند از دیگران شناخته شوند؛ و بشارت بده به صبرکنندگان. آنگاه در ادامه می فرماید: ﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^(۲) «صابران کسانی هستند که وقتی به آنها مصیبتی وارد می شود [به جای این که بی تابی و داد و فریاد راه بیندازند یا نعوذ بالله به خدا و پیغمبر ﷺ اهانت کنند] می گویند: ما از خداییم و به سوی او بازخواهیم گشت.» این شخصی که الان از دست تو رفته، خیلی طول نمی کشد که تو هم به او ملحق می شوی، همه ما رفتنی هستیم.

گونه دوم: «صبر در راه طاعت» است؛ یعنی: در راه اطاعت خدا و

۱- سوره بقره (۲)، آیه ۱۵۵. ۲- سوره بقره (۲)، آیه ۱۵۶.

به جا آوردن واجبات و دستورات او سختی‌ها را به جان و دل بخرد. بالاخره بهشت را که همین طوری به من و شما نمی‌دهند، بهشت را به بها می‌دهند. این طور نیست که بدون زحمت و تحمل مشقت در راه دین بتوان به بهشت داخل شد. خدای متعال در قرآن با صراحت می‌فرماید: ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ﴾^(۱) یعنی: «شما گمان می‌کنید که داخل بهشت می‌شوید و آن امتحانات و ابتلائاتی که بر امت‌های گذشته وارد شد بر شما وارد نمی‌شود؟» سپس در همین آیه ادامه می‌دهد: ﴿مَسْتَهْمُ الْبِأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَزُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ﴾: «آن قدر بیچارگی و سختی به آنها رسید و زیر و رو شدند تا که پیامبر و همه کسانی که به او ایمان آورده بودند صدایشان بلند شد و گفتند پس نصرت و یاری خدا چه زمانی است؟»

خلاصه این‌که این طور نیست که با رفاه و آسایش و عدم تحمل زحمت و مشقت انتظار بهشت داشته باشیم؛ بلکه باید در راه خدا و برای اعتلای دین خدا سختی‌ها و مصیبت‌ها را تحمل کنیم و بدانیم که خدا خود پاداش صابرين را خواهد داد.

و گونه سوم: «صبر در مقابل معصیت»، که از دو قسم دیگر بالاتر است، یعنی: زمینه و وسیله معصیت برای کسی فراهم شود ولی به خاطر خدا از آن چشم‌پوشد. این قسم از صبر از همه مهم‌تر و اجرش هم بیشتر است.

۱- سوره بقره (۲)، آیه ۲۱۴.

به هر حال در این جمله حضرت زهرا (علیها السلام) می‌فرماید: صبر را خدا قرار داده است برای این‌که شما به ثواب و پاداش الهی دست یابید. صبر وسیله‌ای است برای رسیدن به ثواب و اجر اخروی؛ و در واقع حضرت در این کلامشان اشاره دارند به آیه شریفه که می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يُوفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾^(۱) یعنی: «همانا اجر کسانی که صبر را پیشه خود می‌سازند بدون حساب داده می‌شود.» کسی که صبر کند خداوند بدون حساب به او مزد می‌دهد.

۹- امر به معروف:

﴿وَالْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةٌ لِلْعَامَّةِ﴾

(و امر به معروف را برای این‌که مصلحت اجتماع در آن است.)

دین مقدس اسلام همه افراد را ضامن اجرای احکام قرار داده است. هر کس موظف است همان طوری که به وظایف فردی خود عمل می‌کند، دیگران را هم به انجام وظایف سفارش کند و آنان را از محرمات خدا بازدارد. بنابراین امر به معروف به مصلحت عموم مردم است؛ چون اگر ترک شود آن وقت دستورات الهی اجرا نخواهد شد و محرمات و گناه در جامعه شایع می‌شود و به ضرر جامعه خواهد بود. خدای متعال در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^(۲) یعنی: «باید از میان شما گروهی باشند که مردم را دعوت به خوبی و امر به معروف و نهی از منکر کنند.» البته امر به معروف و

۱- سوره زمر (۳۹)، آیه ۱۰. ۲- سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۰۴.

نهی از منکر دارای مراتب و شرایطی است که در جای خود گفته شده است.^(۱)

۱۰- احسان به والدین و صله ارحام:

﴿وَبِرِّ الْوَالِدَيْنِ وَقَايَةِ مِنَ السَّخَطِ﴾

(و نیکی به پدر و مادر را برای این که شما را از غضب خود مصون بدارد.)

احسان به والدین یکی از توصیه‌های مؤکد اسلام است و در چند جای قرآن هم به آن سفارش شده است. برای نمونه خدای متعال در سوره بقره می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا...﴾^(۲) یعنی: «و زمانی که از بنی اسرائیل عهد و پیمان گرفتیم که جز خدا را نپرستند و به والدین خود نیکی کنند...» در حقیقت خدای متعال در این آیه و همچنین در چند آیه دیگر^(۳) احسان به والدین را در مرتبه بعد از پرستش خود قرار داده است، و این اهمیت مسأله را می‌رساند.

حضرت هم در اینجا می‌فرماید: خدا نیکی به پدر و مادر را واجب کرده است تا شما را از خشم و غضب خود محفوظ و مصون بدارد؛ چرا که اگر کسی والدین خودش را اذیت و آزار کند و سبب عاق والدین شود، در واقع مورد غضب خدا واقع می‌شود.

۱- مباحث امر به معروف و نهی از منکر در جلد دوم کتاب «دراسات في ولاية الفقيه» ضمن دوازده محور مشروحاً مطرح شده، و نیز در ترجمه آن «مبانی فقهی حکومت اسلامی» جلد سوم، صفحه ۳۳۸ آمده است.

۲- سوره بقره (۲)، آیه ۸۳.

۳- سوره نساء (۴)، آیه ۳۶؛ سوره انعام (۶)، آیه ۱۵۱؛ سوره اسراء (۱۷)، آیه ۲۳.

﴿وَصِلَةَ الْأَرْحَامِ مَنْسَأَةً فِي الْعُمُرِ وَ مَنَامَةً لِلْعَدَدِ﴾

(و صله رحم را برای طولانی شدن عمر انسانها و زیاد شدن عدد آنان.)

«مَنْسَأَةً» و «نَسَأًا» به معنای تأخیر است، و در اینجا منظور این است که صله رحم باعث طولانی شدن عمر می‌شود. البته این احتمال هست که جمله حضرت «مَنْسَأَةً فِي الْأَجَلِ» بوده، همان‌طور که در خطبه ۱۱۰ نهج البلاغه و در بیشتر روایات کتاب «اصول کافی» در باب صله رحم، همین عبارت آمده است. در این صورت معنای کلام حضرت این است: «و صله رحم باعث به تأخیر افتادن مرگ می‌شود.» و نتیجه آن طولانی شدن عمر انسان است.

«مَنَامَةً» هم به معنای رشد و نمو است؛ یعنی: اگر صله رحم کنید و به خویشاوندان و ارحام خود نیکی کنید، از مرگهای ناگهانی و تلف شدن حفظ شده و طبعاً عدد شما زیاد می‌شود.

در کتاب «اصول کافی» مرحوم کلینی یک باب را مخصوص صله رحم و باب دیگر را مخصوص قطع رحم قرار داده،^(۱) و روایات مهمی را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام در تأکید بر صله رحم و مذمت از قطع رحم و عواقب دنیوی و آخروی آن نقل کرده است؛ از جمله حضرت امیر علیه السلام فرموده‌اند: «هرگاه ملتی صله رحم را ترک کردند، اموالشان در دست اشرار قرار می‌گیرد.»^(۲)

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۵۰ و ۳۴۶.

۲- کافی، ج ۲، ص ۳۴۸.

۱۱- قصاص:

﴿وَالْقِصَاصِ [حِصْنًا] حَقْنَا لِلدِّمَاءِ﴾

(و قصاص را برای این که خونها محفوظ بماند.)

فلسفه این که خدا قصاص را قرار داده این است که جانها محفوظ بماند و خون انسانها ریخته نشود. قرآن کریم در این باره می فرماید: ﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيٰوةٌ يَا اُولِي الْاَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾^(۱) یعنی: «و قصاص برای حفظ حیات و زندگی شماست ای خردمندان، شاید شما پرهیزکار شوید.»

وقتی افراد مشاهده کنند که قاتل قصاص می شود، سبب می گردد که دیگران مرتکب قتل نشوند؛ چون می دانند که جزای قاتل کشته شدن است؛ پس قصاص در جامعه موجب می شود که خونها محفوظ بماند و کسی مرتکب قتل و خونریزی و جنایت نشود.

۱۲- وفای به نذر:

﴿وَ الْوَفَاءِ بِالنَّذْرِ تَغْرِیضًا لِّلْمَغْفِرَةِ﴾

(و وفای به نذر را برای رسیدن به آمرزش الهی.)

ظاهر عبارت این است که وفای به نذر در آمرزش گناهان تأثیر دارد. اهمیت وفای به نذر از آیه شریفه: ﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ

۱- سوره بقره (۲)، آیه ۱۷۹.

شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا﴾^(۱) «و نیکان به نذر خود وفا می کنند و از روزی که شر آن فراگیر است می ترسند.» به خوبی معلوم می شود؛ زیرا وفای به نذر یکی از نشانه های ابرار و بندگان صالح خداوند شمرده شده، و از این که خداوند بعد از چند آیه می فرماید: ﴿فَوَقَاهُمُ اللّٰهُ شَرَّ ذٰلِكَ الْيَوْمِ...﴾^(۲) یعنی: «خداوند بندگان نیک را از شر آن روز حفظ می کند...» نقش وفای به نذر در مغفرت و صیانت از عذاب و شرّ روز قیامت فهمیده می شود.

۱۳- عدالت در معاملات:

﴿وَ تَوْفِیةَ الْمَکَایِلِ وَ الْمَوَازِینِ تَغْرِیْرًا لِّلْبَحْسِ﴾

(و ایفای کیل و وزن را عوض از کم فروشی و نقصان.)

«مکاییل» جمع «مکیال»، یعنی: پیمانها؛ و «موازین» جمع «میزان»، یعنی: ترازو؛ و «بخس» به معنای نقصان و کم فروشی است. خدا کیل و وزن را قرار داده است که حق کسی ضایع نگردد. اگر کیل و وزن نبود حق مردم کم و زیاد می شد؛ و برای همین خدا وفای به موازین و مکاییل را واجب فرموده و کم فروشی را حرام کرده است.

وفای به کیل و وزن و نهی از کم فروشی در چندین جای قرآن^(۳) مورد توجه قرار گرفته؛ از جمله در این آیه می فرماید: ﴿فَأَوْفُوا الْكَيْلَ

۱- سوره دهر (۷۶)، آیه ۷. ۲- سوره دهر (۷۶)، آیه ۱۱.

۳- سوره انعام (۶)، آیه ۱۵۲؛ سوره هود (۱۱)، آیه ۸۴ و ۸۵؛ سوره اسراء (۱۷)، آیه ۳۵.

وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ...»^(۱) «پس تمام دهید پیمانۀ و ترازو را، و به مردم کم مفروشید...» و حتی سوره‌ای به نام «مطففین» به معنای «کم‌فروشان» نازل شده است.

۱۴- حرمت شراب:

﴿وَالنَّهْيَ عَنِ شُرْبِ الْخَمْرِ تَنْزِيهاً عَنِ الرَّجْسِ﴾

(و نهی از خوردن شراب برای این که شما را از پلیدیها دور کند.)

وقتی کسی شراب بخورد عقلش را از دست می‌دهد - چون شراب زایل کننده عقل است - و وقتی عقل را از دست داد هر خلافی ممکن است از او سر بزند، حتی ممکن است مرتکب قتل گردد؛ روی همین اساس خداوند متعال شراب را حرام کرده است.

این سخن حضرت اشاره دارد به آیه قرآن که می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رَجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ﴾^(۲) یعنی: «همانا شراب و قمار و ذبیحه‌ت‌ها و ازلام^(۳) چیزهای پلیدی هستند که از کارهای شیطان می‌باشند.»

شرب خمر از گناهان کبیره بوده و صریحاً وعده عذاب بر ارتکاب آن داده شده و عوارض سوء آن بر کسی پوشیده نیست، و حاکم شرع به شارب خمر هشتاد تازیانه حدّ می‌زند.

۱- سوره اعراف (۷)، آیه ۸۵. ۲- سوره مائده (۵)، آیه ۹۰.

۳- «ازلام» جمع «زلم» است، یعنی: تیرهای نوک‌تیز که اعراب جاهلی با آنها گروبندی کرده و خیر و شرّ کارها را با آنها به دست می‌آوردند.

۱۵- حرمت قذف:

﴿وَاجْتِنَابَ الْقَذْفِ حِجَاباً عَنِ اللَّعْنَةِ﴾

(و پرهیز از نسبت دادن ناروا برای این که مورد لعنت واقع نشوید.)

معنای «قذف» نسبت ناروا به کسی دادن است، مثلاً به کسی به ناحق نسبت زنا یا لواط داده شود؛ که خدا افراد را از این کار برحذر داشته و می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾^(۱) یعنی: «آنان که دامن پاک زنان مؤمن و بی‌خبر را متهم می‌کنند، در دنیا و آخرت لعنت شده‌اند.»

روی این اساس حضرت می‌فرمایند: «وَاجْتِنَابَ الْقَذْفِ» یعنی: خدا شما را از قذف و نسبت دادن ناروا برحذر داشته «حِجَاباً عَنِ اللَّعْنَةِ»: برای این که شما از لعنت خدا دور باشید و مورد لعنت خدا قرار نگیرید.

قذف نیز از گناهان کبیره است که حاکم شرع مرتکب آن را با شرایطی که در رساله‌ها ذکر شده حدّ می‌زند، و حدّ آن هشتاد تازیانه است. بسیاری از فحش‌های جنسی نیز اگر با توجه به معنای آن و با قصد باشد از قبیل «قذف» است.

۱۶- حرمت سرقت:

﴿وَتَرْكَ السَّرِقَةِ إِجْبَاباً لِلْعِقَةِ﴾

(و پرهیز از هر دزدی را لازمه پاک زیستن.)

۱- سوره نور (۲۴)، آیه ۲۳.

سرقت هم از گناهان کبیره است؛ و حد شرعی آن اگر با شرایطی که در رساله ها گفته شده انجام شود، در مرتبه اول قطع چهار انگشت دست راست، در مرتبه دوم قطع نصف قدم پای چپ، و در مرتبه سوم زندان ابد، و در مرتبه چهارم اگر در زندان دزدی کند اعدام است. شدت حرمت سرقت از مجازاتهایی که برای آن در نظر گرفته شده به خوبی روشن می شود.

۱۷- حرمت شرک:

﴿وَحَرَّمَ اللَّهُ الشُّرْكَ إِخْلَاصًا لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ﴾

(و خدا شرک را حرام کرده است تا به ربوبیت او اخلاص پیدا کنند.)
چون آن کسی که خالق جهان است و قدرت و کمال مطلق از آن اوست فقط خداست؛ بنابراین اطاعت از غیر خدا نوعی شرک است. پس ما باید فقط در مقابل خدا تسلیم بوده و برای او اخلاص داشته باشیم و بت های نفس خودمان را بیرون بریزیم. این طور نباشد که در عمل، هواهای نفسانی، اله و خدای ما باشند و مطابق خواسته آنها قدم برداریم؛ چنان که در قرآن کریم آمده است: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ...﴾^(۱) یعنی: «آیا دیدی آن کسی را که هوای نفس خود را خدای خود گرفته است؟»

بنابراین حضرت در این جمله می فرماید: «وَحَرَّمَ اللَّهُ الشُّرْكَ»: و خدا شرک به خود را حرام کرده است «إِخْلَاصًا لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ»: تا این که همه به

۱- سوره جاثیه (۴۵)، آیه ۲۳.

پروردگاری او اخلاص پیدا کنند. «اخلاص» نقطه مقابل «شرک» است و هر کدام درجات و مراتبی دارد. چه بسا ممکن است انسان، مؤمن باشد ولی گرفتار مرتبه خفیف و نازلی از شرک باشد؛ چنان که در قرآن آمده: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^(۱) «اکثر مردم به خدا ایمان نمی آورند مگر این که هنوز مشرک هستند». بنابراین ایمان کامل ایمان انبیاء و اولیاء و بندگان مقرب خداست که با هیچ گونه شرکی آمیخته نیست.

سفارش به تقوا

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ﴾

(پس حریم خدا را نگاه دارید آن طوری که شایسته اوست.)

هر کسی یک قدر و منزلتی دارد که باید به اندازه آن قدر و منزلت، حرمتش حفظ شود. حال خداوند با آن عظمت و مرتبت که وصف بزرگی او در ذهن و خاطر انسان نمی گنجد، معلوم است که حق تقوا و حفظ حریم او تا چه اندازه است. این کلام حضرت و جمله بعدی آن برگرفته از قرآن است.

﴿وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾^(۲)

(و نمیرید مگر آن که مسلمان باشید.)

تعلقات دنیایی و وابستگی به مادیات بسا موجب می شود که در آن لحظات آخر عمر، انسان به همه چیز کافر شود و خلاصه بعد از یک عمر دم زدن از خدا و پیغمبر منکر همه چیز شود، که باید از آن لحظه به

۱- سوره یوسف (۱۲)، آیه ۱۰۶. ۲- سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۰۲.

خدا پناه برد. بهترین راه برای مسلمان مردن این است که خودمان را از بند علایق دنیوی رها کنیم و همان طوری که حضرت در این بیان نشان فرموده‌اند «حریم خدا را نگاه داریم.» چرا که عاقبت خوب تنها از آن پرهیزکاران است: ﴿وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^(۱).

﴿وَاطِيعُوا اللَّهَ فِيمَا أَمَرَكُمْ بِهِ وَنَهَاكُمْ عَنْهُ﴾

(و خدا را اطاعت کنید در آنچه شما را به آن امر فرموده و آنچه از آن نهی کرده است.)

یعنی: واجبات خدا را انجام دهید و از محرّمات پرهیز کنید. بعضی‌ها قبل از این که به واجبات خود پردازند سراغ مستحبات می‌روند، در صورتی که اشتباه است. انسان باید قبل از هر چیز توجه خود را به واجبات و محرّمات الهی معطوف کند، و در مرحله بعد به مستحبات پردازد، و البته نباید از مستحبات هم حتی المقدور غفلت کرد؛ زیرا مستحبات در پاکی روح انسان و کسب درجات معنوی بسیار مؤثر است، و در حقیقت انجام مستحبات به منزله تکمیل واجبات است.

ارتباط دانش با خداشناسی

﴿فَاتِهِ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾^(۲)

(پس همانا بندگان دانای خدا از خدا ترس دارند.)

اگر کسی واقعاً عالم باشد، خدا را بشناسد، صفات و کمالات

حق تعالی را فهمیده باشد، طبعاً خشیت برایش حاصل می‌شود؛ و این خداشناسی از طریق علوم مادی نیز حاصل است. ظاهراً مراد از «علماء» در آیه شریفه: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ علم فقه و اصول نیست؛ بلکه به قرینه آیات قبل، این آیه شامل علوم طبیعی و اجتماعی می‌شود؛ آنجا که خدای متعال می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ﴾^(۱) وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ﴾^(۱) یعنی: آیا ندیدی که خداوند آب را از آسمان نازل کرد، پس به وسیله آن میوه‌های رنگارنگ و ثمرات گوناگونی را پدید آوردیم و در کوهها رگه‌هایی سفید و سرخ به رنگ‌های مختلف و رگه‌هایی بسیار سیاه قرار داد، همچنین مردم و جنبندگان و چهارپایان را با رنگ‌های گوناگون خلق کرد.

در این آیات، خداوند به نظام تکوین اشاره کرده و این حقیقت را بیان می‌کند که این موجودات با این عظمت و ریزه کاری خلق شده‌اند و اینها همه حکایت از این دارند که این موجودات یک خالق دارند که او قادر مطلق و حکیم مطلق است. آنگاه پس از بیان این موارد که همگی مربوط به زمین‌شناسی، معدن‌شناسی، انسان‌شناسی و حیوان‌شناسی است، خدا می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾^(۲) یعنی: هر کس اینها را بلد باشد و بداند که در نظام وجود چقدر دقت و قدرت و صنعت و ریزه کاری به کار رفته است، او طبعاً خاشع و خدا ترس می‌شود؛

۱- سوره فاطر (۳۵)، آیات ۲۷ و ۲۸.

۲- سوره فاطر (۳۵)، آیه ۲۸.

۱- سوره اعراف (۷)، آیه ۱۲۸.

۲- سوره فاطر (۳۵)، آیه ۲۸.

پس معلوم می‌شود مراد از «علماء» در این آیه عالم فقه و اصول نیست، بلکه مراد این است که اگر کسی به علوم طبیعی و اجتماعی و انسانی پی ببرد و بداند نظام هستی خالقی حکیم و دانا و قادر دارد، طبعاً در برابر او خاشع می‌شود. (۱)

معرفی پیامبر صلی الله علیه و آله و فاطمه عليها السلام و علی عليه السلام

﴿ثُمَّ قَالَتْ: أَيُّهَا النَّاسُ! اِعْلَمُوا أَنِّي فَاطِمَةُ وَأَبِي مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ﴾

(آنگاه حضرت زهرا عليها السلام فرمودند: ای مردم! بدانید که من فاطمه هستم و پدرم

محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.)

حالا حضرت می‌خواهند با معرفی خود که تنها فرزند باقیمانده از رسول خداست، احساسات مردم را بیدار کنند و عواطفشان را برانگیزانند که چگونه حاضرید این قدر به ما ظلم شود و شما نظاره‌گر باشید و سکوت اختیار کنید!

﴿أَقُولُ عَوْدًا وَبَدَاءً، وَلَا أَقُولُ مَا أَقُولُ غَطَاطًا﴾

(یک بار می‌گویم و دوباره هم می‌گویم، و آنچه می‌گویم غلط و اشتباه نیست.)

۱- البته این بدان معنا نیست که هر عالم به علوم طبیعی لزوماً به خدای متعال نیز پی می‌برد، چرا که بسیاری از دانشمندان علوم طبیعی که هیچ‌گونه خشوع و خداترسی در آنها وجود ندارد؛ بلکه منظور این است که به وسیله علوم طبیعی و آگاه شدن به عظمت خلقت موجودات و دقت و نظم به کار گرفته شده در به وجود آمدن آنها، به خوبی می‌توان به عظمت خدای متعال و قدرت مطلقه او پی بُرد؛ و هر که به بزرگی و عظمت خدا پی برد طبیعتاً نسبت به او خشوع پیدا می‌کند. در حقیقت پی‌بردن به چگونگی نظام تکوین، راه خداشناسی و خداترسی است، اما این که هر عالم طبیعی این راه را ببیند مطلب دیگری است، و چه بسا عالمانی که بر خلاف مسیر علم خود قدم برمی‌دارند.

﴿وَلَا أَفْعَلُ مَا أَفْعَلُ شَطَطًا﴾

(و کاری که بر خلاف حق باشد انجام نمی‌دهم.)

«شَطَطٌ» به معنای دوری از حق است. در قرآن کریم هم آمده: ﴿فَأَحْكُمُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطُ﴾^(۱) یعنی: «بر اساس حق بین ما داوری کن و برخلاف حق حکم مکن.» در اینجا هم حضرت می‌فرماید: آنچه من می‌گویم و انجام می‌دهم حق است و بر خلاف حق حرفی نمی‌زنم و کاری نمی‌کنم.

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ﴾^(۲)

(به تحقیق پیامبری به سوی شما آمده که از جنس خودتان است.)

پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کسی بود که از جنس خود مردم و از متن جامعه بود، از یک طبقه ممتازی که کاری با مردم نداشته باشد نبود. کسی که از متن جامعه جوشیده است به دردهای جامعه واقف است، چون طعم دردها و سختی‌ها را چشیده است؛ و لذا چنین کسی می‌تواند راهنما و خیرخواه جامعه باشد.

﴿عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ﴾^(۳)

(رنج و سختی شما برای او سخت و ناگوار بود.)

کسی که از متن جامعه باشد دلسوز جامعه است و اگر به یکی از افراد اجتماع سختی و فشاری وارد آید او هم ناراحت شده و خود را در غم و اندوه او شریک می‌داند. این طور نیست که خود را تافته جدا بافته‌ای

۱- سوره ص (۳۸)، آیه ۲۲.

۲ و ۳- سوره توبه (۹)، آیه ۱۲۸؛ جمله «لَقَدْ جَاءَكُمْ...» در کلام حضرت در حقیقت مقول قول است؛ یعنی: مفعول «أقول» می‌باشد که حضرت در جمله قبلی فرمودند.

بداند. حضرت می‌فرماید: «عزیزٌ علیه»: برایش ناگوار است «مَا عَنِتُّمْ»: رنج بردن و سختی شما.

احتمال دیگری هم هست و آن این‌که پیامبر صلی الله علیه و آله از ضرری که به شما وارد می‌شد رنج می‌برد، و آن ضرر ناشی از عدم ایمان شما به خدا بود و روی همین اساس برای این‌که شما به خدا ایمان آورید و به راه راست هدایت شوید حرص می‌ورزید.

﴿حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾

(بر خیر شما بسیار مشتاق و نسبت به مؤمنین رئوف و مهربان بود.)

پیامبر صلی الله علیه و آله خیرتان را می‌خواست و حریص بود که آنچه خیر شماست انجام دهد و نسبت به مؤمنان و کسانی که ایمان آورده بودند رئوف و مهربان بود.

این جملات حضرت برگرفته شده از آیه ۱۲۸ سوره توبه می‌باشد. در قرآن کریم آمده است: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^(۱) «ای پیامبر! ما تو را به رسالت مبعوث نکردیم مگر این‌که رحمتی باشی برای جهانیان.» در حقیقت باید گفت با این‌که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای همه مردم جهان رحمت بودند، ولی نسبت به مؤمنان رأفت و رحمت خاصی داشتند.

﴿فَإِنْ تَعْرُوهُ وَتَعْرِفُوهُ تَجِدُوهُ أَبِي دُونَ نِسَائِكُمْ﴾

(اگر به نَسَب پیامبر صلی الله علیه و آله مراجعه کنید و او را بشناسید، درمی‌یابید که او پدر من

است نه پدر زنهای شما.)

۱- سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۱۰۷.

در اینجا حضرت دوباره به نسبت خود با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اشاره می‌کند، نسبتی که اختصاص به او دارد و هیچ‌کس با ایشان در این نسبت شریک نیست؛ و لذا می‌فرمایند: پیامبر صلی الله علیه و آله پدر زنهای شما نیست بلکه پدر من است.

﴿وَأَخَا ابْنِ عَمِّي دُونَ رِجَالِكُمْ﴾

(و پیامبر صلی الله علیه و آله برادر پسر عموی من - علی علیه السلام - است نه برادر مردان شما.)

همه می‌دانستند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی به مدینه آمدند، میان مسلمانان مهاجر و انصار عقد اخوت بستند و سپس میان خود و حضرت امیر علیه السلام عقد اخوت بسته و ایشان را به عنوان برادر خود انتخاب کردند.

در اینجا نیز حضرت می‌خواهند نزدیکی و قرابت امیرالمؤمنین علیه السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را برسانند؛ یعنی: علاوه بر این‌که پسر عموی من است، با پیامبر صلی الله علیه و آله نیز برادر است؛ و تأکید می‌کنند که در این نسبت برادری، هیچ‌کس با ایشان شریک نیست؛ و از امتیازات امیرالمؤمنین علیه السلام به‌شمار می‌رود و بیانگر هماهنگی روحی و فکری ایشان با پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد. گویا حضرت زهرا علیها السلام می‌خواهند بفرمایند: روحیات امیرالمؤمنین علیه السلام در سطح روحیات پیامبر صلی الله علیه و آله است و همان عظمت و مرتبه را دارا می‌باشد.

﴿وَلَنِعْمَ الْمَعْرُوفِيُّ إِلَيْهِ﴾

(و چه سرفراز است کسی که به او [پیامبر صلی الله علیه و آله] نسبت داده می‌شود.)

البته در اینجا منظور از نسبت، فراتر از نسبت خویشاوندی است؛ زیرا اگر نسبت ظاهری و فامیلی منظور بود، افرادی مانند ابوبکر و عمر هم با پیامبر ص نسبت داشتند و هر دوی آنها پدر زنهای پیغمبر ص بودند، ابوبکر پدر عایشه بود و عمر هم پدر حفصه؛ پس معلوم می‌شود منظور از نسبت یک نحوه اتحاد روحی و معنوی و فکری با پیامبر ص است که موجب شده است آن حضرت در آغاز ورود به مدینه علی ع را به برادری برگزینند و با ایشان عقد اخوت ببندند.

چگونگی آغاز رسالت

﴿فَبَلَغَ الرِّسَالَةَ صَادِعًا بِالنِّدَاةِ﴾

(پس پیامبر ص رسالت خود را به مردم رساند در حالی که آنان را آشکارا از عذاب الهی ترساند.)

«صَدْع» در اصل به معنای شکافتن است، از باب این که او سکوت را می‌شکافت و چیزی اظهار می‌شود که جو غالب را دگرگون می‌سازد. در آیه قرآن هم که می‌فرماید: ﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ﴾^(۱) یعنی: «أَظْهَرُ بِمَا تُؤْمَرُ» آنچه را که مأمور شده‌ای اظهار و بیان کن.

در حقیقت رسالت پیامبر اکرم ص برخاسته از شرایط موجود جامعه آن روز نبود، بلکه برخلاف شرایط اجتماعی و جو حاکم و مسیر طبیعی جامعه بود؛ و روی همین اساس ابلاغ رسالت توسط پیامبر ص و انذار مردم، جو غالب آن زمان را شکافته و سکوت محضی را که حاکم شده بود شکست.

۱- سوره حِجْر (۱۵)، آیه ۹۴.

﴿مَائِلًا عَنِ مَدْرَجَةِ الْمُشْرِكِينَ﴾

(و از آیین و روش مشرکان روی گردان بود.)

این کلام حضرت با جمله قبلی آن ناظر به این آیه قرآن است که می‌فرماید: ﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾^(۱) یعنی: «پس به صدای بلند آشکار کن آنچه را دستور داری و از مشرکان روی بگردان.» و این که پیامبر ص به خوبی و شایستگی تمام، فرمان خدا را که در این آیه آمده اجرا کرده است.

با این که بیشتر قوم و خویش‌ها و بستگان پیامبر ص و اکثر مردم مشرک و بت‌پرست بودند، پیامبر اکرم ص بدون توجه به راه و روش آنها و بر خلاف راهی که آنها می‌پیمودند، ندای توحید سر داد و مردم را به خداپرستی دعوت و از بت‌پرستی و شرک نهی کرد.

﴿ضَارِبًا تَبَجَّهُمْ، آخِذًا بِأَكْظَامِهِمْ﴾

(و بر کمر مشرکان ضربه زده، و گلوگاه آنان را گرفته بود.)

«تَبَجَّ» بر وزن «فَرَس» به معنای وسط و کمر، و «أَكْظَام» جمع «كَطْم» بر وزن «فَرَس» به معنای گلو و مخرج نَفَس است.

یعنی: پیامبر ص با کمال شدت و قاطعیت با مشرکان برخورد می‌کرد. قرآن هم می‌فرماید: ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾^(۲) یعنی: «پیامبر و کسانی که به او گرویده بودند با شدت در برابر کفار برخورد می‌کردند.» البته برخورد شدید و قاطع با کفار و مشرکان به معنای مراعات نکردن اصول انسانی و

۱- سوره حِجْر (۱۵)، آیه ۹۴. ۲- سوره فتح (۴۸)، آیه ۲۹.

اخلاقی نیست، بلکه به معنای برخورد شدید و قوی منطقی و پافشاری روی مواضع دینی است.

مراتب سه‌گانه دعوت

﴿دَاعِيًا إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾

(و این در حالی بود که پیامبر ﷺ مردم را به وسیله حکمت و موعظه نیکو به

راه پروردگارش دعوت می‌کرد.)

در این جملات حضرت مراتب دعوت را بیان می‌کنند. قرآن نیز می‌فرماید: ﴿أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^(۱) یعنی: «مردم را با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت بخوان و با بهترین شیوه با آنان مجادله کن.»

آیه شریفه سه مرتبه را برای دعوت بیان می‌کند:

۱- مرتبه حکمت و استدلال: کسانی که اهل منطق و حکمت هستند و اگر برای آنها استدلال شود به راه راست می‌آیند، باید از این راه دعوت به خدا شوند.

۲- مرتبه موعظه: با بعضی‌ها نمی‌توان منطقی صحبت کرد، بلکه عقلشان به چشمشان است؛ مثل کسانی که امام رضا (علیه السلام) را به گنبد طلا می‌شناسند - بر خلاف کسانی که اهل علم و فضل و منطق بوده و امام رضا (علیه السلام) را به کمالات آن حضرت می‌شناسند - این گونه افراد را باید از طریق موعظه هدایت کرد؛ چرا که موعظه جنبه خطابی دارد و ظنیات و

۱- سوره نحل (۱۶)، آیه ۱۲۵.

چیزهایی که در طرف مقابل تأثیر دارد در آن به کار می‌رود.

۳- مرتبه جدال أحسن: بعضی‌ها آدمهای لجبازی بوده و نه اهل منطق و استدلالند و نه موعظه در آنها تأثیر دارد، با این گونه افراد باید از طریق جدال أحسن وارد شد و چیزهایی را که خودشان قبول دارند به رخشان کشید. [و از این طریق آنها را محکوم و مغلوب کرده و به راه راست دعوت کرد.]

بت‌شکنی پیامبر ﷺ

﴿يَكْسِرُ [يَجْذُ] ^(۱) الْأَصْنَامَ وَيَنْكُتُ الْهَامَ﴾

(و او بت‌ها را می‌شکست و سران مشرکین را سرکوب می‌کرد.)

پیامبر اکرم ﷺ شخصاً اقدام به شکستن بت‌ها می‌کردند و به تنهایی سبید و شصت بت را شکستند، و خودشان در جنگ‌ها و نبردها شرکت می‌کردند و به مشرکان ضربه وارد می‌آوردند.

جمله فوق به دو صورت روایت شده است: در بعضی از نسخه‌ها «يَنْكُتُ» آمده و بعضی دیگر «يَنْكُثُ» نقل کرده‌اند، ولی ظاهراً «يَنْكُتُ» درست است؛ «نَكَتُ» به معنای ضربه زدن است؛ و «هَام» جمع «هامة»، سر هر چیز را گویند؛ «يَنْكُتُ الْهَامَ» یعنی: پیامبر ﷺ به سران مشرکین ضربه وارد می‌کرد و آنها را از بین می‌برد.

۱- در بعضی نسخه‌ها به جای «يَكْسِرُ»، «يَجْذُ» ذکر شده که همان معنای شکستن را دارد؛ در صحاح ۵۶۱/۲ آمده: جَذَذْتُ الشَّيْءَ... أَي كَسَرْتُهُ. در قرآن هم این کلمه در مورد شکستن بت‌ها به کار رفته است: ﴿فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا﴾ سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۵۸.

﴿حَتَّىٰ أَنهَزَمَ الْجَمْعُ وَوَلَّوْا الدُّبُرَ﴾

(تا این که جمع مشرکان، شکست خورده و همه عقب‌نشینی کردند.)

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مسلمانان بالاخره بر اثر فداکاری‌ها و مقاومت‌هایی که از خود نشان دادند، توانستند مشرکان را شکست داده و آنان را عقب برانند.^(۱)

نغمه توحید و خاموشی کفر

﴿حَتَّىٰ تَفْرَى اللَّيْلُ عَنْ صُبْحِهِ﴾

(تا این که شب کنار رفت و صبح آشکار شد.)

زحمت‌ها و رنج‌هایی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ متحمل شدند و از خودگذشتگی‌هایی که کردند، بالاخره نتیجه داد و پایه‌های دین اسلام استوار گردید و شرک و بت‌پرستی از میان رفت. در واقع تاریکی شب کنار رفت و صبح آشکار شد. این جمله تشبیه و استعاره است، یعنی: کفر و شرک مثل شب تیره و تار، و حق و حقیقت همانند صبح است. وقتی که تاریکی شب برود و اذان صبح شود و نور خورشید در حال نمایان شدن باشد، تعبیر می‌کنند: «تَفْرَى اللَّيْلُ عَنْ صُبْحِهِ»: «شکاف پیدا کرد شب از صبحش»؛ یعنی: از میان تاریکی شب، روشنایی صبح پیدا

۱- شاید این جمله اشاره باشد به آیه شریفه: ﴿سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ﴾، سوره قمر (۵۴)، آیه ۴۵، یعنی: «به زودی این جمع مشرکین شکست خورده و عقب‌نشینی می‌کنند.»

شد. در اینجا نیز حضرت با این جمله می‌خواهند بفرمایند: آن محیط تیره و تاریک شرک و کفر شکاف پیدا کرد و از میان آن روشنایی توحید پدیدار گشت.

﴿وَأَسْفَرَ الْحَقُّ عَنْ مَخْضِهِ﴾

(و حق از موضع خالصش ظاهر شد.)

«أسفر» به معنای «أضاء» است؛ یعنی: خالص حق پیدا شد، که همان توحید محض باشد. نور حق و خداپرستی زیر پرده‌های جهل و خرافات زمان جاهلیت پوشیده شده بود، ولی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این پرده‌ها و خرافات را کنار زد و جامعه را تزکیه نمود و راه حق و عدالت را نمایان کرد.^(۱)

﴿وَنَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ وَخَرَسَتْ شَقَاشِقُ الشَّيَاطِينِ﴾

(و رهبر دین به سخن آمد و سخنوران شیطان صفت لال شدند.)

«شَقَاشِقُ» جمع «شَقَشِقَةٌ» است، و آن کیسه‌ای است به مانند شش در گلوی شتر که هنگام مستی آن را از دهان بیرون می‌آورد و می‌غرزد؛ و در لغت عرب این تعبیر در مورد سخنوری و زبان‌آوری به کار رفته است، مثل خطبه سؤم نهج البلاغه که معروف است به خطبه شَقَشِقِيَّة. در اینجا هم منظور حضرت این است که وقتی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دعوت خود را شروع

۱- این که قرآن می‌فرماید: ﴿وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾، سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۶۴، «پیامبر، مردم را پاک کرد و به آنان کتاب و حکمت را آموخت»، اشاره به همین واقعیت است. در حقیقت تزکیه زمینه و مقدمه تعلیم کتاب و حکمت است؛ تا ذهن انسانها از خرافات و جهالت‌ها پاک نشود رشد و نمو حکمت و دانش در دلها امکان ندارد.

کرد و آیات قرآن را برای مردم می خواند، کفار و مشرکین در برابر سخنان پیامبر صلى الله عليه وآله و منطق قوی ایشان حرفی برای گفتن نداشتند و گویندگان و سخنوران آنان در مقابل سخن حق چاره‌ای جز تسلیم نداشتند و خاموش شدند.

﴿وَ طَاحٍ وَ شَيْطُ النَّفَاقِ﴾

(و فروما یگان منافق هلاک شدند.)

«طاح» یعنی: هلاک شد؛ «و شَيْطُ النَّفَاقِ» یعنی: جمعیت نفاق. در لغت به افراد پست و فرومایه و بی اصل و نسب «و شَيْطُ» گفته می شود، که معمولاً منافقین از همین تیپ افراد هستند، وگرنه افراد با شخصیت و با اصل و نسب کمتر گرفتار نفاق و دورویی می شوند.

﴿وَ اِنْحَلَّتْ عَقْدُ الْكُفْرِ وَ الشَّقَاقِ﴾

(و گره های کفر و دشمنی باز شدند.)

شاید مقصود از گره های کفر همان پیمانهای مشرکین و کفار باشد که در برابر اسلام با یکدیگر متحد شده و جبهه واحدی را تشکیل داده بودند و با پیروزی اسلام و پیشرفت آن بتدریج آن پیمانها از بین رفت و منحل گشت.

﴿وَ فُهِتُمْ بِكَلِمَةِ الْاِخْلَاصِ﴾

(و همه شما به کلمه اخلاص و توحید سخن گفتید.)

«فاه» یعنی: سخن گفت، و مضارع آن «یَفُوهُ» است. یعنی: همه شما به پیامبر صلى الله عليه وآله ایمان آوردید و اسلام را اختیار کردید و کلمه اخلاص یعنی «لا إله إلا الله» را بر زبان جاری کردید. طبعاً هنگامی که موانع از سر راه

مردم کنار رفت و پیمانهای کفر و شقاق منحل گشت، مردم با فطرت الهی خود به سوی توحید و اخلاص شتافتند.

﴿فِي نَفَرٍ مِّنَ الْاَبْيَضِ الْاَخْمَاصِ﴾

(و شما در میان عده ای از انسانهای آبرومند سفید روی شکم خالی بودید.)

«اَبْيَضِ» جمع «اَبْيَضُ» است، یعنی: سفید؛ و «اَخْمَاصِ» جمع «اَخْمِيسِ» است، یعنی: شکم خالی [و گرسنه] و اشاره به آنهایی است که اهل روزه و دارای نورانیت بودند. یعنی: شما در ضمن یک دسته خاصی از افراد آبرومند سفید روی شکم خالی و اهل روزه بودید. شاید منظور حضرت در اینجا عترت پیامبر صلى الله عليه وآله باشد، به قرینه جمله بعد که در «احتجاج» نیست، ولی در «کشف الغمّة» آمده است:

﴿الَّذِينَ اَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً﴾

(آن کسانی که خداوند پلیدی را از آنان دور کرد و پاکیزگی را برایشان قرار داد.)

این جمله اشاره است به آیه شریفه ۳۳ از سوره احزاب که طبق روایات زیادی در شأن اهل بیت عليهم السلام نازل شده و عصمت آن بزرگواران را گوشزد کرده است.^(۱) خالی بودن شکم، که در وصف اهل بیت عليهم السلام آمده، کنایه از مبرا بودن آنان از خوردن اموال شبهه ناک است؛ یا اشاره به این نکته است که اهل بیت عليهم السلام کم خوراک بوده و بسیاری از اوقات روزه دار بودند.

۱- در تفسیر المیزان، جلد ۱۶، صفحه ۳۱۱، آمده است: «حدود چهل روایت از طریق اهل سنت، از ام سلمه و عایشه و دیگران، و حدود سی روایت از طریق شیعه، از حضرت علی و امام سجاد و امام باقر و امام صادق عليهم السلام وارد شده که تصریح دارد آیه فوق الذکر منحصرأ در شأن اهل بیت عليهم السلام نازل شده است.»

سفیدرویی آنان هم کنایه از جایگاه معنوی و اجتماعی اهل بیت علیهم السلام و شرافت خانوادگی و علو حسب و نسب آنان است. البته مرحوم علامه مجلسی احتمالات دیگری در رابطه با معنای دو جمله ذکر شده نقل کرده که بعید به نظر می‌رسد.

«والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته»

درس پنجم

ویژگی‌های دوران جاهلیت

۱- ضعف معنوی

۲- ضعف سیاسی و اجتماعی

۳- ضعف مادی

۴- ضعف روحی

نجات مردم توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

نقش حضرت علی علیه السلام در گسترش اسلام

ویژگی‌هایی از حضرت علی علیه السلام

راحت طلبان دیروز و فرصت طلبان امروز

خصلت‌های فرصت طلبان

رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و پیامدهای آن

شیطان صفتان مترصد

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

پس از این که حضرت زهرا عليها السلام گوشه‌هایی از پیروزی اسلام بر کفر و نفاق، و شکست جبهه مشرکان و نیز نقش خاص و موقعیت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در تحکیم توحید و نفی شرک را بیان کردند، به وضعیت عرب‌های پیش از اسلام اشاره کرده و می‌فرمایند:

ویژگی‌های دوران جاهلیت^(۱)

۱- ضعف معنوی:

﴿ وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ ﴾^(۲)

(و شما بر لبه پرتگاه جهنم قرار گرفته بودید.)

«شفا» یعنی: لبه هر چیز. می‌فرماید: شما بر لب حفره آتش بودید.

یعنی: شما در جاهلیت و بت‌پرستی به سر می‌بردید و اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیامده بود و شما را از این منجلاب فساد نجات نمی‌داد و شما مسلمان نمی‌شدید، در آتش جهنم سقوط می‌کردید.

۱- دوران پیش از اسلام به «دوره جاهلیت» معروف است، که حضرت ویژگی‌های خاص آن دوران را بیان می‌کنند.

۲- این جمله حضرت از آیه ۱۰۳ سوره آل عمران اقتباس شده است.

﴿ وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ ﴾^(۱) مُدَقَّةَ الشَّارِبِ، وَ نُهْرَةَ الطَّامِعِ، وَ قَبْسَةَ الْعَجْلَانِ، وَ مَوْطِئِ الْأَقْدَامِ؛ تَشْرَبُونَ الطَّرْقَ، وَ تَقْتَاتُونَ الْقِدَّ [الْوَرَقَ]، أَذِلَّةٌ خَاسِيَيْنَ، ﴿ تَخَافُونَ أَنْ يَنْخَطِفَكُمْ النَّاسُ ﴾^(۲) مِنْ حَوْلِكُمْ.

فَأَنْقَذَكُمْ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ بِأَبِي مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم بَعْدَ اللَّتْيَا وَ اللَّيِّ، وَ بَعْدَ أَنْ مُنِيَ بِهِمُ الرِّجَالُ، وَ ذُؤَبَانَ الْعَرَبِ، وَ مَرَدَةَ أَهْلِ الْكِتَابِ، ﴿ كَلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ ﴾^(۳) أَوْ نَجَمَ قَرْنُ الشَّيْطَانِ، أَوْ فَعَرَتْ فَاغْرَةٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، قَدَفَ أَخَاهُ فِي لَهَوَاتِهَا؛ فَلَا يَنْكَبِي حَتَّىٰ يَطَّأ صِمَاحَهَا [جَنَاحَهَا] بِأَخْمَصِهِ، وَ يُخَمِدُ لَهَبَهَا بِسَيْفِهِ، مَكْدُودًا فِي ذَاتِ اللَّهِ، مُجْتَهِدًا فِي أَمْرِ اللَّهِ، قَرِيبًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، سَيِّدًا فِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ، مُشْمِرًا نَاصِحًا، مُجِدًّا كَادِحًا، لَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ؛ وَ أَنْتُمْ فِي رَفَاهِيَّةٍ مِنَ الْعَيْشِ، وَادِعُونَ فَكَاهُونَ آمِنُونَ؛ تَتَرَبَّصُونَ بِنَا الدَّوَائِرِ، وَ تَتَوَكَّفُونَ الْأَخْبَارَ، وَ تَنْكِصُونَ عِنْدَ النَّزَالِ، وَ تَفْرُونَ مِنَ الْقِتَالِ.

فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ أَنْبِيَائِهِ، وَ مَأْوَىٰ أَصْفِيَائِهِ؛ ظَهَرَ فِيكُمْ حَسَكَةُ النَّسْفِاقِ، وَ سَمَلُ جِلْبَابِ الدِّينِ، وَ نَطَقَ كَاطِمُ الْعَاوِينَ، وَ تَبَعَ خَامِلُ الْأَقْلِينَ، وَ هَدَرَ فَسِيْقُ الْمُطْبِلِينَ، فَخَطَرَ فِي عَرَصَاتِكُمْ، وَ أَطْلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَعْرِزِهِ، هَاتِفًا بِكُمْ، فَأَلْفَاكُمْ لِذَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبِينَ، وَ لِلْعُرَّةِ [لِلْعُرَّةِ] فِيهِ مُلَاحِظِينَ؛ ثُمَّ اسْتَنْهَضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ خِفَافًا.

۱- سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۰۳. ۲- سوره انفال (۸)، آیه ۲۶.

۳- سوره مائده (۵)، آیه ۶۴.

در اینجا حضرت به شکل فشرده اوضاع اجتماعی مردم پیش از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به آنان گوشزد می‌کند تا بفهماند از کجا به کجا رسیده‌اند و توسط چه کسی این تحول عمیق در جامعه آنان به وجود آمده است و با خود فکر کنند که اکنون با اهل بیت او و ارزشهای به جا مانده از او چه می‌کنند، و درک کنند که امروز بازیچه چه سیاستی شده‌اند.

۲- ضعف سیاسی و اجتماعی:

﴿مُدْقَةَ الشَّارِبِ﴾

(شما جرعه‌ای نوشیدنی از برای آشامیدن تشنگان بودید.)

حضرت می‌خواهند بفهمانند: شما مردم ضعیف و بیچاره‌ای بودید که از هر طرف هر کسی هر حاجتی که داشت به وسیله شما احتیاجش را برآورده می‌کرد؛ مثل مردم جهان سوّم که مردم بی‌سواد و بیچاره‌ای هستند و استعمارگران هر چه می‌خواهند به سراغ اینها می‌آیند. آمریکا و انگلیس برای نفت هجوم می‌آورند، آن یکی گاز می‌خواهد، دیگری طلا می‌خواهد، آن یکی بازار مصرف برای فروش کالاها و اسلحه‌های خود می‌خواهد؛ هر که هر چه می‌خواهد به سراغ این بیچاره‌ها می‌رود. بالاخره مردم ضعیف همیشه مورد هجوم قدرتمندان بوده‌اند و قدرتمندان از آنها سوءاستفاده می‌کرده‌اند.

حالا حضرت خطاب به این مردم می‌فرمایند: شما یک چنین مردم ضعیفی بودید که هر کس هر چه می‌خواست شما را مورد هجوم قرار می‌داد. «مَدَّقٌ» و «مُدْقَةٌ» به شیری می‌گویند که با آب مخلوط شده باشد. «مُدْقَةَ الشَّارِبِ» یعنی: شربت و نوشیدنی آدمهای تشنه؛ به این معنا که

هر کس عطشی داشت و تشنه بود، می‌آمد و بالاخره از شما یک نوع بهره‌برداری می‌کرد؛ مثل آن شیر مخلوط به آبی که هر کس هوس می‌کرد، می‌آمد و یک لیوانش را برمی‌داشت و می‌خورد؛ همانند مالی که صاحب نداشته باشد.

﴿وَنَهْزَةَ الطَّامِعِ﴾

(و غنیمت و شکار هر طمعکار بودید.)

«نَهْزَةٌ» به معنای فرصت است، و به معنای غنیمت و شکار هم آمده است؛ یعنی: قدرتمندان هر طمع‌ی که داشتند به سراغ شما آمده و از منابع و سرمایه‌های شما استفاده می‌کردند و شما را وسیله رسیدن به طمع‌های خود قرار داده بودند.

﴿وَقَبْسَةَ الْعَجْلَانِ﴾

(و پاره‌ای آتش برای آدمهای شتابزده بودید.)

آن روزها که وسایل گرمازا کم بود، برای گرم کردن خود و پخت و پز آتش روشن می‌کردند. آتشی که آن روزها روشن می‌کردند معمولاً با هیزم و چوب بوده است، و کسی که می‌خواست آتشی روشن کند تعدادی چوب را به زحمت جمع‌آوری کرده و یک آتشی روشن می‌کرد. آن وقت هر کسی که می‌خواست آتش روشن کند و عجله هم داشت و فرصت جمع‌آوری چوب را نداشت، همین‌طور می‌آمد و یکی از آن چوبها را برمی‌داشت و می‌رفت و به این‌گونه آتش آن فرد تمام می‌شد و از بین می‌رفت. اگر بنا باشد که هر آدمی از یک طرف شتابزده بیاید و یکی از این چوبها را بردارد و ببرد، آتش از بین خواهد رفت و خود آن شخص بی‌آتش می‌شود.

«قَبَسَةَ الْعِجْلَانِ» یعنی: پاره‌ای از آتش برای آدمهای شتابزده‌ای بودید که اصلاً فرصت این‌که بروند چوبی بیاورند و از آتش شما چوب خودشان را روشن کنند نداشتند و همین‌طور یکی از این چوبها را برمی‌داشتند و می‌رفتند. در حقیقت حضرت تشبیه کرده‌اند و می‌خواهند بفرمایند: شما از هر طرف مورد هجوم و غارت بودید و افراد از گوشه و کنار می‌آمدند و منابع و سرمایه‌های شما را به یغما می‌بردند و شما آن قدر ضعیف بودید که قدرت دفاع از خود را نداشتید و قدرتمندان شما را خرج مقاصد خودشان می‌کردند. با افراد ضعیف و بی‌اراده همیشه همین‌طور برخورد می‌شود.

﴿وَمَوْطِئِي الْأَقْدَامِ﴾

(و پایمال قدمها بودید.)

شما پایمال قدمها بودید؛ یعنی: هر کس از هر طرف می‌آمد، پایش را روی شما می‌گذاشت و عبور می‌کرد. به قول مرحوم مجلسی: این جمله مثل مشهوری است که مغلوبیت و ذلت افراد را بیان می‌کند؛ یعنی: شما مردم قبل از عزت و قدرتی که توسط اسلام به دست آوردید، آن قدر ضعیف و ذلیل بودید که زیر قدمهای دیگران منکوب و پایمال می‌شدید.

۳- ضعف مادی:

﴿تَشْرَبُونَ الطَّرْقَ﴾

(از آبهای کثیف گودالها می‌آشامیدید.)

حضرت می‌خواهند ضعف اینها را برسانند که شما گذشته از این‌که از نظر دینی چیزی نداشتید و لب پرتگاه جهنم قرار داشتید، از نظر دنیایی و مادی هم آدمهای ضعیف و بیچاره‌ای بودید و اسلام به شما قدرت و عظمت داد.

«طَرَقَ» گودالهایی است که در وسط راه از باران پر شده و پس از مدتی متعفن می‌شده است و گاهی حیوانات اطراف در آن ادرار می‌کردند؛ حضرت می‌فرماید: شما از آب چنین گودالهایی می‌خوردید.

﴿وَتَقْتَاتُونَ الْقِدَّ [الْوَرَقَ]﴾

(و پوست دباغی نشده چهارپایان [یا برگ درختان] را می‌خوردید.)

«تَقْتَاتُونَ» از ماده «قَوَّتَ» است و اصل آن «اِقْتَوَّتَ» از باب «افتعال» می‌باشد. آن وقت «واو» در «اِقْتَوَّتَ» را به الف تبدیل می‌کنیم «اِقْتَاتَ» می‌شود (طبق قاعده اعلال، حرف عله متحرک ماقبل مفتوح، قلب به الف می‌شود)، و جمع مذکر مخاطب از فعل مضارعش می‌شود «تَقْتَاتُونَ». «قِدَّ» - به کسر قاف - به پوست دباغی نشده می‌گویند.

می‌فرماید: قوت و غذای شما پوست دباغی نشده حیوانها بود؛ چون پوست دباغی نشده کمی چربی دارد، آن بیچاره‌ها که هیچ نداشتند یک کمی از پوست حیوان را می‌گرفتند و می‌جوشاندند و به اصطلاح یک آبگوشتی برای خودشان و بچه‌هایشان درست می‌کردند، این مثلاً غذایشان بود. اینها این قدر بیچاره و بدبخت بودند.

البته در بعضی از نسخه‌ها «تَقْتَاتُونَ الْوَرَقَ» دارد. «وَرَقَ» یعنی: برگ درختان، و در این صورت معنای عبارت این است که غذای شما از برگ درختان بود و به وسیله آن رفع گرسنگی می‌کردید.

به هر حال حضرت می‌خواهند وضعیت بد و بیچارگی آن مردم را قبل از اسلام یادآوری کنند که چه زندگی اسفباری داشته، و حالا به کجا رسیده‌اند.

۴- ضعف روحی:

﴿أَذَلَّةٌ خَاسِيْنَ﴾

(شما مردمانی ذلیل و رانده شده از جامعه بودید.)

«أَذَلَّةٌ» یعنی: مردمانی ذلیل و خوار بودید. «خَاسِيْنَ» یعنی: مطرود و رانده شده از جامعه بودید. از اجتماع و آداب اجتماعی چیزی نمی‌دانستید و از نظر روحی بی‌شخصیت و محروم بودید.

﴿تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ﴾

(می‌ترسیدید مردم از اطراف، شما را بربایند.)

«تَخَطَّفَ» به گرفتن همراه با سرعت می‌گویند. این معلوم است که قدرتمندان از مردم ضعیف به عنوان نوکر و برده بیگاری می‌کشند و از آنها در جهت منافع خود بهره‌برداری می‌کنند.

این جمله حضرت زهرا عليها السلام اشاره است به آیه شریفه که می‌فرماید: ﴿وَأَذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^(۱) یعنی: «به یاد آورید آن زمانی را که شما گروهی ضعیف و اندک در این سرزمین بودید و می‌ترسیدید که دیگران شما را بربایند، ولی خداوند پناهتان داد و شما را یاری کرد و از چیزهای پاکیزه روزیتان کرد، باشد که شکر خدای را به جا آورید.»

۱- سوره انفال (۸)، آیه ۲۶.

حال حضرت در اینجا با استفاده از این آیه شریفه می‌فرمایند: ﴿تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ﴾ یعنی: شما آن قدر ضعیف و بیچاره بودید که می‌ترسیدید مردم قبیله‌های دیگر شما را بربایند و شما را برده خود کنند و اموال شما را به تاراج ببرند.

نجات مردم توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

﴿فَأَنْقَذَكُمُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِأَبِي مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم﴾^(۱)

(پس خدای تبارک و تعالی به وسیله پدرم محمد صلی الله علیه و آله و سلم شما را نجات داد.)

شما علاوه بر این که از نظر آخرت بر لب آتش جهنم بودید، از نظر دنیایی هم بسیار ضعیف و بیچاره بودید؛ ولی خدای متعال به وسیله پدرم - رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - شما را نجات داد. شاید حضرت می‌خواهند بفرمایند شما که خودتان چیزی نبودید، خدا به وسیله پدر و شوهر من (البته حضرت علی علیه السلام را بعد ذکر می‌کنند) شما را نجات داد و حالا شما نمک به حرامی می‌کنید.

﴿بَعْدَ اللَّيْتِ وَالْأْتِي وَبَعْدَ أَنْ مُنِيَ بِهِمُ الرِّجَالُ﴾

(بعد از این همه حوادث ناگوار و بعد از این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به افراد شجاع و

بی‌منطق مبتلا شد.)

یعنی: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شما را از آن همه فساد و تباهی نجات داد، بعد از آن که حوادث ناگوار را پشت سر گذاشت و آن همه رنج و محنت را

۱- همین مضمون در قرآن کریم، آیه ۱۰۳ سوره آل عمران آمده است: ﴿وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا﴾.

متحمل شد و بعد از آن که به عده‌ای از مشرکان مبتلا شد که از لحاظ شجاعت هیچ کم نداشتند ولی از لحاظ منطق و استدلال هیچ چیز سرشان نمی‌شد.

«اللَّتِيَا وَالتِّيَا» یک اصطلاح و یک ضرب‌المثل عربی است؛ «اللَّتِيَا» به فتح لام و یا ضمّ لام مصغّر «التِّيَا» است. می‌گویند فردی به نام «جُدی» زن نداشت و مجرد بود و وقتی خواست ازدواج کند، رفت یک زن کوتاه‌قدی را گرفت. این زن با او خیلی ناسازگاری کرد و تا می‌توانست او را اذیت می‌کرد، تا این‌که بالاخره مرد به ستوه آمده و او را طلاق داد؛ این مرد بعد از طلاق دادن زن قد کوتاه، با یک زن قد بلند ازدواج کرد، این هم بدتر از اولی بود و روزگار این مرد را سیاه کرد تا این‌که مجبور شد او را هم طلاق دهد. این مرد مدتی را مجرد زندگی کرد، مردم به او گفتند: نمی‌خواهی زن دیگری بگیری؟ گفت: «بعد اللَّتِيَا وَالتِّيَا لَمْ أَتَزَوَّجْ أَبَدًا» یعنی: «بعد از آن خانم کوچک و خانم بزرگ دیگر هیچ وقت ازدواج نمی‌کنم.» این داستان در میان عربها به یک مثل و اصطلاح تبدیل شده است؛^(۱) و معمولاً بعد از این‌که یک سری وقایع و اتفاقات و جریانات ناگواری رخ می‌دهد از این عبارت استفاده می‌کنند.

حال حضرت در این جا می‌فرماید: «بعد اللَّتِيَا وَالتِّيَا»: بعد از آن همه حوادث و اتفاقات ناگواری که برای پدرم پیش آمد «وَبَعْدَ أَنْ مُنِيَ بِهُمْ الرَّجَالُ»: و بعد از آن‌که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به آدمهای شجاع بی‌منطق مبتلا شد.

۱- مجمع الأمثال، ج ۱، ص ۹۲.

«مُنِيَ» به معنای مبتلا شدن است، و «بُهُمْ» جمع «بُهِمَّة» است و به آدمهای شجاعی که منطق و استدلال سرشان نمی‌شود می‌گویند. گاهی اوقات شاه در رژیم گذشته این گونه افراد را استخدام می‌کرد تا به بعضی از خواسته‌های خود برسد. یک آدمهایی که شجاعند ولی منطق سرشان نمی‌شود. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گرفتار یک چنین آدمهایی بود، تا این‌که با زحمت‌های زیاد آنها را کنار زد و راه را برای پیشرفت اسلام هموار کرد.

﴿وَدُؤْبَانِ الْعَرَبِ﴾

(و گرگهای عرب.)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به شجاعانی از عرب مبتلا شدند که همانند گرگ درنده‌خو بودند. خصلت گرگ درندگی است و اندازه و احتیاج سرش نمی‌شود، همین‌طور گوسفندان را می‌درد؛ مثل شیر و پلنگ و دیگر درندگان نیست که به اندازه احتیاجش شکار کند، بلکه هرچه جلوی راهش باشد می‌درد. اینها نیز گرگ صفت و درنده‌خو بودند و کارشان قتل و غارت بود و از منطق بویی نبرده بودند.

﴿وَمَرَدَةِ أَهْلِ الْكِتَابِ﴾

(و سرکشان از اهل کتاب.)

معمولاً اهل کتاب -بخصوص مسیحی‌ها- اهل حمله و یورش نبودند، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مبتلا به بعضی از اینها بودند که حتی از دستورات تورات و انجیل خودشان هم تمرد و سرپیچی می‌کردند، مثل یهودی‌های مدینه که باعث خیلی از جنگ‌ها علیه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده و با کفار و مشرکان هم‌دست و هم‌پیمان شده بودند.

نقش حضرت علی (علیه السلام) در گسترش اسلام

﴿كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ﴾ (۱)

(هرگاه آتش جنگی افروخته‌اند خدا آن را خاموش کرده است.)

پیامبر (صلی الله علیه و آله) هرگز طالب جنگ نبودند و بیشتر جنگ‌های ایشان با کفار و دشمنان جنبه دفاعی و دفع توطئه داشت. این معنا از این جمله به خوبی روشن می‌شود. یعنی: آتش جنگ را دشمنان اسلام روشن می‌کردند، ولی خداوند به دست مردم مؤمن و فداکار و صبور آن را خاموش کرده و شر آنها را دفع می‌کرد.

﴿أَوْ نَجَمَ قَرْنُ الشَّيْطَانِ﴾

(یا هرگاه شاخ شیطان ظاهر می‌شد.)

«نَجَمَ» یعنی: «ظَهَرَ»؛ هر وقت که شاخ شیطان ظاهر می‌شد، یعنی: هر وقت که یک توطئه‌ای از سوی دشمنان صورت می‌گرفت. شاخ شیطان کنایه از قوت و قدرت اوست که مظهر آن افراد فریب خورده‌ای هستند که دنباله‌رو او شده‌اند.

﴿أَوْ فَعَرَّتْ فَاغْرَةٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾

(یا هرگاه مشرکان دهان باز می‌کردند.)

«فَعَرَّتْ» یعنی: باز کردن دهان؛ حیوان درنده هنگام حمله دهانش را باز می‌کند؛ مشرکین نیز به حیوان درنده تشبیه شده‌اند. هر کدام از دسته‌ها و گروه‌های مشرک که دهان باز می‌کردند و

۱- این جمله حضرت از آیه ۶۴ سوره مائده اقتباس شده است.

می‌خواستند اغتشاش راه بیندازند و علیه مسلمانان دست به اقدامی بزنند:

﴿قَذَفَ أَخَاهُ فِي لَهَوَاتِهَا﴾

(پیامبر (صلی الله علیه و آله) برادرش علی (علیه السلام) را در حلقومشان می‌انداخت.)

در جنگ خندق وقتی کسی همچون «عمرو بن عبدود» می‌آید و رجزخوانی می‌کند، هیچ کس جرأت نمی‌کند با او مقابله کند؛ ابوبکر، عمر و خیلی از کسانی که بعدها مدعی شدند، همه ترسیدند و جا زدند؛ این علی (علیه السلام) است که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) او را در دهان و حلقوم مشرکان می‌انداخت تا آنها را از بین ببرد.

حضرت در این جمله می‌خواهند بفرمایند: اگر اسلام پیروزی‌هایی پیدا کرده، به واسطه فعالیت‌ها و از خودگذشتگی‌های امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده، این است که می‌فرمایند: اگر چنانچه شاخ شیطان پیدا می‌شد و توطئه‌ای صورت می‌گرفت یا دهانی از مشرکان باز می‌شد، «قَذَفَ أَخَاهُ فِي لَهَوَاتِهَا» پیامبر (صلی الله علیه و آله) برادرش علی (علیه السلام) را در حلقوم و دهان آنها می‌انداخت. دهان ابوسفیان را چه کسی باید ببندد؟ دهان عمرو بن عبدود را که رجزخوانی می‌کند، چه کسی باید ببندد؟ چه کسی باید توطئه دشمنان را در «لیلة المَبِيت» خنثی کند؟ در تمام موارد علی (علیه السلام) بود که داوطلبانه تا درون حلقوم دشمن پیش می‌رفت.

«لَهَوَات» جمع «لَهَات» است، «لَهَات» ته حلقوم را می‌گویند؛ یعنی: حضرت علی (علیه السلام) را در کنج حلقوم آنها می‌انداخت تا حضرت حلقوم آنها را پاره کند و دهانشان را ببندد.

﴿فَلَا يَنْكِفِي حَتَّى يَطَّأ صِمَاخَهَا [جَنَاحَهَا] بِأَخْمَصِهِ﴾^(۱)

(پس علی علیه السلام باز نمی گشت مگر این که گوش [بال] آن مشرک را زیر پای خود له

می کرد.)

وقتی می خواستند کسی را در صحنه نبرد از میان بردارند، بعد از آن که او را از پای درمی آوردند و به زمین می زدند، کف پایشان را بر روی سر او می گذاشتند و به اصطلاح گوش او را له می کردند. این جمله در اینجا کنایه است، یعنی: حضرت امیر علیه السلام وقتی به میدان نبرد می رفتند تا کار را تمام نمی کردند بر نمی گشتند، و این طور نبود که از صحنه نبرد فرار کنند یا کار را نیمه تمام رها سازند.^(۲)

«صِمَاخ» یعنی: گوش، و «أَخْمَص» در لغت به گودی کف پا که به زمین نمی رسد می گویند؛ یعنی: حضرت در میدانهای نبرد گوش مشرکان و دشمنان اسلام را زیر پای خود له می کردند.

﴿و يُخَمِد لَهَبَهَا بِسِنْفِهِ﴾

(و شعله آتش آنان را با شمشیر خود خاموش می کرد.)

کنایه است از مقاومت و شجاعت حضرت امیر علیه السلام؛ یعنی: آتش

۱- در بعضی نسخه ها به جای «صِمَاخها»، «جناحها» آمده است که معنای آن چنین می شود: «پس حضرت علی علیه السلام باز نمی گشت مگر این که بال آنها را زیر پای خود له می کرد.» که بال کنایه از قدرت بازو است.

۲- و به همین جهت در تاریخ آمده است که زخم های وارده به آن حضرت همیشه بر جلوی بدن ایشان بوده نه بر پشت آن؛ زیرا هیچ گاه پشت به دشمن نکردند و آن حضرت کزّار غیر فرّار بودند.

جنگ را با شمشیر خود خاموش و کار را به پایان می برد، و تا پیروزی کامل بر خصم پایداری و مقاومت می کرد. چنین نبود که ضعف یا تردید در او پیدا شده و در وسط راه بماند یا برگردد.

ویژگی هایی از حضرت علی علیه السلام

[۱] ﴿مَكَدُودًا فِي ذَاتِ اللَّهِ، مُجْتَهِدًا فِي أَمْرِ اللَّهِ﴾

(در حالی که علی علیه السلام در راه خدا رنج و سختی کشیده، و در انجام دستورات

خدا سخت کوش و تلاشگر بود.)

«مَكَدُود» از ماده «كَدَّ» و به معنای سختی کشیده و رنج دیده است؛ یعنی: حضرت امیر علیه السلام در راه دین خدا و برای خدا، پذیرای هر سختی و فشار بود و مقاومت می کرد. «ذات الله» و «امر الله» کنایه است از راه و رسم خداوند و هر آنچه به او مربوط می باشد؛ یعنی: آن حضرت در آنچه به خدا مربوط می شد، سخت کوش و دقیق و حسّاس بود و حاضر به مداهنه و سستی و بی تفاوتی نبود.

[۲] ﴿قَرِيبًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، سَيِّدًا فِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ﴾

(او نزدیک و مقرب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، و در میان اولیای خدا سید و سالار

بود.)

نزدیکی آن حضرت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم از لحاظ ظاهری بود، یعنی: نسبت خویشاوندی، و هم از لحاظ فکری و معنوی. و بزرگواری آن حضرت در بین اولیای خداوند نیز واضح است. یعنی: آن حضرت از هر نظر سرآمد و برتر از دیگران بود.

در حقیقت این جملات در آن فضای مخصوص همه‌اش تعرض به حاکمیت غاصبانه است؛ و حکایت از شجاعت حضرت زهرا عليها السلام دارد که در مقابل قدرت حاکمه، بدون ترس، از مقام ولایت و امامت برحق شجاعانه و با منطق دفاع می‌کند.

[۳] ﴿مُشَمَّرًا نَاصِحًا، مُجَدِّدًا كَادِحًا﴾

(او مردی با تجربه و خیرخواه مردم بود، و همواره کوشا و بسیار تلاشگر بود.)
یعنی: آن حضرت به فکر خود نبود، بلکه خیرخواه جامعه و اهل نصیحت و عمل بود. اهل شعار و حرف نبود، بلکه دائماً در تلاش و انجام عمل صالح بود.

[۴] ﴿لَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَّائِمٍ﴾

(در راه خدا سرزنش سرزنش‌کنندگان در او تأثیری نداشت.)

یعنی: هرچه را حق می‌دید، در دفاع از آن به خاطر سرزنش و حرف این و آن کوتاهی نمی‌کرد. تحت تأثیر جو حاکم و شرایط متغیر جامعه قرار نمی‌گرفت. تنها رضایت حق تعالی برای او مطرح و هدف بود و نه چیز دیگر.

راحت طلبان دیروز و فرصت طلبان امروز

﴿وَأَنْتُمْ فِي رَفَاهِيَّةٍ مِنَ الْعَيْشِ﴾

(و این در حالی بود که شما در رفاه و آسایش زندگی خود به سر می‌بردید.)

در آن زمان که حضرت علی عليه السلام در راه اسلام آن همه زحمت کشیده و خون دل می‌خورد و سرزنش‌ها و صدماتی در این راه متحمل می‌شد

و هرگز عقب‌نشینی نکرده و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را تنها نمی‌گذاشت، و در حقیقت نهضت اسلام با زحمات او بود که به ثمر رسید، در آن زمان شماها کنار نشستید بودید و راحت طلبانه به فکر عیش و نوش خود بودید؛ حالا فرصت طلبانه آمده‌اید و علی عليه السلام را خانه‌نشین کرده و خلیفه تعیین می‌کنید؟!

در اینجا ممکن است کسی اشکال کند که حضرت از طرفی می‌فرمایند: شما در بدبختی و بیچارگی بوده‌اید و مورد غارت و هجوم دشمنان قرار می‌گرفتید، ولی از طرف دیگر می‌فرمایند: شما در عیش و نوش خود بوده و در رفاه و آسایش به سر می‌بردید؛ این دو مطلب چگونه قابل جمع است؟

در جواب باید گفت چند احتمال در این باره به نظر می‌رسد:

احتمال اول: همه مشرکان در حال بدبختی و فلاکت به سر نمی‌بردند، بلکه طبقات آنها مختلف بود. بالاخره یک عده‌ای از آنان مثل ابوجهل و ابوسفیان در حال خوشگذرانی بودند، ولی اکثر مردم در بدبختی و بیچارگی به سر می‌بردند.

احتمال دوم: حضرت می‌خواهند بفرمایند: شما در عین حالی که آن زندگی ننگین را داشتید، در همان حال به خوشگذرانی مشغول بوده و اهل عیاشی بودید و حاضر نبودید از راحتی و زندگی خود برای پیروزی اسلام بگذرید.

احتمال سوم: آن حالت بدبختی و زندگی فلاکت‌بار شما در دوران جاهلیت بود، اما بعد از این که اسلام ظهور کرد و شما را از آن زندگی

پست نجات داد، شما به جای این که مدافع اسلام باشید و در سختی ها و دشواری ها از اسلام و حریم پیامبر ص دفاع کنید بیشتر به فکر زندگی خودتان بودید و بی تفاوت از کنار قضایا می گذشتید.

مؤید احتمال سوّم این است که حضرت پس از آن که زندگی ننگین و پست آنان را یادآوری کردند، فرمودند: «فَأَنْتَذِرُكُمْ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِأَبِي مُحَمَّدٍ ص» یعنی: پس از آن همه بدبختی و بیچارگی، خدای متعال شما را به وسیله پیامبر اکرم ص نجات داد و ... بعد از آن می فرمایند: «وَأَنْتُمْ فِي رَفَاهِيَةِ مِنَ الْعَيْشِ»: پس از این که اسلام امنیت و رفاه نسبی فراهم کرد شما در آسایش و رفاه زندگی می کردید و حاضر به تحمل سختی ها و رنج ها در راه اسلام نبودید؛ پس بدبختی و بیچارگی شما قبل از رسیدن به قدرت بود، اما وقتی در سایه اسلام به قدرت رسیدید به جای این که خود را فدای اسلام و اهداف آن کنید به فکر راحت طلبی و رفاه و آسایش خود رفتید.

خصلت های فرصت طلبان

[۱] ﴿وَادْعُونَ فَاكِهِونَ آمِنُونَ﴾

(راحت و آسوده و اهل خوشگذرانی بودید و در امنیت و آسایش به سر

می بردید.)

یک انسان مکتبی و معتقد به خدا و پیغمبر ص نباید در مقابل اتفاقاتی که در اطراف او رخ می دهد بی تفاوت و بی احساس باشد، بلکه باید احساس و وظیفه کند و خود را مسئول بداند؛ اگر هم کاری از دست او ساخته نیست لا اقل بی تفاوت نباشد، جنب و جوش داشته باشد و خود

را شریک غم مسلمانان بداند؛ نه این که بگوید ما کاری به کار دیگران نداریم و می خواهیم نان زن و بچه خودمان را تهیه کنیم و به قول معروف: «سری که درد نمی کند، چرا دستمال ببندیم!!» خیر، انسانیت انسان اقتضا می کند که در مقابل ظلم و ستمی که به هموعان او می شود بی تفاوت نباشد؛ به قول سعدی:

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

گذشته از این ما مسلمانیم و پیرو مکتب قرآن و ائمه اطهار ع هستیم. در حدیث از پیامبر اکرم ص آمده است: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ». ^(۱)

حضرت در اینجا خطاب به این مردم می فرماید: آن روزی که علی ع برای خدا و در راه دین خدا جانفشانی می کرد و همه چیز خود را در طبّق اخلاص گذاشته بود، شما به فکر راحتی و آسایش خود بودید، از حق دفاع نمی کردید و ساکت بودید، خود را به زحمت نمی انداختید و در خوشگذرانی و امنیت به سر می بردید؛ حالا آمده اید و سر سفره آماده نشسته اید و علی ع را خانه نشین می کنید!!

[۲] ﴿تَتَرَبَّصُونَ بِنَا الدَّوَائِرِ﴾

(انتظار می کشید برای ما [اهل بیت پیامبر ص] بلاها و سختی ها را.)

بعضی از شماها که به ظاهر اسلام آورده بودید و نقش منافقانه ای داشتید و دورادور نظاره گر حوادث بودید، انتظار داشتید در این

۱- این روایت در منابع اهل سنت آمده است. صحیح بخاری، ج ۱، کتاب الجمعة، ص ۲۱۵.

جنگ‌ها و درگیری‌ها ما دچار حادثه بشویم و مثلاً علي در جنگ شکست بخورد.

«دوائر» جمع «دائرة» است و به معنای مصیبت و سختی می‌باشد. فرصت طلبان همیشه در انتظار شکست مؤمنان فداکار هستند؛ زیرا آنان از پیروزی حق بیمناکند.

[۳] ﴿وَتَوَكَّفُونَ الْأَخْبَارَ﴾

(و منتظر شنیدن اخبار و وقایع بودید.)

«توکف» به معنای توقع و انتظار است. وقتی انسان در جنگ و ستیز و مبارزه باشد، افراد عافیت طلب و بی تفاوت فقط منتظر شنیدن اخبار آن هستند. حضرت می‌فرماید: بعضی از شماها که بی تفاوت بودید، خارج از میدان نبرد تنها منتظر شنیدن اخبار بودید و خودتان وارد صحنه نمی‌شدید.

[۴] ﴿وَتَنْكُصُونَ عِنْدَ النَّزَالِ﴾

(و هنگامه نبرد عقب‌نشینی می‌کردید.)

در آن زمان وقتی که برای جنگ تن به تن با سرعت از اسب پایین می‌آمدند، می‌گفتند: «نزال» و اصطلاحاً به نبرد تن به تن گفته می‌شد؛ «تنکصون» هم به معنای کناره گرفتن و عقب‌نشینی کردن است.

حضرت می‌فرماید: در مواقعی که جنگ وارد بحران خود می‌شد، شما عقب‌نشینی می‌کردید و حاضر نبودید وارد صحنه شوید. افراد عافیت طلب همیشه چنین بوده‌اند که در زمان عادی رجز خوانده و هیاهو به راه می‌اندازند، ولی در لحظات بحرانی و حساس یا سکوت کرده و یا عقب‌نشینی می‌کنند و حتی گاهی با دشمن هم صدا می‌شوند.

[۵] ﴿وَتَفَرُّونَ مِنَ الْقِتَالِ﴾

(و از صحنه جنگ فرار می‌کردید.)

خلاصه این که شما در آن وقت یک آدمهایی بودید که نسبت به اسلام و پیشرفت اسلام بی تفاوت بودید، اما حالا که دارای قدرت اجتماعی و سیاسی شده‌اید بر خلاف نظر پیامبر صلی الله علیه و آله برای خودتان خلیفه درست می‌کنید و علي را کنار می‌زنید. به این‌گونه افراد اصطلاحاً می‌گویند: «اپورتونیست». (۱) یعنی: افراد فرصت طلبی که دنبال موقعیت و فرصت هستند تا ببینند باد از کدام طرف می‌وزد، هر طرف که غلبه با آن بود از آن دم می‌زنند و طرفداری می‌کنند، و در مواقع حساس و بحرانی از اسلام و حق دفاع نمی‌کنند.

رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و پیامدهای آن

﴿فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ أَنْبِيَائِهِ وَمَأْوَىٰ أَصْفِيَائِهِ﴾

(پس زمانی که خداوند برای پیامبرش منزلگاه انبیاء و جایگاه برگزیدگان را برگزید؛)

[۱] ﴿ظَهَرَ فِيكُمْ حَسَكَةُ النِّفَاقِ﴾

(تیغ‌های نفاق در میان شما ظاهر شد.)

بعد از این که پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت کردند، به جای این که شما با هم متحد باشید و به سفارشها و وصایای آن حضرت عمل کنید، نفاق و

دورویی در میان شما ظاهر شد. «حَسَكَةٌ» یعنی: تیغ و خار. اینجا در کلام حضرت استعاره^(۱) به کار رفته است؛ یعنی: نفاق به مثابه تیغ هایی که بر اهل حق و حقیقت فرود می آید در میان شما پدیدار گشت.

[۲] ﴿وَسَمَلَ جَلْبَابُ الدِّينِ﴾

(و لباس دین و معنویت کهنه و فرسوده شد.)

«جلباب» چیزی شبیه عبا و چادر است که تمام بدن انسان را می پوشاند؛ و از آن جهت به دین «جلباب» گفته شده که تمام زوایای زندگی فردی و اجتماعی دینداران را می پوشاند و دربر می گیرد. «سَمَلَ» یعنی: کهنه شد.

حضرت می فرماید: پیش از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله دین و معنویت تمام جامعه را پوشانده بود؛ یعنی: همه کارها و امور جامعه بر اساس موازین دینی تنظیم شده بود، ولی با رحلت آن حضرت این پوشش کهنه و فرسوده شد.

[۳] ﴿وَوَطَّقَ كَاظِمٌ الْغَاوِينَ﴾

(و گمراهان ساکت به سخن درآمدند!)

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، آن گمراهانی که تا به حال سکوت اختیار کرده بودند و منتظر فرصت و موقعیت بودند، از فرصت استفاده کرده و به سخن درآمدند و همه کاره شدند. وقتی افرادی همچون ابوسفیان که دشمنی او با اسلام آشکار بوده است می آیند و میدان دار

۱- «استعاره» نوعی مجاز است، مانند: استعمال کلمه «اسد» - شیر - برای مرد شجاع، به مناسبت خصلت شجاعتی که در هر دو می باشد.

می شوند، دیگر حساب بقیه افراد معلوم است؛ و در مقابل، افرادی همچون علی عليه السلام، سلمان، مقداد، ابوذر و عمار که بیشترین زحمات را در راه اسلام متحمل شده اند کنار گذاشته و خانه نشین می شوند.

[۴] ﴿وَوَتَيْغَ خَامِلٌ الْأَقْلِينَ﴾

(و فرومایگان گمنام به صحنه آمده و ظاهر شدند.)

در هر تحولی معمولاً افراد فرومایه و بی شخصیت خود را در گوشه ای مخفی کرده و به دنبال فرصت هستند و همیشه همین افراد بیشترین ضربه ها را به مسیر حق و عدالت می زنند.

حضرت زهرا عليها السلام در اینجا با یک جمله کوتاه به این واقعیت تلخ اشاره کرده اند که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله این دسته از افراد فرصت را مناسب دیده و به میدان آمدند.

[۵] ﴿وَوَهْدَرَ فَنِيْقُ الْمُطْبِلِينَ﴾

(و نازپروردگان گروه باطل به صدا درآمدند.)

«فَنِيْقُ» یعنی: آدمهای نازپرورده و سختی نکشیده، «وَهْدَرَ» هم یعنی: به صدا درآمدن. منظور حضرت این است که نازپروردگان گروه باطل که تا به حال ساکت بودند و در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله جرأت نداشتند حرفی بزنند، حالا به صدا درآمدند.

﴿فَخَطَرَ فِي عَرَصَاتِكُمْ﴾

(پس در میدانهای شما به جولان درآمدند.)

آن کسانی که مسلمانان آنان را به حساب نمی آوردند، حالا آمده اند در عرصه و میدان شما دم جنبانی می کنند و تصمیم گیرنده شده اند.

شیطان صفتان مترصد

﴿وَأَطَّلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ﴾

(و شیطان سرش را از مخفیگاهش بیرون کشید.)

«مغرز» یعنی: مخفیگاه. در اینجا شیطان به لاک پشت و خارپشت تشبیه شده؛ وقتی که لاک پشت دشمن را ببیند سرش را در لاک خود فرو می برد، اما وقتی احساس کرد که محیط بدون خطر است سر خود را بیرون آورده و به کار خود ادامه می دهد؛ شیطان هم تا زمانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در قید حیات بودند سرش را در لاک خود فرو برده بود و جرأت نمی کرد خود را نشان دهد، ولی حالا سرش را بیرون آورده و دارد شما را تحریک می کند.

﴿هَاتِفًا بِكُمْ﴾

(در حالی که شما را صدا می زند.)

حالا که شیطان موقعیت را مناسب دیده سرش را از مخفیگاهش بیرون کشیده و شما را صدا می زند که بیایید، می خواهیم خلیفه درست کنیم.

در اینجا حضرت زهرا عليها السلام عمل عجولانه و شتابزده اصحاب سقیفه را یک عمل شیطانی معرفی کرده اند.

﴿فَأَلْفَاكُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبِينَ﴾

(پس شیطان دریافت که شما دعوت او را اجابت می کنید.)

یعنی: شیطان شما را برای اجرای طرح شیطانی خود که انحراف

مسیر اسلام و امامت بود آماده و مهیا دید. در حقیقت عمل اصحاب سقیفه، پاسخی بود به ندای شیطان و اجرای طرح او.

﴿وَلِلْعِزَّةِ [لِلْعِزَّةِ] فِيهِ مُلَاحِظِينَ﴾

(و برای عزیز شدن [یا برای فریب خوردن] چشم به او دوخته اید.)

این عبارت به دو صورت نقل شده است، در بعضی از نسخه ها آمده: «وَلِلْعِزَّةِ»، و در بعضی دیگر آمده: «وَلِلْعِزَّةِ»؛ اگر «وَلِلْعِزَّةِ» باشد، یعنی: شیطان فهمید که شما برای فریب خوردن آماده اید و به وسوسه های او توجه می کنید؛ و اگر «وَلِلْعِزَّةِ» باشد، یعنی: شما برای این که می خواستید خودتان عزیز شوید، هر کدامتان مثلاً استاندار و فرماندار شوید و یک مقامی به دست آورید، چشم به شیطان داشتید؛ به این معنا که به دست آوردن مقامهای دنیوی، شما را آماده پذیرش وسوسه ها و القانات شیطان کرده بود.

﴿ثُمَّ اسْتَنْهَضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ خِيفًا﴾

(آنگاه شیطان از شما خواست که برخیزید، پس دید که شما سبک به سوی او

(شتافتید.)

معمولاً کسانی که می خواهند یک افرادی را دنباله رو خودشان کنند، اول آنها را سبک می کنند و بعد آنها را به دنبال خودشان می کشانند؛ یعنی: اول شخصیت را از آنها می گیرند، به طوری که دیگر قدرت تفکر و تعقل نداشته باشند، آنگاه آنان را دنباله رو و مرید بی چون و چرای خود می کنند. و لذا حضرت می فرماید: شیطان از شما خواست که بلند شوید و از فرمان او اطاعت کنید، پس مشاهده کرد که شما از خودتان

استقلال و شخصیت ندارید، انسانهای سبکی هستید و دنبال هر کسی راه می‌افتید.

در قرآن هم درباره فرعون آمده است: ﴿فَاسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ﴾^(۱) یعنی: «فرعون قوم خود را خفیف و سبک کرد [یا آنان را سبک یافت] پس آنها تسلیم و مطیع او شدند.» تا زمانی که انسان بی شخصیت و سبک نشود، شیاطین انسی و جنی بر او تسلط نخواهند داشت و طبعاً تسلیم کورکورانه آنان نمی‌شود.

«والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته»

درس ششم

اشاره به جریان سقیفه

سیمای حقیقی سقیفه

مردم، بازیچه سیاست

ویژگی‌هایی از قرآن

پشت کردن به قرآن

وَ أَحْمَشَكُمْ فَأَلْفَاكُمْ غِضَابًا؛ فَوَسَّمْتُمْ غَيْرَ إِبِلِكُمْ، وَ وَرَدْتُمْ غَيْرَ مَشْرَبِكُمْ
[شْرَبِكُمْ].

هَذَا وَ الْعَهْدُ قَرِيبٌ، وَ الْكَلْمُ رَحِيبٌ، وَ الْجُرْحُ لَمَّا يَنْدَمِلُ، وَ الرَّسُولُ لَمَّا يُقْبَرُ،
إِبْتِدَارًا، زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ، ﴿الْأَفِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ
بِالْكَافِرِينَ﴾^(۱) فَهَيْهَاتَ مِنْكُمْ! وَ كَيْفَ بِكُمْ؟ وَ أَنَّى تُؤْفَكُونَ؟ وَ كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ
أَظْهُرِكُمْ، أُمُورُهُ ظَاهِرَةٌ، وَ أَحْكَامُهُ زَاهِرَةٌ، وَ أَعْلَامُهُ بَاهِرَةٌ، وَ زَوَاجِرُهُ لَائِحَةٌ،
وَ أَوَامِرُهُ وَاضِحَةٌ؛ وَ قَدْ خَلَفْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ، أَرَعْبَةَ عَنْهُ تُدْبِرُونَ [تَسْرِيدُونَ]؟
أَمْ يَغْيِرُهُ تَحْكُمُونَ؟ ﴿بَسْ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا﴾^(۲)، ﴿وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ
يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^(۳).

* * *

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و به نستعين

در جلسه قبل گفتیم که حضرت فاطمه عليها السلام خطاب به مهاجرین و
انصار فرمودند: بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله خارهای نفاق در میان شما
ظاهر شد و دین و معنویت از میان شما رفت و مشرکان و کسانی که تا به
حال به گوشه‌ای خزیده بودند به سخن آمدند و شیطان سر از لاک خود
بیرون آورده شما را تحریک کرد و به سوی خود دعوتتان کرد، پس شما
را افرادی سبک و بی‌اراده یافت و فهمید که تبلیغات و تحریکات خیلی
زود در شما اثر می‌گذارد. غالباً آدمهایی که تبلیغات زود در آنها اثر
می‌کند استقلال رأی ندارند، تا یک چیز می‌شنوند خیلی زود تحریک
می‌شوند، اینها آدمهای سبک و بی‌اراده‌ای هستند.

همان طور که در جلسه قبل عرض کردم، کسانی که می‌خواهند از
جامعه سوءاستفاده نکنند همیشه کاری می‌کنند که جامعه استقلال رأی
و فکرش را از دست بدهد و تحت تأثیر قرار بگیرد. در قرآن نیز درباره
فرعون آمده است: فرعون ملتش را سبک و خفیف کرد، آنگاه آنها از او
اطاعت کردند.^(۱)

۱- سوره توبه (۹)، آیه ۴۹. ۲- سوره کهف (۱۸)، آیه ۵۰. ۳- سوره آل عمران (۳)، آیه ۸۵.

۱- ﴿فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ﴾؛ سوره زخرف (۴۳)، آیه ۵۴.

معمولاً گروههای فاسد وقتی می خواهند یک افرادی را به عضویت بگیرند، در درجه اول شخصیتشان را از آنان می گیرند. من یادم هست زمان طاغوت در زندان یک نفر بود که به اصطلاح تغییر ایدئولوژی داده و مارکسیست شده بود. به او گفتم: چطور یک دفعه عقیده دینی ات را عوض کردی و مارکسیست شدی؟! جواب داد: وقتی که سازمان تصمیم گرفت ایدئولوژی ما تغییر کند، ما دیگر تابع سازمان هستیم و تصمیم سازمان برای ما حجت است!!

این همان معنایی می شود که حضرت زهرا (علیها السلام) خطاب به مردم فرمود: شیطان شما را به سوی خود فراخواند و شما هم چون آدمهای سبک و بی اراده ای بودید به شیطان روی آوردید. در صورتی که انسان باید استقلال عقلی و فکری خودش را حفظ کند و تابع جو سازیها و تبلیغات واقع نشود. آن حضرت در ادامه می فرمایند:

اشاره به جریان سقیفه

﴿وَأَحْمَشَكُمْ فَأَلْفَاكُمْ غَضَابًا﴾

(و شیطان آتش خشم شما را شعله ور کرد، پس یافت شما را خشمگین و غضبناک.)

یعنی: شیطان شما را طوری تحریک کرد که آتشی شوید. کسانی که می خواهند از یک عده سوء استفاده بکنند، یک چیزهایی حماسی برای آنها می خوانند و آنها را تحریک کرده و به جان عده دیگر می اندازند، این را اصطلاحاً «أَحْمَشَ» می گویند.

آنگاه شیطان دید شما افرادی غضبناک هستید و مطابق میل او غضب

می کنید. به جای این که غضب خود را متوجه کفار و منافقین بکنید متوجه عترت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می کنید.

﴿فَوَسَّطْتُمْ غَيْرَ إِلَيْكُمْ﴾

(پس داغ بر شتر دیگران نهادید.)

آن وقت شما از حد خودتان تجاوز کردید و بر شتر دیگری داغ نهادید. معمولاً در آن زمانها برای این که شترها و گوسفندها گم نشوند یک گوشه از بدن آنها را علامت می گذاشتند، یا گوشش را می بریدند و یا علامتی روی بدنش داغ می کردند، برای این که در بیابانها و چراگاهها با حیوانات دیگر اشتباه نشود. حالا این کنایه است که می فرماید: غیر شتر خود را داغ کردید؛ یعنی: دست درازی کردید و شترهای دیگران را هم به عنوان مال خودتان قلمداد کردید؛ کنایه از این که خلافت مال شما نبود، شما به حریم خلافت و امامت تجاوز کردید و از حدود خود فراتر رفتید.

﴿وَوَرَدْتُمْ غَيْرَ شَرِبِكُمْ [مَشْرَبِكُمْ]﴾

(و به غیر آبشخور خود وارد شدید.)

در اینجا نسخه ها مختلف است، بعضی از نسخه ها «مَشْرَبِكُمْ» دارد و بعضی دیگر «شَرِبِكُمْ»؛ یعنی: به غیر آبشخور خود وارد شدید. آن روزها به این صورت بوده که مثلاً قناتی یا رودی که در یک محلی جریان داشته، از آنجا برای آشامیدن یا دیگر احتیاجات خود آب برمی داشتند، و چون از همه جا نمی شد آب بردارند یک مکانهای مخصوصی را درست می کردند که حیوانها بروند و آب بخورند و یا انسانها از آنجا آب بردارند؛ به این مکانها «مَنْهَل» یا «مَشْرَب» و یا

«شرب» می‌گفتند و مشخص می‌کردند که این مشرب و آبشخور مربوط به مردم این آبادی است و آن نقطه دیگر مال دسته دیگر است؛ برای این که ترافیک و شلوغ نشود، هر دسته و جمعیت و یا قافله‌ای یک مشربی داشتند و می‌رفتند و از محل خودشان آب برمی‌داشتند. آن وقت کسانی که زور و قدرت داشتند، می‌آمدند و مشرب و محل دیگران را نیز تصرف می‌کردند.

حالا در اینجا حضرت می‌فرماید: شما به غیر آبشخور خود وارد شدید؛ کنایه از این که شما از حدّ خودتان تجاوز کرده و با زور و قلدری به حریم دیگران تعدی کردید.

سیمای حقیقی سقیفه

﴿هَذَا وَالْعَهْدُ قَرِيبٌ﴾

(و این در حالی است که دیدار شما [با پیامبر ص] تازه است.)

حضرت می‌فرماید: این خلافکاریهای شما در حالی صورت می‌گیرد که پیامبر ص تازه از دنیا رفته و همین چند روز پیش شما پای منبر پیامبر ص بودید و آن حضرت آن همه درباره عترتشان و حضرت امیرالمؤمنین ع به شما توصیه کردند و درباره حق و عدالت این همه سفارش نمودند؛ و همین چند ماه پیش بود که پیامبر ص در غدیرخم با صراحت، علی ع را به عنوان جانشین خود معرفی کرده و همه شما با او بیعت کردید و همه به او تبریک گفتید؛ چگونه است که به این زودی همه چیز را فراموش کردید و سفارشها و توصیه‌های پیامبر ص را زیر پا گذاشتید؟!

«عَهْد» هم به معنای دیدارکردن و ملاقات کردن آمده و هم به معنای شناختن و دانستن، و معمولاً به ملاقاتی می‌گویند که در آن نوعی شناخت و آگاهی هم هست. عرب وقتی می‌گوید: «عَهْدِي بِه قَرِيبٌ»، یعنی: تازه او را دیده‌ام. در اینجا هم منظور این است که شما همین تازگی با پیامبر ص دیدار داشته و با او بوده‌اید و سفارشهای او را شنیده‌اید.

﴿وَالكَلِمُ رَحِيبٌ﴾

(و زخمی که به واسطه رحلت پیامبر ص وارد شده هنوز وسیع است.)

رحلت پیامبر ص در واقع زخم بزرگی به اهل بیت ع و علاقه‌مندان آن بزرگوار وارد کرد. «كَلِمُ» یعنی: زخم و جراحت، و «رَحِيبُ» از ماده «رَحَبُ» به معنای وسعت است؛ حضرت می‌خواهند بفرمایند: این زخمی که به واسطه رحلت پیامبر اکرم ص بر قلوب ما وارد شده هنوز وسیع و تازه است.

﴿وَالْجُرْحُ لَمَّا يَنْدَمِلُ﴾

(و جراحت آن هنوز التیام و بهبود نیافته است.)

هنوز ما داغدار و عزادار هستیم و قلوبمان جریحه‌دار، و شما با ما این‌گونه رفتار می‌کنید. از این جملات به‌خوبی فهمیده می‌شود که جریان فدک و ایراد خطبه توسط حضرت زهرا ع در همان روزهای اول رحلت پیامبر ص اتفاق افتاده؛ و در بعضی از تواریخ آمده که روز دهم رحلت آن حضرت بوده است. به هر حال هنوز اهل بیت ع عزادار بوده‌اند.

﴿وَالرَّسُولُ لَمَّا يُقْبَرُ﴾

(و پیکر رسول خدا ص هنوز دفن نشده بود.)

در این کلام حضرت به جریان سقیفه اشاره می‌کنند؛ یعنی: هنوز پیکر پیامبر اکرم ص دفن نشده بود و حضرت امیر ع مشغول تجهیز آن حضرت بودند که آنها در سقیفه جمع شدند و گفتند می‌خواهیم مثلاً سرنوشت اسلام و مسلمین را تعیین کنیم!!

﴿إِيتِدَارًا﴾

(شتاب و عجله کردید [پیشی گرفتید].)

در اینجا ممکن است «إِيتِدَارًا» مفعول مطلق^(۱) باشد، به این معنا که در اصل «إِيتِدَرْتُمْ إِيْتِدَارًا» بوده، یعنی: شما عجله کردید عجله کردنی؛ و ممکن است مفعول^(۲) له باشد، یعنی: شما برای این که سبقت و پیشی بگیرید، به سقیفه رفتید و دست به این کار زدید. گفتید: می‌ترسیم اسلامی که پیغمبر ص آورده، از باب این که رهبر و رئیس ندارد از بین برود، و فوری در سقیفه نشستید و برای مسلمانان خلیفه درست کردید.

﴿زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ﴾

(چنین گمان کردید که فتنه ایجاد می‌شود.)

«زَعَمْتُمْ» یعنی: گمان کردید؛ این کلمه را بیشتر در مورد مسائل مشکوک و یا پندارهایی که دور از واقعیت است به کار می‌برند. این که

۱ و ۲- «مفعول مطلق» مصدر فعل است که برای تأکید معنا دنبال فعل آورده می‌شود؛ ولی «مفعول له» علت و انگیزه فعل را بیان می‌کند.

عجله کردید به این بهانه بود که می‌گفتید: می‌ترسیم فتنه درست بشود و مثلاً اینهایی که تازه مسلمان شده‌اند از دست بروند، و فوراً یک جانشین برای پیامبر ص تراشیدید. در حقیقت انگیزه واقعی اصحاب سقیفه غصب خلافت بود، ولی برای توجیه مردمی که از پشت پرده اطلاع نداشتند مسأله «ترس از فتنه» را مطرح کردند تا بتوانند بدون واکنش به اهداف خود برسند و از طرفی کار خود را نیز مشروع جلوه دهند؛ ولی در اینجا حضرت مردم را متوجه اهداف آنان می‌کند.

﴿الْأُفِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا﴾

(آگاه باشید و بدانید در فتنه فرو رفته‌اید.)

این جمله حضرت با جمله بعدی آن اقتباس از آیه قرآن است؛ یعنی: شما با این کارتان در چاه فتنه سقوط کردید. این کاری که شما کردید و به قول خودتان می‌خواستید در فتنه نیفتید، باعث شد که همه در گرداب فتنه فرو بروید. چه فتنه‌ای بالاتر از این که علی ع خانه نشین شود و فرصت طلبان روی کار بیایند و اسلام را از مسیر اصلی خود منحرف کنند. از طرف دیگر شما بر خلاف نص صریح پیامبر ص عمل کردید؛ و اصلاً پس از رسول خدا ص مشکل رهبری وجود نداشت، چرا که همه مردم طبق دستور خدا و پیامبر ص، با علی ع در غدیر خم بیعت کردند، و شما بودید که با این عمل خود بذر اختلاف و فتنه را کاشتید.

﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾^(۱)

(و همانا دوزخ دربرگیرنده کافران است.)

۱- این جمله با جمله قبلی آن از آیه ۴۹ سوره توبه گرفته شده است.

در این جمله حضرت یکی از آیات قرآن را بر آنان تطبیق کرده و در حقیقت آنان را کافر حساب کرده‌اند؛ البته مقصودشان کافر اصطلاحی نیست. همان‌گونه که ایمان مراتبی دارد، کفر هم دارای مراتبی است. در بعضی روایات آمده که در حال گناه، ایمان شخص مؤمن از بین می‌رود؛ بنابراین از آنجا که غضب خلافت از بزرگترین گناهان است، لذا حضرت زهرا (علیها السلام) آیه شریفه فوق را که مربوط به کفر است، در مورد گردانندگان سقیفه به کار برده‌اند.

مردم، بازیچه سیاست

﴿فَهَيَّاتَ مِنْكُمْ!﴾

(پس دور بود از شما!)

آخر از شما مهاجر و انصار بعید بود که دست به چنین کاری بزنید و اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را تنها بگذارید، از شما دور بود که فریب یک عده از شیاطین را بخورید و بازیچه سیاست‌ها و نقشه‌های آنها شوید.

﴿وَكَيْفَ بِكُمْ؟﴾

(و چه شده است شما را؟)

یعنی: شما که در اسلام سابقه دارید و تا حدودی به جریانها آشنا هستید چرا این چنین شدید؟

﴿وَأَنْتَى تُوَفِّكُونَ؟﴾

(و به کدام سوی منحرف شده‌اید؟)

حضرت زهرا (علیها السلام) با تعجب و نگرانی از انحرافی که در مسأله مهم

خلافت پیش آمد و مردم بازیچه سیاست شیطانی چند نفر معلوم‌الحال شدند، از آنان می‌پرسند: شما مردم آیا می‌دانید چه می‌کنید و شما را به کدام سمت و سویی برده‌اند؟

﴿وَكِتَابُ اللَّهِ يَبَيِّنُ أَظْهَرَكُمْ﴾

(و حال آن‌که کتاب خدا بین پشت‌های شماست.)

این تعبیر حضرت - «بَيِّنُ أَظْهَرَكُمْ» یعنی: بین پشت‌های شما - یک اصطلاح است؛ وقتی که می‌خواهند از یک شخصیتی دفاع کنند - فرض کنید اگر در یک میدان یا مکان خاصی یک شخصیت محترمی باشد و بخواهند او را حفظ کنند - افراد، او را در وسط قرار می‌دهند و به او پشت کرده و روی خودشان را به طرف دشمن می‌کنند و از چهار طرف مواظب او هستند تا مبادا کسی بیاید و به این شخصیت حمله کند.

در اینجا که حضرت می‌فرماید: کتاب خدا بین پشت‌های شماست، معنایش این است که روی همه شما به طرف دشمن بود و قرآن را در وسط خودتان قرار داده بودید و از آن حفاظت می‌کردید و این قرآن شرایط امامت و رهبری مسلمین را ذکر کرده است.

در جایی می‌فرماید: ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى﴾^(۱) یعنی: «آیا کسی که به سوی حق هدایت می‌کند سزاوارتر است که پیروی شود یا کسی که خودش هدایت نمی‌شود مگر این که کسی او را هدایت کند.»

۱- سوره یونس (۱۰)، آیه ۳۵.

یا در جای دیگر می فرماید: ﴿وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ﴾ * الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ^(۱) یعنی: «و امر مسرفان را اطاعت نکنید، کسانی که در زمین فساد می کنند و اصلاح نمی کنند.» آدمی که مُسرف باشد و در زمین به فساد و تباهی می پردازد، نمی تواند حاکم و رهبر مسلمانان باشد؛ بلکه خلیفه و رهبر آنها باید عادل باشد. و همین طور قرآن شرایط دیگری را برای رهبر ذکر می کند.^(۲)

ویژگی هایی از قرآن

﴿أُمُورُهُ ظَاهِرَةٌ وَأَحْكَامُهُ زَاهِرَةٌ﴾

(امور و معارف قرآن ظاهر و روشن است، و احکام آن درخشانده می باشد.)
این جملات دلالت دارد بر این که ظاهر آیات قرآن حجیت دارد و باید در متن زندگی ما قرار گیرد؛ این طور نباشد که کتاب خدا را فقط ببوسیم و در طاقچه اتاقمان نگهداری کنیم یا در مراسم مذهبی و سر قبرها آن را بخوانیم؛ بلکه باید در مسائل مختلف به قرآن مراجعه کرد و به احکام و دستورهای آن پای بند بود. و البته احادیث و روایات ائمه علیهم السلام هم باید در کنار آیات، مبین و مفسر آنها باشند.

۱- سوره شعراء (۲۶)، آیات ۱۵۱ و ۱۵۲.

۲- به شهادت تاریخ و حتی بسیاری از علمای اهل سنت، علی علیه السلام از نظر علمی اعلم الناس و افقه الناس بوده و در بسیاری از مسائل، خلیفه دوم، حکم خدا را از آن حضرت سؤال می کرد. و معروف است که عمر در پیش از هفتاد مورد از مواردی که حکم خدا را نمی دانست از حضرت علی علیه السلام پرسیده و آن حضرت او را راهنمایی کردند، و بارها خلیفه دوم پس از فهمیدن حکم خدا گفت: «لَوْلَا عَلِيُّ لَهْلَكْتُ عُمر» یعنی: اگر علی علیه السلام نبود عمر هلاک شده بود.

﴿وَأَعْلَامُهُ بَاهِرَةٌ﴾

(و علم های قرآن بلند و غالب است.)

در آن زمان در بیابانها و راهها چیزهای بلندی را به عنوان علامت می گذاشتند تا مردم راه را گم نکنند، که اصطلاحاً به آنها «عَلَم» گفته می شد؛ مثل همین تابلوهایی که الآن در جاده ها نصب می کنند. «عَلَم» باید بلند باشد تا افراد بتوانند آن را از دور ببینند. «باهر» از ماده «بَهَرَ» است و به معنای بلند و غالب می باشد.

در اینجا هم حضرت تعالیم قرآن را به «اعلام» تشبیه کرده و می فرمایند: عَلَم های قرآن بلند و غالب است؛ یعنی: تعالیم قرآن غالب و چیره است بر تعالیم دیگر. در قرآن نیز آمده است: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ﴾^(۱) یعنی: «همانا این قرآن هدایت می کند انسانها را به آنچه که استوارتر و محکم تر است.»

﴿وَزَوَاجِرُهُ لَائِحَةٌ وَأُأْمِرُهُ وَاضِحَةٌ﴾

(و نهی ها و امرهای قرآن واضح و روشن است.)

مقصود از «زواجر» نهی های قرآن است، و «زجر» یعنی: بازداشتن؛ پس مفاد نهی، طلب ترک نیست، آن گونه که بعضی می گویند؛ بلکه همان زجر و بازداشتن است؛ همان طور که مرحوم آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله می فرمودند: امر واداشتن، و نهی بازداشتن است.

معنای جمله این است که نواهی و اوامر قرآن ظاهر و روشن است و هرکس به فرهنگ و لغت قرآن آشنا باشد به خوبی آنها را درک می کند.

۱- سوره اِسراء (۱۷)، آیه ۹.

پشت کردن به قرآن

﴿قَدْ خَلَفْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ﴾

(و شما قرآن را پشت سرتان نهاده‌اید.)

یعنی: وقتی شما مردم در مسأله مهمی چون امامت و رهبری، به قرآن اعتنا نکرده و شرایط رهبری را که در آن مطرح شده مراعات نکردید، در حقیقت به قرآن پشت کرده‌اید و آن را متروک و مهجور قرار داده‌اید؛ هر چند به فروع دین و نماز و روزه و حج توجه کنید، ولی در مسأله مهم امامت به قرآن بی‌اعتنایی کرده‌اید.

﴿أَرَغَبْتُمْ عَنْهُ تُدْبِرُونَ [تُرِيدُونَ]؟ أَمْ بَعِثْتُمْ تَحْكُمُونَ؟﴾

(آیا از قرآن رو گردانده‌اید؟ یا غیر قرآن را ملاک حکم و قضاوت خود قرار

داده‌اید؟)

در بعضی از نسخه‌ها «تُدْبِرُونَ» آمده و در بعضی دیگر «تُرِيدُونَ» ذکر شده، که اگر «تُرِيدُونَ» باشد یعنی: آیا شما اراده کرده‌اید که از قرآن اعراض کنید و از آن روی برگردانید؟ ولی اگر «تدبِرُونَ» باشد - و شاید هم همین بهتر است - به این معنا می‌شود که: آیا به خاطر بی‌علاقگی و بی‌میلی شما به قرآن است که به قرآن پشت می‌کنید؟ یعنی: به اسم حفظ حکومت اسلامی می‌خواهید حقایق قرآن را زیر پا بگذارید؟

حضرت در ادامه می‌فرماید: یا این‌که به غیر قرآن حکم و داوری

می‌کنید؟

﴿يُسِسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا﴾^(۱)

(وجه بد است برای ظالمان آنچه را که به جای قرآن و حق اختیار کرده‌اند.)

در این جمله حضرت زهرا (علیها السلام) با استفاده از آیه شریفه قرآن به عاقبت ظلم اشاره می‌کند، و در حقیقت جریان سقیفه و پیامدهای آن و نیز پشت کردن به قرآن را مصداق بارز ظلم دانسته و عاملان آن را جزء ظالمان به حساب آورده‌اند.

﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾^(۲)

(و هرکس غیر از اسلام دینی را اختیار کند، هرگز آن دین از او قبول

نخواهد شد.)

در بعضی نسخه‌ها «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ» آمده، ولی ظاهراً «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ» صحیح باشد؛ زیرا ظاهر این است که حضرت این قسمت را از آیه قرآن اقتباس کرده‌اند که در آیه شریفه: «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ» آمده است.

﴿وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^(۳)

(و او در آخرت از زیانکاران خواهد بود.)

حضرت می‌خواهند بفرمایند: شما که به قرآن پشت کرده‌اید و اوامر و نواهی آن را به کار نمی‌بندید، در واقع از اسلام خارج شده‌اید؛ زیرا اساس اسلام بر دستورات قرآن استوار است، و اگر قرآن را از اسلام

۱- این جمله برگرفته از آیه ۵۰ سوره کهف است.

۲ و ۳- سوره آل عمران (۳)، آیه ۸۵.

حذف کنید دیگر اسلامی باقی نمی ماند، و شما که دستورات قرآن را کنار گذاشته‌اید و به آن عمل نمی‌کنید به مثابه این است که اسلام را رها کرده و دین دیگری را اختیار کرده‌اید.

تا اینجا حضرت اصل مسأله را مطرح کردند و فرمودند: شما آمدید و هنوز بدن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دفن نشده بود خلافت درست کرده، امام و خلیفه به حق پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را خانه نشین کردید و دستورات صریح قرآن و سفارش‌های پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را زیر پا گذاشتید. از اینجا به بعد می‌خواهند بفرمایند: حال که خلافت را منحرف کردید، دیگر دنبال خلیفه‌گری خودتان می‌رفتید و به حریم اهل بیت عليهم السلام تعدی و ظلم نمی‌کردید؛ ولی شما آمدید و فدک را غصب کردید و به عترت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جسارت کردید.

إن شاء الله بقیه خطبه حضرت را در جلسه آینده ادامه خواهیم داد.

«والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته»

درس هفتم

خلیفه تراشی و تغییر ارزشها

دشمنی در قالب دوستی

صبر بر مصائب

فدک میراث پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

پیامبران و آیات ارث

وجوه انحرافی در فهم آیات ارث

علت تکیه حضرت بر مسأله ارث

منظور از ارث چیست؟

هشدار حضرت زهرا عليها السلام

ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا إِلَّا رَيْثَ أَنْ تَسْكُنَ نَفَرُهَا، وَيَسْلَسَ قِيَادُهَا، ثُمَّ أَخَذْتُمْ تُورُونَ
 وَقَدَّ تَهَا، وَ تَهَيَّجُونَ جَمْرَ تَهَا، وَ تَسْتَجِيبُونَ لِهَتَافِ الشَّيْطَانِ الْغَوِيِّ، وَ إِطْفَاءِ أَنْوَارِ
 الدِّينِ الْجَلِيِّ، وَ إِهْمَادِ سُنَنِ النَّبِيِّ الصَّفِيِّ، تَشْرَبُونَ حَسَوًا فِي ارْتِغَاءٍ، وَ تَمْشُونَ لِأَهْلِهِ
 وَ وُلْدِهِ فِي الْخَمْرِ وَ الضَّرَاءِ، وَ نَصِيرُ مِنْكُمْ عَلَى مِثْلِ حَزِّ الْمُدَى، وَ خَزِّ السِّنَانِ فِي
 الْحَشَا؛ وَ أَنْتُمْ الْآنَ تَزْعُمُونَ: أَنْ لَا إِرْثَ لَنَا، ﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ تَبْعُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنْ
 اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾^(١) أَفَلَا تَعْلَمُونَ؟

بلى قَدْ تَجَلَّى لَكُمْ كَالشَّمْسِ الضَّاحِيَةِ أَنِّي إِنْتَهُ.

أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ، أَأَغْلَبُ عَلَى [الرِّثَى] إِرْثِيهِ؟ يَا ابْنَ أَبِي قُحَافَةَ! أَيُّ كِتَابِ اللَّهِ أَنْ
 تَرِثَ أَبَاكَ وَ لَا أَرِثَ أَبِي؟! ﴿لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا فَرِيًّا﴾^(٢) [عَلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ]! أَفَعَلَى
 عَمْدٍ تَرَكْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ نَبَذْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ؟ إِذْ يَقُولُ: ﴿وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ
 دَاوُودَ﴾،^(٣) وَ قَالَ فِيمَا افْتَصَّ مِنْ خَبَرِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ قَالَ: ﴿فَهَبْ لِي مِنْ
 لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾^(٤)

وَ قَالَ: ﴿وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾^(٥)

وَ قَالَ: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَى﴾^(٦)

١- سورة مائدة (٥)، آية ٥٠، با كمي تغيير.

٢- سورة مريم (١٩)، آية ٢٧، با كمي تغيير.

٣- سورة نمل (٢٧)، آية ١٦. ٤- سورة مريم (١٩)، آيات ٥ و ٦.

٥- سورة انفال (٨)، آية ٧٥. ٦- سورة نساء (٤)، آية ١١.

وَ قَالَ: ﴿إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى
الْمُتَّقِينَ﴾ (۱)

وَزَعَمْتُمْ أَنْ لَاحِظُونَ لِي وَلَا إِرْثَ مِنْ أَبِي وَلَا رَحِمَ بَيْنَنَا. أَفَخَصَّكُمُ اللَّهُ بِآيَةٍ
أَخْرَجَ أَبِي [مُحَمَّدًا ﷺ] مِنْهَا؟! أَمْ هَلْ تَقُولُونَ: إِنَّ أَهْلَ مَلَائِكَةٍ لَا يَتَوَارَثَانِ، وَ لَسْتُ
أَنَا وَ أَبِي مِنْ أَهْلِ مِلَّةٍ وَاحِدَةٍ؟! أَمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَ عُمُومِهِ مِنْ أَبِي وَ ابْنِ
عَمِّي؟! عَمِّي!

فَدُونُوكُمْ مَخْطُومَةً مَزْ حَوْلَةً، تَلْقَاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ، فَ نِعْمَ الْحَكَمُ اللَّهُ، وَ الزَّعِيمُ
[الْعَرِيمُ] مُحَمَّدٌ ﷺ، وَ الْمَوْعِدُ الْقِيَامَةُ؛ وَ عِنْدَ السَّاعَةِ ﴿يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ﴾ (۲)
وَ لَا يَنْفَعُكُمْ إِذْ تَنْدَمُونَ؛ وَ ﴿لِكُلِّ نَبِيٍّ مُسْتَقَرٌّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾ (۳) ﴿مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ
يُخْزِيهِ وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ﴾ (۴)

* * *

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و به نستعين

خلیفه تراشی و تغییر ارزشها

حضرت پس از اشاره به پشت کردن مردم به قرآن و بی توجهی آنان
به شرایط امامت و رهبری که در قرآن به آن اشاره شده، فتنه
خلیفه تراشی را که با عجله و شتاب و با اهداف از پیش تعیین شده
صورت گرفته بود مورد توجه قرار داده و می فرماید:

﴿ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا إِلَّا رَيْثًا أَنْ تَسْكُنَ نَفَرْتُهَا﴾

(آنگاه شما درنگ نکردید، مگر به مقداری که چموشی خلافت رام شود.)

«تَلْبَثُوا» جمع مذکر مخاطب فعل مضارع از باب «لَبِثَ، يَلْبِثُ» و
به معنای توقف و درنگ کردن است؛ و «رَيْثًا» از باب «رَاثَ، يَرِثُ»
مقداری از زمان را می گویند؛ و «نَفَرْتُ الدَّابَّةَ» یعنی: حیوان رم و
چموشی کرد. افراد وقتی می خواستند بر اسب یا شتر سوار شوند، چون
شتر اول مقداری چموشی می کند و از انسان دور می شود، کمی صبر
می کنند تا چموشی آن برطرف شود بعد سوار می شوند. حضرت فتنه
خلافت را به شتر تشبیه کرده اند؛ یعنی: شما خلیفه تراشان صبر نکردید
و با عجله و شتاب بدون اطلاع اهل بیت پیامبر ﷺ و بسیاری از
شخصیت های مهاجر و انصار، در سقیفه خلیفه تعیین کردید!

۱- سوره بقره (۲)، آیه ۱۸۰. ۲- سوره جاثیه (۴۵)، آیه ۲۷.
۳- سوره انعام (۶)، آیه ۶۷. ۴- سوره زمر (۳۹)، آیه ۴۰.

﴿وَيَسْلَسُ قِيَادَهَا﴾

(و افسار خلافت نرم و روان گردد.)

«سَلَس» به معنای نرم و روان است، و «قِيَاد» به افسار حیوان می‌گویند.

در اینجا نیز حضرت فتنه خلافت را به شتر تشبیه کرده‌اند.

﴿ثُمَّ أَخَذْتُمْ تُوْرُونَ وَقَدْتَهَا﴾

(آنگاه شروع کردید آتش‌گیرانه‌اش را مشتعل و برافروخته کنید.)

«وَقَدَّة» به معنای «وَقُود» است، یعنی: چیزی که با آن آتش مشتعل و افروخته می‌شود.

حضرت جریان سقیفه و تصدی خلافت را تشبیه کرده‌اند به آن آتشی که اول آتش‌گیرانه‌اش را روشن می‌کنند و بعد آن را شعله‌ور می‌سازند؛ یعنی: شما اول آتش فتنه را در سقیفه روشن کردید و حالا دست برداشته و به دنبال آن با قلدری‌ها و ظلم‌هایتان دارید آتش آن را شعله‌ور می‌سازید.

﴿وَتُهَيِّجُونَ جَمْرَتَهَا﴾

(و آتش آن را به جاهای دیگر هم سرایت می‌دهید.)

زغال وقتی سرخ می‌شود به آن «جَمْرَة» می‌گویند، «جَمْرَة» مفرد است، جمع آن «جَمْرَات» می‌باشد؛ «تُهَيِّج جَمْرَة» یعنی: کاری می‌کنید که آتش زغال برافروخته شده و به جاهای دیگر هم سرایت کند و زغالهای دیگر هم آتش بگیرند.

در حقیقت حضرت می‌خواهند بفرمایند: حالا که شما به قدرت رسیدید و خلافت را غصب کردید اکتفا به این نکردید، بلکه آتش ظلم اولیه خود را بسط و گسترش داده و به سراغ اهل بیت پیامبر (علیهم‌السلام) آمدید و بعد از گرفتن حق آنان و غصب فدک، عترت ایشان را مورد تعرض و تهاجم قرار دادید.

﴿وَتَسْتَجِيبُونَ لِهَتَافِ الشَّيْطَانِ الْغَوِيِّ﴾

(و اجابت می‌کنید ندای شیطان گمراه را.)

«هَتَاف» و «هَتَاف» هر دو صحیح است و به معنای آواز و صدای بلند و رساست؛ یعنی: وقتی شیطان فریاد می‌زند و شما را به سوی خود فرامی‌خواند، شما بدون معطلی به ندای او لبیک گفته و به دنبالش راه می‌افتید!

حضرت جریان سقیفه را دنباله‌روی از ندای شیطان دانسته‌اند، چون انحراف مسیر امامت و خلافت در اسلام با توطئه سقیفه عملی شد.

﴿وَإِطْفَاءِ أَنْوَارِ الدِّينِ الْجَلِيِّ﴾

(و خاموش کردن انوار تابناک دین اسلام را.)

یعنی: شما با انحرافی که در مسیر امامت و رهبری پایه‌گذاری کردید، در عمل خواستید انوار دین خدا را خاموش کنید.

﴿وَإِهْمَادِ سُنَنِ النَّبِيِّ الصَّافِيِّ﴾

(و محو کردن سنت‌های پیامبر برگزیده خدا را.)

«إِهْمَاد» به معنای محو و برطرف کردن است؛ یعنی: وقتی شما

حکومت را غصب کردید، در حقیقت شروع کردید به محو آثار پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ارزشهای متعالی اسلام، تا در اثر روشنی نور اسلام چهره کریه و نیت شوم شما غاصبان حکومت معلوم نشود و حقیقت امر برای مردم مشتبه گردد.

دشمنی در قالب دوستی

﴿تَشْرَبُونَ حَسَوًا فِي اِزْتِغَاءٍ﴾

(آرام آرام منافع خلافت را می آشامید.)

«ازتغاء» از باب افتعال و از ماده «رُغُو» یا «رَغُو» و یا «رِغُو» بوده و به آن چربی کف مانندی می گویند که روی شیر و دوغ و امثال آن است. اگر کسی بخواهد حقه و نیرنگ بزند، می گوید: من کمی از این چربی های روی آن را می خورم و دوغ یا ماستش را به تو می دهم، اما همین که کاسه را دست گرفت کم کم تا آخر آن را می خورد! اصلاً «حَسُو» به آشامیدنی ای می گویند که انسان بتدریج و با اشتها بخورد. حضرت در این کلامشان تشبیه می کنند و تشبیهات در کلام عرب خیلی رایج بوده است.

حضرت می فرماید: شما به اسم این که می خواهیم اسلام و نظام اسلام را حفظ کنیم و به دین خدا خدمت نماییم، در پوشش این جملات کم کم از منافع خلافت سوءاستفاده کرده و به همه جا دست درازی می کنید.

«تشریبون» یعنی: منافع خلافت را می آشامید «حَسَوًا»: بتدریج تا آخر

آن را «فسی ارتغاء»: در پوشش این که فقط همین کف روی آن را می خواهیم بخوریم. و این را کنایه می آورند از این که آنها با شعار این که می خواهند خدمت کنند خلافت را به دست گرفتند، ولی حدّا کثر سوءاستفاده و بهره برداری غلط را از آن کردند و همه ارزشها را برای حفظ و بقای قدرت خودشان فدا کردند.

﴿وَتَمْشُونَ لِأَهْلِهِ وَوُلْدِهِ فِي الْخَمْرِ وَالضَّرَاءِ﴾

(و در پوشش درختها و پستی و بلندیها علیه اهل بیت و فرزندان پیامبر (صلی الله علیه و آله))

گام برمی دارید.)

دشمنان دو جورند: یک دسته افرادی هستند که علناً اعلان مخالفت و دشمنی کرده و مبارزه می کنند، و دسته دوّم کسانی اند که با مخفی کاری و به طور غیر علنی مخالفت و دشمنی کرده و در پوشش دوستی از پشت ضربه می زنند؛ به صورت دوست و رفیق می آیند اما کار خودشان را انجام می دهند، و اینها ایند که برای انسان مصیبت بار می باشند.

«وَتَمْشُونَ»: و شما مشی می کنید و قدم برمی دارید «لِأَهْلِهِ وَوُلْدِهِ»:

علیه اهل بیت و فرزندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) «فِي الْخَمْرِ وَالضَّرَاءِ»: به صورت غیر علنی و در زیر پوشش. صریحاً نمی گوید ما مخالفیم تا مردم بگویند چرا با دختر پیغمبر مخالفید و با او دشمنی می کنید، بلکه در ظاهر خیلی هم اظهار دلسوزی می کنید، اما در پوشش حفظ اسلام و خدمت به مسلمین ضربه خودتان را می زنید.

«خَمْر» اغلب به بیشه زارها گفته می شود؛ وقتی دشمن علنی نیاید،

بلکه از میان درخت‌ها و به صورتی که شما متوجه او نشوید حمله کند و ضربه‌اش را بزند، این را در اصطلاح «خَمَر» می‌گویند. «خَمَر» در اصل به معنای پوشش است. و کلمه «ضراء» بدون تشدید به دو معنا می‌باشد: یکی به معنای بیشه و جنگل، و دیگری به معنای گودالها. دشمن گاهی در پوشش درخت‌ها و جنگل‌ها و در میان علفزارها مخفی می‌شود، و یک وقت هم در پستی‌ها و بلندی‌ها می‌رود و خود را در داخل گودالها مخفی می‌کند. حال اگر معنای اول در نظر باشد، «ضراء» عطف تفسیری^(۱) برای «خَمَر» می‌شود؛ و اگر به معنای «گودال» باشد، معنای جمله این است که شما گاهی در بین درخت‌ها و گاهی در میان گودالها مخفی می‌شوید و ضربه خود را وارد می‌کنید.

صبر بر مصائب

﴿وَنَصِيرُ مِنْكُمْ عَلَىٰ مِثْلِ حَزِّ الْمُدَىٰ﴾

(و ما صبر می‌کنیم از ناحیه شما بر مثل بریدن کاردها.)

«مُدَى» جمع «مُدْيَة» به معنای کارد است، و «حَزَّ» معنایش قطع کردن و بریدن است. شما همانند کارد دل و جگر ما را می‌برید و دل ما را خون می‌کنید، ولی ما صبر می‌کنیم برای این که اسلام حفظ شود، برای این که دشمنان اسلام سوءاستفاده نکنند. «وَنَصِيرُ مِنْكُمْ»: و ما بر ظلم‌ها و ستم‌های شما صبر می‌کنیم «عَلَىٰ مِثْلِ حَزِّ الْمُدَىٰ»: بر مثل بریدن کاردها.

۱- به کلمه یا جمله‌ای که برای تفسیر و تبیین جملات قبل آورده می‌شود «عطف تفسیری» می‌گویند.

﴿وَوَخَزِ السِّنَانَ فِي الْحَشَا﴾

(و فرو رفتن سرنیزه در درون انسان.)

به تیغ یا نیزه‌ای که در بدن انسان فرو می‌رود ولی عمیق و کاری نباشد «وَوَخَزِ» می‌گویند. «حَشَا» به معنای اندرون انسان، و جمع آن «أَحْشَاء» است. یعنی: ما در مقابل ظلم‌های شما همانند کسی که کارد و سرنیزه در بدنش فرو رفته باشد صبر می‌کنیم؛ و اگر مثل شما در فکر قدرت و حکومت بودیم و به مصالح اسلام توجه نداشتیم، چه بسا شیوه دیگری پیش می‌گرفتیم.

شبیبه این سخن حضرت را مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه معروف به شَفَشَقِيَّه این گونه بیان داشته‌اند: «فَصَبَّرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدَى، وَ فِي الْحَلْقِ شَجَا، أَرَىٰ تُرَاثِي نَهْبًا»^(۱) «پس صبر کردم در حالی که خار در چشم، و استخوان در گلو مانده بود، و می‌دیدم که میراث مرا به غارت می‌برند.»

فدک میراث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

﴿وَأَنْتُمْ الْآنَ تَزْعُمُونَ أَنْ لَا إِزْثَ لَنَا، أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ تَبْعُونَ﴾

(و الآن شما چنین می‌پندارید که ما از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ارثی نمی‌بریم! آیا شما حکم

زمان جاهلیت را برگزیده‌اید؟)

یکی از ظلم‌هایی که شما مرتکب شده‌اید این است که می‌گویید ما از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ارث نمی‌بریم و به دروغ به آن حضرت نسبت می‌دهید که

۱- نهج البلاغه، خطبه سوم.

فرموده: «نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ وَ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةٌ»، یعنی: ما طایفه انبیاء هیچ چیزی را ارث باقی نمی‌گذاریم و آنچه از ما باقی می‌ماند صدقه است! این حدیث در واقع ساخته و پرداخته ابوبکر است و می‌خواستند به این بهانه فدک را از حضرت زهرا عليها السلام بگیرند.

«زَعَمَ» به معنای پندار است، یعنی: گفتن چیزی بدون اعتقاد و با شک در صدق و کذب آن. حضرت می‌فرماید: «وَأَنْتُمْ الْآنَ تَزْعُمُونَ أَنْ لَا إِرْثَ لَنَا»: می‌پندارید که ما از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ارث نمی‌بریم! «أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ تَسْبُغُونَ»: آیا حکم جاهلیت را انتخاب کرده‌اید؟ چون در جاهلیت به دخترها ارث نمی‌رسید. من یک وقت در جایی خواندم که در انگلستان به دختر ارث نمی‌دهند و ثروت به پسرها منتقل می‌شود تا لُرد شوند، چون اگر ثروت تقسیم شود، بتدریج افرادی که لُرد هستند از لُردی می‌افتند. در میان عشایر نیز یک وقتی این طوری بود که دخترها از باغ ارث نمی‌بردند و آنها را از سهم باغ محروم می‌کردند، که این حکم جاهلیت بود!

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾^(۱) أَفَلَا تَعْلَمُونَ؟

لو چه کسی بهتر از خدا حکم می‌کند برای کسانی که یقین دارند. آیا شما

نمی‌دانید؟!)

خدای متعال در قرآن حکم کرده است که هم پسر و هم دختر ارث می‌برند و این یک حکم عمومی است، و هیچ جایی نفرموده که دختر از

۱- جمله «أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ» تا «لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»، از آیه ۵۰ سوره مائده اقتباس شده، با این تفاوت که در قرآن «یبغون» آمده است.

ارث پدر محروم است یا این که مثلاً انبیاء استثناء هستند؛ بلکه بعضی آیات دلالت دارد که انبیاء هم مانند مردم دیگر برای فرزندان خود ارث باقی می‌گذارند.

﴿بَلَىٰ قَدْ تَجَلَّىٰ لَكُمْ كَالشَّمْسِ الضَّاحِيَةِ أَنَّىٰ إِبْتُهُ﴾

(آری، برای شما همچون خورشید نوردهنده روشن است که من دختر

پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستم.)

چرا مرا از ارث محروم کرده‌اید؟ این کار با آیات قرآن مخالف است؛ زیرا عموم آیات ارث، دختر را نیز شامل می‌شود و همه می‌دانند که من دختر پیامبرم.

﴿أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ، أَأَغْلَبَ عَلَيَّ [إِرْثِي] إِرْثِيهِ؟﴾

(ای مسلمانان! آیا من بر ارثم مغلوب شوم؟)

«هاء» در «إِرْثِيهِ» هاء سکت^(۱) است، و در قرآن هم کلمه «كِتَابِيهِ»^(۲) و

«حِسَابِيهِ»^(۳) وارد شده که در آنها نیز هاء سکت به آخر کلمه ملحق شده است.

﴿يَا بَنِي أَبِي قُحَافَةَ! أَفِي كِتَابِ اللَّهِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَلَا أَرِثُ أَبِي؟!﴾

(ای پسر ابی قحافه [خطاب به ابوبکر] آیا در کتاب خدا هست که تو از پدرت

۱- «سکت» از «سکوت» است، و هنگامی که می‌خواهند کلمه‌ای را از کلمه بعد جدا کنند به آخر کلمه اول «هاء سکت» اضافه می‌کنند؛ در بعضی موارد در حال وقف، الحاق «هاء سکت» لازم و در مواردی جایز است؛ اگر یک حرف اضافه مثل «باء» در آخر کلمه‌ای باشد نظیر «ارثی» - در متن خطبه - آوردن «هاء» برای وقف جایز می‌باشد.

۲- سوره حاقه (۶۹)، آیات ۱۹ و ۲۵.

۳- سوره حاقه (۶۹)، آیات ۲۰ و ۲۶.

ارث ببری ولی من از پدرم ارث نبرم؟! ^(۱)

اگر ملاک کتاب خداست، در قرآن کریم در مسأله ارث تفاوتی بین پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و غیر پیامبر قائل نشده است.

﴿لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً فَرِيحاً﴾ ^(۲) [عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ] ﴿

(به تحقیق یک سخن دروغی را [به خدا و رسولش] نسبت داده‌ای!)

«فَرِيحٍ» به کلام دروغی می‌گویند که بزرگ و واضح باشد، و از ماده «فَرَى» است به معنای افتراء؛ یعنی: چیز دروغی را به کسی نسبت دادن. اینها به دروغ به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت داده بودند که آن حضرت فرموده ما طایفه پیامبران از خودمان چیزی به ارث باقی نمی‌گذاریم؛ در حالی که حضرت چنین چیزی را نگفته بودند و این حرف بر خلاف صریح آیات قرآنی است، که از آن آیات فهمیده می‌شود که پیامبران نیز همانند مردم دیگر از خود ارث و میراث باقی می‌گذارند.

﴿أَفَعَلَىٰ عَمَدٍ تَرْكُمُ كِتَابَ اللَّهِ وَنَبَذْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ؟﴾

(و شما ای مردم! آیا از روی قصد و عمد کتاب خدا را ترک کرده و پشت سر

انداخته‌اید؟)

یعنی: شما در مقابل قرآن - که صریحاً دلالت دارد بر ارث بردن دختر از پدر و نیز تشابه پیامبران با دیگران در ارث بردن و ارث نهادن -

۱- خطاب حضرت در ابتدای این قسمت از خطبه متوجه همه مسلمانان بود که چنین ظلم بزرگی را دیدند و ساکت و بی تفاوت ماندند، ولی این جمله خطاب به ابوبکر است، و پایان این قسمت باز متوجه مردم است که چگونه در برابر تحریف حکم قرآن ساکت شده‌اند.

۲- سوره مریم (۱۹)، آیه ۲۷، با کمی تغییر.

ایستاده‌اید؛ آیا از روی عمد از قول پیامبر حدیث جعل می‌کنید؟ یا از روی جهالت قرآن را پشت سر انداخته‌اید و به جای قرآن یک روایت مجعول را محور کار خود قرار می‌دهید؟

پیامبران و آیات ارث

حالا در مقابل این حدیث جعلی که ابوبکر و دیگران ساخته و به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت داده بودند، حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ به آیاتی از قرآن تمسک می‌کنند که دلالت می‌کند پیامبران نیز مانند مردم دیگر از خود ارث باقی می‌گذارند، و لذا می‌فرمایند:

[۱] ﴿إِذْ يَقُولُ: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ﴾﴾ ^(۱)

(آنجا که خداوند می‌فرماید: «و سلیمان از داوود ارث برد».)

[۲] ﴿وَقَالَ فِيمَا آتَتْصَّ مِنْ خَيْرِ يَحْيَىٰ بْنِ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

(و خدای متعال در آنجا که داستان یحیی بن زکریا عَلَيْهِ السَّلَامُ را نقل می‌کند

فرموده است:)

﴿إِذْ قَالَ: فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾ ^(۲)

(زمانی که زکریا گفت: «[خدایا] از جانب خودت ولی و جانشینی به من ببخش

که از من و از خاندان یعقوب ارث ببرد».)

«ولیی» یعنی: کسی که پشت سر می‌آید، و «ولیی میّت» هم که

می‌گویند یعنی: کسی که پشت سر میّت می‌آید. «ولایت» و «تَلُو» از یک

۱- سوره نمل (۲۷)، آیه ۱۶. ۲- سوره مریم (۱۹)، آیات ۵ و ۶.

ماده‌اند، «تَلُو» یعنی: آن که در کنار می‌آید، و به «والی» از آن جهت والی می‌گویند که در کنار مردم قرار گرفته و کمبودها را برطرف می‌کند. اگر هم می‌بینید به مولا و عبد - به هر دوی آنها - در اصطلاح و در بعضی روایات «مولا» می‌گویند، چون آن دو در کنار هم قرار می‌گیرند و مولا کمبود عبد را برطرف کرده و عبد هم کمبودهای مولا را برطرف می‌سازد. حالا حضرت زکریا عليه السلام می‌فرماید: «فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا»: «خدایا عنایت کن از جانب خودت به من ولی را که» «يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ»: «از من و از آل یعقوب ارث ببرد».

این دو آیه‌ای که حضرت تلاوت کردند، دلالت دارد بر این که انبیاء نیز از خود ارث باقی گذارده و قانون ارث آنها را هم شامل می‌شود؛ و سه آیه دیگری را که بعد از این به عنوان شاهد می‌آورند، دلالت دارد بر قانون ارث به طور عام و همگانی و این که خویشاوندان از یکدیگر ارث می‌برند و هیچ قید و تخصیصی وجود ندارد. در حقیقت حضرت می‌خواهند به وسیله این آیات، سخن ابوبکر و حدیث جعلی او را رد کرده و پرده از دروغ آنان بردارند.

[۳] ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾^(۱)

(و نیز خدای متعال فرموده است: «و صاحبان رحم [خویشاوندان] بعضی از آنها

نسبت به بعضی دیگر، در کتاب خدا اولی و سزاوارترند».)

این آیه نیز بر عموم ارث دلالت داشته و حضرت زهرا عليها السلام از عموم آن استفاده کرده‌اند که فرقی بین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و دیگران نیست و

۱- سوره انفال (۸)، آیه ۷۵.

همگی مشمول این آیه می‌باشند؛ پس چرا آنان به روایتی که بر خلاف مفاد عموم آیه است تمسک می‌کنند؟

[۴] ﴿وَقَالَ: يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ﴾^(۱)

(و فرموده است: «و سفارش می‌کند خدا شما را درباره فرزندانتان، برای پسر همانند سهم دو دختر باشد».)

این آیه نیز به طور عموم، مسأله ارث و سهم دختر و پسر را معین می‌کند.

[۵] ﴿وَقَالَ: إِنَّ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى

الْمُتَّقِينَ﴾^(۲)

(و نیز خدای متعال فرموده: «[کسی که آثار مرگ را در خود دید] اگر مالی برجای نهاده، باید نسبت به والدین و دیگر نزدیکان خود به آنچه معروف [و تکلیف] است وصیت کند، و این حقی برای پرهیزکاران است».)^(۳)

﴿وَزَعَمْتُمْ أَنَّ لَا حِظَّةَ لِي وَلَا إِرْثَ مِنْ أَبِي وَلَا رَحِمَ بَيْنَنَا﴾^(۴)

(و گمان کرده‌اید که بهره‌ای برای من نیست و نه ارثی از پدرم، و بین ما هیچ

خویشاوندی وجود ندارد!؟)

۱- سوره نساء (۴)، آیه ۱۱. ۲- سوره بقره (۲)، آیه ۱۸۰.

۳- مفاد این آیه نیز والدین و تمام بستگان میت را به طور کلی نسبت به اموال او که به «خیر» تعبیر شده است تا حدودی ذی حق دانسته است؛ هر چند به نظر بعضی از مفسران، آیات ارث ناسخ این آیه‌اند، ولی به هر حال بر اساس آیه فوق حضرت زهرا عليها السلام که قطعاً از اقربا و بستگان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشند خود را نسبت به اموال پیامبر ذی حق می‌دانند، خواه عنوان ارث بر آن گفته شود یا نه.

۴- احتمال دارد که جمله «لا حظوة لي» به آیه ﴿لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ﴾، و «لا إرث من أبي» به آیه ﴿إِنْ تَرَكَ خَيْرًا...﴾ بازگردد، و جمله «لا رحم بیننا» به آیه ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ﴾ مربوط شود.

در این جمله حضرت می‌خواهند بفرمایند که: من هم مانند تمام فرزندان از پدر خود ارث می‌برم و از قانون ارث که همه مردم را شامل می‌شود مستثنی نیستم، ولی شما گمان کرده‌اید که این قانون تنها به شما اختصاص دارد و ما را شامل نمی‌شود و من نمی‌توانم از پدرم ارث ببرم!

وجوه انحرافی در فهم آیات ارث

[۱] ﴿أَفَصَّكُمُ اللَّهُ بِآيَةِ أَخْرَجَ أَبِي [مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ] مِنْهَا؟﴾

(آیا خداوند یک آیه‌ای را به شما اختصاص داده و پدرم [حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ] را از شمول آن آیه استثناء و خارج کرده است؟!)

[۲] ﴿أَمْ هَلْ تَقُولُونَ إِنَّ أَهْلَ مِلَّتَيْنِ لَا يَتَوَارَثَانِ﴾

(یا این که می‌گویید اهل دو ملت و آیین از یکدیگر ارث نمی‌برند؟!)

حضرت بعد از این که این آیات را برای مردم بیان می‌کنند، می‌خواهند به اهل مجلس بفرمایند: شما در مقابل این آیات که همه دلالت بر این حقیقت دارند که پیامبران نیز همانند مردم دیگر از خود ارث باقی می‌گذارند و قانون ارث یک قانون و قاعده عمومی و فراگیر است، چه جوابی دارید که بدهید؟ آیا می‌خواهید بگویید که این آیات دلالت بر مقصود ندارند و خدا این آیات را فقط برای مردم نازل فرموده و شامل پیامبر نمی‌شود؟ یا این که شما چیز دیگری می‌گویید و آن این که اهل دو ملت و آیین از همدیگر ارث نمی‌برند، و فکر می‌کنید دین و آیین من با دین و آیین پدرم فرق داشته است؟!)

﴿وَلَسْتُ أَنَا وَ أَبِي مِنْ أَهْلِ مِلَّةٍ وَاحِدَةٍ؟﴾

(و من و پدرم از یک ملت و آیین واحدی نیستیم؟)

این فرض دنبال فرض دوم است که مثلاً «العیاذ بالله» حضرت زهرا عليها السلام با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اهل یک دین نبوده و در نتیجه توارث بین آنها نباشد!

[۳] ﴿أَمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَ عُمُومِهِ مِنْ أَبِي وَ ابْنِ عَمِّي؟!﴾

(و یا این که شما نسبت به احکام خاص قرآن و عام آن، از پدرم [رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ] و پسر عمویم [علی عليه السلام] داناترید؟!)

(و پسر عمویم [علی عليه السلام] داناترید؟!)

اگر آنها ادعا کنند که ما آیات ارث را قبول داریم و می‌دانیم که خویشاوندان از یکدیگر ارث می‌برند اما می‌گوییم این آیات مخصوص دارند و مخصوص آنها این است که پیامبران از این قاعده استثناء هستند و ارث و میراث ندارند و آنچه پیامبران باقی می‌گذارند صدقه است! حضرت در جوابشان می‌فرماید:

مگر شما نسبت به عام و خاص قرآن، از پدرم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و پسر عمویم علی عليه السلام عالمتر و آگاه‌ترید که چنین ادعایی می‌کنید؟ آیا شما این مخصوص را می‌دانید و علی عليه السلام که برادر و وصی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است آن را بلد نیست؟!)

علت تکیه حضرت بر مسأله ارث

حضرت زهرا عليها السلام در بعضی موارد از فدک به عنوان «نحله»، به معنای «بخشش» یاد کرده و در بعضی جاها نیز آن را به عنوان «ارث» بیان

می‌دارند؛ از جمله در این فراز از خطبه، حضرت خیلی روی مسأله ارث تکیه کرده و در صدد اثبات عمومیت و شمول آن برای همه مردم و حتی انبیاء هستند.

به نظر ما یکی از علل مهمی که حضرت روی مسأله ارث تکیه می‌کنند این است که ابوبکر، عمر و عده‌ای دیگر آمدند و یک حدیث جعلی را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت دادند که آن حضرت فرموده: ما طایفه انبیاء از خود هیچ ارثی باقی نگذاشته و آنچه از ما باقی می‌ماند صدقه است. در حقیقت حضرت می‌خواستند با استدلال به آیات قرآنی، در درجه اول جعلی بودن این حدیث را به اثبات برسانند، و در مرتبه بعد چون ابوبکر و عمر درباره فدک روی مسأله ارث خیلی مانور می‌دادند و با استناد به همین حدیث جعلی می‌گفتند که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چیزی به ارث نمی‌رسد و بنابراین فدک هم مال همه مسلمانان است و به حضرت زهرا عليها السلام تعلق ندارد، حضرت خواستند روی همان مبنای خودشان آنها را رسوا کنند و لذا فرمودند که این حرف شما بر خلاف نص قرآن است و در واقع شما از قرآن و حق منحرف شده‌اید و برای رسیدن به اهداف سیاسی خودتان حدیث جعل می‌کنید.^(۱)

۱- مرحوم مجلسی در این رابطه می‌فرماید: علت تمسک حضرت زهرا عليها السلام به مسأله ارث و آیات آن در این خطبه، این است که ابوبکر ادعای آن حضرت مبنی بر نحل و بخشش بودن فدک را - با این که حضرت امیر عليه السلام بر آن شهادت دادند - رد کرد؛ و لذا حضرت مسأله ارث را که ضروری دین است مطرح کردند، تا ابوبکر نتواند آن را منکر شود. بحار الأنوار، چاپ قدیم، ج ۸، ص ۱۲۰؛ چاپ جدید، ج ۲۹، ص ۲۸۰.

منظور از ارث چیست؟

به حسب ظاهر مراد حضرت از ارثی که در این خطبه مطرح کرده‌اند همان ارث مصطلح است؛ ولی احتمال دارد ارثی را که حضرت می‌فرمایند ارث مصطلح نباشد و شامل مطلق چیزهایی باشد که از ناحیه پدر یا مادر به انسان می‌رسد؛ یعنی: مواردی را هم که در زمان حیات والدین به انسان می‌رسد شامل شود؛ و در حقیقت منظور حضرت از ارث، ارث مصطلح فقهی نیست که تنها پس از فوت پدر یا مادر به فرزندان منتقل می‌گردد، بلکه معنای آن عام و گسترده بوده و شامل «نحله» هم می‌شود. بدین ترتیب تهافت میان آن قسمت از خطبه که حضرت از فدک به عنوان «نحله» یاد می‌کنند، با این قسمت که آن را به عنوان «ارث» مطرح می‌کنند، پیش نمی‌آید.

البته شواهدی هست که این مطلب را تأیید می‌کند که از آن جمله‌اند:

۱- شیعه و سنی نقل کرده‌اند که وقتی آیه ﴿وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾^(۱)

یعنی: «ای پیامبر! حق خویشاوندان را ادا کن.» نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حضرت

زهرا عليها السلام را خواستند و فدک را به ایشان اعطاء کردند.^(۲)

بنابراین از آنجا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در زمان حیات خودشان فدک را

به حضرت زهرا عليها السلام دادند، معلوم می‌شود که تعبیر حضرت از فدک به

۱- سورة اسراء (۱۷)، آیه ۲۶.

۲- برای اطلاع بیشتر در این زمینه به کتاب «دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الاسلامية»، جلد سوم، صفحه ۳۳۰ به بعد مراجعه شود.

عنوان ارث، آن ارث مصطلح در بین ما نیست؛ چرا که در آن صورت فدک باید بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت فاطمه علیها السلام می رسید، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیات خودشان، یعنی چندین سال قبل از رحلت، فدک را به آن حضرت اعطاء کردند.

۲- در روایت دیگری آمده است که امیرالمؤمنین علیه السلام بر ابوبکر وارد شدند در حالی که او در مسجد بود و جمعی از مهاجر و انصار دور او حلقه زده بودند، حضرت امیر علیه السلام خطاب به ابوبکر فرمودند: «یا ابا بکر! لِمَ مَنَعْتَ فَاطِمَةَ مِيرَاثِهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَقَدْ مَلَكَتْهُ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ؟»^(۱) یعنی: «ای ابوبکر! چرا فاطمه علیها السلام را از میراثی که از رسول الله صلی الله علیه و آله برده بود منع کردی؟ و حال آن که فاطمه علیها السلام در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله مالک آن بود.»

در اینجا آن حضرت در یک عبارت و یک جمله، هم لفظ ارث را به کار برده اند و هم می فرمایند که حضرت فاطمه علیها السلام فدک را در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله مالک بوده اند؛ پس معلوم می شود مراد از میراث در اینجا منحصر به آنچه در ذهن ما هست و بعد از مُردن پدر یا مادر به انسان می رسد نبوده، بلکه اعم است و شامل زمان حیات والدین هم می شود؛ چرا که اگر منظور حضرت ارث اصطلاحی باشد، لازمه اش این است که فدک بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت زهرا علیها السلام رسیده باشد، و حال آن که حضرت امیر علیه السلام می فرمایند: «وَقَدْ مَلَكَتْهُ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ» یعنی: حضرت زهرا علیها السلام فدک را در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله مالک بوده اند.

۳- طبق شهادت تاریخ، حضرت زهرا علیها السلام در منطقه فدک تعدادی کارگر و کشاورز داشتند و وقتی ابوبکر می خواست فدک را از آن حضرت غصب کند عده ای مأمور فرستاد تا کارگرهای حضرت زهرا علیها السلام را از آنجا بیرون کنند؛ پس می توان نتیجه گرفت که آن حضرت قبل از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله اختیار فدک را به عهده داشته اند، و این طور نبوده که فدک بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت زهرا علیها السلام رسیده باشد.^(۱)

پس با توجه به این شواهد و قرائن، می توان گفت منظور از ارث آن ارث اصطلاحی که پس از فوت پدر به فرزند می رسد نیست، بلکه شامل مطلق چیزهایی است که از والدین به فرزندان منتقل می شود، چه در زمان حیات ایشان باشد یا بعد از فوت آنان. و این مطلب شاهد عرفی هم دارد که برای تقریب به ذهن عرض می کنم: مثلاً خود ما می گوئیم فلانی هوش و استعداد را از پدرش به ارث برده است، یا شجاعت را از

۱- ممکن است کسی اشکال کند که چه ایرادی دارد بگوئیم نماینده یا کارگرهایی که حضرت زهرا علیها السلام داشته اند، بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله از سوی آن حضرت در منطقه فدک مشغول به فعالیت شدند، یعنی مالکیت فدک توسط حضرت زهرا علیها السلام بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله صورت گرفته و بنابراین مراد از ارث همان ارث مصطلح بوده باشد؟

در جواب این اشکال باید گفت: غصب فدک در مدت بسیار کوتاه پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله صورت پذیرفته و در این مدت کوتاه و با توجه به اوضاع بحرانی پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، بسیار بعید به نظر می رسد که حضرت زهرا علیها السلام اقدام به فرستادن کارگر و نماینده در آن منطقه وسیع کرده باشند؛ علاوه بر این تاریخ و روایات شیعه و سنی تصریح بر این مطلب دارند که فدک در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و توسط آن حضرت به حضرت فاطمه علیها السلام اعطاء شده است و آن حضرت قبل از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در آن منطقه کارگر و وکیل داشته اند.

پدرش به ارث برده، این بدان معنا نیست که پدرش مُرده باشد و بعد فرزند هوش او را به ارث برده باشد، بلکه منظور این است که با این که پدرش زنده است او این هوش و استعداد را به ارث برده، یعنی آن ژنهایی که در نطفه پدر هست سبب شده که هوش و استعداد او به فرزند هم منتقل شود. پس می توان نتیجه گرفت که به هر چیزی که از یک نسل به نسل بعدی منتقل شود، گرچه در زمان حیات نسل قبلی هم باشد، «ارث» گفته می شود.^(۱)

۱- شهید آیت الله صدر در کتاب «فدک» خود یادآور شده است که «میراث همان میراث مصطلح است و ضرورتی نیست که بگوییم حضرت، اول عنوان نحله بودن فدک را مطرح کردند و سپس جنبه میراث بودن آن را، چنانکه اصحاب چنین گفته اند؛ بلکه ترتیب طبیعی این است که حضرت در آغاز مبارزه سیاسی خود با حاکمیت، مسأله توارث را که در اسلام قطعاً ثابت است، مطرح کنند تا بلکه حق خود را از این طریق استیفاء کنند؛ زیرا ارث شامل فدک و خمس و کل ما ترک پیامبر است، ولی ادعای نحله فقط شامل فدک می شود؛ و پس از موفق نشدن در این مرحله، مسأله نحله بودن فدک را مطرح کنند.» (فدک فی التاریخ، صفحه ۸۷).

از طرفی باید گفت: فدک که منطقه یهودی نشین بوده با زور و سلاح فتح نشد، بلکه آن را خود یهودیها به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دادند و از نظر برخی از فقها این گونه اموال متعلق به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و مربوط به همه مسلمانان نیست، بنابراین مشمول قانون ارث می شود. و چون زنان پیامبر از عین زمین ارث نمی برند، قهراً وارث عمده این گونه اموال، حضرت زهرا علیها السلام است. البته می توان گفت «خالصه جات» یعنی: اموالی که با صلح و بدون جنگ به دست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیده، مربوط به مقام و حیثیت ولایت و زعامت پیامبر است و باید بعد از رحلت آن حضرت در اختیار حکومت حقه الهی باشد که حضرت امیر علیه السلام و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام می باشند؛ و اعتراض حضرت زهرا علیها السلام به حاکمیت در مورد فدک، در حقیقت اعتراض به غضب مقام زعامت و امامت است که فدک باید در اختیار آن مقام باشد، و ابوبکر نیز با همین استدلال و به صورت مغالطه فدک را تصاحب کرد؛ زیرا خودش را مصداق حکومت حقه معرفی کرد و مردم را نیز با همین استدلال فریبده ساکت کرد.

هشدار حضرت زهرا علیها السلام

حضرت زهرا علیها السلام در ادامه می فرمایند:

﴿فَدُونُكَهَا مَخْطُومَةٌ مَرْحُومَةٌ تُلْقَاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ﴾

(پس [ای ابوبکر!] بگیر این فدک را افسار زده و جهاز آن بسته شده، تا آن زمان که

در روز رستاخیز تو را ملاقات نماید.)

در آن زمان شتر برای عربها خیلی اهمیت داشته و زندگیشان به آن

وابسته بوده است؛ لذا در زبان عرب خیلی چیزها را به آن تشبیه

می کردند.

حضرت نیز در اینجا فدک را به یک شتر افسار کرده و جهاز بسته

تشبیه می کند که برای سوار شدن آماده است؛ چون شتر را وقتی

می خواهند سوار شوند، هم افسار می کنند و هم جهاز آن را

آماده می سازند. حضرت خطاب به ابوبکر می فرماید: بگیر این شتر

آماده [فدک] را و بر آن سوار شو و هرچه می خواهی بتازان و از آن

استفاده کن! بالاخره قیامتی هم هست، آن وقت در آنجا به حسابها

رسیدگی می شود.

«دونک» اسم فعل^(۱) است و معنای امر همراه با تهدید را دارد، یعنی:

بگیر؛ و ضمیر «ها» در «فدونکها» به فدک بازمی گردد، یعنی: بگیر این

فدک را. «مخطوم» اسم مفعول «خطم» است (صیغه مفرد مؤنث)،

«خطام» آن افساری است که در بینی شتر می کرده اند؛ یعنی: در حالی که

۱- «اسم فعل» به کلمه ای گفته می شود که از نظر لفظ خاصیت اسم را دارد، یعنی

صرف نمی شود، ولی از نظر معنا معنای فعل را داراست.

افسارش زده شده است. «مَرْحُولَةٌ» هم اسم مفعول «رَحَلَ» است، و «رَحَلَ» به آن جهازی می‌گویند که روی شتر می‌گذارند، یعنی: در حالی که جهاز آن بسته شده است. «تَلْقَاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ» آن وقت در روز حشر تو را ملاقات خواهد کرد؛ و بالاخره در آنجا باید جواب غصب فدک را بدهی.

﴿فَنِعْمَ الْحَكَمُ اللَّهُ﴾

(پس چه خوب حکم و داوری است خدا.)

در آنجا حکم و داور خدای متعال است و دیگر جای جو سازی و تبلیغات سوء نیست، و خدا خود بین ما داوری خواهد کرد.

﴿وَالزَّعِيمُ [الغريم] مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ﴾

(وکفیل و پشتیبان [طلبکار] محمد ص است.)

این جمله به دو صورت نقل شده: در بعضی نسخه‌ها آمده است «الزَّعِيمُ»، و در بعضی دیگر «الغريم». «زعیم» در اینجا به معنای کفیل است، یعنی: در قیامت کفیل ما پیامبر ص است - و تو باید جواب این ظلم‌هایی را که به اهل بیتش روا داشتی بدهی - و «غريم» به معنای طلبکار است، یعنی: در آنجا، آن که از تو طلب خواهد کرد شخص پیامبر ص می‌باشد؛ و به نظر می‌رسد معنای دوّم مناسب‌تر باشد. یعنی در روز قیامت طلبکار و طرف حساب تو شخص پیامبر ص می‌باشد، در آن روز پیامبر ص خواهد فرمود فدکی که من به دخترم بخشیدم چرا غصب کردی؟ و تو هستی که باید پاسخگو باشی.

﴿وَالْمَوْعِدُ الْقِيَامَةَ﴾

(و موعده و قرار روز قیامت است.)

ممکن است کلمه «نِعْمَ» بر سر دو جمله فوق نیز درآید، و معنا چنین شود: پس حضرت محمد ص خوب طلب کننده یا کفیلی است، و قیامت خوب موعده است؛ زیرا در آن موعده و نزد کسی چون حضرت محمد ص در قیامت، تمام حقایق بدون تحریف روشن خواهد شد.

﴿وَعِنْدَ السَّاعَةِ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ﴾

(و هنگام قیامت آنان که راه باطل رفتند زیانکار خواهند شد.)

آنهایی که سرمایه را صرف کردند ولی نه تنها بهره‌ای نبردند بلکه سرمایه را نیز از دست دادند، خسران واقعی دیده‌اند. حضرت زهرا ع در اینجا به آیه شریفه ۲۷ از سوره جاثیه^(۱) نظر دارند و اصحاب سقیفه را مصداق این آیه معرفی کرده‌اند که در آن روز متوجه خسران عظیم خود خواهند شد.

﴿وَلَا يَنْفَعُكُمْ إِذْ تَتَدَمُّونَ﴾

(و در آن روز هرچه اظهار پشیمانی کنید سودی نخواهد داشت.)

در اینجا حضرت چند آیه از قرآن برای هشدار به اصحاب سقیفه و دار و دسته ابوبکر می‌خوانند:

۱- ﴿... وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُؤْمِنُ يَوْمَئِذٍ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ﴾ سوره جاثیه (۴۵)، آیه ۲۷.

﴿وَلِكُلِّ نَبِيٍّ مُّسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾^(۱)

(و برای هر خبری وقت وقوعی هست، و به زودی خواهید دانست.)

﴿مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ﴾^(۲)

(هر چه کسی وارد می شود عذابی که خوار می کند او را، و فرود آید بر او عذابی که

پایدار است.)

در اینجا حضرت زهرا علیها السلام ترکیب بدیعی از دو آیه قرآن آورده اند: آیه اول در سوره انعام است که در عبارت قبلی آن را خواندیم، و آیه دوم در سوره زمر، و هر دو آیه حکایت قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که خطاب به قوم خود و مشرکان می گوید: «و برای هر خبری وقت و موعدی است، و به زودی خواهید دانست چه کسی گرفتار عذابی می شود که در این دنیا او را ذلیل و خوار کرده و در روز قیامت هم به عذابی همیشگی دچار خواهد شد.»

مفسران در اینجا گفته اند: منظور از «عَذَابٌ يُخْزِيهِ» عذاب در همین دنیا است که خواری و ذلت و بدبختی است، و مراد از «عَذَابٌ مُّقِيمٌ» عذاب قیامت می باشد؛ برای این که عذاب قیامت است که پایدار و همیشگی است.

البته بعضی از شارحان خطبه، آیه دوم را اقتباسی از آیه ۳۹ سوره هود دانسته اند،^(۳) که درست نیست؛ برای این که در ابتدای این آیه

۱- سوره انعام (۶)، آیه ۶۷. ۲- سوره زمر (۳۹)، آیه ۴۰.

۳- از باب نمونه رجوع کنید به بحار الأنوار، چاپ جدید، ج ۲۹، ص ۲۸۱.

﴿فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾ آمده است. علاوه بر این که این آیه مربوط به قوم نوح علیهم السلام و حکایت گفتار آن حضرت است که خطاب به قوم خود بیان کرده اند و مناسب این مقام نیست.

خلاصه حضرت در اینجا با خواندن این آیات قرآن که از قول پدرشان حضرت محمد صلی الله علیه و آله آمده، می خواهند به اصحاب سقیفه و آنهایی که به حقوق اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله تجاوز کرده اند یادآوری کرده و هشدار بدهند: علاوه بر این که در روز قیامت گرفتار عذاب الهی می شوند، در دنیا هم دچار ذلت و بدبختی خواهند شد. همان گونه که حضرت این مطلب را در خطبه ای که در خانه خود برای زنان مهاجر و انصار ایراد فرموده صراحتاً بیان می کند. اگر با دقت اسباب بدبختی و ذلت مسلمانها در زمان حال و گذشته بررسی گردد، معلوم می شود که ریشه اصلی همه این ذلت ها جریان سقیفه و انحراف مسیر خلافت و حوادث بعد از آن است.

«والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته»

دوس هشتم

سخنی با انصار

تغییر سیاست و تغییر موضع

پیامدهای رحلت پیامبر ﷺ

پیش‌بینی رحلت پیامبر ﷺ در قرآن

پیامبران و سنت الهی مرگ

شکوۀ حضرت زهراء علیها السلام از انصار

سوابق مبارزاتی انصار

ثُمَّ رَمَتْ بِطَرْفِهَا نَحْوَ الْأَنْصَارِ فَقَالَتْ [لَهُمْ]:

يَا مَعْشَرَ النَّقِيبَةِ [الْفَتِيَّةَ الْبَقِيَّةَ]، وَأَعْضَادَ الْمِلَّةِ، وَحَضَنَةَ الْإِسْلَامِ، مَا هَذِهِ الْغَمِيرَةُ فِي حَقِّي وَ السُّنَّةِ عَنْ ظُلَامَتِي؟ أَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَبِي يَقُولُ: «الْمَرْءُ يَحْفَظُ فِي وُلْدِهِ»؟ سَرَعَانَ مَا أَحَدْتُمْ، وَعَجْلَانَ [مَا أَتَيْتُمْ] إِذَا إِهَالَةً، وَ لَكُمْ طَاقَةٌ بِمَا أَحَاوِلُ، وَقُوَّةٌ عَلَيَّ مَا أَطْلُبُ وَأُزَاوِلُ.

أَتَقُولُونَ مَا تَ مُحَمَّدٌ ﷺ؟ فَحَطَبٌ جَلِيلٌ، اسْتَوْسَعَ وَهْنُهُ [وَهَيْئُهُ]، وَاسْتَنْهَرَ فَتَقُهُ، وَ انْتَفَقَ رَتْقُهُ، وَ أَظْلَمَتِ الْأَرْضُ لِغَيْبَتِهِ، وَ انْتَثَرَتِ النُّجُومُ لِمُصِيبَتِهِ، وَ أَكْذَبَتِ الْأَمَالَ، وَ خَشَعَتِ الْجِبَالَ، وَ أَضْيَعَ الْحَرِيمُ، وَ أَزِيلَتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَمَاتِهِ، فَتِلْكَ وَاللَّهِ النَّازِلَةُ الْكُبْرَى، وَ الْمُصِيبَةُ الْعُظْمَى، لَا مِثْلَهَا نَازِلَةٌ، وَ لَا بَاتِقَةٌ عَاجِلَةٌ، أَعْلَنَ بِهَا كِتَابُ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاهُ فِي أَفْتِنَيْكُمْ، فِي مُمَسَاكُمُ وَ مُصْبِحِكُمْ، هُنَا فَا وَ صُرَاخًا، وَ تِلَاوَةً وَ إِحَانًا، وَ لَقَبَلَهُ مَا حَلَّ بِأَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ، حُكْمٌ فَضْلٌ وَ قَضَاءٌ حَتْمٌ: ﴿وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾ (١)

أَيُّهَا بَنِي قَبِيلَةَ! أَأَهْضَمُ ثَرَاثَ أَبِي؟ وَ أَنْتُمْ بِمَرَأَى مِنِّي وَ مَسْمَعِ، وَ مُنْتَدَى وَ مَجْمَعِ؛ تَلْبِسُكُمْ الدَّعْوَةَ، وَ تَشْمَلُكُمْ الْخَبْرَةَ، وَ أَنْتُمْ دَوُو الْعَدَدِ وَ الْعُدَّةِ وَ الْأَدَاةِ وَ الْقُوَّةِ، وَ عِنْدَكُمْ السَّلَاحُ وَ الْجَنَّةُ؛ تُوَفِّقُكُمْ الدَّعْوَةَ فَلَا تُجِيبُونَ، وَ تَأْتِيكُمْ الصَّرْحَةُ فَلَا تُغِيثُونَ، وَ أَنْتُمْ مَوْصُوفُونَ بِالْكَفَاحِ، مَعْرُوفُونَ بِالْخَيْرِ وَ الصَّلَاحِ، وَ النُّخْبَةُ الَّتِي انْتَخَيْتُمْ، وَ الْخَيْرَةُ الَّتِي اخْتِيرْتُمْ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

قَاتَلْتُمُ الْعَرَبَ، وَ تَحَمَلْتُمُ الْكُدَّ وَ التَّعَبَ، وَ نَاطَحْتُمُ الْأُمَّمَ وَ كَافَحْتُمُ الْبُهَمَ؛ لَا تَبْرَحُ أَوْ تَبْرَحُونَ تَأْمُرُكُمْ فَتَأْتِمُرُونَ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ

سخنی با انصار

حضرت زهراء علیها السلام پس از این که سخنان مستدل و عتاب آمیزی با جمع حاضر و ابوبکر در مسجد ایراد فرمودند، روی سخن را به سمت انصار کرده و برای بیدار کردن و توجه دادن آنها به عمق جریان، مطالب دیگری را متذکر می شوند:

«ثُمَّ رَمَتْ بِطَرْفِهَا نَحْوَ الْأَنْصَارِ»

(سپس حضرت نگاه خودشان را به سوی انصار انداختند.)

«طَرْف» هم به معنای چشم است و هم به معنای از گوشه چشم نگاه کردن. شاید از این جمله فهمیده شود که انصار در گوشه خاصی از مسجد نشسته بودند، و حضرت در ادامه خطابه خود روی سخن را متوجه آنان کردند.

«فَقَالَتْ [لَهُمْ]: ﴿يَا مَعْشَرَ النَّقِيبَةِ [الْفَتِيَّةَ الْبَقِيَّةَ]﴾»

(پس خطاب به آنان فرمود: ای جماعت صاحب نفوذ [جوانمردان

باقی مانده!])

این کلام حضرت به سه صورت روایت شده است: در بعضی نسخه ها «النَّقِيبَةُ» آمده و در بعضی «الْفَتِيَّةُ» و در بعضی دیگر «الْبَقِيَّةُ». اگر «يَا مَعْشَرَ

التَّيْبِيَّة» باشد، به معنای «گروه صاحب نفوذ» است. «تُقْبَاء» هم به همین معناست. «الْفِتْيَةِ» هم به معنای جوانان و جوانمردان می‌باشد؛ و اگر «الْبَقِيَّة» باشد، به معنای گروه باقی مانده است، چون بالاخره عده‌ای از مسلمانان و انصار از دنیا رفته و یا به شهادت رسیده بودند و اینها که الآن زنده مانده بودند باقی مانده و یادگار گذشتگان به حساب می‌آمدند. در هر صورت حضرت متوجه گروه انصار شده و آنان را مورد خطاب قرار داده و می‌فرمایند: ای جماعت صاحب نفوذ؛ یا ای گروه جوانمرد؛ یا ای گروه باقی مانده!

﴿وَأَعْضَادَ الْمِلَّةِ﴾

(وای بازوان دین و شریعت!)

«أَعْضَاد» جمع «عَضُد» است، «عَضُد» یعنی: بازو. از باب این که بازو وسیله قدرت انسان است و انسان قدرت خود را به وسیله بازو اعمال می‌کند، حضرت می‌خواهند بفرمایند: شما بازوان شریعت اسلام بودید و شما بودید که اسلام را یاری کردید.

﴿وَحَصْنَةَ الْإِسْلَامِ﴾

(وای حافظان و نگهداران اسلام!)

«حَصْنَةَ» جمع «حَاصِن» به معنای حفظ و نگهداری کردن است؛ و «حَقُّ الْإِحْتِضَانِ» هم از همین باب است، یعنی: حق نگهداری و پرورش کودک. حضرت می‌خواهند بفرمایند: اسلام به واسطه شما و در دامن شما بزرگ شده و توسعه پیدا کرده است. چون انصار بودند که سبب حفظ اسلام گشتند و با پیامبر ﷺ عهد و پیمان بستند و آن

حضرت را به مدینه دعوت کرده و اولین حکومت اسلامی را تشکیل دادند، و در حقیقت با فداکاری اینها بود که نهال نوپای اسلام محکم و پابرجا شد.

روی این اساس حضرت خطاب به آنان می‌فرماید: «وَحَصْنَةَ الْإِسْلَامِ» یعنی: ای حافظان اسلام که اسلام در دامن شما رشد و توسعه پیدا کرد.

﴿مَا هَذِهِ الْغَمِيْرَةُ فِي حَقِّي؟﴾

(چیست این ضعف شما نسبت به حق من؟)

«غَمِيْرَةُ» یعنی: ضعف؛ حضرت در اینجا انصار را مورد توبیخ و سرزنش خود قرار داده و می‌فرمایند: چرا این قدر نسبت به حق من از خود ضعف نشان می‌دهید؟ در واقع می‌خواهند بفرمایند: شما که بازوان ملت اسلام بودید و اسلام در دامن شما رشد پیدا کرد و همواره مطیع پیامبر ﷺ بودید، چگونه است که الآن در مقابل این همه ظلمی که به عترت پیامبرتان می‌شود ساکت نشست‌اید و از حریم آنان دفاع نمی‌کنید؟

مرحوم مجلسی می‌گوید: احتمال دارد «غَمِيْرَةُ» باشد که از «غَمُض» به معنای چشم پوشی کردن می‌آید؛ یعنی: چرا از حق من چشم پوشی می‌کنید؟

﴿وَالسَّنَّةُ عَنْ ظُلَامَتِي؟﴾

(و چیست این چرت و غفلت شما از ظلمی که به من وارد شده است؟)

«سَنَّة» مصدر باب «وَسَنَ، يَوْسَنُ» است، یعنی: چرت زدن، و به معنای غفلت هم به کار رفته است. در قرآن کریم آمده است:

«لَا تَأْخُذْهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ»^(۱) یعنی: «خدا نه چرت می‌زند و نه خواب بر او غلبه می‌کند.» «ظلامه» - با ضمّه - چیزی است که ظالم از مظلوم گرفته و او در صدد پس گرفتن آن است؛ اشاره به فدک دارد.

در اینجا حضرت خطاب به انصار می‌فرمایند: چرا چرتتان برده و از ظلمی که به من وارد شده است چشم برهم گذاشته‌اید؟ ابوبکر و عمر هر کاری بخواهند می‌کنند و شما هیچ نمی‌گویید و خودتان را به خواب زده‌اید!

«أَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَبِي يَقُولُ: «الْمَرْءُ يُحْفَظُ فِي وُلْدِهِ؟»

(آیا پدرم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نمی‌فرمود: «[حرمت] هر مردی در [احترام به]

اولادش حفظ می‌شود»؟)

یعنی: اگر می‌خواهید حرمت و موقعیت آن شخصی که فوت کرده است محفوظ باشد به اولاد او احترام کنید، حرمت فرزندان را رعایت کنید؛ زیرا اولاد، یادگاران او هستند؛ و اگر شما بخواهید به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ احترام کنید، باید حرمت اولاد او را نگاه دارید، از حقوق اهل بیتش دفاع کنید؛ و لذا ما دستور داریم به سادات احترام کنیم، چون آنان اولاد پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستند و احترام گذاشتن ما در حقیقت احترام به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.^(۲)

۱- سورة بقره (۲)، آیه ۲۵۵.

۲- همان‌گونه که بیان شد احترام به سادات لازم است و باید حرمت ایشان محفوظ باشد، اما این بدان معنا نیست که سادات از لحاظ حقوقی با دیگر افراد جامعه فرق داشته و دارای برتری خاصی باشند؛ چرا که طبق احکام اسلام، همه افراد ص

تغییر سیاست و تغییر موضع

«سَرَّعَانَ مَا أَخَذْتُمْ»

(چه سریع شما بدعت و حادثه آفریدید!)

«سَرَّعَانَ» و «عَجَلَانَ» هر دو اسم فعل هستند، به معنای سرعت و

عجله که همراه با تعجب است، یعنی: چه زود و چه با عجله!

شما همراه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودید، طرفدار حق بودید، ولی یک دفعه

عوض شدید و روش خود را تغییر دادید و شرایط سیاسی شما را تحت

تأثیر قرار داد و کارهایی کردید که سابقه نداشت.

«وَعَجَلَانَ [مَا أَتَيْتُمْ] ذَا إِهَالَةٍ»^(۱)

(و چه زود تغییر موضع دادید! [کار را تمام کردید!])

«عَجَلَانَ» اسم فعل است و «ذَا» اسم اشاره و فاعل آن؛ و «إِهَالَةٌ»

منسوب است به عنوان تمیز و یا به عنوان حال، و به معنای چربی و پیه است.

جامعه اسلامی از لحاظ حقوقی برابر و مساوی می‌باشند. و نیز احترام به سادات به این معنا نیست که ایشان نزد خدای متعال دارای قرب و منزلت بیشتری هستند، چرا که به فرموده قرآن کریم: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقِيكُمْ» و به فرموده رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: سید قریشی بر سیاه حبشی هیچ شرافتی ندارد مگر به تقوای الهی. آری، سادات یادگاران و فرزندان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستند و از آن جهت که یک نوع پیوند نسبی با آن حضرت دارند و به فرموده پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الْمَرْءُ يُحْفَظُ فِي وُلْدِهِ» باید به آنان احترام گذاشت و حریم ایشان را نگاه داشت، چرا که احترام به فرزند در حقیقت تکریم پدر است.

۱- در نسخه ابن ابی‌الحدید چنین آمده: «عَجَلَانَ مَا أَتَيْتُمْ»، یعنی: و چه زود کار را تمام کردید؛ و این با سیاق کلام حضرت مناسب‌تر است.

همیشه بزرگان در خطابه‌هایشان از مثل‌های معروفِ زمان خود استفاده می‌کنند و در اینجا هم حضرت مثل معروف «عجلان ذاهالة» را به کار برده‌اند. وجه تمثیل این است که نقل کرده‌اند فردی یک بزی داشت که خیلی لاغر و مُردنی بود و از بینی آن آب و خلط می‌ریخت، به او گفتند: بز تو خیلی لاغر است، این چیست که از بینی آن بیرون می‌آید؟ گفت: این چربی اوست که از بینی‌اش بیرون آمده! و به همین علت لاغر شده است! پس در جواب آن مرد گفتند: «عجلان ذاهالة» یعنی: چقدر چربی‌های بدنش زود به زود می‌آید و به مُردن نزدیک می‌شود!

این یک ضرب‌المثل است، و هر چیزی که سریع انجام شود یا هرکسی که سریع تغییر موضع دهد این مثل را برایش می‌آورند. در حقیقت حضرت با آوردن این مثل می‌خواهند بفرمایند که: شما بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) خیلی سریع عوض شده و به یک افراد فرصت طلب و بی‌شخصیت تبدیل شدید که برای چند روز دنیا، پایمال شدن حق را مشاهده می‌کنید ولی دم بر نمی‌آورید.

آنگاه حضرت در ادامه می‌فرمایند:

﴿وَلَكُمْ طَاقَةٌ بِمَا أَحَاوِلُ﴾

(در حالی که شما به آن چیزی که من می‌خواهم طاقت و توانایی دارید.)

«أحاولُ» متکلم وحده از باب «حَاوَلُ، يُحَاوِلُ» به معنای قصد کردن و خواستن است. یعنی: اگر شما در برابر ابوبکر بایستید او هیچ کاری نمی‌تواند بکند، شما هستید که با سلام و صلوات او را همراهی می‌کنید. شما اگر بخواهید، قوت و توان آن را دارید که جلوی بدعت‌ها و

خلاف‌ها را بگیرید و نگذارید حقوق اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) پایمال شود و مرا در انجام این خواسته‌ام یاری کنید.

﴿وَقُوَّةٌ عَلَيَّ مَا أَطْلُبُ وَأُزَاوِلُ﴾

(قوت و نیرو دارید بر انجام آنچه من طلب می‌کنم و دنبال آن هستم.)

«أزاولُ» متکلم وحده از باب «زَاوَلُ، يُزَاوِلُ، مُزَاوَلَةٌ» است به معنای ادامه‌دادن در طلب کردن چیزی. حضرت می‌فرماید: شما می‌توانید در آنچه که من دنبالش را گرفته‌ام از من دفاع کنید، ولی ساکت نشسته‌اید. از این جمله اصرار و پیگیری آن حضرت در احقاق حق اهل بیت (علیهم السلام) و مقاومت ایشان در برابر خطرات به خوبی فهمیده می‌شود.

خوب ممکن است کسی بگوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) رحلت کرده و وحی منقطع شده است و ما دیگر وظیفه‌ای نداریم!

لذا حضرت برای دفع چنین توهمی می‌فرمایند:

﴿أَتَقُولُونَ مَا تَمْحَدُ مُحَمَّدٌ (صلی الله علیه و آله)؟﴾

(آیا می‌گویید که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از دنیا رفته است؟)

آیا این که سستی می‌کنید و در دفاع از حق تعلل می‌ورزید، به خاطر این است که فکر می‌کنید چون پیامبر (صلی الله علیه و آله) از دنیا رفته است، دیگر شما هیچ وظیفه‌ای ندارید؟! این خیلی حرف تعجب‌آوری است! با رفتن پیامبر (صلی الله علیه و آله) که وظیفه شما عوض نمی‌شود! رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) گرچه مصیبت خیلی بزرگی است و عظمت آن قابل وصف نیست، ولی هیچ‌گاه تکلیف شما عوض نمی‌شود و مسئولیت را از دوش شما بر نمی‌دارد.

پیامدهای رحلت پیامبر ص

﴿فَخَطْبُ جَلِيلٌ﴾

(پس [رحلت پیامبر ص] رویداد و امر بزرگی است.)

«خَطْبٌ» به شأن و امر مهم گفته می‌شود؛ و به حسب استعمال، در امور مهم و ناخوشایند مثل مصیبت بزرگ آورده می‌شود.

﴿[۱] اَسْتَوْسَعَ وَهْنُهُ وَهْيُهُ﴾

(ضعف و سستی [شکاف] گسترده و فراگیر شد.)

در بعضی از نسخه‌ها «وَهْنُهُ» آمده، ولی در بلاغات النساء «وَهْيُهُ» آمده است. در صورت اول یعنی: ضعف و سستی‌ای که بر اثر این مصیبت به وجود آمده گسترده و فراگیر است؛ ولی در صورت دوم یعنی: پارگی و شکافی که بر اثر مصیبت رحلت پیامبر ص ایجاد شده وسیع است. مقصود حضرت این است که با رحلت شخصیت بزرگی همچون پیامبر اکرم ص که وجودش مایه قوت و استحکام جامعه اسلامی بود، چنان خلأ و شکافی ایجاد شد که بر اثر آن، ضعف و سستی بر پیکر امت اسلام عارض گشته و در همه سطوح جامعه گسترش یافته است.

﴿[۲] وَاسْتَنْهَرَ قَتْنُهُ﴾

(و شکاف وسیع و بزرگی ایجاد شد.)

(«اسْتَنْهَرَ» از «نَهَرَ» است، به معنای وسعت و فراخی؛ و «قَتْنٌ» به معنای

جدایی و شکافته شدن است. یعنی: با رحلت پیامبر ص شکاف بزرگی ایجاد شد. در روایت آمده است: «إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ الْفَقِيهَ ثَلَمَ فِي الْإِسْلَامِ ثَلْمَةٌ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ»^(۱) یعنی: «وقتی مؤمن فقیهی از دنیا می‌رود، شکافی در اسلام ایجاد می‌شود که چیزی آن را پر نمی‌کند.» در روایت تعبیر «ثَلْمَةٌ» آمده است، یعنی: ترک و شکاف؛ ولی حضرت زهرا ع در اینجا تعبیر به «فَتَقٌ» کرده‌اند و می‌فرمایند: با رحلت پیامبر ص شکاف خیلی وسیع و بزرگی ایجاد شد.

﴿[۳] وَانْفَتَقَ رَتْقُهُ﴾

(و آن پیوستگی که وجود داشت شکاف پیدا کرد.)

«انْفِتَاقٌ» یعنی: شکاف، و «رَتْقٌ» یعنی: پیوستگی و اتصال؛ در آیه قرآن نیز آمده است: «أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا»^(۲) یعنی: «آسمانها و زمین به هم چسبیده و متصل بودند، پس ما آنها را جدا کردیم.» ظاهر این آیه فرضیه علم هیئت امروز را تأیید می‌کند که کره زمین و سیارات دیگر همگی با خورشید یک چیز بوده‌اند، به شکل یک شعله آتش؛ سپس از هم جدا شده و هر کدام در مداری قرار گرفته‌اند و پس از آن منجمد شده و شرایط زندگی بشر در روی زمین به وجود آمده است.

حضرت در اینجا اشاره دارند به این که آن اتحاد و همبستگی که در زمان پیامبر ص وجود داشت، با رحلت ایشان شکاف برداشته و مسلمانان دچار تفرقه و اختلاف شدند.

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۸، حدیث ۲. ۲- سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۳۰.

[۴] ﴿وَأَظْلَمَتِ الْأَرْضُ لَغَيْبَتِهِ﴾

(و زمین با غیبت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تیره و تاریک شد.)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مشعلدار هدایت انسانها بودند و با رحلت ایشان نور هدایت و مشعل رسالت خاموش گشت. در قرآن هم در وصف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده: ﴿وَسِرَاجًا مُنِيرًا﴾^(۱) یعنی: «و چراغ فروزان و تابناک.»

[۵] ﴿وَأَنْتَرَّتِ النُّجُومُ لِمُصِيبَتِهِ﴾

(و از مصیبت رحلت آن حضرت ستاره‌ها پراکنده شدند.)

این کلمات همه شدت مصیبت رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را می‌رساند و کنایه از این است که گویا قیامتی برپا شد و همه عالم از مصیبت رحلت ایشان متأثر شدند.

[۶] ﴿وَأَكْدَتِ الْأَمَالَ﴾

(و آرزوها به ناکامی و ناامیدی کشیده شد.)

«کَدِي» که ریشه «أَكْدَتِ» است، به معنای بخل و رزیدن و عطانکردن می‌باشد، ولی به باب افعال که می‌رود به معنای ناکامی و ناامیدی هم استعمال می‌شود.

مسلمانها به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امید بسته بودند و آرزوهای زیادی داشتند، ولی با رحلت آن حضرت آرزوهایشان ناکام ماند. طبق وعده‌های قرآنی و گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مسلمانان امید داشتند که تمام مردم روی زمین

۱- سوره احزاب (۳۳)، آیه ۴۶.

به اسلام و عدالت روی آورده و عدالت و توحید در زمین پیاده شود، ولی رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حوادث بعد از آن که ناشی از حب دنیا و ریاست و قدرت عده‌ای فرصت طلب بود، همه امیدها را به یأس مبدل ساخت و طرفداران عدالت و توحید خانه‌نشین و قربانی شدند.

[۷] ﴿وَوَخَّشَعَتِ الْجِبَالَ﴾

(و کوهها خاشع شدند.)

این تعبیر حضرت کنایه است؛ خاشع شدن کوهها یا اشاره به شدت مصیبت رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و یا این که اشاره به سستی و ضعفی است که افراد نشان دادند؛ یعنی: کسانی که در گذشته همچون کوه محکم در مقابل حوادث ایستادند، امروز همگی سست و ضعیف شده‌اند.

[۸] ﴿وَأَضْيَعِ الْحَرِيمَ﴾

(و حریم ضایع شد.)

یعنی: سیاست‌بازان حاکم کاری کردند که حریم پیامبر که همان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام هستند، در معرض هتک و توهین قرار بگیرند. کسانی که باید حامی و مدافع مکتب و حقایق اسلام و قرآن باشند و خطر دشمن را دفع کنند، خود باعث تحریف حقایق و ایجاد بدعت‌ها و پایمال شدن حقوق اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شدند.

[۹] ﴿وَأَزِيلَتِ الْحُرْمَةَ عِنْدَ مَمَاتِهِ﴾

(و حرمت با رحلت او زایل شد.)

یعنی: شما با این کاری که کردید حریم خانه پیامبر صلی الله علیه و آله را از بین بردید. اصلاً خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام پایگاه اسلام بود، ولی بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله یک مشت رجاله را مأمور کردند تا به اسم دفاع از خلافت و اسلام بیایند حریم اهل بیت را بشکنند و به حضرت زهرا عليها السلام جسارت کنند، که در حقیقت با این اعمالشان حرمت‌ها را شکستند و اساس هزاران ظلم و جنایت را در طول تاریخ اسلام بنا نهادند.

﴿فَتِلْكَ وَاللَّهِ النَّازِلَةُ الْكُبْرَىٰ وَالْمُصِيبَةُ الْعُظْمَىٰ﴾

(پس آن به خدا سوگند پیشامد و مصیبت بزرگی است.)

حضرت زهرا عليها السلام بدون دلیل و بی جهت رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله را به بزرگی و عظمت یاد نمی‌کنند، برای این که عظمت و بزرگی حوادث بستگی به عظمت افراد دارد و اگر بررسی کنیم در می‌یابیم که شخصیتی به عظمت و بزرگی پیامبر صلی الله علیه و آله در تاریخ نیامده و به مانند او در تاریخ و جامعه تأثیرگذار نبوده است؛ پس به همین نسبت مرگ او هم رخدادی بزرگ و مصیبتی جبران‌ناپذیر است و هیچ مصیبتی بدین پایه نمی‌رسد.

﴿لَا مِثْلَهَا نَازِلَةٌ وَلَا بَأْتِقَةٌ عَاجِلَةٌ﴾

(هیچ مصیبتی بدین پایه فرود نیامده و هیچ بلایی در این دنیا به مانند آن نیست.) «بأتیقة» به مصیبت و بلای بزرگ می‌گویند. «عاجلة» یعنی: شتابان، زمان حال و اکنون؛ و به همین معنا به دنیا «عاجلة» می‌گویند؛ و در قرآن کریم هم آمده: ﴿يُحِثُّونَ الْعَاجِلَةَ﴾^(۱) یعنی: «دنیا را دوست دارند.»

در اینجا حضرت می‌فرماید: هیچ مصیبتی برای بشریت بزرگتر از مصیبت رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله نیامده و نخواهد آمد.

پیش‌بینی رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در قرآن

﴿أَعْلَنَ بِهَا كِتَابَ اللَّهِ - جَلَّ ثَنَاؤُهُ - فِي أَفْنِيَّتِكُمْ﴾

(این مصیبت را کتاب خدای - برتر از ثنا - در اطراف خانه‌هایتان اعلام کرد.)

حضرت می‌خواهند بفرمایند: در عین حالی که مصیبت رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله خیلی بزرگ است، اما خدا آن را قبلاً خبر داده بود. در واقع مرگ یک چیز تازه‌ای نیست و پیامبران گذشته نیز از دنیا رفته‌اند. شما خیال نکنید پیغمبر صلی الله علیه و آله که از دنیا رفت دیگر همه چیز تمام شده و هیچ وظیفه‌ای به عهده شما نمی‌باشد. رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله را خود قرآن خبر داده و مرگ یک امر طبیعی است و تکلیف شما را عوض نمی‌کند. «أَعْلَنَ بِهَا»: مصیبت رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله را اعلام کرده است «كِتَابَ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ»: کتاب خدای - برتر از ثنا و ستایش - [قرآن] «فِي أَفْنِيَّتِكُمْ»: در اطراف خانه‌هایتان؛ «أَفْنِيَّة» جمع «فناء» است و به معنای آستانه و جلوی خانه می‌باشد.

این جمله حضرت شاید اشاره به این باشد که شما گروه مهاجر و انصار که قرآن می‌خواندید و صدای قرآن از اطراف خانه‌هایتان بلند بود، مگر خدا در همین قرآن فرموده: ﴿أَفَأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾^(۱) «آیا اگر پیامبر صلی الله علیه و آله بمیرد یا کشته شود، شما مردم

به همان حال سابق باز خواهید گشت؟» حال چگونه است که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شما به یکباره عوض شده‌اید و سفارشهای قرآن را زیر پا گذاشته‌اید؟!

شاید این کلام گوشه‌ای هم به عمر داشته باشد. نقل کرده‌اند وقتی او شنید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفته است، عصبانی شد و گفت: مگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌میرد؟! به او گفتند: قرآن خبر از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داده، آن وقت تو می‌گویی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌میرد؟! ^(۱)

﴿ فِي مُمَسَاكُمُ و مُصْبِحِكُمْ ﴾

(در شبانگاهتان و صبحگاهتان..)

«مُصْبِحُ» و «مُمَسِي» هر دو یا معنای مصدری دارند و یا اسم زمان و مکان هستند و به معنای «صبحگاه» و «شبانگاه» می‌باشند. یعنی: قرآن را شما صبح و شب می‌خواندید و از مضامین آن اطلاع داشتید.

﴿ هُتَافًا و صُرَاخًا، وَ تِلَاوَةً و إِلْحَانًا ﴾

(با صدای بلند و باناله و فریاد، و با تلاوت و با نغمه و آهنگ..)

یعنی: یک عده از شما با صدای بلند قرآن را تلاوت می‌کردند و عده دیگر باناله و همراه با فریاد، و عده‌ای دیگر به صورت معمولی و عده‌ای نیز با صوت و آهنگ قرآن را می‌خواندند.

۱- البته بعضی از مورخان معتقدند این گفتار عمر یک کار سیاسی بود؛ زیرا هنگامی که او چنین سخنی گفت، هنوز اصحاب سقیفه برای مسأله رهبری نتوانسته بودند به تصمیم مطلوبی برسند و عمر می‌خواست اعلام رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تا زمان تصمیم‌گیری قطعی به تأخیر افتد؛ و لذا پس از تصمیم، رحلت آن حضرت فوراً اعلام شد و به دنبال آن سقیفه کار خود را عملی کرد.

«الْحَانُ» به فتح همزه، جمع «لحن» است و به معنای صوت نیکوست، و «إِلْحَانُ» به کسر همزه مصدر است که هم به معنای خواندن با آهنگ و هم به معنای افهام آمده است و در این صورت با کلمات قبلی حضرت که وزن مصدری دارند تناسب دارد، ضمن این که حضرت می‌خواهند بفرمایند: بعضی از شما در عین حالی که قرآن را می‌خواندید مطالب آن را هم تفسیر کرده و توضیح می‌دادید و به دیگران می‌فهمانید. خلاصه صوت قرآن در گوش همه شما طنین‌انداز بود و شما می‌دانستید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز از دنیا خواهد رفت، این یک پدیده تازه‌ای نبوده است؛ در عین حالی که مصیبت رحلت آن حضرت بزرگ است، اما مسأله تازه‌ای نیست و قرآن قبلاً از وقوع این حادثه خبر داده است، و رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تکلیف و وظیفه شما را عوض نمی‌کند.

پیامبران و سنت الهی مرگ

﴿ وَ لَقَبْلَهُ مَا حَلَّ بِأَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ ﴾

(و قبل از این بر پیامبران خدا و رسولانش چه گذشته است؟)

قبل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پیامبران و فرستادگان دیگر خدا چه سرنوشتی داشتند؟ مگر نه این بود که همه آنان قبض روح شدند؟ پس مرگ یک مسأله تازه‌ای نیست و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز مانند همه پیامبران و همه انسانها باید روزی این دنیا را وداع می‌کرد.

﴿ حَكْمٌ قَطْعٌ و قَضَاءٌ حَتْمٌ ﴾

(حکم قطعی و قضای حتمی است..)

مرگ حکم و قضای حتمی خداوند است و همه انسانها محکوم به مرگ هستند. قرآن کریم با صراحت می‌فرماید: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾^(۱) یعنی: «همه جانداران طعم و مزه مرگ را خواهند چشید.» و پیامبر اکرم ص نیز از این قاعده مستثنی نیستند، بلکه در قرآن به صراحت آمده است: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾^(۲) یعنی: «ای پیامبر! تو می‌میری و آنها نیز می‌میرند.»

حضرت در ادامه به آیه شریفه قرآن که دلالت بر رحلت پیامبر ص دارد اشاره کرده و می‌فرماید:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾^(۳)

(و نیست محمد ص مگر پیامبری که همانا پیش از او پیامبران درگذشتند، آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به گذشته خود باز می‌گردید؟)

در حقیقت خدا در قرآن پیش‌بینی کرده که بعد از رحلت پیامبر ص بیشتر مردم به گذشته خودشان - یعنی به آداب و رسوم دوران جاهلیت - بازمی‌گردند. در بعضی روایات ما آمده است: «إِذْ تَدَّ النَّاسُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ إِلَّا ثَلَاثَةً [أَوْ أَرْبَعَةً]» یعنی: «بعد از پیامبر اکرم ص مردم همه به گذشته خودشان بازگشتند مگر سه یا چهار نفر.» در بعضی روایات سه نفر ذکر شده و در بعضی دیگر چهار نفر بیان شده است.

همچنین در روایات شیعه و سنی - از جمله در کتاب «صحیح بخاری» - آمده است:

۱- سورة آل عمران (۳)، آیه ۱۸۵.

۲- سورة زمر (۳۹)، آیه ۳۰.

۳- سورة آل عمران (۳)، آیه ۱۴۴.

پیامبر ص در روز قیامت مشاهده می‌کنند که اصحابشان را به طرف شمال (جهنم) می‌برند، دست به دعا برداشته و می‌فرمایند: «يَا رَبِّ أَصِحَّابِي»: «خدایا! اصحاب من را نجات بده.» خدا می‌فرماید: «إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَخَذْتُوا بَعْدَكَ»: «نمی‌دانی اینها بعد از تو چه کردند!» بعد پیامبر ص می‌فرماید: ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ﴾^(۱) «تا من در میان آنان بودم بر آنان گواه بودم؛ پس زمانی که تو جان مرا گرفتی تو خود بر آنان مراقب و نگهبان بودی.»

این حدیث هم در کتاب «صحیح بخاری»^(۲) آمده است و هم کتاب «سنن ترمذی»^(۳) آن را نقل کرده است و دلالت دارد بر این که عده‌ای از اصحاب پیامبر ص بعد از رحلت آن حضرت عوض شدند و از راه و شیوه پیامبر ص دست برداشتند؛ با این حال تعجب می‌کنم که چرا اهل سنت این همه روی اصحاب پیامبر ص تکیه می‌کنند و می‌گویند قول آنها حجت است و همانند قول پیامبر ص مورد استناد قرار می‌دهند؟

حضرت می‌فرمایند: هرکس عقب‌گرد کرد و به دوران جاهلیت برگشت، خیال نکند به خدا ضرری رسانده است، بلکه به خودش ضرر زده است؛ لذا حضرت در ادامه بیان آیه شریفه می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنِ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا﴾

(و هرکس به دو پاشنه پایش برگردد [یعنی: به عقب برگردد] هیچ ضرری به خدا

نمی‌رساند.)

۱- سورة مائدة (۵)، آیه ۱۱۷.

۲- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۲۷، ذیل تفسیر آیه ۱۱۷ سورة مائدة.

۳- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۴، تفسیر سورة انبیاء.

﴿وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾^(۱)

(و به زودی خداوند شکرگزاران را پاداش می دهد.)

خداوند در این آیه که حضرت زهرا عليها السلام به آن تمسک کرده اند، هم به آنهایی که نعمت های خدا را ناسپاسی کرده اند و هم به افراد شاکر اشاره می کند. در مورد دسته اول فرموده: کسانی که بعد از روبرو شدن با نعمت اسلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم (که در حقیقت «رحمة للعالمین» بود) به عقب برگشته و ارزشهای اسلامی را زیر پا نهاده اند، بدانند که تنها به خود ضرر زده اند و هرگز به خداوند ضرری نمی زنند؛ و در مورد شاکران که تحت تأثیر جو سازیها قرار نگرفتند و در هر حال از حق و عدالت دفاع کردند فرموده: به زودی پاداش نیک خواهند دید.

شکوه حضرت زهرا عليها السلام از انصار

﴿أَيُّهَا بَنِي قَيْلَةَ!﴾

(دور است از شما ای فرزندان «قيلة»!)

«أَيُّهَا» اسم فعل است، یعنی: «هیئات»، و این کلمه به معنای دور بودن و بعید بودن یک امری استعمال می شود. و «قَيْلَةَ» نام زنی بوده که نسل طایفه اوس و خزرج به او می رسید. مخاطب حضرت در حقیقت «انصار» هستند و انصار همان طایفه اوس و خزرج بودند که با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کردند و آن حضرت را به مدینه - یثرب آن زمان -

۱- سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۴۴.

دعوت کردند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پس از مهاجرت به مدینه اولین حکومت اسلامی را در آنجا تشکیل دادند.

﴿أَأَهْضَمُ تَرَاثَ أَبِي؟﴾

(آیا باید میراث من از پدرم غصب شده و خورده شود؟)

یعنی: آیا باید شرایطی پیش آید که در حکومت اسلامی حق دختر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم غصب شده و خورده شود و کسی از او دفاع نکند؟

﴿وَأَنْتُمْ بِمَرَأَىٰ مِنِّي وَ مَسْمَعٍ وَ مُتْتَدِيٍّ وَ مَجْمَعٍ﴾

(در حالی که شما در جلوی دیدگان من هستید و صدایتان را می شنوم، و در یک

اجتماع قرار داریم!)

«مُتْتَدِيٍّ» اسم مکان از «إنتدی» است و به معنای محل جمع و اجتماع

می باشد؛ «دارالندوة» هم که می گویند یعنی: محل اجتماع.

خلاصه حضرت می فرمایند: شما در جلوی دیدگان من هستید، من

شما را می بینم و صدایتان را می شنوم و در یک اجتماع قرار داریم، شما

می بینید که به من ظلم می شود و حق من پایمال می گردد، آن وقت من

شما را دعوت می کنم ولی شما گوش نمی دهید! یعنی: شما با آن

سابقه ای که با ما داشتید و همه در یک صف بودیم، حالا باید اوضاع

سیاسی شما را آن قدر عوض کند که نتوانید یا نخواهید از حق مشروع

من دفاع کنید؟!)

﴿تَلْبَسُكُمُ الدَّعْوَةُ، وَ تَسْمَلُكُمُ الْخَبْرَةُ﴾

(دعوت من شما را فرا گرفته، و خبر آن شما را احاطه کرده است.)

یعنی: همه شما خبر دارید و می دانید که چه ظلم هایی به ما شده و چه حرمت شکنی هایی صورت گرفته است؛ و فردا در پیشگاه عدل خداوند و تاریخ نمی توانید بگویید ما از ظلم هایی که به دختر پیامبر و اهل بیت علیهم السلام وارد شد بی خبر بودیم.

﴿وَأَنْتُمْ ذُووُ الْعُدَدِ وَالْعُدَّةِ وَالْأَدَاةِ وَالْقُوَّةِ﴾

(و حال آن که شما دارای عدّه و عُدّه و ابزار و نیرو هستید.)

«عُدَّة» یعنی: عدد و جمعیت، و «عُدَّة» به چیزی که وسیله نیروی انسان باشد می گویند، مانند نفوذ کلمه و اعتبار اجتماعی. «أداة» به معنای ابزار و وسایل است، و «قُوَّة» نیز به معنای نیرو می باشد. یعنی: شما هم عددتان زیاد است و هم شمشیر و ابزار و نیرو دارید، و با این که می بینید به دختر پیامبرتان ظلم می شود نظاره گر هستید و سکوت می کنید.

﴿وَعِنْدَكُمْ السَّلَاحُ وَالْجُنَّةُ﴾

(و نزد شما سلاح و سپر می باشد.)

«جُنَّة» یعنی: سپر؛ مقصود این است که شما از نظر سلاح و دفاع مجهز هستید، چرا از قدرت حکومت می ترسید؟

﴿تُؤَافِيكُمْ الدَّعْوَةُ فَلَا تُجِيبُونَ﴾

(پشت سر هم دعوت به طرف شما می آید اما اجابت نمی کنید!)

از این جمله معلوم می شود که مولا علی علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام خیلی مردم را دعوت کرده بودند، ولی آنان گوش ندادند و لبیک نگفتند. بنابراین عذری پیش خداوند ندارند، زیرا از مظلومیت اهل بیت علیهم السلام

مطلع شده بودند، ولی به دلیل ترس یا امید مقام و نفع مادی ساکت شدند.

﴿وَتَأْتِيكُمْ الصَّرْحَةُ فَلَا تُغِيثُونَ﴾

(و صدای فریاد و دادخواهی به شما می رسد ولی دادرسی نمی کنید!)

مقصود از صدای فریاد، خطبه ها و استمدادهای امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام است.

سوابق مبارزاتی انصار

﴿وَأَنْتُمْ مَوْصُوفُونَ بِالْكِفَاحِ، مَعْرُوفُونَ بِالْخَيْرِ وَالصَّلَاحِ﴾

(با این که شما به جنگاوری و دلیری توصیف شده اید، و به نیکی و درستکاری

معروف هستید.)

«كِفَاح» به جنگیدن بدون سپر گفته می شود، و اشاره به شجاعت آنان

است. یعنی: شما که اهل ترس نبودید، پس چه شده است که اکنون می ترسید؟

﴿وَالنُّخْبَةُ الَّتِي انْتُخِبْتُ﴾

(و نخبه هایی هستید که از بین مردم انتخاب شده اید.)

یعنی: شما افراد عادی نبودید، بلکه افراد با شخصیتی بودید،

در حقیقت برگزیدگان مردم به حساب می آمدید.

﴿وَالْخَيْرَةُ الَّتِي اخْتِيرْتُ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ﴾

(و آن مردان برگزیده ای هستید که برای ما اهل بیت گزینش شده اید.)

یعنی: شما در بین توده مردم امتیازاتی داشتید و حامی ما اهل بیت

بودید، حامی پیغمبر ص بودید، مدافع ما بودید، حالا یک دفعه همه تان عوض شدید و به ما پشت کردید.

﴿قَاتَلْتُمُ الْعَرَبَ، وَ تَحَمَّلْتُمُ الْكَدَّ وَ التَّعَبَ﴾

(شما با اعراب [مشرك] جنگیدید، و سختی‌ها و رنج‌ها را تحمل کردید.)

یعنی: شما در خدمت به اسلام سابقه طولانی دارید و در صحنه‌های خطرناکی حاضر بوده‌اید؛ با سران عرب جنگیدید و سختی‌ها و گرفتاری‌ها را تحمل کردید.

﴿وَ نَاطَحْتُمُ الْأُمَمَ وَ كَافَحْتُمُ الْبُهَمَ﴾

(و با ملل و طوایف مختلف به مبارزه برخاستید و با شجاعان و دلیران نبرد

کردید.)

«ناطح» از «نطح» به معنای شاخ زدن است، و کنایه از مبارزه می‌باشد. «بهم» جمع «بهمه» است، یعنی: آدم شجاع و بی‌منطقی که شجاعتش ظاهر نیست و یک مرتبه ظاهر می‌شود.

مقصود حضرت این است که شما اهل مبارزه با طغیان و فساد و انحرافها بودید، آدمهای بی تفاوت و بی‌اعتنای به اوضاع ملت‌ها نبودید، احساس وظیفه می‌کردید و به استقبال خطرهای می‌رفتید؛ پس چرا امروز در مقابل فساد و انحراف دستگاه حاکمیت که به نام اسلام و قرآن و سنت پیامبر ص، این همه ظلم روا می‌دارد و مسیر امامت را منحرف می‌نماید ساکت و تماشاگر شده‌اید؟ و چرا با اهل بیت پیامبر ص که شما را به عدالت و حق و دفاع از مظلوم و زنده نگه داشتن ارزشهای اسلامی دعوت می‌کند هم صدا نمی‌شوید و آنان را یاری نمی‌کنید؟

﴿لَا نَبْرَحُ أَوْ تَبْرَحُونَ نَأْمُرُكُمْ فَتَأْتِمُرُونَ﴾

(همواره رابطه ما با شما چنین بود که ما فرمان می‌دادیم پس شما اطاعت

می‌کردید.)

«لَا نَبْرَحُ»: ترک نکردیم ما «أَوْ تَبْرَحُونَ»: و ترک نکردید شما. یعنی: همواره چنین بود «نَأْمُرُكُمْ فَتَأْتِمُرُونَ»: که ما به شما امر می‌کردیم و شما هم دائماً اطاعت می‌کردید. شما که این گونه بودید و همه چیزتان را فدای اسلام و پیامبر ص می‌کردید و همواره مدافع و مطیع ما اهل بیت بودید، حالا چگونه حاضر هستید این قدر به ما ظلم و ستم روا دارند و شما ساکت باشید و هر چه شما را به یاری خود دعوت کنیم هیچ پاسخی ندهید؟!

«والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته»

دوس نهم

استقرار نظام اسلامی

مظاهر ارتجاع پس از انقلاب

راحت طلبی و دنیاپرستی، انگیزه سکوت

بازگشت به جاهلیت

بیان سوز دل و اتمام حجت

ترسیم پایان توطئه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و به نستعين

در جلسه گذشته گفتیم که حضرت زهرا عليها السلام خطاب به انصار فرمودند: شما با سران مشرک عرب به جنگ پرداختید و چه زحمت‌ها و رنج‌ها که متحمل شدید، و شما کسانی بودید که با امت‌های غیر مسلمان به ستیز پرداختید و با آدمهای شجاع قلدری که اهل منطق نبودند به مقابله برخاستید. همواره و هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و ما اهل بیت به شما دستور می‌دادیم، شما اطاعت می‌کردید و مدافع حريم ما بودید. خلاصه حضرت به سابقه مبارزاتی انصار در دفاع از اسلام اشاره کرده و از آنها تعریف می‌کنند، و در ادامه کلام خود می‌فرمایند:

استقرار نظام اسلامی

﴿حَتَّىٰ إِذَا دَارَتْ بِنَارِ حَى الْإِسْلَامِ﴾

(تا این‌که سنگ آسیاب اسلام بر محور ما به گردش درآمد.)

«رَحَى» یعنی: سنگ آسیاب. حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام هم در ابتدای خطبه ششقیه می‌فرمایند: «وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى» یعنی: «ابوبکر در حالی جامه خلافت را پوشید که خوب می‌دانست جایگاه من در اسلام به مانند محور و استوانه سنگ آسیاب است.» در اینجا هم حضرت

حَتَّىٰ إِذَا دَارَتْ بِنَارِ حَى الْإِسْلَامِ، وَ دَرَّ حَلَبُ الْأَيَّامِ، وَ خَضَعَتْ تُغْرَةُ [نَعْرَةُ] الشُّرْكِ، وَ سَكَتَتْ فَوْرَةُ الْأَفْكِ، وَ خَمَدَتْ نِيرَانُ الْكُفْرِ، وَ هَدَأَتْ دَعْوَةَ الْهَرَجِ، وَ اسْتَوَسَقَ نِظَامُ الدِّينِ، فَأَتَى حُرَّتُمْ [جُرَّتُمْ] بَعْدَ الْبَيَانِ؟ وَ أَسْرَزْتُمْ بَعْدَ الْإِعْلَانِ؟ وَ نَكَصْتُمْ بَعْدَ الْإِقْدَامِ؟ وَ شَرَكْتُمْ بَعْدَ الْإِيمَانِ؟ يُؤْسَا لِقَوْمٍ ﴿نَكْتُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ﴾^(۱) وَ هُمُوهَا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدَّوْكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ اتَّخَسَوْتَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخَسَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^(۲)

أَلَا وَقَدْ أَرَىٰ أَنْ قَدْ أَخَذْتُمْ إِلَى الْخَفْضِ، وَ أَبَعَدْتُمْ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِالْبَسْطِ وَ الْقَبْضِ، وَ خَلَوْتُمْ بِالِدَّعَةِ، وَ نَجَوْتُمْ بِالضِّيْقِ مِنَ السَّعَةِ [مِنَ الضِّيْقِ بِالسَّعَةِ]، فَجَمَعْتُمْ مَا وَعَيْتُمْ، وَ دَسَعْتُمْ الَّذِي تَسَوَّعْتُمْ، فَ ﴿إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾^(۳)

أَلَا وَقَدْ قُلْتُ مَا قُلْتُ هَذَا عَلَىٰ مَعْرِفَةِ مِنِّي بِالْخَدَلَةِ الَّتِي خَامَرْتَكُمْ، وَ الْعُدْرَةَ الَّتِي اسْتَشَعَرْتَهَا قُلُوبُكُمْ؛ وَ لِكَيْهَا فَيْضَةُ النَّفْسِ، وَ نَفْتَةُ الْعَيْظِ، وَ حَوْرُ الْقَنَاةِ، وَ بَثَّةُ الصَّدْرِ، وَ تَقْدِمَةُ الْحُجْبَةِ؛ فَدُونَكُمْوهَا، فَاحْتَفَبُوهَا دَبْرَةَ الظَّهْرِ، نَقِبَةَ الْخُفِّ، بِأَقْبِيَةِ الْعَارِ، مَوْسُومَةً بِعَضْبِ اللَّهِ [الْجَبَارِ]، وَ سَنَارِ الْأَبَدِ، مَوْسُومَةً بِ﴿نَارِ اللَّهِ الْمُوقَدَةِ، الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ﴾^(۴) فَبِعَيْنِ اللَّهِ مَا تَفْعَلُونَ، ﴿وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾^(۵) وَ أَنَا ابْنَةُ ﴿نَذِيرٍ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ﴾^(۶) فَ﴿اعْمَلُوا ... إِنَّا عَامِلُونَ، وَ أَنْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ﴾^(۷)

۱ و ۲ - سورة توبه (۹)، آيات ۱۲ و ۱۳ . ۳ - سورة ابراهيم (۱۴)، آیه ۸ .

۴ - سورة همزه (۱۰۴)، آيات ۶ و ۷ . ۵ - سورة شعراء (۲۶)، آیه ۲۲۷ .

۶ - سورة سبا (۳۴)، آیه ۴۶ . ۷ - سورة هود (۱۱)، آيات ۱۲۱ و ۱۲۲ .

زهرا ع می فرماید: اسلام با تلاشها و فداکاریهای شما مسلمانان و با محوریت پیامبر اکرم ص و حضرت علی ع و اهل بیت ع به حرکت درآمده و پیشرفت کرد.

[۱] ﴿وَدَّرَ حَلَبُ الْأَيَّامِ﴾

(و برکات روزگار، همچون شیر، جریان و کثرت پیدا کرد.)

یعنی: خیر و برکت در جامعه اسلامی جریان پیدا کرد و زندگی مسلمانها رونق گرفت و خوب شد. وقتی گوسفند، گاو و یا شتر شیر بدهند، طبیعتاً برکت و خیری به دنبال دارد؛ حضرت زهرا ع در این کلام پیشرفت‌ها و پیروزی‌های اسلام را به سرازیر شدن شیر پستان تشبیه کرده‌اند؛ یعنی: به سبب زحمت‌های پیامبر اکرم ص و مسلمانان و اطاعت و فرمانبرداری آنان از رسول خدا ص و اهل بیت ع، روزگار سرشار از خیر و برکت شد و اسلام قوت پیدا کرد.

[۲] ﴿وَ خَضَعَتْ [نُعْرَةَ] نُعْرَةَ الشُّرْكِ﴾

(و گلوی شرک فرود آمد. [و نعره و صدای شرک فروکش کرد].)

این کلام حضرت به دو صورت نقل شده است: بعضی نسخه‌ها «نُعْرَةَ» گفته‌اند، که به معنای صدایی است که از راه بینی بیرون می‌آید و بیانگر نخوت و غرور است؛ آن وقت جمله «وَ خَضَعَتْ نُعْرَةَ الشُّرْكِ» یعنی: نعره و صدای شرک فروکش کرد.

اما بعضی نسخه‌های دیگر «نُعْرَةَ» نقل کرده‌اند، که به معنای گودی زیر گلو است؛ وقتی می‌خواستند یک نفر را در مبارزه شکست بدهند گلویش را به خاک می‌آوردند. مثل همین کشتی‌گیران که برای پیروزی،

پشت حریف را به خاک می‌آورند. و به این ترتیب طرف مقابل شکست خورده و تسلیم می‌شد. در اینجا هم جمله «وَ خَضَعَتْ نُعْرَةَ الشُّرْكِ» یعنی: و گلوی شرک فرود آمد و خاضع شد و مشرکان در برابر اسلام، شکست خورده و تسلیم شدند؛ و هر یک از دو معنا که باشد، کنایه از سقوط شرک و مظاهر آن در جامعه است.

[۳] ﴿وَ سَكَنَتْ فُورَةَ الْأُفْكِ﴾

(و فوران و جوشش دروغ ساکن و آرام شد.)

«فُورَةَ» به معنای جوشش و فوران است؛ یعنی: فوران دروغ و ناحقی ساکن شد و دیگر ابوسفیان‌ها نمی‌توانستند در مقابل اسلام قد علم کنند و از جهالت مردم سوءاستفاده کرده و بر آنان حکومت داشته باشند.

[۴] ﴿وَ خَمَدَتْ نِيرَانُ الْكُفْرِ﴾

(و آتش‌های کفر خاموش شد.)

«نیران» جمع «نار» و به معنای آتش است. «خُمُود النَّارِ»، یعنی: خاموشی شعله آتش. یعنی: همبستگی و اتحاد شما مسلمانان و اطاعت شما از پیامبر ص و ما اهل بیت موجب شد که مشرکان در مقابل اسلام تسلیم شوند و آتش کفر و فوران دروغ و فریب خاموش و ساکن شود.

[۵] ﴿وَ هَدَّاتُ دَعْوَةَ الْهَرَجِ﴾

(و موج دعوت به فتنه و آشوب فرو نشست.)

یعنی: در اثر فداکاریهای شما و اطاعت از پیامبر ص، آنهایی که به هرج و مرج و شورش و فتنه دعوت می‌کردند. و به قول امروزها

طرفداران آنارشیزم - ساکت شدند و قدرت سران فتنه و آشوب گرفته شد و مردم راه حق و عدالت را پیدا کردند.

[۶] ﴿وَاسْتَوْسَقَ نِظَامُ الدِّينِ﴾

(و نظام و رشته دین هماهنگ و منسجم شد.)

«استیساقت»^(۱) به معنای مرتب و منظم شدن است؛ یعنی: بعد از آن همه جنگ‌ها و فعالیت‌ها بالاخره نظام دینی شکل گرفت و حکومت اسلامی برقرار گردید و اسلام قدرت و شوکت پیدا کرد.

مظاهر ارتجاع پس از انقلاب

[۱] ﴿فَأَنَّى حُرَّتُمْ حُرَّتُمْ [بَعْدَ الْبَيَانِ]؟﴾

(پس شما بعد از روشن شدن حق از چه متحیر شدید [یا چرا کناره‌گیری

می‌کنید]؟)

اینجا در بعضی نسخه‌ها «جرتم» آمده که از باب «جَارَ، يَجُور» به معنای کناره‌گیری کردن است؛ به این معنا که چرا شما بعد از روشن شدن حق کناره‌گیری می‌کنید؟ و اگر «حُرَّتُمْ» باشد از باب «حَارَ، يَحُور» است و یکی از معانی آن تحیر و سرگردانی است، و باب «حَارَ، يَحَارُ» هم به همین معنا آمده است که در این صورت «حِرَّتُمْ» خوانده می‌شود.

یعنی: بعد از این بیانات پیغمبر ص و قرآن درباره امامت و رهبری و شرایط آن چگونه شما حالت تحیر پیدا کرده‌اید؟! با آن همه بیانات

۱- «استیساقت» مثال واوی و مصدر باب استفعال می‌باشد؛ در اصل «استوساقت» بوده که در اثر اعلال، واو فاء الفعل تبدیل به یاء شده است.

پیغمبر ص و قرآن، دیگر جای تحیر نیست و نباید برای حق و حقیقت متحیر باشید.

البته «حُرَّتُمْ» از باب «حَارَ، يَحُور» به معنای رجوع و بازگشت هم آمده است، در این صورت معنای جمله این است که: چرا شما از حق برگشتید بعد از آن که حقیقت برایتان روشن و بیان شده بود؛ و شاید این معنا برای اینجا با توجه به جملات بعدی حضرت مناسب‌تر باشد.

[۲] ﴿وَأَسْرَرْتُمْ بَعْدَ الْأَعْلَانِ؟﴾

(و چرا پنهان کرده‌اید پس از آشکار شدن حق؟)

این جمله چون به جمله سابق عطف شده، کلمه «أَنَّى» سر این جمله هم می‌آید؛ یعنی: بعد از آن که علناً از حق حمایت کردید و در غدیر خم با علی ع به صورت آشکار بیعت کردید، چگونه است که الآن آشکارا از حق حمایت نمی‌کنید؟!

«وَأَسْرَرْتُمْ» یعنی: چرا برای بیان حق به پنهان‌کاری و مخفی‌کاری افتاده‌اید «بَعْدَ الْأَعْلَانِ»: بعد از آن که به طور علنی از حق حمایت می‌کردید؟!

[۳] ﴿وَنَكَصْتُمْ بَعْدَ الْأَقْدَامِ؟﴾

(و چرا عقب‌گرد کردید بعد از آن که اقدام [به سوی حق] کردید؟)

«نَكَصَ وَنُكُوصٌ» برگشت به عقب است؛ یعنی: شما که اهل دفاع از حق بودید، چگونه حالا عقب رفته‌اید و ساکت و تماشاگر صحنه شده و از حق دفاع نمی‌کنید؟! فکر می‌کنید امروز در برابر این همه کجی‌ها و انحراف‌ها وظیفه‌ای ندارید؟

[۴] ﴿وَأَشْرَكْتُمْ بَعْدَ الْإِيمَانِ؟﴾

(و چگونه بعد از ایمان آوردن مشرک شدید؟)

همین که حق را بدانید و از آن دفاع نکنید این خود یک نوع شرک است؛ شرک منحصر به شریک قرار دادن در ذات و صفات حق تعالی نیست، بلکه اطاعت از کسی که خداوند اجازه نداده یا نهی از آن کرده هم نوعی شرک است؛ زیرا «اطاعت» نوعی پرستش است و پرستش باید فقط از خدا و برای خدا باشد؛ اطاعت از پیامبر ص و امام ع هم به اطاعت از خدا برمی‌گردد؛ زیرا خداوند اطاعت آنان را واجب کرده است.

حضرت به مردم حاضر در مسجد می‌فرماید: شما که ایمان خالص داشتید، چرا حالا بر خلاف عقیده‌تان با حکومت باطل سازگاری دارید و شرک می‌ورزید؟!

حضرت در ادامه به آیات قرآن کریم تمسک کرده و می‌فرماید:

﴿بُؤْسًا لِّقَوْمٍ نَكثُوا إِيمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ﴾

(بدبختی و فقر باد بر قومی که سوگندهایشان را شکستند بعد از آن که عهد و

پیمان بسته بودند.)

در سوره توبه آمده است: ﴿وَإِنْ نَكَثُوا إِيمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ﴾^(۱)

که حضرت زهرا ع با مختصر تغییری در این آیه و ترکیب آن با آیه بعدی از آن در کلام خود استفاده کرده‌اند.

۱- سوره توبه (۹)، آیه ۱۲.

﴿وَهُمْوَا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَّوْكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾^(۱)

(و کوشیدند پیامبر را [از شهر مدینه] بیرون کنند و آنها بودند که اول بار دشمنی با

شما را آغاز کردند.)

این جمله دنباله آیه سوره توبه است که درباره پیمان‌شکنی یهود مدینه نازل شده است؛ و از تطبیق این آیه با پیمان‌شکنی دار و دسته سقیفه معلوم می‌شود که به نظر حضرت زهرا ع خیانت اینها کمتر از خیانت یهود اهل مدینه نبوده است.

﴿أَتَخْشَوْنَهُمْ فَأَلَلَهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^(۲)

(آیا از آنان می‌ترسید؟ در حالی که سزاوارتر آن است که از خدا بترسید اگر ایمان

داشته باشید.)

یعنی: آیا شما از این چند نفر که در سقیفه جمع شدند و با جو سازی خلیفه درست کردند می‌ترسید؟ پس اگر ایمان به خدا داشته باشید همانا سزاوارتر آن است که از خدا بترسید.

خلاصه اینها از آنجا که آدمهای محافظه کاری شدند، با حکومت وقت به حسب ظاهر هماهنگ شدند و از امیرالمؤمنین ع و از حق دفاع نکردند؛ و حضرت در اینجا ضمن این که آنها را مؤاخذه و توبیخ می‌کنند، از ایشان گله‌مند نیز هستند؛ و در ادامه می‌فرمایند: شما حاضر نیستید برای دفاع از حقیقت، آسایش خود را به خطر اندازید.

۱- سوره توبه (۹)، آیه ۱۳. ۲- همان.

زمانی بود که رقابت میان حزب دموکرات و حزب توده شدید بود، به کسی گفتند: تو دموکرات هستی یا توده؟ گفت: من عیالوار هستم! حالا آن مردم هم با این مسائل کاری نداشتند و برایشان مهم نبود که حضرت علی علیه السلام حاکم باشد یا ابوبکر یا دیگری، می خواستند زندگی خودشان را بکنند و آسایش خود را به خطر نیندازند، و لذا هر حکومتی که می آمد با آن می ساختند.

راحت طلبی و دنیاپرستی، انگیزه سکوت

﴿أَلَا وَ قَدْ أَرَىٰ أَنْ قَدْ أَخْلَدْتُمْ إِلَى الْخَفْضِ﴾

(همانا می بینم که شما به راحتی و آسایش دلبسته شده اید!)

«خفض» به معنای راحتی و آسایش است؛ یعنی: دیگر شما حال قیام و مبارزه را ندارید و می خواهید در آسایش و خوشگذرانی باشید و زندگی راحت بکنید.

شاید کلمه «أَخْلَدْتُمْ» برای فهماندن این باشد که شما پیوسته ملازم و دلبسته به دنیا و مقام و زندگی شده اید و طبعاً حالت فداکاری و ایثار که در گذشته داشتید از بین رفته است.

﴿وَأَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِالْبُسْطِ وَالْقَبْضِ﴾

(وکسی را که سزاوارتر بود به قبض و بسط و اداره جامعه اسلامی دور کردید.) حضرت امیر علیه السلام با آن سابقه ای که در اسلام داشت، به حکومت و خلافت اسلامی سزاوارتر بود؛ ولی شما او را کنار زدید و کسانی را که شایستگی نداشتند روی کار آوردید!

البته کلمه «أَحَقُّ» در اینجا بدان معنا نیست که دیگران هم نسبت به خلافت سزاوار بودند و حق داشتند ولی علی علیه السلام سزاوارتر بود، گرچه «أَحَقُّ» افعال تفضیل و صفت برتر است، ولی در اینجا این معنا را نمی رساند؛ بلکه این جمله نظیر آیه شریفه قرآن است که می فرماید: ﴿أَذَلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ﴾^(۱) یعنی: «این [دلبستگی به دنیا] بهتر است یا بهشت جاویدان؟» این آیه نمی خواهد بفرماید که دلبستگی به دنیای پست خوب است ولی بهشت بهتر می باشد، بلکه منظور آیه این است که فقط بهشت خیر است و هرچه خوبی و کمال هست در بهشت است. و ما خودمان هم در سخنانمان می گوئیم که مثلاً: «اگر آدم شکست بخورد بهتر است یا این که از اول حواسش را جمع کند؟» این بدان معنا نیست که اگر آدم شکست بخورد خوب است ولی اگر حواسش را جمع کند بهتر است. در اینجا نیز که حضرت می فرمایند: «علی علیه السلام به خلافت و قبض و بسط کشور اسلامی سزاوارتر بود.» به این معنا نیست که آن کسانی که آمدند و خلافت را غصب کردند سزاوار بودند؛ بلکه می خواهند بفرمایند: فقط علی علیه السلام سزاوار خلافت بود و دیگران شایستگی آن را نداشتند.

﴿وَ خَلَوْتُمْ بِالذَّعَةِ﴾

(و به خلوت راحتی و آسایش تن دادید!)

«ذعة» به معنای سکون و آرامش و راحتی است، در مقابل سختی و ناراحتی و جنگ.

۱- سوره فرقان (۲۵)، آیه ۱۵.

از این دو جمله به خوبی فهمیده می شود که زمینه اصلی غصب خلافت و رهبری، بی تفاوتی مردم و راحت طلبی آنها بود. اگر مردم در مقابل آرمانهای اسلام بی تفاوت نشده بودند، هرگز چند نفر قدرت طلب نمی توانستند با عوام فریبی و تظاهر به دین و قرآن و سنت پیامبر صلى الله عليه وآله مسیر امامت را منحرف سازند و زمینه تغییر امامت به سلطنت را فراهم کنند. حضرت زهرا عليها السلام دور کردن حضرت علی عليه السلام را از خلافت، نتیجه راحت طلبی مردم و علاقه آنان به آسایش و رفاه دانسته اند.

﴿وَنَجَوْتُمْ بِالضَّيْقِ مِنَ السَّعَةِ [مِنَ الضَّيْقِ بِالسَّعَةِ]﴾

(و شما سرعت و پیشی گرفتید از وسعت و گشایش به سوی تنگنا و سختی.)
«نَجَوْتُمْ» از ماده «نَجَا» به معنای سرعت گرفتن و سبقت جستن آمده است.^(۱) یعنی: شما آنچه را وسعت است رها کردید و به طرف سختی و تنگنا رفتید. به عبارت دیگر شما حکومت حقه را که برای حق و عدالت گشایش و وسعت داشت رها کردید و به طرف حکومت باطل که محل ضیق و تنگناست روی آوردید و خود را گرفتار هوای نفس چند نفر خودخواه و قدرت طلب کردید.

البته در نقل کتاب «بحار الأنوار» از کتاب «احتجاج» طور دیگری آمده که صحیح تر است و با جملات قبلی تناسب بیشتری دارد: «وَنَجَوْتُمْ مِنَ الضَّيْقِ بِالسَّعَةِ»: (و شما سرعت و پیشی گرفتید از تنگنا و سختی به سوی وسعت و آسایش.)

۱- الصحاح، ج ۶، ص ۲۵۰۱، ذیل ماده «نجا».

یعنی: شما اگر می خواستید از حق دفاع کنید، در حقیقت خود را درگیر با ابوبکر و عمر می کردید و در تنگنا و فشار قرار می گرفتید؛ ولی خود را از گرفتاری و سختی دفاع از حق نجات دادید و به زندگی خوش و راحت طلبی روی آوردید، و برای رسیدن به این خوشی و راحتی خیلی شتاب و عجله داشتید.

بازگشت به جاهلیت

﴿فَمَجَّجْتُمْ مَا وَعَيْتُمْ﴾

(و آنچه را در درون خود جای داده بودید به بیرون پرتاب کردید.)

اینها همه تشبیهاتی است که در کلام حضرت به کار رفته است. «مَجَّجْتُمْ» به چیزی می گویند که انسان پف کرده و از دهانش بیرون می ریزد؛ مثلاً انسان دهانش را پر از آب کند و به بیرون پرتاب کند. یعنی: شما آن حقیقت ایمانی را که سرمایه معنوی شما بود و در روحتان جای داده بودید، به مجرد تغییر سیاست و پیش آمدن صحنه آزمایش و امتحان به معامله گذاشتید و پف کردید و دور انداختید و حق و دین را زیر پا گذاشتید.

﴿وَدَسَعْتُمْ الَّذِي تَسَوَّعْتُمْ﴾

(و چیزهای گوارایی که خورده بودید بالا آوردید.)

وقتی شتر و حیوانات نشخوار کننده چیزی را که خورده اند از حلقومشان بالا آورده و داخل دهانشان می آورند، این را عرب می گوید: «دَسَع». «تَسَوَّع» نیز به چیز گوارایی می گویند که آن را خورده اند. این تشبیه به این معناست که شما ایمان و حقیقتی را که تحصیل کرده

بودید، دفع کردید و آن را از خودتان برگردانید. در حقیقت آن مقدار که جلو رفته و رشد کرده بودید، دو مرتبه به عقب برگشتید. «دَسَعْتُمْ»: شما برگردانید «الَّذِي تَسَوَّعْتُمْ»: آنچه را که با حالت گوارا و خوشی داخل حلق خود کرده بودید. یعنی: آن ایمانی که به حالت گوارا و خوشی داشتید، حالا آن را برگردانید؛ در حقیقت این یک صورت از کفر است، چون شما از آن ایمانی که داشتید بازگشت کردید و به نوعی کافر شدید؛ البته کفر مراتب دارد، همان‌گونه که ایمان نیز دارای مراتب است؛ لذا حضرت تعبیر به کفر می‌کنند:

﴿فَإِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾^(۱)

(پس اگر شما و هر آن‌کس که بر روی زمین زندگی می‌کند کافر شوید، پس همانا خداوند بی‌نیاز و ستوده است.)

«کفر» به معنای «پوشش» بوده و دارای مراتب مختلف است؛ یک وقت واقعاً انسان از اسلام خارج شده و خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله را منکر می‌گردد، در این صورت احکام کافر بر او جاری می‌شود، که در کتابهای فقهی به تفصیل بیان شده است؛ ولی گاهی شخص تنها بعضی از مراتب ایمان را زیر پا می‌گذارد. در حقیقت به مراتب نازلۀ آن هم «کفر» اطلاق می‌شود.^(۲)

۱- این کلام با اندکی تغییر از آیه ۸ سوره ابراهیم گرفته شده است.

۲- علامه مجلسی در جلد ۸ بحار، ص ۱۲۳، چاپ قدیم، (و چاپ جدید، ج ۲۹، ص ۲۹۷)، علاوه بر احتمال فوق فرموده: ممکن است مقصود از کفر، کفران نعمت باشد؛ در مقابل شکر؛ نظیر آیه شریفه: ﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾ سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۷. و مؤید این احتمال این است که آیه ﴿إِنْ تَكْفُرُوا...﴾ دنبال همین آیه آمده است.

﴿فَإِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً﴾: پس اگر شما و همه کسانی که بر روی زمین زندگی می‌کنند کافر شوید «فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ»: خداوند بی‌نیاز و ستوده است. به شما احتیاجی ندارد؛ یک وقت خیال نکنید به خدا ضرری زده‌اید، بلکه به خودتان ضرر رسانده‌اید.

بیان سوز دل و اتمام حجت

سپس حضرت زهرا عليها السلام در ادامه کلام خود می‌فرماید: این را به شما بگویم که اگر من این خطبه را برای شما خواندم و راجع به فدک و حقوق غصب شده خودم و شوهرم به شما خطاب و عتاب کردم، به خاطر این نبوده است که به شما امید داشته باشم که شما به من و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کمک بکنید؛ ما دیگر شما را شناخته‌ایم و می‌دانیم که شما برای دفاع از حق، خود را به خطر نمی‌اندازید؛ بلکه می‌خواهم سوز دل خود را ظاهر کنم و در ضمن اتمام حجت کرده باشم؛ این است که می‌فرمایند:

﴿أَلَا وَ قَدْ قُلْتُ مَا قُلْتُ هَذَا عَلَيَّ مَعْرِفَةً مِنِّي بِالْحَدَلَةِ الَّتِي خَامَرْتُكُمْ﴾

(آگاه باشید! همانا گفتم آنچه را که در اینجا گفتم، در حالی که شناخت داشتم از شما به این که کمک نکردن و ترک یاری حق با ذات شما عجیب و آمیخته شده است.)

«حَدَلَةٌ» یعنی: مخدول کردن و ترک نصرت و یاری؛ کسی را که رها کنند و به او کمک نکنند و به فریادش نرسند، در اصطلاح می‌گویند مخدولش کرده‌اند. «مُخَامَرَةٌ» هم یعنی: مخلوط شدن.

حضرت می فرماید: من می دانم که شما به کمک ما نمی آید و این جزء سرشت و مخلوط با ذاتان شده است. بی‌اعتنایی به ارزشها و بی تفاوتی نسبت به مظالم حاکمیت جزء ذات شما شده و به شما شکل و صورت داده است؛ نه این که یک حالت و صفت عارضی باشد که امید به تغییر آن باشد.

﴿وَالْعَدْرَةَ الَّتِي اسْتَشَعَرْتَهَا قُلُوبُكُمْ﴾

(و ترک وفایی را که شعار قلب‌هایتان شده است.)

«عَدْر» به معنی ترک است؛ در قرآن کریم هم که می فرماید: ﴿مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَيْنَاهَا﴾^(۱) یعنی: «این [نامه عمل] چه نوشته‌ای است که هیچ چیز کوچک و بزرگی را جا نگذاشته است؟» «لایغادر» به معنای «لایترک» آمده است، یعنی: هیچ چیز را ترک نکرده و همه را آورده است.

در اینجا نیز «عَدْرَة» به معنای ترک کردن می باشد و در مقابل «وفاء» قرار گرفته است. «وفاء» یعنی: عمل کردن بر طبق عهد و پیمان، و در مقابل «غدر» یعنی: ترک وفای به عهد و پیمان. حضرت می فرماید: من شناخت دارم به آن ترک وفا و خیانتی که شعار دل‌هایتان شده است.

«شعار» لباس زیر را می گویند، و مقابل آن «دِثَار» است که به لباس رو گفته می شود. «شعار» از ماده «شَعْر» (مو) است و به آن لباس زیرین انسان که به مو چسبیده است گفته می شود. شعار آن است که در دل انسان باشد، نه این که فقط بر زبان جاری شود؛ به عکس بسیاری از

۱- سوره کهف (۱۸)، آیه ۴۹.

شعارهای ما که فقط با زبان گفته می شود و به دنبال آن عملی در کار نیست. شعار حقیقی آن چیزی است که از مغز و دل انسان برخیزد و او را به عمل وادارد؛ اصلاً شعار مقدمه عمل کردن است.

در اینجا نیز که حضرت می فرماید: «وَالْعَدْرَةَ الَّتِي اسْتَشَعَرْتَهَا قُلُوبُكُمْ» یعنی: آن خیانت و ترک وفایی که شعار شما شده و در دلتان جای گرفته است.

پس من می دانستم که شما اهل کمک کردن و یاری رساندن به ما نیستید، اما این که برای شما خطابه ایراد می کنم و شما را مورد عتاب قرار می دهم به خاطر بیان درد و سوز دل و جوشش نفس است:

﴿وَلَكِنَّهَا فَيْضَةُ النَّفْسِ﴾

(و لکن این سخنان به خاطر لبریز شدن دردهای درونی است.)

وقتی یک ظرف پر از آب شود شروع می کند به ریختن و سر رفتن، و این را در اصطلاح «فَيْضَان» می گویند؛ نفس انسان هم همانند ظرف آب وقتی پر شد و شروع به ریختن و سر رفتن کرد، در اصطلاح می گویند: «فَيْضَانُ نَفْسٍ»، مانند این که روح هم سر رفته است. حالا حضرت می خواهند بفرمایند: آن قدر درد و سوز در دلم هست که سر می رود و می آیم خطابه می خوانم. «وَلَكِنَّهَا فَيْضَةُ النَّفْسِ»: ولی این سخنان من جوشش نفس و سوز دل است.

﴿وَنَفْتَةُ الْغَيْظِ﴾

(و تراوش غیظ و ناراحتی.)

انسان وقتی غیظ پیدا کند تا یک مدتی ناراحتی اش را مخفی می کند،

ولی وقتی بیش از اندازه ناراحت شد شروع می‌کند به نفس عمیق کشیدن، فوت کردن و آه کشیدن؛ این را در اصطلاح «نَفْث» و «نَفْح» می‌گویند. البته «نَفْث» و «نَفْح» یک اختلاف جزئی با هم دارند؛ اگر انسان طوری فوت کند که کمی از آب دهانش هم بیرون آید به آن «نَفْث» گفته می‌شود، ولی اگر فقط فوت باشد آن را «نَفْح» می‌گویند.

«نَفْثَةُ الْعَيْظِ» یعنی: این سخنان من تراوش و به جوش آمدن غیظ و ناراحتی درونی‌ام می‌باشد.

﴿ وَخَوْرُ الْقَنَاةِ ﴾

(وگند شدن و از کار افتادن سر نیزه.)

اینها همه تشبیهاتی است که حضرت در کلام خود به کار می‌برند؛ «قناة» یعنی: سر نیزه، و «خَوْر» یعنی: شکستگی و ضعف و گندی؛ «خَوْرُ الْقَنَاةِ» یعنی: گند شدن و از کار افتادن سر نیزه. وقتی سر نیزه گند شود و دست انسان بسته باشد و نتواند کاری کند، کم‌کم بی‌حوصله شده و صبر او تمام می‌شود. حضرت می‌خواهند بفرمایند: بی‌حوصلگی و بی‌تابی‌ای که از ناحیه این همه ظلم و ستم عارض من شده است، موجب گشته که من بیایم و این مطالب را بگویم.

حضرت زهرا علیها السلام درست است که معصوم هستند اما بالاخره انسان می‌باشند، همان طور که حضرت زهرا علیها السلام گرسنه می‌شوند و همان‌گونه که تشنه می‌شوند، وقتی درد دل حضرت زیاد شود و این همه کجی و انحراف را ببینند، بالاخره به جوش و خروش آمده و این جوشش را این‌گونه منعکس می‌کنند.

﴿ وَبَثَّةُ الصَّدْرِ ﴾

(و نشان از غم و اندوه سینه‌ام دارد.)

یعنی: دردهای سینه و دلم را دارم برای شما می‌گویم. «بَثَّ» یعنی: غم و اندوهی که انسان نتواند آن را پنهان کند؛ در قرآن کریم هم آمده: ﴿إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ﴾^(۱) یعنی: «همانا درد دلم و حزن و اندوهم را به خدا بازگو می‌کنم.»

﴿ وَتَقْدِمَةُ الْحُجَّةِ ﴾

(و [به خاطر این است که] با شما اتمام حجت کرده باشم.)

خلاصه با این سخنان، هم آن دردهای سینه و سوزهای درونی خودم را ظاهر کرده‌ام و هم با شما اتمام حجت کرده‌ام؛ و الا می‌دانم که شما افرادی نیستید که به ما کمک کنید.

ترسیم پایان توطئه

﴿ فَدُونَكُمْ هَا ﴾

(پس بگردید این [فدک یا خلافت] را.)

قبلاً هم حضرت فرموده بودند که این فدک را مانند «شترِ جهاز آماده و افسار کرده» بگیرید و بتازانید، آخر قیامتی هم هست؛ اینجا نیز می‌فرمایند: فدک یا خلافت را بگیرید، مال شما باشد.

۱- سوره یوسف (۱۲)، آیه ۸۶.

﴿فَاحْتَبُوهَا﴾

(پس طنابِ بارو جهاز آن را محکم ببندید.)

«حَقَب» طنابی است که از زیر شکم شتر روی بار می‌بندند تا بار شتر محکم شود؛ و «احتقبوها» یعنی: جهاز و بار شتر را ببندید، محکم کاری کنید و طناب هم روی آن ببندید؛ ولی بدانید این شتر آن طور که فکر می‌کنید بی‌عیب و نقص نیست. (۱)

﴿دَبْرَةَ الظَّهْرِ﴾

(در حالی که پشت این شتر مجروح است.)

یعنی: شتر خلافت آن طور هم که شما می‌خواهید به شما سواری نمی‌دهد.

﴿نَقَبَةَ الْخُفِّ﴾

(پای آن ضعیف و سست است.)

سُم شتر را «خُف» می‌گویند؛ و «نَقَب» به معنای ترک و شکاف و یا نازکی و نرمی است. وقتی سُم شتر ترک خورده باشد، می‌گویند: «نَقَبَةُ الْخُفِّ» یعنی: سُم شتر ترک خورده و یا نازک است و نمی‌تواند زیاد راه برود. خلاصه این فدک یا خلافت همانند شتر همواری نیست که هیچ عیب و نقصی نداشته باشد و شما بتوانید به راحتی از آن بهره‌برداری کنید.

۱- علامه مجلسی فرموده: «فاحتقبوها» به صیغهٔ باب افعال مناسب‌تر از «فاحتقبوها» است که به صیغهٔ باب افتعال باشد؛ ولی آنچه نقل شده و به معنای بستن بار و جهاز است دومی است. و ضمیر «ها» یا به فدک برمی‌گردد و یا به خلافت، و حضرت آن را به شتری تشبیه کرده است که برای سوار شدن آماده‌اش می‌کند.

﴿بَاقِيَةَ الْعَارِ﴾

(ننگ و عار آن برایتان باقی می‌ماند.)

آیندگان می‌گویند که خلیفهٔ مسلمانان حق قطعی دختر پیامبر ص را گرفت و آن را تصاحب کرد؛ و یا خلافت را غصب کرد.

﴿مَوْسُومَةً يَغْضَبُ اللَّهُ [الْجَبَّارِ]﴾

(نشانی از خشم و غضب خدا به همراه دارد.)

«وَسْم» داغ کردن و علامت گذاشتن است؛ یعنی: این عمل زشت شما که نسنجیده و بدون فکر، دور یک عده فرصت‌طلب و قدرت‌طلب را گرفتید و آنها همه چیز را عوض کردند و حق ما را غصب نمودند، علامت و نشانه‌ای از خشم خداوند و دوری شما از رحمت الهی است و آثار آن را خواهید دید.

﴿وَسَنَارِ الْأَبْدِ﴾

(و عیب ابدی و رسوایی همیشگی.)

و این عمل شما داغ ننگ و رسوایی را تا ابد با خود دارد. هرگاه کسی این ماجرا را بشنود که امتی حق دختر پیامبرشان را غصب کرده و او را آزرده‌اند، جز اظهار تنفر و انزجار برای بانیان آن کار دیگری نخواهد کرد.

﴿مَوْصُومَةً بِنَارِ اللَّهِ الْمُؤَقَّدَةِ﴾ (۱)

(و رساننده است شما را به آتش خدا که افروخته است.)

۱- این جمله با کمی تغییر از آیهٔ ۶ سورهٔ همزه اقتباس شده است.

﴿الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ﴾^(۱)

(آن آتشی که راه می یابد بر دلها.)

خلاصه این فدک یا خلافت غصب شده، هم در دنیا موجب بی آبرویی شما می شود و هم در آخرت به خاطر آن گرفتار عذاب خدا خواهید بود؛ و این طور نیست که به همین سادگی برای شما تمام شود.

﴿فَبِعَيْنِ اللَّهِ مَا تَفْعَلُونَ﴾

(پس در حضور خداست آنچه می کنید.)

این کارها را که انجام می دهید در حضور خداست و خدا شاهد و ناظر آن است؛ یعنی: خیال نکنید خداوند از این همه ظلم و ستم که روا داشته اید غافل است و نمی داند؛ بلکه همه کارهای شما را می بیند و می داند.

آنگاه حضرت به چند آیه شریفه قرآن اشاره کرده و می فرماید:

﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾^(۲)

(و به زودی ستمکاران می فهمند چه عاقبتی خواهند داشت.)

﴿وَأَنَا أُبَيِّنُ نَذِيرٍ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ﴾^(۳)

(و من دختر پیامبر شما هستم که بیم دهنده بود شما را از عذاب سختی که در

پیش است.)

۱- سوره همزه (۱۰۴)، آیه ۷. ۲- سوره شعراء (۲۶)، آیه ۲۲۷. ۳- این کلام با کمی تغییر از آیه ۴۶ سوره سبأ گرفته شده است.

یعنی: پیامبر ص آمده بود تا از عذاب شدید خداوند شما را بترساند و من هم دختر همان پیامبر ص هستم؛ پس از خدا بترسید!

﴿فَاعْمَلُوا إِنَّا عَامِلُونَ، وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ﴾^(۱)

(پس هر کاری می خواهید بکنید، ما نیز کار خودمان را می کنیم؛ و شما منتظر باشید که ما هم منتظریم.)

این جمله نیز از قرآن گرفته شده، و صیغه امر در دو فعل: «فَاعْمَلُوا» و «وَانْتَظِرُوا» در مقام تهدید و اخطار استعمال شده است. در حقیقت حضرت می خواهند به مردم آن زمان بفرمایند: هر چه می خواهید انجام دهید و هر ظلم و ستمی که از دستتان برمی آید بکنید، اما بدانید که روز قیامت باید پاسخگوی تمام این اعمالتان باشید و در آنجا خدا به حساب همه رسیدگی می کند.

تا اینجا کلام حضرت زهرا ع در مسجد پیامبر ص به پایان می رسد، و بعد از آن ابوبکر در پاسخ حضرت مطالبی را می گوید و دوباره حضرت سخنانی را بیان می کنند که إن شاء الله در جلسه آینده به آن می پردازیم.

«والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته»

۱- این کلام نیز با کمی تغییر از آیات ۱۲۱ و ۱۲۲ سوره هود گرفته شده است.

دس دهم

سخنان متظاهرائه ابوبكر

توجیه عوام فریبانه ابوبكر برای مصادره فدك

پاسخ حضرت فاطمه عليها السلام به ابوبكر

خیانت سران سقیفه

قرآن و شبهات معاندان

تاکتیک مجدد ابوبكر

فَأَجَابَهَا أَبُو بَكْرٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَانَ، وَقَالَ: [صَدَقْتَ] يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ، لَقَدْ كَانَ
أَبُوكَ بِالْمُؤْمِنِينَ عَطُوفًا كَرِيمًا، رَوْفًا رَحِيمًا؛ وَعَلَى الْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا، وَعِقَابًا
عَظِيمًا؛ إِنَّ عَزْوَنَاهُ وَجَدْنَاهُ أَبَاكَ دُونَ النَّسَاءِ، وَأَخَا إِلْفِكَ دُونَ الْأَخْلَاءِ؛ آتَرَهُ عَلَى كُلِّ
حَمِيمٍ، وَسَاعَدَهُ فِي كُلِّ أَمْرٍ جَسِيمٍ؛ لَا يُحِبُّكُمْ إِلَّا سَعِيدٌ، وَلَا يُبْغِضُكُمْ إِلَّا شَقِيٌّ بَعِيدٌ.
فَأَنْتُمْ عَتْرَةُ رَسُولِ اللَّهِ الطَّيِّبُونَ، وَالْخَيْرَةُ الْمُتَتَجِبُونَ، عَلَى الْخَيْرِ أَذَلَّتْنَا، وَإِلَى الْجَنَّةِ
مَسَالِكُنَا؛ وَأَنْتِ يَا خَيْرَةَ النَّسَاءِ، وَابْنَةَ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ، صَادِقَةٌ فِي قَوْلِكَ، سَابِقَةٌ فِي
وُفُورِ عَقْلِكَ، غَيْرُ مَرْدُودَةٍ عَنْ حَقِّكَ، وَلَا مَصْدُودَةٌ عَنْ صِدْقِكَ.

وَاللَّهُ مَا عَدَوْتُ رَأَيْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَلَا عَمِلْتُ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَإِنَّ الرَّائِدَ لَا يَكْذِبُ
هَلَهُ؛ وَإِنِّي شَهِدُ اللَّهَ وَكَفَى بِهِ شَهِيدًا، أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ:
«نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ ذَهَبًا وَلَا فِضَّةً وَلَا دَارًا وَلَا عَقَارًا، وَإِنَّمَا نُورِثُ
الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالْعِلْمَ وَالتُّبُوَّةَ، وَمَا كَانَ لَنَا مِنْ طُعْمَةٍ فَلَوْلِي الْأَمْرُ بَعْدَنَا أَنْ يَحْكُمَ
فِيهِ بِحُكْمِهِ!»

وَقَدْ جَعَلْنَا مَا حَاوَلْتِهِ فِي الْكُرَاعِ وَالسَّلَاحِ يُقَاتِلُ بِهَا الْمُسْلِمُونَ، وَيُجَاهِدُونَ
الْكَفَّارَ، وَيُجَالِدُونَ الْمَرْدَةَ الْفُجَّارَ، وَذَلِكَ بِإِجْمَاعِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، لَمْ نُفَرِّدْ بِهِ وَحْدِي،
وَلَمْ أَشْتَبِدْ بِمَا كَانَ الرَّأْيُ عِنْدِي، وَهَذِهِ حَالِي وَمَالِي، هِيَ لَكَ وَبَيْنَ يَدَيْكَ، لَا تَزُوي
عَنكَ، وَلَا نَدَخِرُ دُونَكَ، وَأَنْتِ سَيِّدَةُ أُمَّةٍ أَبِيكَ، وَالشَّجَرَةُ الطَّيِّبَةُ لِبَيْتِكَ، لَا نَدْفَعُ مَا
لَكَ مِنْ فَضْلِكَ، وَلَا نُؤْضِعُ مِنْ فَرْعِكَ وَأَصْلِكَ، حُكْمُكَ نَافِذٌ فِيمَا مَلَكَتْ يَدَايَ، فَهَلْ
تَرَيْنَ أَنْ أَخَالَفَ فِي ذَلِكَ بَاكَ ﷺ؟!!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و به نستعین

در جلسات گذشته خطبه حضرت زهرا ع را خواندیم و گفتیم حضرت این خطبه را در مسجد ایراد فرموده و به ابوبکر و کسانی که خلافت را غصب و مسیر اسلام و رهبری را منحرف کرده بودند اعتراض کردند؛ و به مهاجرین و انصار که در مسجد حضور داشتند خطاب کرده و فرمودند: چگونه شما در مقابل این انحراف و فتنه بزرگ ساکت نشستید تا این که حق از بین رفت و انحراف عظیم در اسلام پایه گذاری شد و شما هیچ اقدامی نکردید!

شما که از شجاعان عرب بودید، شما که جنگ‌ها و مبارزات زیادی کرده و از اسلام دفاع می‌کردید، همیشه پشتیبان پیامبر ص و اهل بیت او و نیز فرمانبردارش بودید، حالا کارتان به جایی رسیده که ابوبکر را خلیفه می‌کنید و او فدک را از ما غصب می‌کند و همه شما ساکت نشستید و هیچ اعتراض و اظهار مخالفتی نمی‌کنید؟!

سپس حضرت در ادامه فرمودند: اکنون هم که این جملات را می‌گویم، به این دلیل نیست که امید داشته باشم شما به من کمک کرده و حق غصب شده ما را بازگردانید؛ چرا که شما اهل دنیا شده‌اید و می‌خواهید در آسایش و راحتی زندگی کنید، و چون طالب مقام و

فَقَالَتْ ع: مُبِحَانَ اللَّهِ! مَا كَانَ أَبِي رَسُولُ اللَّهِ ص عَنِ كِتَابِ اللَّهِ صَادِقًا، وَلَا لِأَحْكَامِهِ مُخَالِفًا! بَلْ كَانَ يَتَّبِعُ أَثَرَهُ، وَيَقْفُو سُورَهُ، أَفَتَجْمَعُونَ إِلَيَّ الْعُدْرَةَ اعْتِلَالًا عَلَيْهِ بِالزُّورِ [والبُهتانِ]؟ وَ هَذَا بَعْدَ وَفَاتِهِ شَبِيهٌ بِمَا بُعِيَ لَهُ مِنَ الْعَوَائِلِ فِي حَيَاتِهِ. هَذَا كِتَابُ اللَّهِ حَكَمًا عَدْلًا، وَ نَاطِقًا فَضْلًا، يَقُولُ: ﴿يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾ ^(۱) وَ يَقُولُ: ﴿وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ﴾ ^(۲) وَ بَيَّنَّ عَزَّ وَجَلَّ فِيمَا وَرَعَ مِنَ الْأَقْسَاطِ، وَ شَرَعَ مِنَ الْفَرَائِضِ وَ الْمِيرَاثِ، وَ أَبَاحَ مِنْ حَظِّ الذُّكْرَانِ وَ الْإِنَاثِ مَا أَزَاحَ بِهِ عِلَّةَ الْمُبْطِلِينَ، وَ أزالَ التَّنَطُّيَّ وَ الشُّبُهَاتِ فِي الْغَابِرِينَ؛ كَلَامًا: ﴿بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ﴾ ^(۳).

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: صَدَقَ اللَّهُ وَ [صَدَقَ] رَسُولُهُ، وَ صَدَقَتْ ابْنَتُهُ. أَنْتِ مَعْدِنُ الْحِكْمَةِ، وَ مَوْطِنُ الْهُدَى وَ الرَّحْمَةِ، وَ رُكْنُ الدِّينِ، وَ عَيْنُ الْحُجَّةِ؛ لَا أُبْعِدُ صَوَابَكَ، وَ لَا أَنْكِرُ خِطَابَكَ، هُوَ لِأَيِّ الْمُسْلِمِينَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ، قَلَدُونِي مَا تَقَلَّدْتُ، وَ بِاتِّفَاقٍ مِنْهُمْ أَخَذْتُ مَا أَخَذْتُ، غَيْرَ مُكَابِرٍ وَ لَا مُسْتَبِدِّ وَ لَا مُسْتَأْثِرٍ، وَ هُمْ بِذَلِكَ شُهُودٌ.

* * *

۱- سوره مريم (۱۹)، آیه ۶.
۲- سوره نمل (۲۷)، آیه ۱۶.
۳- سوره يوسف (۱۲)، آیه ۱۸.

زندگی دنیا هستید و نسبت به ارزشهای اسلام و سفارشهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بی تفاوت شده‌اید، مجبورید با ابوبکر و حکومت غصب بسازید؛ ولی این خطابه را من از آن رو ایراد کردم که درد دل و سوز قلب خودم را بیان و نیز با شما اتمام حجت کرده باشم.

سخنان متظاهران ابوبکر

در اینجا ابوبکر در پاسخ حضرت زهرا عليها السلام جملاتی را می‌گوید که ما ناچاریم برای این که ماجرا را به طور کامل نقل کرده باشیم، آنها را هم بخوانیم. نکته‌ای که باید مورد توجه قرار گیرد این است که در اینجا، ابوبکر به حسب ظاهر خیلی از حضرت زهرا عليها السلام تجلیل می‌کند و با یک سیاست خاصی می‌خواهد خود را تبرئه کرده و در عین حال جواب حضرت را بدهد؛ چون می‌داند که همه حضرت را می‌شناسند، لذا نمی‌گوید تو دروغ می‌گویی و این حرفها درست نیست، بلکه از راه دیگری وارد می‌شود.

«فَأَجَابَهَا أَبُو بَكْرٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَانَ وَقَالَ»: (سپس ابوبکر، عبدالله بن عثمان^(۱) در پاسخ حضرت زهرا عليها السلام گفت:)

«[صَدَقْتَ] يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَقَدْ كَانَ أَبُوكَ بِالْمُؤْمِنِينَ عَطُوفًا كَرِيمًا، رَوْفًا رَحِيمًا، وَعَلَى الْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا، وَعِقَابًا عَظِيمًا»: [راست می‌گویی] ای دختر پیامبر، پدرت نسبت به مؤمنان با عاطفه و کریم و بزرگواری بود، و با آنان رأفت و مهربانی داشت؛ و در مقابل کفار به منزله عذاب دردناک و عقاب بزرگی بود.)

۱- نام ابوبکر «عبدالله» و نام پدرش «عثمان» بوده است.

ابوبکر می‌خواهد بگوید ای دختر پیامبر، تو هم باید مثل پدرت رئوف و مهربان باشی و با ما با عاطفه برخورد کنی. او می‌خواست با این کلمات، حضرت زهرا عليها السلام را خلع سلاح کرده و جو اجتماع مسجد را به نفع خودش تغییر دهد.

«إِنْ عَزَوْنَاهُ وَجَدْنَاهُ أَبَاكَ دُونَ النَّسَاءِ»: (اگر بخواهیم نسب او را جستجو کنیم درمی‌یابیم که او پدر توست نه [پدر] زنهای دیگر.)

این جمله اشاره است به کلام حضرت که در ابتدای خطابه فرمود: «اگر نسب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را جستجو کنید، می‌فهمید که او پدر من است نه پدر زنهای دیگر...». اینجا ابوبکر سخن آن حضرت را تصدیق می‌کند که آری ما می‌دانیم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پدر توست نه پدر زنان دیگر.

«وَأَخَا إِلْفِكَ دُونَ الْأَخْلَاءِ»: (و پیامبر برادر همدم و مونس تو بود نه [برادر] سایر دوستان.)

«أَخْلَاءٌ» جمع «خلیل» است، یعنی: دوست؛ «إِلْفٌ» یعنی: مونس و همدم؛ و منظور از مونس، حضرت علی عليه السلام است. در اینجا هم ابوبکر سخن حضرت فاطمه عليها السلام را در ابتدای خطبه راجع به برادری حضرت علی عليه السلام با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تصدیق می‌کند.

«آثَرُهُ عَلَيَّ كُلِّ حَمِيمٍ»: (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شوهر و مونس تو را بر همه قوم و خویش‌ها مقدم داشت.)

«حَمِيمٌ» یعنی: خویشان نزدیک انسان.

«وَوَسَّادَةٌ فِي كُلِّ أُمَّرٍ حَسِيمٍ»: (و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شوهر تو را در هر کار

بزرگی کمک و یاری کرد.)

البته احتمال دارد که معنای دو جمله این باشد: علی عليه السلام پیامبر صلى الله عليه وسلم را بر هر خویشی مقدم می‌داشت و در هر امر بزرگی او را مساعدت و یاری می‌کرد.

«لَا يُحِبُّكُمْ إِلَّا سَعِيدٌ وَلَا يُبْغِضُكُمْ إِلَّا شَقِيٌّ بَعِيدٌ»: (دوست نمی‌دارد شما را مگر کسی که نیک سیرت باشد و دشمن ندارد شما را مگر افراد بدسیرت که از رحمت خداوند دور باشند).

ابوبکر اینجا زرنگی و سیاست خود را به کار برده و برخورد ظاهری‌اش با حضرت زهرا عليها السلام را به صورت محترمانه انجام داده است، تا مردم چنین تصور نکنند که ابوبکر با اهل بیت پیامبر غرض شخصی دارد. ابوبکر در حضور مردم از حضرت و خاندانش به بهترین وجهی ستایش می‌کند تا بتواند در پوشش این تعریف‌ها مردم را فریب داده و اعمال و مقاصد خود را به عنوان مصلحت اسلام و مسلمین توجیه کند. افراد سیاستمدار همیشه ظاهر امر را رعایت کرده ولی از پشت سر ضربه خود را می‌زنند.

البته ابوبکر نمی‌توانسته مقام حضرت زهرا عليها السلام را انکار کند، و اگر می‌خواست با تندی جواب حضرت را بدهد مورد اعتراض واقع می‌شد و مردم را علیه خودش تحریک می‌کرد؛ او با زرنگی و نرمی با حضرت برخورد کرده و در ضمن حرف خودش را هم می‌زند.

ابوبکر در ادامه می‌گوید:

«فَأَنْتُمْ عِزَّةُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم الطَّيِّبُونَ، وَالْخَيْرَةُ الْمُتَجَبُّونَ»: (پس شما

عترت پاک پیامبر خدا و برترین برگزیدگان خدا هستید).

«عَلَى الْخَيْرِ أَدَلَّتْنَا»: (شما راهنمایان ما بر خوبی‌ها می‌باشید).
«علی الخیر» جار و مجرور و متعلق به «أدلتنا» است که بر آن مقدم شده است.

«وَإِلَى الْجَنَّةِ مَسَالِكُنَا»: (و شما راهها و وسیله ما به سوی بهشت هستید).

«وَأَنْتِ يَا خَيْرَةَ النِّسَاءِ، وَابْنَةَ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ، صَادِقَةٌ فِي قَوْلِكَ»: (و تو ای بهترین زنان، و دختر بهترین پیامبران، در سخن خود راستگو هستی).

«ابن ابی الحدید» در شرح خود بر نهج البلاغه آورده است: از «علی بن الفارقی» که مدرّس مدرسه غربی در بغداد بود (و احتمالاً استاد ابن ابی الحدید هم بوده) سؤال کردم که آیا حضرت زهرا عليها السلام در ادّعی خود راست می‌گفت؟ جواب داد: آری راست می‌گفت. پرسیدم: پس چرا ابوبکر فدک را به او برنگرداند؟ در جواب من تبسمی کرده و کلام لطیفی اظهار کرد و گفت: اگر آن روز به صرف ادّعی فاطمه فدک را به او برگردانده بود، فاطمه فردا می‌آمد و ادّعی خلافت برای شوهرش می‌کرد و ابوبکر هم چاره‌ای جز پذیرش سخن او نداشت، زیرا صداقت فاطمه را نسبت به فدک و هر آنچه ادّعا می‌کند پذیرفته بود، بدون این که نیازی به بیّنه و شاهد داشته باشد. ابوبکر دید اگر امروز بخوهد فدک را واگذار کند، فردا هم باید خلافت را به علی عليه السلام بدهد؛ لذا از اوّل خواست ناامیدشان کند.^(۱)

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۸۴.

پس در حقیقت ابوبکر این حرفها را از روی دیپلماسی و زرنگی و سیاست بازی خودش گفته و قصد عملی کردن آنها را نداشته است. متأسفانه باید گفت که این شیوه معمولاً مورد عمل سیاستمداران بوده، و چه حقیقت‌هایی را در طول تاریخ قربانی این قبیل مصلحت‌تراشی‌ها و سیاست‌بازی‌ها کرده‌اند.

ابوبکر در ادامه کلام خود خطاب به حضرت می‌گوید:

«سَابِقَةٌ فِي وُفُورِ عَقْلِكَ»: (تو - ای فاطمه علیها السلام - در کمال عقل و خرد بر دیگران پیشی داری.)

«غَيْرُ مَرْدُودَةٍ عَنْ حَقِّكَ»: (هرگز از حق خود محروم نشده‌ای.)

«وَلَا مَصْدُودَةٍ عَنْ صِدْقِكَ»: (و از سخن حق منع نشده‌ای.)

سیاست‌بازان همیشه در مقام حرف و شعار، از آزادی و احقاق حقوق مظلومان دم می‌زنند، ولی عمل آنان طور دیگری است. ابوبکر نیز طبق همین شیوه از حق حضرت فاطمه علیها السلام و آزادی او در گفتن سخن حق دم زده است تا مردم حاضر در مسجد را فریب داده و عواطف آنان را کنترل کند، ولی فوراً مسیر سخن خود را عوض می‌کند و برای توجیه کار خود یک حدیث جعلی را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده و می‌گوید:

«وَاللَّهِ مَا عَدَوْتُ رَأْيِي رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَلَا عَمِلْتُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»: (به خدا من از رأی و نظر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تجاوز و عدول نکردم، و عمل نکردم مگر به اذن و اجازه او.)

یعنی: اگر من فدک را از تو گرفتم به خاطر این بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: «ما طایفة انبیاء هیچ چیز از خود به ارث نمی‌گذاریم و آنچه از ما باقی می‌ماند صدقه است.»

در حالی که این حدیث را فقط ابوبکر نقل کرده و به دروغ به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده است. دار و دسته ابوبکر اساس کارشان همین بود که کارشان را به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسبت دهند؛ زیرا خودشان چندان پایگاهی بین مردم نداشتند و از طرفی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز از دنیا رحلت کرده بود و طبعاً دروغ اینها تکذیب نمی‌شد؛ و آنانی هم که با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ارتباط قوی داشتند و سالها با او بوده‌اند نظیر علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و اهل بیت آنان علیهم السلام و خواص صحابه، همگی منزوی و خانه‌نشین بودند و قدرت تکذیب نسبت‌های ناروا و اظهار حق را نداشتند. در چنین شرایطی بود که نسبت دادنهای دروغ و جعلی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شروع شد و مردم را نیز به این شکل قانع کردند. ابوبکر در ادامه می‌گوید:

«وَإِنَّ الرَّائِدَ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ»: (و همانا جلو دار و پیش قراول به اهل خود دروغ نمی‌گوید.)

«رائد» به کسی می‌گفتند که به عنوان راهنما و پیش قراول لشکر می‌فرستادند (بلدچی) و او جلوتر می‌رفت تا جاده را بشناسد و ببیند مثلاً کجا آب است، یا کجا منزل است؛ و این جمله: «وَإِنَّ الرَّائِدَ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ» مثلی معروف است که عربها در این گونه موارد به کار می‌برند. حالا ابوبکر خودش را پیش قراول می‌داند، از باب این که خودش را خلیفه

مسلمین می‌پندارد، و لذا می‌گوید: «من جلو دار و پیش قراول شما هستم و هرگز به شما دروغ نمی‌گویم.»

توجیه عوام‌فریبانه ابوبکر برای مصادره فدک

«وَإِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَكَفَى بِهِ شَهِيداً، أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ ذَهَباً وَلَا فِضَّةً وَلَا دَاراً وَلَا عَقَاراً، وَإِنَّمَا نُورَثُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالْعِلْمَ وَالتُّبُوَّةَ، وَ مَا كَانَ لَنَا مِنْ طُعْمَةٍ فَلَوْلِي الْأَمْرُ بَعْدَنَا أَنْ يَحْكُمَ فِيهِ بِحُكْمِهِ» (و من خدا را گواه می‌گیرم و شهادت خدا کفایت می‌کند، که من شنیدم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «ما طایفه پیامبران، طلا، نقره، خانه و زمینی را برای کسی ارث نمی‌گذاریم، بلکه تنها کتاب و حکمت و علم و نبوت را به ارث می‌گذاریم، و هر آنچه از ما به جا ماند از آن ولی امر بعد از ماست و او به هر شکل که صلاح دید عمل می‌کند.»)

«عقار» یعنی: ملک ثابت؛ و «طُعْمَة» به چیزی می‌گویند که در زندگی از آن استفاده می‌کنند.

این روایت را فقط ابوبکر برای مردم از قول پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل می‌کند، تا بدین وسیله آنها بتوانند فدک را از حضرت زهرا علیها السلام غصب کنند؛ و در حقیقت می‌خواستند توجیهی برای کار خودشان داشته باشند، و لذا مستمسک خود را حدیث پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قرار دادند.

در اینجا ممکن است کسی اشکال کند که ما در اصول کافی نیز روایاتی داریم که در آنها آمده است: «پیامبران از خود ارثی باقی نمی‌گذارند و میراثشان علم است.» اما در پاسخ باید گفت که منظور این

روایات این است که پیامبران مال بسیار و قابل توجهی نداشتند؛ آنان که سرمایه‌دار نبودند، بلکه علمشان را برای امت باقی می‌گذاشتند. و مراد این روایات این نیست که اگر پیامبری یک چیزی در خانه‌اش دارد به اولادش نمی‌رسد. آن روایات می‌خواهند بگویند: چیزی که ملت از پیامبران باید انتظار داشته باشد دانش و حکمت و آثار نبوت است، نه سرمایه و مال و ثروت. و لذا در رابطه با موقعیت اجتماعی پیامبران باید گفت: پیامبران از طبقه زراندوزان و صاحبان ثروت نبوده‌اند، بلکه از طبقه محرومان و فقیران بوده‌اند. وارثان پیامبران نیز وارث مال و ثروت و سرمایه نیستند، بلکه وارث همان روحیات و فضایل معنوی آنان می‌باشند. و فدک را هم که پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در زمان حیات خود در اختیار فاطمه زهرا علیها السلام گذاشتند به همین خاطر بود که این اموال در بیت امامت و ولایت باشد و علاوه بر تأمین زندگی شخصی در جهت پیشرفت امر آنان به کار گرفته شود؛ و در حقیقت پیامبر فدک را که متعلق به مقام ولایتشان بود، در اختیار مقام ولایت به حق بعد از خودشان گذاشتند، و حضرت زهرا علیها السلام بهترین کسی بود که اختیار فدک از طرف پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او تفویض و تملیک گردید.

حالا در ادامه ابوبکر می‌گوید:

«وَقَدْ جَعَلْنَا مَا حَاوَلْتَهُ فِي الْكُرَاعِ وَالسَّلَاحِ» (و ما قرار دادیم آنچه را شما

در صدد گرفتن آن هستی [فدک] برای تهیه اسب و سلاح).

«الکُرَاع» یعنی: حیوان سواری، مانند اسب و شتر که در جنگ از آنها

استفاده می‌کنند.

خلاصه ابوبکر می‌گوید: چون من ولی امر هستم و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده تشخیص این که اموال من پس از من به چه مصرفی برسد با نظر ولی امر پس از من است، من هم درآمد فدک را برای تهیه سلاح و ادوات و تجهیزات لشکر می‌خواهم تا مسلمانها به وسیله آن از اسلام دفاع کنند!

«يُقَاتِلُ بِهَا الْمُسْلِمُونَ وَ يُجَاهِدُونَ الْكُفَّارَ وَ يُجَالِدُونَ الْمَرَدَّةَ الْفَجَّارَ»:
(تا مسلمانها به وسیله آن بتوانند جنگ کنند و با کفار به جهاد برخیزند و با متجاوزان و شورشگران برخورد نظامی کنند.)

«مَرَدَّة» جمع «مَارِد» است، به معنای سرکش و متجاوز؛ و «يُجَالِدُونَ» از «جَالِدٌ، يُجَالِدُ» مثل «ضَارِبٌ، يُضَارِبُ» است، هم از جهت وزن و هم از جهت معنا.

در حقیقت ابوبکر برای کار ناصحیح خود یک توجیه عوام‌پسند بیان کرد که سر و صورت دینی داشته باشد.

«وَ ذَلِكَ بِإِجْمَاعِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»:(و این کاری که من کردم بر اساس نظر و اجماع مسلمین است.)

بسا این اجماع هم نظیر اجماعی بوده که محور خلافت ابوبکر است؛ اجماعی که ابوبکر را انتخاب کردند تنها پنج نفر بودند.^(۱)

۱- به نظر شهید آیت‌الله صدر در کتاب «فدک فی التاریخ»، صفحه ۶۳، اساس کار سقیفه حزب سه نفره ابوبکر، عمر و ابوعبیده جراح بود که برای قبضه کردن حکومت با هم متحد شدند و جبهه واحدی تشکیل دادند؛ و در صفحه ۵۸ یادآور شده است که این حزب سه نفری کارها را این چنین بین خود تقسیم کردند: «ابوبکر متصدی رهبری و خلافت؛ عمر مسئول قوه قضایی؛ و ابوعبیده مسئول امور مالی...».

مورخان نوشته‌اند که در ابتدا پنج نفر در سقیفه با ابوبکر بیعت کردند: عمر، ابوعبیده جراح، اُسَید بن حُضَیر، بشیر بن سَعْد و سالم؛^(۱) و پس از آن عده‌ای از انصار حاضر در سقیفه به دلیل رقابت‌های قبیله‌ای و تعصبات قومی با ابوبکر بیعت کردند، و به دنبال آن بود که راه افتادند و با تبلیغ و تهدید و تطمیع از بقیه مردم بیعت گرفتند و بعد هم گفتند: مردم خلیفه را انتخاب کرده‌اند! این به نظر ابوبکر اسمش اجماع است! حالا وقتی از اهل سنت می‌پرسیم که دلیل بر خلافت ابوبکر چیست؟ می‌گویند: «اجماع مسلمین»! می‌گوییم: این اجماع که پنج نفر بیشتر نبودند! می‌گویند: «اقل جمع سه تاست، سه نفر هم که باشند کافی است و آن اجماع است.»

«لَمْ أَنْفَرِدْ بِهِ وَحْدِي، وَلَمْ أَشْتِدَّ بِمَا كَانَ الرَّأْيُ عِنْدِي»:(من به تنهایی این کار را نکرده، و مستبدانه به رأی خود عمل نکرده‌ام.)
آنگاه ابوبکر با زرنگی خاصی می‌گوید:

«وَ هَذِهِ حَالِي وَ مَالِي، هِيَ لَكَ وَ يَتَّيْنُ يَدَيْكَ»:(این است حال من و این مال من، که پیشکش شما و در اختیار شماست.)

«لَا تَزُوي عَنكَ وَ لَا نَدْخُرُ دُونَكَ»:(این مال را از شما دریغ نمی‌داریم و برای غیر تو ذخیره نمی‌کنیم.)

«وَ أَنْتِ سَيِّدَةُ أُمَّةٍ أَيْبِكِ وَالشَّجَرَةُ الطَّيِّبَةُ لِبَنِيكَ»:(و تو سرور امت پدرت هستی و شجره طیبه [درخت پاک] فرزندان می‌باشی.)

«لَا تُدْفَعُ مَا لَكَ مِنْ فَضْلِكَ، وَلَا تُوَضَّعُ مِنْ فَرْعِكَ وَأَصْلِكَ»: (آنچه فضیلت برای شما هست ما انکار نمی‌کنیم، و حقیر و کوچک نمی‌شماریم اصل و فرع شما را).

یعنی: قدر و منزلت شما را درک کرده و به خوبی احترام شما را نگاه می‌داریم.

«حُكْمُكَ نَافِذٌ فِيمَا مَلَكَتْ يَدَايَ»: (حکم شما جاری و نافذ است در آنچه من بر آن مالک هستم).

یعنی: اموال شخصی من در اختیار شما.

«فَهَلْ تَرَيْنَ أَنْ أُخَالِفَ فِي ذَلِكَ أَبَاكَ؟»: (پس آیا این گونه می‌بینی که من در

این مسأله [فدک] با پدر بزرگوارت مخالفت کنم؟)

ابوبکر می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده که ما از خود ارثی باقی نمی‌گذاریم و آنچه به جا می‌گذاریم از برای ولی امر پس از من است، من هم به عنوان «ولی امر» فدک را گرفتم و در امر جهاد و خرید سلاح و تجهیزات از آن استفاده می‌کنم؛ پس من با گفته پدر بزرگوارت هیچ‌گونه مخالفتی نکرده‌ام، بلکه مطابق دستور او عمل کرده‌ام، و آیا می‌خواهی در این زمینه با نظر پدرت مخالفت کنم؟! (۱)

۱- مرحوم سید شرف‌الدین در کتاب «النص و الاجتهاد»، صفحه ۱۱۳، مطلبی از استاد محمود ابوریه نویسنده و محقق مصری نقل می‌کند که در مجله «الرؤساء المصرية» سال یازدهم، شماره ۵۱۸، صفحه ۴۵۷ چاپ شده است؛ و همین مطلب را استاد ابوریه در کتاب خود «شیخ المضيرة أبوهريره»، صفحه ۱۶۹ چنین آورده است:

پاسخ حضرت فاطمه علیها السلام به ابوبکر

«فَقَالَتْ علیها السلام: سُبْحَانَ اللَّهِ! مَا كَانَ أَبِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنْ كِتَابِ اللَّهِ صَادِقًا وَلَا لِأَحْكَامِهِ مُخَالِفًا»

(سپس حضرت زهرا علیها السلام فرمود: سبحان الله! (۱) هیچ‌گاه پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله

از کتاب خدا اعراض نکرد و با احکام آن مخالفتی نداشت.) (۲)

آیا پدر من بر خلاف قرآن عمل می‌کند؟! در قرآن آمده است:

«وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ» (۳) «سلیمان از داوود ارث برد.» و از زبان زکریا علیه السلام

«باید نکته‌ای درباره موضوع ابوبکر نسبت به حضرت فاطمه علیها السلام بگویم و آن این که بر فرض قبول کردیم که عموماً قطعی قرآن - نظیر آیات ارث - با خبر ظنی از پیامبر صلی الله علیه و آله - مانند روایت: «ما پیامبران از خود ارث باقی نمی‌گذاریم» - تخصیص بخورد (همان‌گونه که ابوبکر مدعی بود)، ولی به هر حال ابوبکر این حق را داشت که از ترکه پیامبر صلی الله علیه و آله فدک را به حضرت فاطمه علیها السلام ببخشد، زیرا کسی از مسلمانان مخالف با آن نبود و ابوبکر قدرت آن را نیز داشت؛ همان‌گونه که او مقداری از میراث پیامبر صلی الله علیه و آله را به زبیر بن عوام و محمد بن مسلمه و دیگران بخشید، و بعداً عثمان فدک را در اختیار مروان قرار داد.»

سپس مرحوم سید شرف‌الدین ادامه می‌دهد: «ابن ابی‌الحدید از بعضی علمای گذشته نقل می‌کند که آنها با تعجب از موضع دو خلیفه نسبت به حضرت زهرا علیها السلام اظهار داشته‌اند: گذشته از موازین دینی، کرامت انسانی اقتضا می‌کرد که این دو خلیفه با دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این چنین برخورد نکنند. آنگاه ابن ابی‌الحدید می‌گوید: این کلام جوابی ندارد.» (شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۸۶).

۱- «سبحان الله» یعنی: «پاک و منزّه است خدا.» و این کلمه در اینجا در مقام

تعجب به کار رفته است.

۲- از این کلام حضرت می‌توان به خوبی دریافت که ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام و نیز فقیه جامع‌الشرایط، باید مطابق دستورات قرآن و در محدوده شرع صورت پذیرد.

۳- سوره نمل (۲۷)، آیه ۱۶.

آمده: ﴿وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ۖ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾^(۱) «همانا من از خویشان خود می ترسم برای بعد از خودم، در حالی که همسرم نازاست؛ پس خدایا از پیش خود فرزندی نصیب من کن که وارث من و وارث آل یعقوب باشد.»

در قرآن تصریح شده است که پیامبران از خود ارث باقی می گذارند؛ این چه حدیث دروغی است که درست کرده اید و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت می دهید که ایشان فرموده اند پیامبران از خود ارث باقی نمی گذارند؟! آیامی خواهید بگویید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر خلاف قرآن سخن می گوید؟!

﴿بَلْ كَانَ يَتَّبِعُ أَثَرَهُ وَيَقْفُو سُورَهُ﴾

(بلکه پدرم از احکام قرآن پیروی می کرد و دنباله رو سوره های آن بود.)

«سور» جمع «سورة» است، یعنی: سوره های قرآن کریم؛ و در اینجا مقصود تمام احکام و دستورات قرآنی است. حضرت می خواهند بفرمایند: چرا حدیث جعلی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت می دهید؟! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از احکام قرآن تبعیت می کرد و دنباله رو آن بود، حال چگونه ممکن است کلامی را بر خلاف حکم قرآن بیان کنند؟! شما یک خیانت کردید و آن این که با قلدری فدک را غصب کردید، حالا یک دروغ هم به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت می دهید برای این که کار خودتان را توجیه کنید؟!

۱- سوره مریم (۱۹)، آیات ۵ و ۶.

خیانت سران سقیفه

﴿أَفَتَجْمَعُونَ إِلَى الْغَدْرِ؟﴾

(آیا همه جمع شده اید که خیانت کنید؟)

شما دیدید که ابوبکر در صحبت هایش گفت که من تنها نیستم و همه مسلمانها با من هستند و اجماع کرده اند. حالا حضرت زهرا عليها السلام می فرمایند: آیا همه شما اجماع کرده اید که خیانت کنید؟!

﴿إِعْتِلَالًا عَلَيْهِ بِالزُّورِ [وَ الْبُهْتَانِ]؟﴾

(به حرف باطل و تهمت علت می آورید؟)

«اعتلال» یعنی: علت آوردن و عذر تراشیدن؛ «زور» یعنی: باطل و ناحق؛ و «بُهْتان» یعنی: تهمت. حضرت می فرمایند: شما خیانت کرده و حق مرا غصب کردید، حالا برای توجیه این خیانت خود به یک حدیث جعلی استناد می کنید و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تهمت می زنید؟!

﴿وَ هَذَا بَعْدَ وَفَاتِهِ شَبِيهُ بِمَا بُعِيَ لَهُ مِنَ الْغَوَائِلِ فِي حَيَاتِهِ﴾

(و این خیانتی که بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می کنید شبیه همان ظلم ها و

غائله هایی است که در زمان حیاتش داشتید.)

«غَوَائِل» جمع «غائلة» است. این جمله حضرت دلالت بر این دارد که در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فتنه ها، آشوبها، عصیانها و توطئه های بسیاری از طرف مسلمانان منافق علیه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صورت گرفته است؛ یکی از آنها توطئه ای بود که در سال آخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گرفته شد و می خواستند در گردنه موسوم به «هرشی»

در بین راه مکه و مدینه، شتر پیامبر ص را رَم دهند و آن حضرت را به شهادت برسانند.

حضرت زهرا ع می فرمایند: این خیانت شما بعد از رحلت پیامبر ص شبیه همان ظلم هایی است که در زمان حیات آن حضرت روا می داشتید و غائله درست می کردید، که آن زمان هم خیانت کردید و حالا هم می خواهید خیانت کنید.

قرآن و شبهات معاندان

﴿ هَذَا كِتَابُ اللَّهِ حَكَمًا عَدْلًا وَ نَاطِقًا فَضْلًا ﴾

(این کتاب خداست که داوری است عادل و سخنگویی است که جداکننده حق

از باطل است.)

يَقُولُ: ﴿ بَرِّئِي وَ بَرِّئِ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ ﴾ (۱)

وَ يَقُولُ: ﴿ وَ وَرَثَ سُلَيْمَانَ دَاوُودَ ﴾ (۲)

(و این قرآن می فرماید: «[خدایا فرزندی به من بده که] وارث من و وارث

آل یعقوب باشد.» و نیز می فرماید: «و سلیمان از داوود ارث برد.»)

پس این که می گوید پیامبران ارث نمی گذارند درست نیست؛ چون به فرموده قرآن سلیمان ع از داوود ع، و یحیی ع از زکریا ع ارث برد.

﴿ وَ بَيَّنَّ عَزَّوَجَلَّ فِيمَا وَرَعَ مِنَ الْأَقْسَاطِ، وَ شَرَعَ مِنَ الْفَرَائِضِ وَ الْمِيرَاثِ وَ أَبَاحَ مِنْ حَظِّ الذُّكْرَانِ وَ الْإِنَاثِ مَا أَرَاكَ بِهِ عِلَّةَ الْمُبْطِلِينَ ﴾

(خدای عزوجل در قرآن در آنجا که تقسیم بندی سهام ورثه را کرده [و سهم پسر و دختر را مشخص نموده] و فرائض و میراث را تشریح نموده است، بهره و سهم مردان و زنان را به گونه ای بیان کرده که بهانه های اهل باطل و دروغگو را برطرف کرده است.)

«ما أَرَاكَ» مفعول «بَيَّنَّ» است؛ یعنی: خدای متعال با این آیات خود در قرآن که سهم دختر و پسر را در ارث مشخص و قانون ارث را بیان کرده است، بهانه ها و علت تراشی های شما را زایل و توجیه شما را باطل کرده است؛ زیرا این آیات به خوبی دروغ بودن حدیث شما را ظاهر می سازد.

﴿ وَأَزَالَ التَّظَنِّيَّ وَ الشُّبُهَاتِ فِي الْغَابِرِينَ ﴾

(و گمانها و شبهات را برای آیندگان زایل و برطرف ساخته است.)

بعضی ها ممکن است گمان کنند که این حدیث منسوب به پیامبر ص درست است و پیش خود بگویند مگر می شود ابوبکر دروغ بگوید؛ ولی قرآن این گمانها را از بین می برد.

«تظنِّي» یعنی: ظنّ و گمان، و با «تظنن» به یک معناست؛ «تظنن» مضاعف است، و چون در کلام عرب مضاعف ثلاثی مزید به صورت ناقص نیز می آید در اینجا به «تظنِّي» تبدیل شده است؛ مثل: «تَقْضِي» که «تَقْضُض» بوده و ضاد آن بدل به یاء شده است. (۱)

﴿ وَأَزَالَ التَّظَنِّيَّ وَ الشُّبُهَاتِ ﴾: و این آیات قرآن گمانها و شبهات را برطرف ساخته «فِي الْغَابِرِينَ»: برای آیندگان. یعنی: اگر کسانی در آینده

نیز بخواهند حدیثی را جعل و یا شبهه‌ای ایجاد کنند، این آیات صریح قرآن شبهات آنان را هم باطل کرده است.

﴿كَلَّا! بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا﴾

(نه چنین است که می‌گویید، بلکه هواهای نفسانی شماکاری را در نظرتان نیکو

کرده است.)

﴿فَصَبِّرْ جَمِيلٌ﴾

(پس باید صبر کرد صبری پسندیده.)

ما در مقابل این ظلم‌ها و خیانت‌هایی که می‌کنید صبر پیشه می‌کنیم و به سوی خدا شکایت می‌بریم، و او حق مظلوم را از ظالم خواهد گرفت.

﴿وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلٰی مَا تَصِفُونَ﴾^(۱)

(و خداست که باید بر آنچه بیان می‌کنید از او یاری خواست.)

یعنی: ما از خدا در برابر این توجیهاات و تهمت‌هایی که به

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌زنید یاری می‌خواهیم.

۱- این سه جمله اخیر از سوره یوسف، آیه ۱۸ اقتباس شده است؛ و شاید علت اقتباس حضرت زهرا عليها السلام ارتباطی است که بین جریان حضرت یوسف عليه السلام و حضرت زهرا عليها السلام وجود دارد و آن سه عنصر دروغ و فریب و تهمت است که در هر دو جریان وجود داشته؛ ابوبکر و دار و دسته‌اش از طرفی با جعل روایت و فریب مردم و از طرفی با وارد کردن تهمت فتنه‌گری و محرک هر فتنه بودن بر حضرت علی عليه السلام و اهل بیت عليهم السلام، توانستند مسیر امامت و رهبری را منحرف کنند.

شهید صدر (ره) در کتاب «فدک فی التاریخ» صفحه ۶۹ در رابطه با برخورد خشن و غیر اسلامی حاکمیت با اهل بیت عليهم السلام یادآور شده است: یکی از مظاهر این برخوردها تعبیری است که ابوبکر نسبت به حضرت علی عليه السلام اظهار داشت: «... علی ریشه هر فتنه‌ای است در جامعه، و او [نعوذ بالله] همانند «ام طحال» است که از بدی خوشش می‌آید!!»

خلاصه ابوبکر غصب فدک را با یک حدیث که راوی آن فقط خودش بود، توجیه کرد و آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داد، و حضرت زهرا عليها السلام هم با استدلال به آیات قرآنی این شبهات و توجیهاات را رد کردند و آن را خیانت نامیدند؛ اما در هر حال چون قدرت در دست ابوبکر و یادی او بود و زور و چماق حاکم بود نه منطق و استدلال، آنها به ظاهر حرف خود را پیش بردند و فدک را از دست اهل بیت عليهم السلام بیرون آوردند.

تاکتیک مجدد ابوبکر

حال مجدداً ابوبکر در مقام پاسخگویی برآمده و با سیاست‌بازی و زرنگی سعی در تبرئه کردن خود دارد:

«فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ»: (پس ابوبکر به آن حضرت خطاب کرده و گفت):

«صَدَقَ اللَّهُ وَ [صَدَقَ] رَسُولُهُ وَ صَدَقَتِ ابْنَتُهُ»: (راست گفت خدا و راست

گفت رسول خدا و دخترش هم راست می‌گوید.)

«أَنْتِ مَعْدِنُ الْحِكْمَةِ وَ مَوْطِنُ الْهُدَى وَ الرَّحْمَةُ»: (تو معدن حکمت هستی

و جایگاه هدایت و رحمت می‌باشی.)

«وَرُكْنُ الدِّينِ وَ عَيْنُ الْحُجَّةِ»: (و رکن دین و عین حجت خدا هستی.)

«لَا أَبْعُدُ صَوَابَكَ وَ لَا أَنْكِرُ خَطَابَكَ»: (و دور نمی‌بینم درستی سخنت را و

سخنانت را انکار نمی‌کنم.)

«هُؤُلَاءِ الْمُسْلِمُونَ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ، قَلْدُونِي مَا تَقَلَّدْتُ»: (این مسلمانها شاهد و

قاضی بین من و تو هستند، آنچه را من به گردن گرفته‌ام (خلافت) همین

مسلمانها به گردن من انداختند.)

یعنی: من دنبال خلافت نبودم، همین مسلمانها آمدند و این مسئولیت را به گردن من گذاشتند و من هم به حکم و وظیفه قبول کردم!

«وَ بِاتِّفَاقٍ مِنْهُمْ أَخَذْتُ مَا أَخَذْتُ»: (و با نظر و اتفاق همین مسلمانها گرفتم آنچه را گرفتم).

یعنی: فدک را مسلمانها گفتند که من گرفتم. البته «مسلمانها» که ابوبکر می گوید، همان چند نفری هستند که از باند سیاسی خودش بودند و الا عموم مسلمانان هیچگاه چنین نظری نداده بودند.

«غَيْرِ مُكَابِرٍ وَلَا مُسْتَبِدٍّ وَلَا مُسْتَأْتِرٍ»: ([گرفتن فدک] نه از روی عناد و دشمنی بوده و نه به تنهایی و رأی خود انجام دادم و نه این که برای خود برداشتم).

«اسْتِثْنَاءً» یعنی: چیزی را برای خود برداشتن و اختصاص دادن و دیگران را از آن محروم کردن.

«وَهُمْ بِذَلِكَ شُهُودٌ»: (و این مسلمانان همه شاهد بر این مطلب هستند).

تا اینجا صحبت های ابوبکر تمام می شود. بعد از آن حضرت زهرا علیها السلام سخنانی را بیان می کنند که ان شاء الله در جلسه آینده به آن خواهیم پرداخت.

«والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته»

درس یازدهم

توبیخ مجدد مردم

تغییر مسیر امامت و آینده آن

سوز دل بر مزار پدر

فَالْتَفَتَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا إِلَى النَّاسِ وَ قَالَتْ:

مَعَاشِرَ [النَّاسِ] الْمُسْلِمِينَ! الْمُسْرِعَةَ إِلَى قَيْلِ الْبَاطِلِ [قَبُولِ الْبَاطِلِ]، الْمُغْضِيَةَ عَلَى الْفِعْلِ الْفَقِيحِ الْخَاسِرِ، ﴿أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ ^(۱) كَلَّا، بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَا أَسَأْتُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ، فَأَخَذَ بِسَمْعِكُمْ وَأَبْصَارِكُمْ، وَ لَسَيْتُمْ مَا تَأَوَّلْتُمْ، وَ سَاءَ مَا بِهِ أَشْرُتُمْ، وَ شَرَّ مَا مِنْهُ اعْتَضْتُمْ [اعْتَصَبْتُمْ]، لَتَجِدَنَّ وَاللَّهِ مَحْمِلَهُ ثَقِيلًا، وَ غَبِيَّةً وَبِيلاً، إِذَا كُشِفَ لَكُمْ الْغِطَاءُ، وَ بَانَ مَا وَرَاءَهُ الضَّرَاءُ [مَا وَرَاءَ الضَّرَاءِ] وَ بَدَا لَكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَحْتَسِبُونَ، ﴿وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ﴾ ^(۲)

ثُمَّ عَطَفَتْ عَلَى قَبْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ قَالَتْ:

قَدْ كَانَ بَعْدَكَ أَنْبَاءٌ وَ هُنْبِيَّةٌ لَوْ كُنْتَ شَاهِدَهَا لَمْ تَكْثُرِ الْخَطْبُ
إِنَّا فَقَدْنَاكَ فَقَدْ الْأَرْضِ وَابِلَهَا وَ اخْتَلَّ قَوْمُكَ فَاشْهَدَهُمْ وَ لَا تَعْبُ
وَ كُلُّ أَهْلِ لَه قُرْبَى وَ مَنْزِلَةٌ عِنْدَ الْأَلْهِ عَلَى الْأَدْنَيْنِ مُفْتَرِبُ
أَبَدَتْ رِجَالٌ لَنَا نَجْوَى صُدُورِهِمْ لَمَّا مَضَيْتِ وَ حَالَتْ دُونَكَ التَّرْبُ
تَجَهَّمْتَنَا رِجَالٌ وَ اسْتِخْفَ بِنَا لَمَّا فُقِدَتْ وَ كُلُّ الْأَرْثِ ^(۳) مُعْتَصَبُ
وَ كُنْتَ بَدْرًا وَ نُورًا يُسْتَضَاءُ بِهِ عَلَيْكَ يَنْزِلُ مِنْ ذِي الْعِزَّةِ الْكُتُبُ
وَ كَانَ جِبْرِيلُ بِالْآيَاتِ يُؤَنِّسُنَا فَقَدْ فُقِدَتْ وَ كُلُّ الْخَيْرِ مُخْتَجِبُ
فَلَيْتَ قَبْلَكَ كَانَ الْمَوْتُ صَادِقَنَا لَمَّا مَضَيْتِ وَ حَالَتْ دُونَكَ الْكُتُبُ
[إِنَّا رُزِنَا بِمَا لَمْ يُرَزْ ذُو شَجَنِ مِنَ الْبَرِّيَّةِ لَا عَجْمٌ وَ لَا عَرَبُ]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و به نستعين

پس از این که حضرت زهرا عَلَيْهَا در مقابل مردم با ابوبکر درباره مظلوم حکومت او محاجه کرده و او را محکوم کردند، ابوبکر با استفاده از شیوه دیپلماسی و نفاق، سخنانی در مدح و تعریف آن حضرت اظهار داشت و جریان غصب فدک و لوازم آن را به نظر مردم نسبت داد، و وانمود کرد که گویا همه این کارها را مردم تأیید کرده اند.

حضرت زهرا عَلَيْهَا پس از عوام فریبی ابوبکر و کشیده شدن پای مردم به وسط، دوباره روی سخن خود را برای اتمام حجت به مردم کرده و آنان را مورد خطاب قرار می دهند:

توبیخ مجدد مردم

«فَالْتَفَتَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا إِلَى النَّاسِ وَ قَالَتْ:»

«پس حضرت فاطمه عَلَيْهَا [دوباره] رو به مردم کرده و فرمودند:»

﴿مَعَاشِرَ [النَّاسِ] الْمُسْلِمِينَ! الْمُسْرِعَةَ إِلَى قَيْلِ الْبَاطِلِ [قَبُولِ الْبَاطِلِ]﴾

[ای جماعت مردم] مسلمانان که شتابان به سخن باطل [پذیرفتن باطل]

[روی آوردید.]

۱- سوره محمد (۴۷)، آیه ۲۴؛ با این تفاوت که در قرآن ﴿يَتَذَكَّرُونَ﴾ آمده است.

۲- سوره غافر (۴۰)، آیه ۷۸. ۳- [الْأَرْضِ].

«قیل» و «قال» هر دو به معنای گفتن است، اما «قیل» معمولاً در گفته‌های باطل استعمال می‌شود؛ یعنی: ای کسانی که تا باطل آمد و حرفهایی زد و تبلیغات به راه انداخت، به سرعت به طرف او رفتید و با او همراهی کردید.

البته در بعضی نسخه‌ها «إلی قبول الباطل» ذکر شده است، یعنی: ای کسانی که در پذیرفتن باطل شتاب کردید. این آدمهایی که این همه پای منبر پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و مجاهدتهای علی علیه السلام را دیده بودند، اما همین که عده‌ای در سقیفه جمع شدند و قدرت را به دست گرفتند، همه آن فضیلت‌ها را فراموش کردند و به سراغ باطل رفته و حق را تنها گذاشتند.

﴿الْمُغْضِيَّةَ عَلَى الْفِعْلِ التَّيْبِحِ الْخَاسِرِ﴾

(ای کسانی که [بر روی کارهای زشت و زینبار چشم می‌پوشید.)

«الْمُغْضِيَّةَ» از باب «أَغَضَى، يُغْضِي» به معنای چشم‌پوشی کردن است، و در اصل «أَغْضَضَ، يُغْضِضُ» بوده، ولی همان‌طور که قبلاً عرض کردم در بین عربها شایع است که حرف دوّم فعل مضاعف ثلاثی مزید را بدل به یاء می‌کنند، مثل «أَمَلَيْتُ» که اصل آن «أَمَلَلْتُ» است.

حضرت در اینجا می‌فرمایند: ای کسانی که کارهای زشت و ناپسند را می‌بینید ولی چشم روی هم می‌گذارید و برای این که تکلیف را از دوش خود بردارید آنها را توجیه می‌کنید.

﴿أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾^(۱)

(آیا در قرآن دقت و اندیشه نمی‌کنید؟ یا این که بر دلها قفل‌ها زده شده است؟)

۱- این جمله از آیه ۲۴ سوره محمد اقتباس شده، و در آیه قرآن ﴿يَتَذَكَّرُونَ﴾ آمده است.

حضرت زهرا عليها السلام با استشهاد از آیات قرآن، کوردلی و ناآگاهی مردم حاضر در مسجد را مورد نکوهش قرار داده و تأکید می‌کنند که چرا قدری فکر نمی‌کنید و کارهای حاکمیت را با دیده بصیرت و تدبّر نمی‌بینید و آنها را با موازین قرآن و ارزشهای اسلامی مقایسه نمی‌کنید؟

﴿كَلَّا، بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَا أَسَأْتُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ﴾

(نه چنین است، بلکه کارهای زشتی که کردید سبب شده دلهایتان زنگار بگیرد.)

این کلام حضرت اشاره است به آیه قرآن کریم: ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^(۱) «نه چنین است، بلکه اعمالی که می‌کرده‌اند زنگار دل‌هایشان شده است.» و کلام حضرت نقل به معنا و مضمون همین آیه است، و ضمیر غایب «قلوبهم» در آیه شریفه، در کلام حضرت تبدیل به خطاب «قلوبکم» شده است.

منظور این که از بس پا روی حق گذاشتید و از باطل حمایت کردید، دیگر قلبتان سیاه شده و این سخن‌ها و نصیحت‌ها در شما اثر نمی‌کند. هر کار زشتی سبب می‌شود که در دل انسان کدورت و زنگار پیدا شود. وقتی کارهای زشت زیاد شد، کدورتها هم زیاد می‌شود و دل انسان سیاه می‌گردد و سخن حق در او اثر نمی‌گذارد. در اصطلاح به این معنا «رین» می‌گویند؛ و «ران» هم از همین ماده است، و در اصل به معنای غلبه و چیره‌شدن است.

«رَانَ عَلَى قُلُوبِكُمْ» یعنی: دل‌هایتان زنگار گرفته و سیاه شده است. کسی

که بر گناه خود مداومت کند، کم‌کم کارش به جایی می‌رسد که آیات خدا

۱- سوره مطفین (۸۳)، آیه ۱۴.

را هم منکر می شود، همان گونه که در قرآن هم آمده است: ﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّوْأَىٰ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ﴾^(۱) «انگاه عاقبت کسانی که اعمال زشت انجام می دهند این می شود که آیات الهی را تکذیب کرده و منکر شوند.»

﴿فَأَخَذَ بِسَمْعِكُمْ وَأَبْصَارِكُمْ﴾

(و [این کارهای زشت] گوش ها و چشم هایتان را گرفته است.)

مراد از «چشم و گوش» چشم و گوش باطنی است؛ یعنی: این کارهای شما باعث شده که چشم هایتان کور شود و حقیقت را نبینید و گوش هایتان کر شود و حرف حق را نشنوید. انسان گاهی در اثر علاقه شدید به پست، مقام و مال دنیا و یا ترس از گرفتاری و شدت عمل حاکمیت، حقیقت را نادیده گرفته و چه بسا آن را جابجا و عوضی می فهمد و یا توجیه می کند.

تغییر مسیر امامت و آینده آن

﴿وَلَيْسَ مَا تَأْوَلْتُمْ﴾

(و چه بد تأویل و توجیهی کردید.)

این جمله را در اینجا به دو صورت می توان معنا کرد:

صورت اول: جمله حضرت بدین معنا باشد که «مآل و نتیجه کارتان، به جای بدی رسیده است.» «أول» یعنی: عاقبت و نتیجه کار. عاقبت کارتان این شد که به نام اسلام و قرآن علیه مجسمه اسلام و عدالت توطئه کنید و اسلام را از مسیر اصلی اش منحرف سازید.

۱- سوره روم (۳۰)، آیه ۱۰.

صورت دوم: چه بد تأویل و توجیهی کردید، از باب این که آن افرادی که مرتکب این اعمال زشت می شدند و پا روی حق می گذاشتند اغلب برای کارهای خود وجه شرعی درست کرده و آنها را توجیه می کردند و نمی گفتند که ما بر خلاف حقیقت قدم برمی داریم، بلکه خلافکاریهای خود را توجیه می کردند.

قرآن کریم درباره این افراد می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا﴾ یعنی: «آن کسانی که آیات نازل شده خدا را کتمان می کنند و آن را به بهای اندک می فروشند» ﴿أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ﴾: «این افراد جز آتش در شکم های خود فرو نمی برند.» ﴿وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^(۱) «و خدا در روز قیامت با آنان سخن نمی گوید و آنها را از گناهانشان پاک نمی کند، و برای آنان عذاب دردناکی است.»

﴿وَسَاءَ مَا بِهِ آَشْرْتُمْ﴾

(و چه بد راهی را نشان دادید [و در پیش گرفتید].)

آنها چنین راه و روشی را در پیش گرفتند که با دستورات قرآن و اسلام در زمینه حکومت کاری نداشته باشند و هر حکومتی که روی کار آمد، حق یا باطل، با او سازش و همکاری داشته باشند. در صورتی که این روش درست نیست؛ مسلمان باید همیشه حق گو و مدافع حق و یار مظلومان و دشمن ظالمان باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «قُولًا بِالْحَقِّ وَ أَعْمَالًا لِلْأَجْرِ، وَ كُونَا لِبِلْطَالِمِ خَصْمًا وَ لِلْمُظْلَمِ عَوْنًا»^(۲) «حق را بگویند و برای پاداش - آن جهان - کار کنید، و

۱- سوره بقره (۲)، آیه ۱۷۴.

۲- از وصیت مولا امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسن و امام حسین علیهما السلام؛ نامه ۴۷ نهج البلاغه.

دشمن ستمکاران و یار ستمدیدگان باشید.»

راه و روش اسلام و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام راحت طلبی و تن‌پروری نیست، بلکه همه باید در مقابل حوادثی که رخ می‌دهد احساس مسئولیت کنند و ساکت نباشند. اگر مسلمانان در آن زمان به جای دنیادوستی و مقام‌پرستی به دفاع از حق می‌پرداختند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کردند، این همه مصیبت و بدبختی بر مسلمانان وارد نمی‌شد و اسلام مسیر اصلی خودش را طی می‌کرد؛ اما متأسفانه آنها این زندگی چند روزه و این مقامهای دنیوی - که خیالی بیش نیستند - را بر دستورات اسلام و سفارشهای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ترجیح دادند و البته برای این کار خود وجه شرعی هم درست کردند؛ و لذا حضرت می‌فرماید: «وَسَاءَ مَا بِهِ أَشْرُتُمْ» یعنی: بد راه و روشی در پیش گرفتید. (۱)

﴿وَسَاءَ مَا بِهِ أَشْرُتُمْ مِنْهُ اِعْتَضْتُمْ [اِعْتَصَبْتُمْ]﴾

(و بد چیزی را عوض گرفتید [یا بد است آنچه را که غصب کردید].)

این جمله، به دو شکل نقل شده: یکی «شَرَّ مَا مِنْهُ اِعْتَصَبْتُمْ» است، یعنی: این که شما آمدید و خلافت و یا فدک را غصب کردید و به اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ستم روا داشتید، این برای شما بد تمام می‌شود و عواقب بدی دارد.

دیگری نقل کتاب «بحار الأنوار» مرحوم مجلسی از کتاب «احتجاج»

۱- ممکن است این جمله حضرت اشاره به ادعای ابوبکر باشد که جریان خلافت و غصب فدک را به اراده مردم نسبت داد؛ و «إشارة» به معنای نظر دادن و خواستن هم آمده است، یعنی: بد نظر و مشورتی دادید و بد تصمیمی در مورد اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام گرفتید.

است که در آن «شَرَّ مَا مِنْهُ اِعْتَضْتُمْ» آمده است. «اِعْتِيَاض» که مصدر آن است به معنای عوض گرفتن است؛ یعنی: شما با خانه نشین کردن حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام و دادن قدرت به ابوبکر و نیز با غصب فدک، بد عوضی را انتخاب کردید.

﴿لَتَجِدَنَّ وَاللَّهِ مَحْمِلَهُ ثَقِيلاً﴾

(به خدا قسم همانا حمل آن را سنگین خواهید یافت.)

به «لام» در «لَتَجِدَنَّ» «لام توطئه» می‌گویند، یعنی: این که «لام» تمهید و مقدمه قسم می‌باشد و چون بر سر فعل مضارع مؤکد به نون تأکید ثقیله درآمده، نهایت در تأکید است و حتمی بودن وقوع مضمون جمله را می‌رساند. حضرت می‌خواهند بفرمایند: به خدا قسم آنچه را که غصب کرده و گرفته‌اید، بار سنگینی دارد و در قیامت باید پاسخگوی آن باشید. البته حمل آن در دنیا نیز سنگین است، زیرا تمام انحرافات و مظالم حکومت‌های بنی امیه و بنی عباس و... تا ظهور امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام، معلول جریان غصب خلافت و امامت اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام در صدر اسلام است.

﴿وَعَاقِبَةُ وَيْلًا﴾

(و عاقبتش را وخیم خواهید یافت.)

«عَبَّ» به دنباله و عاقبت کار می‌گویند؛ «وَبِيل» و «وَبَال» نیز به معنای سختی و دشواری است. یعنی: عاقبت این کاری که کردید هم در دنیا و هم در آخرت خیلی سنگین و وخیم خواهد بود؛ حالا چه موقع معلوم می‌شود که نتیجه این غصب خلافت و فدک وخیم بوده است؟ جواب این سؤال در ادامه کلام حضرت آمده است که:

﴿إِذَا كُفِّفَ لَكُمْ الْغِطَاءُ﴾

(زمانی که پرده از مقابل شما کنار زده شود.)

«غطاء» پرده و پوشش است؛ یعنی: زمانی که قیامت برپا شود و پرده‌ها کنار زده شوند، خواهید فهمید که نتیجه و عاقبت کارتان چه بوده است. در قرآن کریم آمده است: وقتی که در صورت دمیده شود و روز قیامت فرا رسد و هر کسی اعمال خود و عواقب آن را مشاهده نماید، به او خطاب می‌شود: ﴿لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَاءَكُمْ فَبَصَرُكُمُ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾^(۱) یعنی: «همانا تو نسبت به این عالم غافل بودی، آنگاه ما پرده را برطرف کردیم پس چشم تو امروز تیزبین است.»

﴿وَبَانَ مَا وَرَاءَهُ الضَّرَاءُ [مَا وَرَاءَ الضَّرَاءِ]﴾

(و شداید و سختی‌های پشت پرده ظاهر گردد.)

«ضراء» به معنای بدحالی و سختی می‌باشد، و در مقابل آن «سراء» به معنای خوشحالی قرار دارد. یعنی: زمانی که پرده کنار رفت و در پشت پرده سختی‌ها و شداید روز قیامت را مشاهده کردید، متوجه عاقبت و خیم عمل خود خواهید شد.

البته در بعضی از نسخه‌ها «و بان ما وراء الضراء» بدون تشدید «راء» آمده است. معنای «ضراء» درخت‌های زیادی است که پشت آن مخفی می‌شوند. یعنی: الآن شما زیر پوشش خودتان و ساخته‌ها و بافته‌های ذهنی خودتان قرار گرفته‌اید و برای کاری که کرده‌اید توجیه شرعی

۱- سوره ق (۵۰)، آیه ۲۲.

درست می‌کنید، اما قیامت که برپا شد و پرده‌ها و پوشش‌ها کنار رفت چیز دیگری خواهید دید و نتیجه خیانتی را که امروز مرتکب شده‌اید در آن روز مشاهده خواهید کرد.

طبق این احتمال همان‌گونه که مرحوم مجلسی فرموده: «هاء» در «ورائه» زائد است و ممکن است اشتباه خطی یا چاپی باشد؛ ولی احتمال اول با سایر جملات قبل و بعد مناسب‌تر است.

﴿وَبَدَأَ لَكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَحْتَسِبُونَ﴾^(۱)

(و ظاهر شود برای شما از ناحیه پروردگارتان چیزهایی که هیچ وقت گمان آن را نمی‌کردید.)

انسان وقتی لذت‌های دنیاست و مال و مقام و ریاست و قدرت او را مجذوب کند، هیچ‌گاه خیال نمی‌کند روز دیگری نیز خواهد آمد که تمام این پست‌ها و ریاست‌ها و پول‌ها به دیگری منتقل می‌شود و او از آنها جدا شده و در روز قیامت هم باید جوابگوی اعمال خود باشد.

﴿وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ﴾^(۲)

(و در آنجاست که اهل باطل زیانکارند.)

سوز دل بر مزار پدر

﴿ثُمَّ عَطَفْتُ عَلَى قَبْرِ النَّبِيِّ وَقَالَتْ﴾

(آنگاه حضرت متوجه قبر پیامبر ﷺ شدند و فرمودند:

۱- کلام حضرت با تغییراتی از آیه ۴۷ سوره زمر اقتباس شده است. آیه قرآن چنین است: ﴿وَبَدَأَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ﴾.
۲- سوره غافر (۴۰)، آیه ۷۸.

وقتی سخن حضرت با مسلمانان حاضر در مسجد تمام می‌شود، متوجه مزار پیامبر اکرم ص می‌شوند و اشعاری را بر زبان جاری می‌کنند که بیانگر سوز دل و نگرانی روحی آن حضرت است؛ گفته می‌شود که سراینده قسمتی از این اشعار «هند» دختر «اثاثه» بوده است،^(۱) ولی طبرسی در «احتجاج» این هشت بیت را از قول حضرت زهرا ع نقل کرده و می‌گوید: حضرت رو به سوی قبر پیامبر ص کرده و فرمودند:

۱- البته این اشعار در منابع و کتابهای زیادی - با اختلاف در تعداد ابیات و نیز در بعضی مصراعها و کلمات آن - نقل شده است و در این که سراینده اشعار چه کسی بوده اختلاف است. بعضی گفته‌اند که اشعار از «هند» دختر «اثاثه» است، مانند: روایت ابوبکر جوهری در کتاب «السقیفة و فدک» که ابن‌ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه خود، و اربلی در «کشف‌الغمة» با تفاوت‌هایی آن را نقل کرده‌اند؛ که تعداد ابیات آن در شرح نهج‌البلاغه سه بیت، و در کشف‌الغمة شش بیت می‌باشد. بعضی دیگر سراینده آن را «صفیة» دختر «عبدالمطلب» عمه رسول خدا ص می‌دانند؛ مانند: مسعودی در «مروج‌الذهب»، (ج ۲، ص ۳۱۱) که یک بیت آن را نقل کرده، و طبری در «دلائل‌الامامة» شش بیت آن را ذکر کرده است.

بعضی هم اشعار را از زبان حضرت زهرا ع نقل کرده‌اند؛ مانند ابن‌طیفور در «بلاغات‌النساء» که در پایان خطبه حضرت دو بیت آن را نقل کرده. مرحوم کلینی در «کافی» (ج ۸، ص ۳۷۶) بدون نقل خطبه و با ذکر سند دو بیت، و شیخ مفید در «أمالی» (ص ۴۰) بدون نقل خطبه و با ذکر سند هشت بیت آن را آورده‌اند. همچنین ابن‌اثیر در «النهاية» (ج ۵، ص ۲۷۷) و زمخشری در «الفائق» (ج ۳، ص ۴۱۱) ذیل ماده «هنبت» دو بیت آن را ذکر کرده‌اند. در «تفسیر قمی» (ج ۲، ص ۱۵۷) با ذکر سند دوازده بیت آمده است.

آنچه مسلم است این اشعار در رثای پیامبر اکرم ص سروده شده است و مطالب و مضامین بعضی ابیات آن اختصاص به اهل بیت پیامبر ص دارد؛ پس شاید بتوان چنین نتیجه‌گیری کرد که بعضی ابیات آن را «هند» یا «صفیة» در رثای پیامبر ص سروده و حضرت زهرا ع با تمثیل به آنها خود نیز ابیاتی به آن اضافه کرده‌اند؛ همان‌گونه که علامه سید محسن امین‌عاملی در «مجالس‌السنیة» (جزء ۵، ص ۸۸) نظیر این مطلب را اظهار داشته است.

﴿قَدْ كَانَ بَعْدَكَ أَنْبَاءٌ وَ هَنْبِئَةٌ لَوْ كُنْتَ شَاهِدَهَا لَمْ تَكْثُرِ الْخُطْبُ﴾

(ای پیامبر! پس از تو خبرها و حوادث پُرسو و صدایی رخ داد، که اگر تو شاهد و حاضر بودی این همه گرفتاری و مصیبت پیش نمی‌آمد.)

«کان» در عبارت «قد کان...» تأمه است و به معنای «حدَث» می‌باشد و به خبر احتیاج ندارد. «هَنْبِئَةٌ» مفرد است و جمع آن «هَنْبِئَاتٌ» به شداید و حوادث سخت و دشوار گفته می‌شود؛ و نیز برای مواردی که شلوغی راه می‌اندازند و هوچی‌گری می‌کنند از این لفظ استفاده می‌شود. چون بعد از پیامبر ص عده‌ای در سقیفه جمع شدند و هر دسته و جناحی برای پیروزی خود تلاش کرده و می‌خواست امیر و حاکم از جناح خودش باشد، و بالاخره با جوسازی و ارباب و استفاده از رقابت‌های قبیله‌ای توانستند خلافت ابوبکر را جا بیندازند، که در اینجا تعبیر به «هَنْبِئَةٌ» شده است.

﴿قَدْ كَانَ بَعْدَكَ أَنْبَاءٌ وَ هَنْبِئَةٌ﴾ یعنی: ای پیامبر! پس از تو حوادث و غائله‌هایی به وجود آمد؛ «لَوْ كُنْتَ شَاهِدَهَا»: اگر تو شاهد و ناظر این حوادث بودی، «لَمْ تَكْثُرِ الْخُطْبُ»: گرفتاری و مصیبت زیاد نمی‌شد. شما که از دنیا رفتید، اینها هر کاری خواستند کردند و هر چه خواستند به شما نسبت دادند.

«خُطْبُ» مفرد و جمع آن «خُطُوبٌ» به معنای شأن، کار و حال است. در قرآن هم آمده: ﴿فَمَا خُطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ﴾^(۱) یعنی: «پس چیست کار شما

ای فرستادگان؟» ولی بیشتر در امور مکروه و ناپسند و پیشامدهای ناگوار به کار می‌رود.

﴿إِنَّا فَقَدْنَاكَ فَقَدَ الْأَرْضِ وَإِبِلَهَا وَ اخْتَلَّ قَوْمُكَ فَأَشْهَدُهُمْ وَلَا تَغِيبُ﴾

(ما تو را از دست دادیم، همان‌گونه که زمین باران سرشار خود را از دست می‌دهد؛ و قوم تو تباہ شدند؛ پس شاهد و ناظر بر آنان باش و غایب مشو.)

«وابل» یعنی: بارانی که مستمر ببارد و موجب زنده شدن زمین گردد؛ اگر زمین باران را از دست بدهد می‌میرد. حضرت خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمایند: ما شما را از دست دادیم، همان‌گونه که زمین بارانی را که موجب حیات اوست از دست می‌دهد؛ یعنی: شما موجب حیات جامعه بودید.

﴿وَكُلُّ أَهْلِ لَه قُرْبَىٰ وَ مَنْزِلَةٌ عِنْدَ الْإِلَهِ عَلَى الْأَذْنَيْنِ مُقْتَرَبٌ﴾

(هر کسی که برای او قرب و منزلتی نزد خدا هست، به بستگان خود نزدیک می‌شود.)

«أذنین» جمع «أذنی» است، مثل «مُصْطَفَيْنِ» که جمع «مُصْطَفَى» می‌باشد.

مرحوم علامه مجلسی برای این عبارت چهار معنا ذکر کرده است؛ ولی من احتمال می‌دهم که منظور حضرت زهرا علیها السلام این باشد که: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم! شما که پیش خدا دارای قرب و منزلت هستی، از ما نیز یادی کن و ما را فراموش مکن؛ زیرا هر کسی که مقرب درگاه خدا شود و در بارگاه الهی منزلت پیدا کند، نزدیکان خودش را شفاعت می‌کند و واسطه می‌شود که خدا حاجت آنان را برآورد و مشکیشان را

برطرف سازد؛ شما هم یک نگاهی به دختر و دامادتان کنید و آنان را مورد توجه خود قرار دهید.

پس طبق این معنا منظور از عبارت «كُلُّ أَهْلِ...» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد، یعنی: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اهل بیتش را مورد لطف و عنایت قرار دهد.

﴿أَبَدْتُ رِجَالُ لَنَا نَجْوَىٰ صُدُورِهِمْ لَمَّا مَضَيْتَ وَ حَالَتْ دُونَكَ التُّرْبُ﴾
(بعضی افراد آشکار کردند عقده‌های فرو خفته در سینه‌هایشان را، آنگاه که تو از بین ما رفتی و تلی از خاک میان ما و تو حائل شد.)

این گروهی که علیه حضرت زهرا علیها السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام توطئه می‌کردند، در حقیقت عقده‌های درونی خود را آشکار می‌ساختند. یک عده از اینها در جنگ‌های گذشته نظیر جنگ بدر و احد از علی علیه السلام ضربه خورده و نزدیکانشان توسط شمشیر امیرالمؤمنین علیه السلام از بین رفتند، عده دیگری از اینها از همان اول نسبت به حضرت علی علیه السلام حسادت می‌ورزیدند و چشم دیدن آن حضرت را نداشتند؛ حالا که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفته و دست اینها در توطئه باز شده است، کینه‌ها و عقده‌های سابق خود را که در سینه جمع کرده بودند نسبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام خالی می‌کنند.

﴿أَبَدْتُ رِجَالُ لَنَا نَجْوَىٰ صُدُورِهِمْ﴾ یعنی: آشکار کردند آنچه را که در دل‌هایشان مخفی داشتند. در ظاهر چیزی نمی‌گفتند ولی در خفا و پنهان مخالفت می‌کردند و حالا آن مخالفت‌هایشان را علنی ساخته‌اند «لَمَّا مَضَيْتَ»: آنگاه که شما از دنیا رفتید «وَ حَالَتْ دُونَكَ التُّرْبُ»: و میان ما و

شما خاکهای زیادی حائل شده است. اینها دیگر مانعی را در راه اهداف خود احساس نمی‌کنند، و توطئه‌ها و دسیسه‌هایشان را شروع کرده‌اند. وقتی شما حیات داشتید اینها جرأت نداشتند، ولی حالا دارند کینه‌هایشان را ظاهر می‌کنند.

﴿ تَجْهَمُنَا رِجَالٌ وَ اسْتُخِفَّ بِنَا لَمَّا فُقِدَتْ وَ كُلُّ الْاِزْثِ ^(۱) مُعْتَصَبٌ ﴾

(پس از این‌که شما از دنیا رفتید مردانی با ما برخورد تند و عبوسانه کرده و ما را سبک کردند و همه ارث غصب شد.)

در نسخه احتجاج «كُلُّ الْأَرْضِ» آمده، یعنی: همه زمین؛ طبق این نقل، حضرت مجموع زمین فدک را مورد اشاره قرار داده‌اند. «تَجْهَمُ» یعنی: برخورد تند و عبوسانه. این‌که بعضی گفته‌اند: سراینده این اشعار «هند» دختر «أثاثه» بوده، قطعاً این بیت و بعضی ابیات دیگر آن را شامل نمی‌شود، چون مضمون این بیت بیانگر این است که سراینده آن حضرت زهرا علیها السلام است.

﴿ وَ كُنْتَ بَدْرًا وَ نُورًا يُسْتَضَاءُ بِهِ عَلَيْكَ يُنَزَّلُ مِنْ ذِي الْعِزَّةِ الْكُتُبُ ^(۲) ﴾

(و تو ماه درخشان و نوری بودی که همه از نور تو بهره‌مند می‌شدند، و بر تو از سوی خدای صاحب عزت کتابهایی نازل می‌شد.)

۱- [الأرض].

۲- مقصود از نزول کتابها بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، یا پیامهای الهی است که در مجموع به شکل قرآن درآمده است؛ و یا این‌که مقصود عرضه نمودن کتب آسمانی قبل از قرآن بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد؛ زیرا آن حضرت به حقایق تحریف نشده آن کتابها کاملاً آگاه بودند.

﴿ وَ كَانَ جِبْرِيلُ بِالْآيَاتِ يُؤَنِّسُنَا فَقَدْ فُقِدَتْ وَ كُلُّ الْخَيْرِ مُخْتَجِبٌ ﴾

(و جبرئیل با نزول آیات وحی مونس ما بود، ولی تو از میان ما رفتی و با رفتنت همه خوبی‌ها نیز از ما پنهان شد.)

وقتی جبرئیل می‌آمد و برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آیات الهی را نازل می‌کرد، طبعاً آثار آن قبل از دیگران به حضرت زهرا علیها السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام سرایت می‌کرد، و لذا رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیشتر از همه برای اهل بیت علیهم السلام سخت و ناگوار بود.

﴿ فَلَيْتَ قَبْلَكَ كَانَ الْأَمَوْتُ صَادَفَنَا لَمَّا مَضَيْتَ وَ حَالَتْ دُونَكَ الْكُتُبُ ﴾

(پس ای کاش پیش از تو مرگ ما را فرا گرفته بود، زمانی که تو از بین ما رفتی و بین ما و تو تلی از شن حائل شد.)

«كُتُب» جمع «کتاب» است، یعنی: رمل و شن؛ و چون در آن مناطق شن فراوان بود و معمولاً قبرها را با شن می‌پوشاندند، حضرت این گونه تعبیر کرده‌اند.

﴿ [إِنَّا رَزَيْنَا بِمَا لَمْ يُرَزْ دُو شَجِنٍ مِّنَ الْبَرِيَّةِ لِأَعْجَمٍ وَ لِأَعْرَبٍ] ^(۱) ﴾

(همانا ما مصیبت زده شده‌ایم به چیزی که هیچ صاحب حزنی از خلائق - نه از عرب و نه از عجم - این چنین مصیبت ندیده است.)

وقتی حضرت این اشعار را خواندند و درد دل خود را با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیان کردند، مسجد را ترک کرده و به طرف خانه حرکت می‌کنند.

۱- این بیت در کتاب «احتجاج» نیامده، ولی مرحوم مجلسی در کتاب «بحارالانوار» آن را از کتاب «احتجاج» نقل کرده است.

خطابه حضرت زهرا علیها السلام در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله در اینجا به پایان رسید، و اکثر کتابهایی که خطبه حضرت را ذکر کرده اند تا همین جا آن را نقل کرده اند؛ ولی در روایت احتجاج در ادامه چنین آمده است که در این زمان امیرالمؤمنین علیه السلام در منزل منتظر بازگشت حضرت زهرا علیها السلام بودند و مرتب سرکشیده و بیرون خانه را نگاه می کردند که آیا حضرت می آید یا نه، وقتی حضرت زهرا علیها السلام وارد منزل می شوند و امیرالمؤمنین علیه السلام را در آن حال مشاهده می کنند، گفتگویی میان این دو بزرگوار صورت می گیرد^(۱) که «إن شاء الله در جلسه آینده به آن خواهیم پرداخت.

«والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته»

درس دوازدهم

سوز دل حضرت زهرا علیها السلام در محضر حضرت علی علیه السلام

عناد حاکمیت با حضرت زهرا علیها السلام

بی تفاوتی اقشار مردم

سکوتی جهادگونه

اوج مظلومیت و غربت اهل بیت علیهم السلام

دلداری امام علیه السلام به حضرت فاطمه علیها السلام

تحلیلی بر سوز دل حضرت زهرا علیها السلام به محضر امام علیه السلام

فلسفه اصرار حضرت در مورد فدک

سکوت مهاجر و انصار از زبان یک شاعر عرب

۱- به غیر از کتاب «احتجاج» که این گفتگو را نقل کرده، ابن شهر آشوب هم در کتاب «مناقب» (ج ۲، ص ۵۰) این گفتگو را بدون ذکر سند، به دنبال نقل قسمتی از خطبه حضرت آورده است؛ ولی در کتاب «أمالی» شیخ طوسی (مجلس ۳۸، حدیث ۸، صفحه ۶۸۳) بدون این که خطبه حضرت در مسجد را نقل کرده باشد، این گفتگو با ذکر سند آمده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و به نستعين

در جلسات گذشته خطابه حضرت زهرا عليها السلام در مسجد را خوانديم و گفتيم كه آن حضرت با گفتار صريح و مستدل خویش ابوبكر را محكوم كردند و مسلمانان حاضر در مسجد را مورد توبيخ قرار دادند؛ اما ابوبكر با سياست و زرنگی ای كه داشت شروع به تعريف و تمجيد كرد و غصب خلافت و فدك را توجیه کرده و آن را مشروع جلوه داد. حضرت پس از سخنان متظاهرانه ابوبكر، متوجه مردم شده و آنان را به شدت مورد توبيخ قرار دادند. آنگاه اشعار سوزناکی را در کنار مزار پیامبر صلی الله علیه و آله قرائت كردند، كه اجمالاً به آنها اشاره شد.

سوز دل حضرت زهرا عليها السلام در محضر حضرت علی عليه السلام

حالا اميرالمؤمنين عليه السلام داخل منزل منتظر آمدن حضرت زهرا عليها السلام هستند و شايد نگران حال ایشان باشند، و مرتب بيرون منزل را نگاه می کنند.

در روايت آمده: وقتی سخنان حضرت زهرا عليها السلام خطاب به مردم تمام شد و آن اشعار را در کنار مرقد مطهر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خواندند، مسجد را ترك کرده و رهسپار منزل شدند.

ثُمَّ انْكَفَتْ عَلَيَّ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَتَوَقَّعُ رُجُوعَهَا إِلَيْهِ، وَيَتَطَّلَعُ طُلُوعَهَا عَلَيْهِ. فَلَمَّا اسْتَقَرَّتْ بِهَا الدَّارُ، قَالَتْ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام:

يَا بْنَ أَبِي طَالِبٍ! اشْتَمَلَتْ شِمْلَةَ الْجَنِينِ، وَقَعَدَتْ حُجْرَةَ الظَّنِينِ، نَقَضْتَ قَادِمَةَ الْأَجْدَلِ، فَخَانَكَ [فَخَاتَكَ] رَيْشُ الْأَعْزَلِ؛ هَذَا ابْنُ أَبِي فُحَافَةَ يَبْتَرِئُ نِحْلَةَ أَبِي وَبُلْعَةَ ابْنِي [ابْنِي]! لَقَدْ أَجْهَدَ [أَجْهَرَ] فِي خِصَامِي، وَالْفَيْتَةُ أَلَدٌ فِي كَلَامِي، حَتَّى حَسَبْتَنِي قَيْلَةَ نَصْرَهَا، وَالْمُهَاجِرَةَ وَصَلَهَا، وَغَضَّتِ الْجَمَاعَةَ دُونِي طَرْفَهَا، فَلَا دَافِعَ وَلَا مَانِعَ، خَرَجْتُ كَاطِمَةً، وَعُدْتُ رَاغِمَةً. أَضْرَعْتُ حَدَّكَ يَوْمَ أَضَعْتَ حَدَّكَ، إِفْتَرَسْتَ الذَّنَابَ، وَافْتَرَسْتَ التُّرَابَ. مَا كَفَفْتَ قَاتِلًا وَلَا أَعْنَيْتَ طَائِلًا [بِاطِلًا]، وَلَا خِيَارَ لِي. كَيْتَنِي مِثُّ قَيْلِ هَيْبَتِي وَدُونِ ذَلَّتِي؛ عَذِيرِي اللَّهُ مِنْكَ عَادِيًا وَمِنْكَ حَامِيًا. وَيَلَايَ فِي كُلِّ شَارِقٍ! وَيَلَايَ فِي كُلِّ غَارِبٍ! مَاتَ الْعَمَدُ وَوَهَنَ الْعُضْدُ؛ شَكَّوْا إِلَى أَبِي! وَعَدَّوْا إِلَى رَبِّي! اللَّهُمَّ أَنْتَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَحَوْلًا، وَأَشَدُّ بَأْسًا وَتَنْكِيلًا.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: لَا وَبَلَ لَكَ، بَلِ الْوَيْلُ لِسَانِكَ، ثُمَّ نَهَنِي عَنْ وَجْدِكَ يَا ابْنَةَ الصَّفْوَةِ، وَبَقِيَّةَ التُّبُوَّةِ؛ فَمَا وَبَيْتُ عَنْ دِينِي، وَلَا أَخْطَأْتُ مَقْدُورِي؛ فَإِنْ كُنْتُ تُرِيدِينَ الْبُلْعَةَ، فَرِزْكَ مِضْمُونٌ، وَكَفَيْلِكَ مَأْمُونٌ، وَمَا أَعِدُّ لَكَ أَفْضَلَ مِمَّا قَطَعَ عَنْكَ، فَاحْتَسِبِي اللَّهَ.

فَقَالَتْ عليها السلام: حَسْبِيَ اللَّهُ [وَنِعْمَ الْوَكِيلُ]؛ وَأَمْسَكَتُ.

«ثُمَّ أَنْكَفَاتُ عَلِيٍّ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ يَتَوَقَّعُ رُجُوعَهَا إِلَيْهِ»: (آنگاه حضرت به طرف خانه بازگشت در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام منتظر آمدن آن حضرت بود.)

«وَ يَتَطَّلَعُ طُلُوعَهَا عَلَيْهِ»: (و چشم به راه و منتظر دیدن حضرت زهرا علیها السلام بود.)

«تَطَّلَعُ» یعنی: سر کشیدن. حضرت علی علیه السلام مرتب سر کشیده و منتظر بازگشت حضرت فاطمه علیها السلام بودند. از اینجا معلوم می شود که آن حضرت نگران حال حضرت زهرا علیها السلام هم بوده اند که نکند خدای ناکرده بلایی به سر ایشان بیاید و دشمنان به ایشان صدمه ای وارد آورند.

«فَلَمَّا اسْتَقَرَّتْ بِهَا الدَّارُ، قَالَتْ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ»: (پس وقتی حضرت در خانه قرار گرفتند، خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام کرده و فرمودند:)

﴿يَا بْنَ أَبِي طَالِبٍ! إِشْتَمَلَتْ سِمْلَةَ الْجَنِينِ﴾

(ای پسر ابی طالب! همچون جنین در شکم مادر پرده نشین شده ای!)

﴿وَ قَعَدَتْ حُجْرَةَ الظَّنِّينِ﴾

(و همانند افراد متهم به گوشه ای نشسته ای!)

آدمهایی که متهم هستند و مورد تعقیب می باشند یک گوشه ای خود را مخفی می کنند. حالا حضرت زهرا علیها السلام خطاب به حضرت علی علیه السلام می فرماید: «همانند آدمهای ظنین و متهم به گوشه ای نشسته ای؟» و دست روی دست گذاشته ای؟

﴿تَقَضَّتْ قَادِمَةَ الْأَجْدَلِ فَخَانَكَ [فَخَاتَكَ] رِيشُ الْأَعْزَلِ﴾

(تو بودی که بالهای باز شکاری را درهم شکستی، ولی حالا پرهای پرندگان

ضعیف به تو خیانت کرده اند [تو را شکست دادند].)

این عبارت به چند صورت معنا شده است: یکی از این معانی را که مرحوم مجلسی در کتاب «بحارالأنوار»^(۱) آورده است معنای خوبی است و از معانی دیگر رساتر و بهتر می باشد.

طبق این معنا حضرت شجاعان عرب - مانند «عمر و بن عبدود» - را به باز شکاری تشبیه کرده و خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: تو کسی بودی که بالهای باز شکاری را در هم شکستی. در جنگ ها و نبردهایی همچون جنگ بدر، احد، خیبر و... سران مشرکان را شکست داده و آنان را به ذلت کشاندی، حالا ابوبکر و عمر کسی نیستند که در مقابل آنان تسلیم شده ای و گوشه خانه نشسته و هیچ اقدامی نمی کنی.

«قَادِمَةٌ» بال جلو را گویند؛ باز شکاری دارای ده بال جلو (شاهپر)

است و به وسیله این بالها حرکت کرده و حیوانات را صید می کند، و به مجموعه این بالها «قَوَادِم» گفته می شود، که جمع «قَادِمَةٌ» است. البته «قَادِمَةٌ» در اینجا به معنای جنس می باشد و لذا مفرد شده است. «أَجْدَلٌ» هم به معنای باز شکاری است. در اینجا حضرت شجاعان عرب را به باز شکاری که از قویترین پرنده هاست تشبیه کرده و می فرماید: «تَقَضَّتْ قَادِمَةَ الْأَجْدَلِ»: تو آن کسی بودی که بالهای باز شکاری - یعنی: شجاعان عرب - را با شجاعت شکسته و درهم کوبیدی.

«فَخَانَكَ رِيشُ الْأَعْزَلِ»: در اینجا دو احتمال وجود دارد: یک احتمال

این که عبارت «فَخَانَكَ...» باشد، یعنی: آدمهای بی سلاح به تو خیانت

۱- بحارالأنوار (چاپ قدیم)، ج ۸، ص ۱۲۶؛ و چاپ جدید، ج ۲۹، ص ۳۱۳.

کردند. احتمال دیگر این است که «فخاتک...» باشد، یعنی: آدمهای بی سلاح و یا پرندگان ضعیف تو را شکست دادند. «ریش» به پَر مرغ و پرنده می گویند؛ و «أَعَزَل» به معنای مرد غیر مسلح است، و در اینجا به قرینهٔ مقابله با «أَجْدَل» به معنای پرنده ای است که قادر به پرواز نباشد. حضرت توطئه گران سقیفه را به پرندگان ضعیفی تشبیه کرده اند که با فریب و خیانت کار خود را انجام داده و حضرت امیر علیه السلام را خانه نشین کردند؛ و معنای جمله این می شود: ولی اکنون پره های پرندگان ضعیف به تو خیانت کردند و یا تو را شکست دادند.

خلاصه حضرت می خواهند به امیرالمؤمنین علیه السلام بفرمایند: تو آن کسی بودی که شجاعان عرب و کسانی را که دارای قدرت و شوکت بودند با دلاوری خود شکست داده و از میان برداشتی؛ حالا کار به جایی رسیده که در مقابل افرادی همچون ابوبکر و عمر که قدرت و شجاعتی ندارند و تنها سر و صدا و هیاهو دارند تسلیم شده ای و آنان تو را شکست داده اند.

حضرت در ادامه می فرمایند:

عناد حاکمیت با حضرت زهرا علیها السلام

﴿هُذَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ يَتَّبِعُنِي نِحْلَةَ أَبِي وَبُلْغَةَ ابْنِي﴾ [ابن]

(این پسر ابی قحافه [ابوبکر] عطیه پدرم و وسیله زندگی ساده فرزندانم را از من

می رباید.)

«ابتزاز» یعنی: ربودن و به زور گرفتن، از ماده «بَزَّ» می باشد؛ «نِحْلَة»

هم به معنای عطیه و بخشش است.

حضرت در اوایل خطابه از فدک تعبیر به «ارث» کردند، ولی در اینجا به عنوان «نحله» یاد می کنند. همان طور که در آنجا هم اشاره شد: در حقیقت منظور حضرت از «ارث» میراث اصطلاحی نبوده است؛ چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در زمان حیات خویش فدک را به حضرت زهرا علیها السلام دادند، و آن حضرت در زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در قید حیات بودند اختیار سرزمین فدک را به عهده داشتند؛ در حالی که اگر مراد ارث اصطلاحی بود، باید پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به دخترشان می رسید. روی این اساس به نظر می رسد که مراد از ارث یک معنای اعمی بوده باشد؛ یعنی: در بعضی چیزها در زمان حیات پدر نیز تعبیر به «ارث» می شود، مثلاً می گویند: فلانی هوش و استعدادش را از پدرش به ارث برده، یا شجاعت را از جدش به ارث برده؛ این بدان معنا نیست که پدرش از دنیا رفته باشد و هوش خود را برای فرزند خود به جای گذاشته باشد، بلکه مقصود این است که این هوش و استعداد یا این شجاعت از ناحیه پدرش یا از ناحیه جدش بوده است.

«بُلْغَة» به وسیله زندگی معمولی گفته می شود؛ و مراد از «ابْنِی» امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام می باشند. البته ممکن است «ابْنِی» باشد که در این صورت مراد از آن «جنس» است و قهراً معنای جمع خواهد داشت، یعنی: وسیله زندگی بچه هایم.

حضرت می فرمایند: این ابوبکر دارد فدک را که بخشش پدرم

بوده و وسیله زندگی ساده و معمولی بچه هایم می باشد از من

می‌رباید و غصب می‌کند و مسلمانان همه ساکت نشسته‌اند و هیچ‌کس دفاعی نمی‌کند!^(۱)

﴿لَقَدْ أَجْهَدَ [أَجْهَرَ] فِي خِصَامِي﴾

(همانا او [ابوبکر] در دشمنی با من کوشش کرد.)

البته در بعضی نسخه‌ها «أَجْهَرَ» آمده است، یعنی: او به شکل علنی و آشکارا به دشمنی با من برخاست.

﴿وَأَلْفَيْتُهُ أَلَدَّ فِي كَلَامِي﴾

(و او را در مکالمه‌ای که با وی داشتم دشمنی سرسخت و لجوج یافتم.)

«أَلَدَّ» به دشمن سرسخت گفته می‌شود، دشمنی که بیشتر از همه ستیزه‌جویی می‌کند. در قرآن هم که می‌فرماید: ﴿وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ﴾^(۲) به همین معناست.

۱- از کلام حضرت استفاده می‌شود که فدک تنها وسیله زندگی ساده اهل‌البیت عليهم السلام بوده است، و بسا قسمت ناچیزی از آن را جهت زندگی معمولی خود برداشته و قسمت اعظم درآمد فدک را در مصارف و مصالح عمومی مسلمانان به کار می‌برده‌اند؛ (همانند شیوه‌ای که علما و مراجع بزرگ تقلید در طول غیبت کبری درباره وجوهات شرعیه عمل می‌کنند و در حد ضرورت و زندگی ساده و معمولی خود از آن استفاده کرده و بقیه را در جهت مصالح حوزه‌ها و ترویج دین مصرف می‌کنند).

یکی از عللی که حاکمیت ابوبکر فدک را غصب کرد، به این خیال بود که اهل‌البیت عليهم السلام در فشار و مضیقۀ زندگی قرار گرفته و سر تسلیم به حاکمیت نامشروع و غاصبانۀ آنان فرود آورند! آن چنان که حکومت‌ها از همین راه در طول تاریخ، شخصیت‌هایی را به مداحی و تأیید حکومت خود واداشته‌اند.

۲- سوره بقره (۲)، آیه ۲۰۴.

بی‌تفاوتی اقشار مردم

﴿حَتَّى حَبَسْتَنِي قَيْلَةَ نَضْرَهَا﴾

(تا آنجا که انصار یاری خود را از من دریغ داشتند.)

«قَيْلَةَ» نام یکی از مادر بزرگهای طایفه اوس و خزرج بوده، و مقصود اولاد او هستند که همان «انصار» می‌باشند. ظاهر عبارت این است که خشونت‌های ابوبکر سبب شد که مهاجر و انصار حاضر نشدند به من کمک کنند؛ و طبیعی است وقتی حکومت شیوه دیکتاتوری و قلدری را پیشه خود سازد، دیگر مردم جرأت نمی‌کنند حرفی بزنند و از حق دفاع کنند؛ چون مردم اغلب اهل زندگی هستند و به اوضاع و احوال نگاه می‌کنند و هر کسی پیش خود حساب می‌کند وقتی حکومت با دختر پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم با آن همه فضیلت و موقعیت و سابقه و عزت چنین کند که حتی قطعه زمینی را که توسط شخص پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم به دخترش بخشیده شده بود مصادره کند، دیگر تکلیف دیگران روشن است. طبیعی است که در چنین شرایطی اکثر مردم می‌ترسند و سکوت اختیار می‌کنند.

﴿وَالْمُهَاجِرَةُ وَضَلَّهَا﴾

(و مهاجرین وصلت و ارتباط خویش با من را نادیده گرفتند.)

با وجود این که مهاجرین با اهل‌بیت ارتباط دیرینه داشتند و در سختی‌های دوران مکه در کنار پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم بودند و همه با هم از مکه به مدینه هجرت کردیم، اما دشمنی ابوبکر و جو سازی او و طرفدارانش باعث شد که آنان هم از حق من دفاع نکنند و ساکت بنشینند.

خلاصه، نه مهاجرین و نه انصار، حاضر نشدند به من کمک کنند؛ و این به واسطه سرسختی و لجاجت ابوبکر بود. وقتی ابوبکر روی خوش نشان نداد و حاضر شد برخورد کند، قهراً مردم ساکت می شوند. حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید: «وَإِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُؤَلَّوكِ وَالدُّنْيَا إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ»^(۱) یعنی: «توده مردم همیشه به سمت دنیا و حاکمان دنیا هستند، مگر این که کسی را خدا حفظ کند.» و تجربه تاریخ نیز این را به خوبی نشان می دهد.

در آن شرایط که قدرت از مسیر اصلی اش منحرف شده و هر کس حاکمیت غصب را قبول می کرد به نان و مقامی می رسید، طبیعی بود که اکثر مهاجرین و انصار هم به امید نان و مقامی ساکت شوند و تحت تأثیر توجیهات به ظاهر اسلامی حاکمیت قرار گیرند. ابوبکر و همفکرانش نیز این روحیه آنان را خوب درک کرده و از آن برای تحکیم قدرت سیاسی خود استفاده کردند.

﴿وَعَضَّتِ الْجَمَاعَةُ دُونِي طَرْفَهَا﴾

(و جماعت چشم خود را روی هم گذاشتند تا مرا نبینند.)

این همه جمعیت که در مسجد بودند چشم خود را روی هم گذاشتند تا مرا نبینند، چون می خواستند زندگی کنند لذا چشم پوشی کردند.^(۲)

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۱۰.

۲- متأسفانه در میان مهاجرین و انصار شخصیت های زیادی بودند که حالت فوق را داشتند، در این صورت تکلیف مردم عادی روشن است!

﴿فَلَا دَافِعَ وَلَا مَانِعَ﴾

(پس نه کسی بود که [از من] دفاع کند و نه کسی مانع [از ظلم] شد.)

﴿خَرَجْتُ كَاظِمَةً وَعُدْتُ رَاغِمَةً﴾

(باخشم فرو خورده از منزل خارج شدم و خفیف و خوار به منزل بازگشتم.)

«كَظَمٌ» یعنی: فرو خوردن، «كَظَمٌ غِيْظٌ» هم که می گویند یعنی: انسان آن ناراحتی و خشم خود را فرو برد و ظاهر نکند. «خروجت کاظمه» یعنی: در حالی از منزل خارج شدم و به طرف مسجد رفتم که خشم خود را فرو خورده و درد دل خود را پوشانده بودم؛ کنایه از این که به سبب ظلم ها و ناحقی هایی که روا داشتند، قلبم پراز اندوه و درد شده بود؛ ولی باز احتمال این می رفت که لا اقل یک نفر برخیزد و از حق من دفاع کند، ولی همه این جماعت ساکت نشسته بودند.

«وَعُدْتُ رَاغِمَةً»؛ «رَغْمٌ» یعنی: ذلت و خواری؛ یعنی: با حالت خفت و

سبکی بازگشتم.

همه این جملات مظلومیت اهل بیت و حضرت زهرا علیها السلام را می رساند. با این که آن حضرت دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و یادگار آن بزرگوار بودند، هیچ یک از مسلمانان حاضر در مسجد، یا از ترس حکومت غاصب و یا به امید رسیدن به نان و مقام، حاضر به دفاع از حق آن حضرت نشدند، و ظلم آشکار ابوبکر و دار و دسته اش را دیدند ولی تنها نظاره گر بودند و از ایشان دفاع نکردند.

سکوتی جهادگونه

﴿أَضْرَعْتَ حَدَّكَ يَوْمَ أَضَعْتَ حَدَّكَ﴾

(از روزی که تیزی و تندى شمشیرت را از بین بردی صورت خود را ذلیل

کردی.)

شما یک فردی بودی که در جبهه‌ها و جنگ‌ها با شمشیر خود دشمنان حق و عدالت را خوار و ذلیل می‌کردی، ولی از آن موقع که سر شمشیرت را شکستی صورت خود را به ذلت در آوردی.

البته علت سکوت حضرت این بود که جنگ داخلی رخ ندهد و اساس اسلام که هنوز نهالی جوان و نورسیده بود به خطر نیفتد، و لذا از حق خود چشم‌پوشی کرده و در حقیقت خود را فدای اسلام کرد.^(۱)

«ضَرَعُ» یعنی: خضوع و فرمانبرداری، و «أَضْرَعْتَ» از باب افعال بوده و به این معناست که [صورت و وجه] خود را به ذلت درآوردی و تسلیم شده‌ای.

۱- در این باره شهید صدر در کتاب «فدک فی التاریخ» صفحه ۷۹ یادآور شده است: با این‌که عده‌ای پیشنهاد قبول رهبری قیام علیه حاکمیت را به حضرت علی علیه السلام نمودند، ولی آن حضرت به هدف آنان کاملاً آگاه بودند، که اینها طالب تحقق حق و عدالت نیستند، بلکه می‌خواهند توسط علی علیه السلام به مقاصد و اهداف خود برسند، و لذا حضرت به آنان جواب منفی دادند؛ از طرف دیگر اگر آن حضرت در آن شرایط قیام می‌کردند و سکوت را می‌شکستند، با توجه به شورشهایی که در گوشه و کنار کشور اسلامی رخ داده بود، قطعاً نظم امور به هم می‌ریخت و اسلام نوپا در مقابل شرک و کفر شکست می‌خورد؛ و این همان خواسته معاندین و کفار بود.

این جملات همه تشبیه می‌باشد و مقصود این است که از روزی که بنا به مصالح اسلام و مسلمانان و حفظ وحدت داخلی امت اسلام شمشیر را کنار گذاشتی، یک عده فرصت طلب سوءاستفاده کرده و بر اریکه قدرت سوار شدند و تو را خانه‌نشین و به ظاهر ذلیل کردند.

﴿إِفْتَرَسْتَ الذَّنَابَ وَ افْتَرَسْتَ التُّرَابَ﴾

(تو گردن گرگها را شکستی و امروز خاک را فرش خود قرار داده‌ای.)

و اگر جمله را این‌گونه بخوانیم: «إِفْتَرَسْتَ الذَّنَابَ وَ...» معنایش چنین می‌شود: گرگها دریدند (و شکار تو را ربودند، که کنایه از غصب خلافت است) و تو خاک را فرش خود قرار داده‌ای؛ کنایه از این‌که به زمین چسبیده‌ای و حرکتی در دفاع از حق من نمی‌کنی. ولی این وجه با سیاق کلام حضرت چندان مناسب نیست و همان وجه اول بهتر است که بگوییم: تو در گذشته چونان شیر گردن گرگهای عرب را شکستی و اکنون خاک را فرش خود قرار داده‌ای. وقتی شیر گردن شکار خود را می‌شکند می‌گویند: «إِفْتَرَسَ»، و «ذَنَاب» یعنی: گرگها، و در اینجا منظور گردنکشان و قلدران عرب است، همان‌طور که در اوایل خطبه هم فرموده بودند: «وَبَعْدَ أَنْ مَنِيَّ بِهِمُ الرُّجَالِ وَ ذُؤْبَانِ الْعَرَبِ».

﴿مَا كَفَفْتَ قَائِلًا﴾

(هیچ گوینده‌ای را [از سخن باطل] منع نکردی!)

«كَفَّ» یعنی: بازداشتن، «قَائِلٌ» هم به معنای گوینده است؛ یعنی:

هر کس هرچه بخواهد می‌گوید و هر خلافی بتواند می‌کند، تو در

شرایطی قرار گرفته‌ای که جلوی هیچ‌کدام از اینها را نمی‌توانی بگیري. ابوبکر با صراحت حقوق ما را غصب می‌کند و حدیث جعل کرده و به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت می‌دهد؛ آنها با تبلیغات و جو سازی هرچه می‌خواهند می‌گویند و توده مردم را فریب می‌دهند، ولی تو هیچ عکس‌العملی نشان نداده و سکوت اختیار کرده‌ای!

﴿وَلَا أَغْنَيْتَ طَائِلًا [بِاطِلًا]﴾

(و هیچ کار مؤثری [در جهت دفع فتنه موجود] انجام ندادی.)

یعنی: اگر وضعیت و شرایط شما جوری بود که یک حرفی می‌زدی و یک کاری می‌کردی، قطعاً اینها ترسیده و عقب‌نشینی می‌کردند؛ ولی تو به خاطر شرایطی که تحمیل شده است، همین طور گوشه خانه نشسته و دست روی دست گذاشته‌ای و هیچ حرکتی را مصلحت نمی‌بینی.

در بعضی نسخه‌ها «وَلَا أَغْنَيْتَ باطلاً» آمده است؛ یعنی: هیچ باطلی را دفع نکردی. منظور از باطل کارهای خلاف حقی است که حکومت غاصبانة ابوبکر انجام می‌داد.

البته عذر واقعی حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام حفظ اصل اسلام و وحدت مسلمانان بود که مبادا با جنگ داخلی کیان اسلام به خطر افتد.

﴿وَلَا خِيَارَ لِي﴾

(و من هم هیچ اختیاری ندارم.)

یعنی: هیچ کاری هم از دست من بر نمی‌آید. در این جملات حضرت زهرا عليها السلام نخواستند به سکوت حضرت علی عليه السلام اعتراض بکنند، بلکه

در صدد نشان دادن وضعیت آن حضرت هستند، که چرا باید شرایطی پیش آید که مثل شما که نه اهل ترس و مداهنه و ضعف هستید و نه اهل فرار از مبارزه با ظلم و ظالمان، نتوانید کلمه‌ای بر زبان جاری کنید و از حق قطعی خود و دختر پیامبر خدا دفاع کنید.

﴿لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَيْئَتِي وَ دُونَ ذَلَّتِي﴾

(ای کاش من قبل از این حالت سکون و گوشه‌نشینی و پیش از این خواری و ذلت مرده بودم.)

«هَيْئَةً» به معنای رفیق و سکون است؛^(۱) یعنی: الآن با این وضع موجود، من هم باید یک گوشه‌ای آرام و ساکن بنشینم، ای کاش قبل از این من مرده بودم و مجبور به تحمل این وضعیت نبودم.

حالا از این قسمت به بعد، حضرت لحن خود را عوض کرده و می‌فرمایند:

﴿عَذِيرِي اللَّهُ مِنْكَ عَادِيًا وَمِنْكَ حَامِيًا﴾

(خداوند عذرپذیر من باشد از جانب شما، در حالی که دفع تجاوز و ستم از من می‌کردی و حامی و پشتیبان من هستی.)

مرحوم مجلسی در کتاب «بحار الأنوار» معانی مختلفی برای این عبارت ذکر کرده است. یکی از آن معانی که به نظر بهتر می‌آید این است: عذرپذیر من خدا باشد در حالی که سختی‌ها را از من دفع می‌کردی؛ و از

۱- البته «هَيْئَةً» به معنای ضعیف و ناتوان، و همچنین به معنای خوار و ذلیل هم آمده است، و با توجه به جمله بعدی این معانی مناسب‌تر است.

من حمایت می نمودی. بر این اساس معنای این جمله عذرخواهی حضرت زهرا علیها السلام از حضرت علی علیه السلام می باشد، یعنی: در عین حال شما مدافع من و حامی من هستید و اگر سخن به تندی گفتم امیدوارم خداوند عذر مرا بپذیرد.

اوج مظلومیت و غربت اهل بیت علیهم السلام

حضرت در ادامه می فرماید:

﴿وَيَلَايَ فِي كُلِّ شَارِقٍ، وَيَلَايَ فِي كُلِّ غَارِبٍ﴾

(وای بر من در هر صبحدم، وای بر من در هر شامگاه.)

«ویل» به معنای «وای» در فارسی است، و در حال ندبه و استغاثه «الف» به آن متصل می شود و «یاء» هم علامت متکلم است. «شارق» یعنی: هنگام طلوع خورشید، و «غارب» یعنی: هنگام غروب آن. در اینجا مرحوم مجلسی احتمال داده اند که «ویلاي» تثنیه باشد، یعنی: دو «ویل»؛ ولی این احتمال بعید است؛ و علت این که «ویلاي» فرموده اند، از برای بیان تأکید و اهمیت مسأله می باشد.

نکته ای که در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد این است که این جملات و عبارات اوج مظلومیت و غربت اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می رساند. هنوز چند صباحی از رحلت آن حضرت نگذشته است، ولی آن قدر بر عترت و یادگار و جانشین به حق او ظلم و ستم روا می دارند که حضرت زهرا علیها السلام این گونه با امیرالمؤمنین علیه السلام درد دل می کنند و سوز و گداز خود را ظاهر می سازند.

﴿مَاتَ الْعَمْدُ وَ وَهَنَ الْعَضُدُ﴾

(تکیه گاه از دست رفت و بازو سست شد.)

«عَمْد» به معنای تکیه گاه است. بعضی گفته اند در عبارت متن «عُمْد» صحیح است، «عُمْد» جمع «عَمود» و یا «عِمَاد» است و به معنای تکیه گاهها می باشد.^(۱) «عَضُد» هم به معنای بازو است و کنایه از وسیله قدرت و توانایی است.

حضرت می خواهند بفرمایند: پدرم تکیه گاه و وسیله قدرت ما بود، پدرم که از دست رفت توانایی و قدرت ما ضعیف شد.

﴿شَكَوَايَ إِلَى أَبِي وَ عَدَوَايَ إِلَى رَبِّي﴾

(شکایتیم را به پدرم و عرض حالم را به پروردگارم ارائه می کنم.)

«شَكُوا» به معنای شکایت بوده و «عدوا» نیز به همین معناست؛ نزد کسی که می روند شکایت می کنند به آن «عَدُوا» گفته می شود، چون در حقیقت تعدّیات را پیش او می گویند.

﴿اللَّهُمَّ أَنْتَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ حَوْلًا﴾

(پروردگارا! تو از نظر قدرت و نیرو از اینها نیرومندتر و قوی تر هستی.)

۱- در فرهنگ های لغت «عَمْد» و «عُمْد» هر دو جمع «عَمود» و «عِمَاد» آمده است، و بنابراین معنای جمله چنین می شود: تکیه گاههای من از دست رفت؛ ولی به نظر می رسد که مراد حضرت با توجه به محتوا و سیاق این گفتگو، فوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باشد، همان گونه که در شرح و ترجمه های خطبه چنین آمده است. بنابراین کلمه «عَمْد» که جمع است در اینجا مناسب نیست، مگر این که از آن معنای مفرد اراده شود؛ و احتمالاً این کلمه تصحیف «عمود» یا «عمید» باشد.

خدایا غاصبان خلافت و فدک زور دارند و هر کاری می‌خواهند می‌کنند، ولی خدایا قدرت تو بی‌نهایت است؛ تو خود به حساب اینها رسیدگی کن و جزایشان را بده.

﴿وَأَشَدُّ بَأْسًا وَتَنْكِيلًا﴾

(و عذاب و انتقام تو از دیگران شدیدتر خواهد بود.)

«بأس» یعنی: عذاب، و «تنکیل» یعنی: عقوبت؛ یعنی: خدایا تو خود اینها را عقاب کن و به عذاب دردناک گرفتار فرما.

دلداری امام عليها السلام به حضرت فاطمه عليها السلام

﴿فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليها السلام: لَا وَئِيلَ لَكَ، بَلِ الْوَيْلُ لِمَنْ لَكَ﴾

(پس امیرالمؤمنین عليها السلام [خطاب به حضرت فاطمه عليها السلام] فرمود: وای بر تو

نیست، بلکه وای بر آنهایی است که بغض تو را داشته و دشمن تو هستند.)

«وئیل» معنایش در حقیقت عذاب و عقاب است، و آن غیر از «وئیح» است؛ «وئیح» در مواردی گفته می‌شود که به عنوان دلسوزی باشد، اما «وئیل» به معنای عذاب و عقاب می‌آید. اینجا چون حضرت زهرا عليها السلام فرموده بود که وای بر من در هر صبحگاه و شبانگاه، لذا امیرالمؤمنین عليها السلام می‌فرماید: وای بر تو نیست، بلکه وای بر آن کسانی است که به تو ظلم کرده‌اند و بدخواه و دشمن تو هستند. «شانئ» به کسی می‌گویند که بغض و دشمنی دارد. در قرآن کریم هم آمده است: ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾.^(۱)

۱- سوره کوثر (۱۰۸)، آیه ۳.

آیه خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، یعنی: «همانا دشمن و بدخواه تو ابتر و بی‌دنباله است.»

﴿ثُمَّ نَهْنَهِيَ عَنِ وَجْدِكَ﴾

(پس خود را از ناراحتی و غضب بازدار.)

«وَجْد» به معنای خشم و غضب است، و «نَهْنَهِيَ» صیغه امر مؤنث است و از ماده «نَهْنَهَتْ» به معنای بازداشتن می‌باشد، یعنی: بازدار و خویشتن‌داری کن و از آن حالت عصبانیت خودت را حفظ بکن.

﴿يَا ابْنَةَ الصَّفْوَةِ وَبَقِيَّةَ النَّبِيِّ﴾

(ای دختر برگزیده خدا و ای باقی مانده و یادگار نبوت!)

﴿فَمَا وَئَيْتُ عَنِ دِينِي﴾

(هیچ‌گاه من در دین خود ضعیف و سست نشده‌ام.)

«وئیت» به معنای ضعف و سستی است. حضرت می‌خواهند بفرمایند: هیچ‌گاه من در عمل به دینم ضعیف و خسته نشده‌ام و آنچه در قدرتم بوده انجام داده‌ام.

حضرت امیر عليها السلام بیش از این نمی‌توانستند اقدام کنند و یا تندی به خرج دهند؛ چرا که جهات دیگر را هم ملاحظه می‌کردند. اگر در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با تندی و شهادت با دشمنان برخورد کردند، به خاطر این بود که در آن زمان مصلحت این‌گونه اقتضا می‌کرد، ولی حالا مصلحت دین همین است که حضرت ساکت باشند، و لذا خطاب به حضرت

زهرا علیها السلام می فرماید: اگر مشاهده می کنی که من سکوت اختیار کرده و هیچ عکس العملی نشان نمی دهم، به خاطر این نیست که در دین خود سست و ضعیف شده باشم.

﴿وَلَا أَخْطَأْتُ مَقْدُورِي﴾

(و در محدوده قدرت و توانایی خودم خطا نکرده‌ام.)

یعنی: به اندازه قدرت و وظیفه‌ام را انجام داده‌ام.

﴿فَإِنْ كُنْتِ تُرِيدِينَ الْبُلْعَةَ، فَرِزْقِكِ مَضْمُونٌ وَكَفَيْلِكَ مَأْمُونٌ﴾

(پس اگر منظور تو معیشت می باشد، همانا روزی تو ضمانت شده است و آن که

کفیل توست مورد اطمینان است.)

یعنی: خداوند ضامن و کفیل مایحتاج و رزق و روزی بندگان

خویش است و جای نگرانی وجود ندارد.

﴿وَمَا أَعِدْ لَكَ أَفْضَلُ مِمَّا قُطِعَ عَنْكَ﴾

(و آنچه برای تو [در آخرت] آماده شده، به مراتب بهتر است از آنچه [در دنیا] از

تو گرفته شده است.)

﴿فَاخْتَسِبِي اللَّهَ﴾

(پس به حساب خدا بگذار.)

در اینجا حضرت علی علیه السلام مقامات معنوی آخرت را که مربوط به

اولیای خدا و افراد صالح و فداکار و صبور و بردبار است خاطر نشان

کرده، و بدین وسیله حضرت زهرا علیها السلام را تسلی می دهند.

﴿قَالَتْ علیها السلام: حَسْبِيَ اللَّهُ [وَنِعْمَ الْوَكِيلُ]﴾

(پس حضرت زهرا علیها السلام فرمود: [حقیقتاً] خداوند مرا کفایت می کند، [و اوست

بهترین وکیل و مدافع].)

﴿وَأَمْسَكَتُ﴾

(و حضرت از سخن گفتن خودداری کرد.)

تحلیلی بر سوز دل حضرت زهرا علیها السلام به محضر امام علیه السلام

ماجرای خطبه حضرت زهرا علیها السلام در اینجا به پایان می رسد. نکته‌ای

که لازم است در این قسمت به آن پرداخته شود، بررسی دو اشکال و

پاسخ به آنها می باشد؛ مرحوم مجلسی در کتاب «بحار الأنوار»^(۱)

می فرماید: بعضی ها دو اشکال وارد کرده اند:

اشکال اول: حضرت فاطمه علیها السلام با این که دارای مقام عصمت هستند،

چگونه است که این گونه با تندی و ناراحتی با حضرت امیر علیه السلام صحبت

می کنند؟ مگر امیرالمؤمنین علیه السلام امام و ولی امر نبود، با امام علیه السلام که

نمی توان به این صورت صحبت کرد.

در پاسخ به این اشکال، مرحوم مجلسی می گوید: حضرت زهرا علیها السلام

می خواستند کارهای زشت غاصبان حکومت را به این وسیله بیان کرده

و بفهمانند که اینها چه ظلم‌هایی روا داشته‌اند. در حقیقت تندی

۱- بحار الأنوار (چاپ قدیم)، ج ۸، ص ۱۲۷؛ و چاپ جدید، ج ۲۹، ص ۳۲۴.

حضرت به خاطر این مصلحت بوده است؛ زیرا یک وقت انسان می‌خواهد عظمت یک مطلبی را به کسی برساند، او را مورد خطاب و عتاب قرار می‌دهد، در حالی که مقصودش تندی به آن شخص نیست. این مسأله در گفتگوها معمول است؛ مثلاً فرض کنید: پادشاه یا حاکم یک مملکت وقتی مشاهده می‌کند (مثلاً) بازرگانان و تجار کشور، یک کار خلافی را مرتکب شده‌اند، برای این که اهمیت کار خلاف آنان را بفهماند، وزیر بازرگانی را مورد عتاب قرار می‌دهد؛ با این که می‌داند وزیر بازرگانی تقصیر ندارد، ولی می‌خواهد با این خطاب و عتاب خود اهمیت و عظمت کار زشت آنها را مجسم کند.

از باب نمونه وقتی حضرت موسی علیه السلام از کوه طور بازگشت و مشاهده کرد که بنی اسرائیل گوساله پرست شده‌اند، در اینجا برادرش هارون علیه السلام را مورد عتاب قرار داده و توبیخ کرد؛ ریشش را گرفت و گفت: چه کردی؟ هارون جواب داد: «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَيْنَ تَرْقُبَ قَوْلِي...»^(۱) «ای پسر مادرم! ریش و سر مرا نگیر، من ترسیدم بگویی چرا بین بنی اسرائیل اختلاف انداختی و سخن مرا اهمیت ندادی.» حضرت موسی علیه السلام می‌داند که هارون علیه السلام تقصیری ندارد، ولی می‌خواهد زشتی کار بنی اسرائیل را مجسم کرده و اهمیت این مسأله را برساند، و لذا در ظاهر با برادرش دعوا می‌کند.

در اینجا هم حضرت فاطمه علیها السلام می‌خواستند عظمت ظلم اینها را منعکس کنند و لذا با این لحن صحبت می‌کنند تا به این وسیله به مردم

۱- سوره طه (۲۰)، آیه ۹۴.

آن زمان و به تاریخ بفهمانند که چه ظلم‌هایی به اهل بیت علیهم السلام وارد آمده است.

این جوابی است که مرحوم مجلسی از اشکال اول می‌دهد.

فلسفه اصرار حضرت در مورد فدک

اشکال دوم: ممکن است بعضی‌ها اشکال کنند که چرا حضرت زهرا علیها السلام برای فدک - که یک مسأله اقتصادی بود - این قدر معرکه گرفتند و با آن هیأت مخصوص به طرف مسجد رفته و آن سخنرانی آتشین را ایراد فرمودند؟ مگر آن حضرت نمی‌دانستند که روزی هر کس را خدا می‌رساند و او خود رازق انسانهاست. و از طرفی آن حضرت از نظر زهد و بی‌اعتنایی به مال دنیا زبانزد مردم بودند، پس چرا راجع به یک مسأله مالی این همه شدت به خرج دادند؟

در جواب این اشکال باید گفت که اولاً: هر چند فدک در اختیار حضرت زهرا علیها السلام بود اما در حقیقت به همه اهل بیت تعلق داشت، و این یک حق شخصی و خصوصی نبود که فاطمه علیها السلام از آن گذشت کند؛ به عبارت دیگر اعطاء فدک به حضرت زهرا علیها السلام به خاطر این بود که خانواده علی علیه السلام و بیت امامت از نظر مالی بی‌نیاز باشند، و همان طور که در جلسات قبل گفتم فدک با امامت و خلافت - خلافت به حق از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - گره خورده بود، و در واقع حضرت با موضع‌گیری خود می‌خواستند از حق اهل بیت علیهم السلام و فرزندانش که ائمه معصومین علیهم السلام هستند دفاع کرده و حقوق غصب شده را پس بگیرند.

ثانیاً: یکی از علت‌هایی که حضرت این خطبه را ایراد فرمودند این بود که با مسلمانان اتمام حجت کرده باشند، و لذا در قسمت‌هایی از خطبه فرمودند که من می‌دانم شما اهل دنیا شده‌اید و حالت عهدشکنی سراپای شما را فرا گرفته، ولی این خطبه بیان سوز و دردی است که در دل و جانم جای گرفته است: «وَلَكِنَّهَا فَيْضَةُ النَّفْسِ»؛ و من می‌خواستم با این بیانات با شما اتمام حجت کرده باشم: «وَوَقَدِمَةُ الْحُجَّةِ»؛ پس یکی از اهداف حضرت اتمام حجت با مسلمانان بوده است.

و ثالثاً: نکته مهم در این است که حضرت زهرا ع با خطابه خود در مسجد، مظلومیت اهل بیت و ظلم و ستم غاصبان حکومت را به اثبات رساندند. اگر آن حضرت هیچ نمی‌گفتند و ساکت می‌نشستند، مردم هم نمی‌فهمیدند که چه شده و چه ستم‌هایی بر عترت پیامبر ص وارد آمده است. این خطبه حضرت سند بزرگی بر مظلومیت اهل بیت ع است که در طول تاریخ گواه و شاهد بر ظلم‌ها و ستم‌های حکام غاصب آن زمان بوده است، و نیز نسل‌های آینده متوجه شدند که اکثریت مهاجر و انصار چقدر آدم‌های بی‌تفاوتی بودند که دیدند چه حق‌کشی‌هایی صورت می‌گیرد ولی همه ساکت و تماشاگر بودند و هیچ‌گونه دفاعی از حریم اهل بیت رسول خدا ص نکردند.

سکوت مهاجر و انصار از زبان یک شاعر عرب

در اینجا مناسب است اشاره‌ای داشته باشیم به چند بیت از اشعار یک شاعر عرب که به مسلمانان - مهاجر و انصار - خطاب کرده و می‌گوید:

شما مرید پیامبر ص نیستید، بلکه مرید ابوبکر می‌باشید، دروغ می‌گویید که ما مرید پیامبر ص هستیم؛ برای این که دختر پیامبر ص آمد و این همه تظلم کرد و از شما کمک و یاری خواست، ولی شما ساکت و بی تفاوت بودید؛ اما وقتی عایشه دختر ابوبکر برای به راه انداختن جنگ جمل به شما گفت: بیایید با علی ع جنگ کنید، شما به کمک او شتافتید و گفتید: مگر می‌شود که دختر خلیفه دروغ بگوید و اشتباه کند؟! پس معلوم می‌شود شما امت ابوبکر هستید نه امت پیامبر!

«مَا الْمُسْلِمُونَ بِأُمَّةٍ لِمُحَمَّدٍ ص»؛ مسلمانها امت محمد ص نیستند.

«كَلَّا وَ لَكِنَّ أُمَّةً لِعَتِيقٍ»؛ بلکه آنان امت عتیق [ابوبکر] هستند. «عتیق» یعنی

آزادشده، و از القاب ابوبکر می‌باشد.

«جاءَ تَهُمُ الزُّهراءُ ع تَطَلُّبُ إِنْ تَهَا»؛ حضرت زهرا ع نزد مسلمانها آمد و ارث

خود را طلب کرد.

«فَتَقَاعَدُوا عَنْهَا بِكُلِّ طَرِيقٍ»؛ ولی همه آنها بی‌اعتنایی کرده و هر کس به بهانه‌ای

از کمک کردن دریغ ورزید.

«وَتَوَاشَبُوا لِإِقْتَالِ آلِ مُحَمَّدٍ ص»؛ ولی همین مردم برای جنگ با

آل محمد ص به حرکت درآمدند.

«لَمَّا دَعَتْهُمُ ابْنَةُ الصِّدِّيقِ»؛ وقتی که دختر صدیق [ابوبکر] آنها را به جنگ

دعوت کرد. «صدیق» از القاب ابوبکر است.

«فَقَعُودُهُمْ عَنْ هَذِهِ وَ قِيَامُهُمْ مَعَ هَذِهِ يُغْنِي عَنِ التَّحْقِيقِ»؛ پس بی‌اعتنایی آنها

نسبت به حضرت زهرا ع و قیام و همراهی آنان با عایشه، همه را از تحقیق نسبت به

آنچه گذشت بی‌نیاز می‌کند.

یعنی: مسلمانان - در صدر اسلام و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - بی خود می گویند ما امت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستیم، آنها در عمل امت ابوبکر هستند؛ برای این که نسبت به دادخواهی حضرت زهرا علیها السلام بی اعتنایی کردند، اما به ندای عایشه در لشکرکشی برای جنگ با علی علیه السلام لبیک گفتند، پس معلوم می شود به دروغ می گویند که ما امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستیم، شما امت ابوبکر هستید و بنده دنیا و مال و مقام دنیا می باشید.

اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم
وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ.

«والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته»

بخش دوم:

خطبه حضرت زهرا علیها السلام

خطاب به

زنان مهاجر و انصار در بستر بیماری

۴۰ درس سیزدهم ۴۰

سند خطبه

عیادت زنان مهاجر و انصار از حضرت زهرا علیها السلام

تصویری از بی وفایی مردم

ناامید شدن حضرت از هدایت گمراهان

آغاز انحراف مسیر خلافت

انگیزه‌های سیاسی اصحاب سقیفه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و به نستعين

حضرت زهرا عليها السلام پس از رحلت پیامبر صلى الله عليه وآله چنانکه در تاریخ و کتابهای حدیث آمده است دو خطبه ایراد فرمودند: یک خطبه را در مسجد النبى صلى الله عليه وآله خواندند، و خطبه دیگر را هنگامی که در بستر بیماری بودند و زنان مهاجر و انصار برای عیادت به منزلشان آمدند. ما در جلسات قبل خطبه اول را که طولانی هم بود خواندیم؛ اگرچه از مطالب آن سریع گذشتیم و به طور مبسوط شرح ندادیم؛ چون غرض ما شرح مفصل عبارات حضرت نیست، بلکه می خواهیم به طور مختصر توضیحاتی داده باشیم؛ به گونه ای که عموم افراد بتوانند از آن استفاده کنند و ما نیز از کلمات نورانی آن حضرت بهره ببریم.

سند خطبه

خطبه دوم حضرت را که الآن می خواهیم شروع کنیم مرحوم مجلسی در جلد ۴۳ کتاب «بحار الأنوار»^(۱) در حالات حضرت زهرا عليها السلام

۱- البته علامه مجلسی در بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۵۸ تا ۱۶۲ این خطبه را به غیر از کتاب احتجاج، از دو مأخذ دیگر نیز آورده است: ۱- از کتاب «معانی الأخبار» شیخ صدوق با ذکر دو سند آن، که یک سند به نقل از عبدالله بن حسن و او از مادرش فاطمه دختر امام حسین عليه السلام، و سند دیگر به نقل از حضرت علی عليه السلام است. ۲- از کتاب «أمالی» شیخ طوسی، به نقل از ابن عباس.

وَ قَالَ سُؤْيِدُ بْنُ عَقْلَةَ: لَمَّا مَرَضَتْ فَاطِمَةُ عليها السلام الْمَرْضَةَ الَّتِي تُوَفِّيَتْ فِيهَا، اجْتَمَعَتْ إِلَيْهَا نِسَاءُ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ لِيُعَدَّنَهَا؛ فَقُلْنَ لَهَا: كَيْفَ أَصْبَحْتَ مِنْ عِلَّتِكَ يَا ابْنَةَ [بِنْتِ] رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله؟ فَحَمِدَتِ اللَّهَ، وَ صَلَّتْ عَلَى أَبِيهَا، ثُمَّ قَالَتْ: أَصْبَحْتُ وَ اللَّهُ عَائِفَةً لِدُنْيَاكَنَّ، قَالِيَةً لِرِجَالِكُنَّ، لَفَطْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ عَجَمْتُهُمْ، وَ سَنَأْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ سَبَرْتُهُمْ؛ فَقُبْحًا لِقُلُولِ الْحَدِّ، وَ اللَّعِبِ بَعْدَ الْجِدِّ، وَ قَرَعِ الصَّفَاةِ وَ صَدْعِ الْقَنَافَةِ، وَ [خَتَلِ] خَطَلِ الْأَرَاءِ وَ زَلَلِ الْأَهْوَاءِ؛ ﴿لَبِئْسَ مَا قَدَّمْتَ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ﴾^(۱) لَا جَرَمَ لَقَدْ قَلَدْتُهُمْ رَبَّقْتَهَا، وَ حَمَلْتُهُمْ أَوْقَتَهَا، وَ سَنَنْتُ عَلَيْهِمْ [عَارَهَا] غَارَتَهَا؛ فَجَدَعًا وَ عَقْرًا وَ بَعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

وَ يَحْتَمُّهُمْ! أَنِّي زَحَزَحُهَا عَنْ رِوَايَةِ الرَّسَالَةِ، وَ قَوَاعِدِ النُّبُوَّةِ وَ الدَّلَالَةِ، وَ مَهِيْطِ الرُّوحِ الْأَمِينِ، وَ الطَّيِّبِ [الطَّيْنِ] بِأُمُورِ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ؟ ﴿أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْأُمِينُ﴾^(۲).

وَ مَا الَّذِي نَقَمُوا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام؟! نَقَمُوا وَاللَّهِ مِنْهُ نَكِيرَ سَيْفِهِ، وَ قِلَّةَ مُبَالَاةِ لِحْتَفِهِ، وَ شِدَّةَ وَطْأَتِهِ، وَ نَكَالَ وَ قَعْبَتِهِ، وَ تَنْمُرَهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ.

* * *

۱- سورة مائدة (۵)، آیه ۸۰. ۲- سورة زمر (۳۹)، آیه ۱۵.

ذکر کرده است. کتابهای دیگری هم این خطبه را نقل کرده‌اند، ولی من آن را از روی کتاب «احتجاج» مرحوم طبرسی ^(۱) می‌خوانم و به نقل کتاب «بحار الأنوار» هم توجه دارم.

راوی این خطبه «سُوَيْدُ بْنُ غَفَلَةَ» است؛ بعضی نام او را «سُوَيْدُ بْنُ غَفَلَةَ» گفته‌اند، اما مشهور رجالیون شیعه و سنی همان «سُوَيْدُ بْنُ غَفَلَةَ» ذکر کرده‌اند.

ایشان فرد خوبی بوده و در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به اسلام گرویده است، اما موفق نشده به مدینه بیاید و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را زیارت کند.

حال اگر ملاک در اصحاب این باشد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دیده باشند، سوید بن غفله پیامبر را ندیده و جزو اصحاب محسوب نمی‌شود؛ ولی اگر ملاک در صحابه پیامبر بودن، اسلام آوردن در زمان آن حضرت باشد، ایشان نیز از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حساب می‌آید.

۱- احتجاج، چاپ نجف، ج ۱، ص ۱۴۶ تا ۱۴۹. علاوه بر کتاب احتجاج، این خطبه در منابع زیر با تفاوتی در نقل بعضی عبارتها و کلمات آمده است:
الف: بلاغات النساء، احمد بن ابی طاهر معروف به ابن طیفور، چاپ نجف، ص ۱۹؛
و چاپ بیروت، ص ۳۲.
ب: معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص ۳۵۴ و ۳۵۵، با ذکر دو سند، و با شرح و توضیح کلمات آن.

ج: أمالی، شیخ طوسی، ص ۳۷۴، حدیث ۵۵.

د: دلائل الامامة، محمد بن جریر طبری، ص ۳۹.

ه: مثال الطالب فی شرح طوال الغرائب، ابن اثیر، مبارک بن محمد، جامعه أم القرى، مکه، ص ۵۲۸ و ۵۲۹.

و: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۳۳، به نقل از کتاب «السقیفة و فدک»، ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری.

ز: کشف الغمّة، علی بن عیسیٰ اربلی، ج ۱، ص ۴۹۲، به نقل از کتاب «السقیفة و فدک»، ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری.

به هر حال «سوید بن غفله» فردی مسلمان و مخلص بوده و در حدود سال ۸۵ هجری از دنیا رفته است. او از معمرین بوده و عمر طولانی داشته است؛ البته در سنّ او اختلاف است؛ سنّ او را از ۱۱۰ سال تا ۱۳۰ سال ذکر کرده‌اند، ولی بیشتر از ۱۳۰ سال نگفته‌اند. در هر صورت راوی این خطبه موثق بوده و رجال خاصّه و عامّه از او نام برده‌اند.

عیادت زنان مهاجر و انصار از حضرت زهرا عليها السلام

در کتاب «احتجاج» آمده است:

«قَالَ سُوَيْدُ بْنُ غَفَلَةَ: لَمَّا مَرَضَتْ فَاطِمَةُ عليها السلام الْمَرْضَةَ الَّتِي تُؤْفِيَتْ فِيهَا»

(سوید بن غفله می‌گوید: زمانی که حضرت فاطمه عليها السلام بیمار شدند، به آن

بیماری‌ای که در آن از دنیا رفتند.)

«اجْتَمَعَتْ إِلَيْهَا نِسَاءُ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ لِيَعُدُّنَهَا»

(زنان مهاجر و انصار برگرد ایشان جمع شدند تا از آن حضرت عیادت کنند.)

«فَقُلْنَ لَهَا: كَيْفَ أَصْبَحْتَ مِنْ عِلَّتِكَ يَا ابْنَةَ [بِنْتِ] رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم؟»

(پس خطاب به آن حضرت گفتند: چگونه صبح کردید از بیماری‌ای که دارید؟

ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم!)

«فَحَمِدَتِ اللَّهَ وَصَلَّتْ عَلَى آبِيهَا»

(پس حضرت زهرا عليها السلام حمد خدا را به جای آورده و بر پدرشان درود

فرستادند.)

در اینجا راوی تفصیل حمد و ثنای حضرت را نقل نکرده است؛ اما

در خطبه اول حمد و ثنای حضرت به طور مفصل نقل شده بود.

به هر حال معلوم می‌شود که معمول بوده قبل از شروع سخن، ابتدا حمد و ثنای الهی را به جا آورند و آنگاه مشغول صحبت شوند.

در این خطبه هم حضرت، ابتدا حمد و ستایش خدا را به جا می‌آورند و بر پیامبر اکرم ص درود و صلوات می‌فرستند و پس از آن آغاز به سخن می‌کنند.

تصویری از بی‌وفایی مردم

ثُمَّ قَالَتْ: «أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ عَائِفَةً لِدُنْيَاكُمْ، قَالِيَةً لِرِجَالِكُمْ»

(سپس فرمود: به خدا قسم صبح کردم در حالی که از دنیای شما بیزارم، و بغض مردان شما در دلم جای گرفته است.)

«عَافَ الشَّيْءُ» به معنای «گرهه» است، یعنی: نسبت به آن چیز کراهت دارد. همچنین «قَالِيَةً» به معنای «مُبْغِضَةً» می‌باشد؛ در قرآن کریم هم آمده است: «مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى»^(۱) «ای پیامبر! خدا تو را رها نکرده و نسبت به تو خشمگین نیست.» که «ما قَلَى» به معنای «ما أَبْغَضَ» است.

در اینجا حضرت می‌فرماید: «عَائِفَةً لِدُنْيَاكُمْ»: از دنیای شما بیزارم؛ «قَالِيَةً لِرِجَالِكُمْ»: بغض مردان شما در دلم جای گرفته است.

«لَفَطْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ عَجَمْتُهُمْ»

(از دهان به دور انداختم آنها را بعد از آن‌که آنان را آزمودم.)

«لَفَطَ» به معنای «رَمَى مِنَ الْفَمِ» می‌باشد، یعنی: از دهان بیرون انداختن. نکته‌ای که قابل ذکر است این‌که کلمات بزرگان همیشه دارای

۱- سوره الضحی (۹۳)، آیه ۳.

استعاره و تشبیه می‌باشد؛ اگر در کلمات پیامبر اکرم ص و امیرالمؤمنین ع نیز دقت شود، مشاهده می‌شود که آن بزرگواران به طور فراوان از استعارات و تشبیهات استفاده کرده‌اند. در اینجا هم که حضرت زهرا ع این سخن را می‌گویند، زمانی است که حضرت در بستر بیماری است، و در این زمان کوتاهی که بعد از پیامبر اکرم ص زندگی کردند، گرچه زمان کوتاهی بود اما مردم را آزمایش کرده بودند، چه در زمانی که در مسجد خطبه خواندند و چه در مکانهای دیگر. بالاخره دیدند که این مردان تا چه اندازه همت و شجاعت و مردانگی دارند! از این رو حضرت این نامردی و بی‌وفایی مردم را به میوه تلخی تشبیه می‌کنند که انسان وقتی بدون توجه در دهان می‌گذارد، از شدت تلخی مزه‌اش آن را بیرون می‌اندازد و از دهان خارج می‌کند. این مردم آن قدر بی‌وفا بوده‌اند که حضرت دیگر هیچ اعتمادی به آنها نداشته، بلکه از آنها منزجر و متنفر شده بودند.

«وَسَنَأْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ سَبَرْتُهُمْ»

(و از آنها بدم آمد بعد از آن‌که امتحانشان کردم.)

«سَبَرَ» به معنای امتحان؛ و «سَنَأْتُ» نیز به معنای بغض و عداوت است. یعنی: بعد از آن‌که مردان شما را آزمایش کردم و فهمیدم که اهل وفا و مردانگی نیستند، بلکه به دنبال دنیا و رفاه‌طلبی هستند، از آنها بدم آمد و متنفر شدم.

«فَقُبْحًا لِقُلُولِ الْحَدِّ»

(پس چه زشت و ناپسند است گند شدن تیزی شمشیر.)

خیلی زشت است چیزی که باید تند و تیز باشد گند شود؛ مثلاً:

شمشیر و کارد اگر گنجد شوند، باید آنها را دور انداخت. از یک مرد شجاعت، مردانگی، همت، غیرت و دفاع از حق انتظار می‌رود؛ وقتی بنا شود مردی که شجاع بوده حالا ترسو و محافظه‌کار شود، خیلی قبیح خواهد بود. اینها اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده‌اند، از مهاجر و انصار بوده‌اند، در جنگ‌ها فداکاری‌ها کردند، اما حالا همه آنها محافظه‌کار شده و همه می‌خواهند نان را به نرخ روز بخورند و با حکومت وقت بسازند. به این جهت است که حضرت می‌فرماید: «فَقُبْحًا»: خیلی زشت و ناپسند است «لِفُلُولِ الْاُحَدِّ»: گنجد شدن تیزی شمشیر، و یا شکستگی‌های لبه شمشیر. «فُلُول» یا جمع «فَلَّ» است، یعنی: شکستگی‌ها و ترک‌ها؛ و یا به قول بعضی ^(۱) مصدر است، که در این صورت معنای مصدری برای اینجا بهتر است چون با کلمات بعدی حضرت که مصدر است تناسب دارد. و «حَدَّ» هم به معنای تند و تیز بودن است.

﴿وَاللَّغِبِ بَعْدَ الْجِدِّ﴾

(و بازی [بازیگری] بعد از جدیت و فداکاری.)

کسی که جدی بوده، شجاعت داشته، در مقابل باطل می‌ایستاده و فداکاری می‌کرده، حالا یک بازیگر سیاسی شود؛ این خیلی زشت و قبیح است. حضرت می‌خواهند بفرمایند: شما یک مدت اهل جدیت و فداکاری بودید، ولی حالا بازیگر شده‌اید و این قبیح است. اگر کسی از اول ترسو بوده و اهل مبارزه نبوده، حالا هم انتظاری از او نیست؛ اما آن‌که ابتدا انقلابی بوده و از حق دفاع می‌کرده، حالا خیلی زشت است که

۱- کتاب العین، خلیل فراهیدی، ج ۸، ص ۳۱۶.

ترسو و محافظه‌کار شده و وارد معاملات و بازیگریهای سیاسی شود و همه ارزشها را به بازی و معامله بگیرد.

﴿وَقَرَعِ الصَّفَاةَ﴾

(و کوبیدن بر سنگ خارا و سخت!)

«صفاة» به سنگ سخت و محکم گفته می‌شود. «قَرَع» به معنای کوبیدن است. در زبان فارسی ضرب‌المثلی هست که می‌گویند: «مشت به سندان کوفتن»؛ این همان معنای «قَرَعِ الصَّفَاةَ» می‌باشد. یعنی: این‌که انسان شمشیرش را روی سنگ صاف بزند، هیچ اثری نخواهد داشت و این در واقع یک کار بیهوده و عبث خواهد بود.

شاید منظور حضرت این باشد که شما با این کارهایی که انجام داده‌اید مثل این است که شمشیرتان را به روی سنگ سخت بزنید که هیچ اثری ندارد؛ آن جایی که باید شمشیر بزنید و کاری بکنید نمی‌کنید؛ و در جایی عمل می‌کنید که بی‌اثر است، و در واقع نیرویتان را هدر داده‌اید؛ و این قبیح و زشت است، برای این‌که انسان عاقل مشت به سندان نمی‌کوبد.

﴿وَصَدْعِ الْقَنَاةِ﴾

(و شکستگی سرنیزه‌ها!)

نیزه کارش این است که در جنگ به درد بخورد و مفید واقع شود، اما اگر نیزه شکاف بردارد و شکسته شود دیگر بی‌خاصیت می‌شود. کنایه از این است که شما نیز مثل سرنیزه و شمشیر شکسته شده بی‌خاصیت و بی‌اثر شده‌اید.

﴿ وَ [خَطَلٍ] [خَطَلٍ] الْآرَاءِ ﴾

(و خطا و اشتباه بودن [فریب دادن] آراء و اندیشه‌ها.)

آراء و اندیشه‌های شما نیز آشفته و خطاست. «خَطَلٌ» یعنی: خطا و اشتباه؛ و اگر «خَطَلٌ» باشد به معنای فریب دادن است؛ یعنی چه زشت است فریب دادن آرای مردم.

﴿ وَ زَلَلِ الْأَهْوَاءِ ﴾

(و لغزش در خواسته‌ها.)

اینها همه عطف به «فَقُبْحًا لِفُلُولِ الْحَدِّ» هستند. یعنی حضرت می‌فرمایند: چه زشت و ناپسند است کُندی آنچه که از آن تیزی مطلوب است؛ «وَ اللَّعْبِ بَعْدَ الْجِدِّ»؛ و بازیگری بعد از جدیت؛ «وَ قَرَعِ الصَّفَاةِ»؛ و کوبیدن بر سنگ خارا؛ «وَ صَدَعِ الْقَنَاةِ»؛ و شکستگی سرنیزه‌ها؛ «وَ خَطَلِ الْآرَاءِ»؛ و خطا در اندیشه‌ها؛ «وَ زَلَلِ الْأَهْوَاءِ»؛ و لغزش در خواسته‌ها.

﴿ لَبِئْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذَابِ هُمْ

خَالِدُونَ ﴿ (۱)

(چه بد توشه‌ای برای خودشان پیش فرستاده‌اند که خداوند بر آنها خشم گرفته و

در عذاب جاودانه خواهند بود.)

در حقیقت حضرت با خواندن این آیه از قرآن، انذار و هشدار می‌دهند: این کارهایی که مردان شما می‌کنند عاقبتش جهنم است. کسانی که از حق دفاع نکنند، از مظلوم دفاع نکنند، دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله را

تنها بگذارند، امیرالمؤمنین علیه السلام را با آن سفارشهایی که پیامبر صلی الله علیه و آله کرد نادیده بگیرند. برای این که می‌خواهند نان بخورند و زندگی بکنند. باعث خشم خداوند شده و به عذاب ابدی دچار خواهند شد.

ناامید شدن حضرت از هدایت گمراهان

﴿ لَا جْرَمَ لَقَدْ قَلَّدْتُهُمْ رَبُّقْتَهَا ﴾

(به ناچار ریسمان آن را به گردن آنها انداختم.)

اگر برای خلافت یا فدک می‌آمدیم و به شما حرفی می‌زدیم و دادخواهی می‌کردیم، حالا از آن گذشتیم؛ مسئولیت و عواقب آن را هم به گردن غصب‌کنندگان آن و یا به گردن مردان شما گذاشتیم.

چون همه مردم شریک حکومت وقت بودند و تابع جو حاکم شدند، همه آنها در گناه آن شریک هستند. همان‌طور که مولا علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: «وَ إِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَ الدُّنْيَا إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ» (۱) یعنی: «مردم تابع پادشاهان و حاکمان خود بوده و دنیاگرا هستند، مگر کسانی که خدا آنها را حفظ کند.»

همین حدیث خود دلیل بر این است که همیشه باید سعی کرد حکومت «صالح» باشد؛ برای این که اگر حکومت صالح باشد، نوع مردم در مسیر صلاح و نیکی قدم برخواهند داشت؛ اما اگر حکومت فاسد باشد، طبیعی است که مردم به سوی فساد و تباهی کشیده خواهند شد، و در جو و محیط ناسالم کمتر کسی می‌تواند خود را اصلاح کند و اکثر

مردم ایمانشان ضعیف است؛ پس اگر بخواهیم توده مردم به طرف صلاح و نیکی حرکت کنند، همیشه باید کوشش کرد که محیط را به محیط صالح و سالمی تبدیل کرد و در این جهت باید حرکت کرد که حکومت وقت حکومت صالحی باشد. در غیر این صورت اگر حکومت و حاکمان فاسد و ناصالح باشند، مردم نیز در مسیر فساد قرار می‌گیرند، همان‌طور که مولا علی (علیه السلام) فرموده: «اغلب مردم با حاکمان و پادشاهان بوده و دنیاگرا هستند...».

خلاصه کمتر اتفاق می‌افتد که حکومت و حاکمان فاسد باشند ولی عموم مردم در مسیر صلاح و دینداری قرار داشته باشند و از حاکمان و پادشاهان خود اطاعت و تبعیت نکنند.

در زمان حضرت زهرا (علیها السلام) نیز این‌طور بوده و عموم مردم تابع حکومت و شریک گناه حاکمان خود بودند؛ لذا حضرت می‌فرماید: به‌ناچار چون مردان شما مردانی ترسو و ضعیف و محافظه‌کارند و با حکومت غاصب وقت سازش کرده‌اند، همانا ریسمان و طناب خلافت یا فدک را به گردن غصب‌کنندگان آن و یا مردان شما انداختم.

ضمیر در «رَبَّقَتَهَا» یا اشاره به «فدک» است و یا به «خلافت» بازمی‌گردد. «رَبِقَة» به فتح راء و هم به کسر آن، یعنی حلقه طناب، و این تشبیه است. در آن زمان وقتی می‌خواستند حیوانات را به یک طناب ببندند، گاهی اوقات وسط این طنابها را چوب می‌گذاشتند و گاهی هم طنابها را گره می‌زدند، به هر حلقه از این طنابها که به گردن یک حیوان می‌انداختند می‌گفتند: «رَبِقَة»، و جمع آن «رَبَاق» یا «رَبَق» می‌باشد.

خلاصه حضرت می‌فرمایند: من افسار و طناب این حکومت یا این فدک را به گردن غاصبان و مردان شما انداختم، تا روز قیامت آنها خود جواب خلافت که منحرف شده و فدک که غصب شده را بدهند. مسئولیت تمام حقوقی که از ما اهل بیت غصب شده و ظلم‌هایی که در این ارتباط به مردم شده، به عهده غاصبان و مردان شماست و باید در روز قیامت جوابگو باشند.

﴿وَحَمَلْتُهُمْ أَوْقَتَهَا﴾

(و سنگینی بار آن را بر آنها تحمیل کردم.)

«أَوْق» به معنای ثقل و سنگینی است، و «تاء» در «أَوْقَة» «تاء وحدت»^(۱) یا «تاء جنس»^(۲) است؛ یعنی: بار سنگین مسئولیت آن را به عهده اینها گذاشتم و اینها باید در قیامت جواب بدهند؛ چون ما فعالیت خودمان را کردیم و تا آن اندازه که می‌توانستیم تلاش کردیم که خلافت از مسیر اصلی خودش منحرف نشود؛ اما حالا که شما خودتان نمی‌خواهید خلافت در مجرای صحیح آن بیفتد، عواقب و مسئولیت این کار بر عهده خود شماست، و هر چه اشکال داشته باشد - چه دنیایی و چه آخرتی - همه بر گردن خودتان است.

﴿وَسَنَنْتُ [سَنَنْتُ] عَلَيْهِم [عَارَهَا] غَارَهَا﴾

(و تمام [سنگ و عار] غارت حکومت را متوجه آنان کردم.)

در اینجا اگر «سَنَنْتُ» باشد یعنی: پاشیدم، و اگر «سَنَنْتُ» باشد یعنی: ریختم، هر دو صحیح است. «سَنَّ الماء» معنایش این است که انسان

۱ و ۲- «تاء وحدت» دلالت بر یکی بودن معنا دارد؛ و «تاء جنس» بر اصل معنا بدون توجه به مقدار آن دلالت دارد.

کم کم آب را بپاشد، ولی «سَنِّ الْمَاءِ» یعنی: آبها را بریزد.

در اینجا حضرت می فرماید: غارتش را بر سر اینها پاشیدم، یا بر سر اینها ریختم. وقتی دشمن می آید از همه طرف غارت می کند و همه چیز را از بین می برد، این کاری هم که مردم آن زمان کردند و مسیر خلافت را منحرف کردند، در حقیقت غارتی است که تالی فاسد دارد و موجب تسلط دشمن و قتل و غارت در آینده خواهد شد، و همه مفسده های آن به عهده خود اینهاست.^(۱)

در بعضی از نسخه ها مثل کتاب «معانی الأخبار» کلمه «عَارَهَا» آمده که معنای بهتری به جمله می دهد، یعنی: بار کردم و پاشیدم بر آنان ننگ عملشان را.

﴿فَجَدْعًا وَ عَقْرًا وَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾

(پس ذلت و هلاکت و دوری از رحمت خدا بر قوم ستمکار باد.)

«جَدْع» در اصل به معنای بینی بریده است، و «جَدْعًا لَكَ» یعنی: خدا تو را معیوب کند، و در اینجا کنایه از خواری و ذلت است. «فَجَدْعًا» یعنی: بریده باد بینی آنها، خواری و ذلت باد بر آنها. «وَ عَقْرًا» در اصل به معنای زخم زدن و پی کردن (قطع دست و پای) اسب و شتر است، و چون نتیجه قطعی آن هلاکت حیوان است به معنای کشتن هم آمده است، یعنی: هلاکت باد. «وَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»: و دوری از رحمت خدا برای گروه ستمکار و ظالم باد.

۱- تاریخ نیز به خوبی گواهی می دهد که منحرف کردن خلافت و امامت از مسیر اصلی خود موجب چه مفسده ها و خونریزی هایی گردید، و در واقع تمام مصیبت ها و بیچارگی های مسلمانان از آن زمان تاکنون ریشه در این مسأله دارد.

آغاز انحراف مسیر خلافت

﴿وَيَحْهُمْ! أَنَّى زَحَزَحُوهَا^(۱) عَن رَوَاسِي الرِّسَالَةِ؟﴾

(وای بر آنها! چگونه خلافت را از جایگاههای استوار رسالت دور کردند؟)

در اینجا علت این که حضرت «وَيَحْهُمْ» فرمود و «وَيَلْهُمْ» نفرمود، به خاطر تعجب از کار آنها و دلسوزی برای آنهاست؛ انسان وقتی از کار کسی تعجب کند و دلش برای او بسوزد، می گوید: «وَيَحَّه»؛ اما «وَيَلَّ» در آنجایی به کار می رود که در مقام اظهار غضب و نفرین باشد.

«أَنَّى زَحَزَحُوهَا»: چگونه خلافت را دور کردند^(۲) «عَن رَوَاسِي الرِّسَالَةِ»: از جایگاههای محکم و ثابت رسالت؟ «جبال رواسی» هم که می گویند، یعنی: کوههای ثابت و استوار. معنای عبارت این است که خلافت را از آن پایگاهی که از نظر علم و تقوا و ارتباط با وحی پایگاه ثابت و محکمی بود، به مسیر باطل و منحرفی انداخته اند.

اضافه «رواسی» به «الرِّسَالَةِ» از آن جهت است که امامت در حقیقت جایگاه و پایگاه قوی و محکم رسالت است، و اگر امامت از مسیر اصلی خارج شد و تا آنجا تنزل کرد که با بودن شخصیتی عظیم و الهی همچون حضرت امیر عليه السلام، امثال ابوبکر و عمر و عثمان امام المسلمین شوند، در حقیقت ضربه به رسالت خورده و مبانی دین متزلزل شده است.

۱- در کتاب احتجاج «زَعَزَعُوهَا» آمده ولی در بقیه منابع «زَحَزَحُوهَا» ذکر شده است و همین درست است؛ در قرآن کریم هم آمده است: ﴿فَمَنْ زُحِزِحَ عَنِ النَّارِ...﴾ سورة آل عمران (۳)، آیه ۱۸۵.

۲- این که ضمیر «زحزحوها» به خلافت بازگشته، شاید قرینه بر این باشد که در عبارت سابق هم که فرمودند: «الْقَدْ قَلَدْتُهُمْ رِبْقَتَهَا» ضمیر «ربقتها» به خلافت بازگردد.

﴿وَقَوَاعِدِ النُّبُوتِ وَالدَّلَالَةِ﴾

(و از پایه‌های نبوت و رهبری.)

«قواعد» جمع «قاعده» به معنای پایه می‌باشد. «دلالة» هم به معنای راهنمایی مردم است. یعنی: از آن پایه‌های نبوت و رهبری، خلافت را منحرف کردند.^(۱)

﴿وَمَهْبِطِ الرُّوحِ الْأَمِينِ﴾

(و از محل نزول جبرئیل امین.)

هرچند بر شخص حضرت علی عليه السلام وحی نازل نمی‌شد، ولی آن حضرت نزدیکترین فرد بودند به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که محل نزول وحی بودند، و بدون واسطه از تعالیم و دستورات نازل شده بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بهره می‌بردند.

﴿وَالطَّيِّبِينَ [الطَّيِّبِينَ] بِأُمُورِ الدُّنْيَا وَالْدِينِ﴾

(و از کسی که حاذق و آگاه به امور دنیا و دین می‌باشد.)

«طیبین» به فردی که کارآزموده و حاذق باشد می‌گویند. امیرالمؤمنین عليه السلام حاذق است و نسبت به امور دین و دنیا آگاه است؛ اما

۱- حضرت علی عليه السلام با آن سابقه‌ای که در پیروزی اسلام و تأسیس حکومت عدل اسلامی داشتند، همچون یک پایه و اساس محکم حکومت اسلامی بودند و تنها کسی که می‌توانست مسیر نبوت را تداوم داده و ادامه‌دهنده سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد آن حضرت بودند، چرا که در علم و تقوا و فضایل و کمالات روحی تالی تلو پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند، نه آنهایی که هیچ تشابه علمی و تقوایی با پیامبر نداشتند.

۲- در بلاغات النساء «الطیبین» آمده که به معنای دانا و آگاه است، و به نظر می‌رسد همین صحیح باشد؛ ولی کلمه «الطیبین» در فرهنگ‌های لغت نیامده است.

آن مردم خلافت را از آن حضرت برگرداندند و منحرف ساختند و به عهده افرادی گذاشتند که آگاهی کامل به مسائل دینی و سیاسی جامعه نداشتند. شاید منظور از «امور دنیا» همان تدبیر کارهای مردم و تنظیم امور سیاسی و اجتماعی آنان، و مراد از «امور دین» بیان احکام دین و حفظ آنها از تحریف و بدعت و تغییر جهت و نیز هدایت مردم به ایمان و فلاح و رستگاری باشد.

﴿أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾^(۱)

(آگاه باشید، این همان زیان آشکار است.)

انحراف در مسیر خلافت مسأله کوچکی نیست، چرا که:

خشت اول چون نهد معمار کج تا ثریا می‌رود دیوار کج
همین که اینها ساکت نشستند و پنج نفر آمدند و در سقیفه ابوبکر را
معین کردند و بعد هم با جو سازی و ارباب و تهدید از مردم بیعت
گرفتند و بالاخره خلافت را از اهلش غصب کردند، سبب شد مسیر
خلافت و مسیر اسلام نیز تا ابد منحرف شود. آن وقت هر چه در آینده
فساد و ظلم باشد، آنها که در آن روز ساکت نشستند و نظاره‌گر بودند در
گناه آن شریک هستند، و این خود خسران و زیان بزرگی است.

انگیزه‌های سیاسی اصحاب سقیفه

﴿وَمَا الَّذِي نَقَمُوا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ؟﴾

(و چه عاملی باعث شد که اینها از ابی‌الحسن [حضرت علی عليه السلام] انتقام بگیرند؟)

۱- سوره زمر (۳۹)، آیه ۱۵.

اینها با امیرالمؤمنین (علیه السلام) چه دشمنی و کینه‌ای داشتند؟ غیر از این که علی (علیه السلام) شجاع بود، بی باک و ترس بود، در میدانهای جنگ از حق دفاع می کرد، از اسلام دفاع می کرد، و اینها نمی توانستند یک آدم شجاع و از خودگذشته‌ای - که در دفاع از حق اهل هیچ گونه معامله و مسامحه‌ای نبود - را در رأس امور ببینند؛ این است که می فرماید:

[۱] ﴿تَقَمُّوا وَاللَّهُ مِنْهُ نَكِيرٌ سَنِيهِ﴾

(به خدا قسم از او به خاطر چشیدن سوزش شمشیرش انتقام گرفتند.)

«نکیر» به معنای خشم و عذاب و کیفر سخت است؛ در قرآن هم به همین معنا آمده است: ﴿كَذَيْفَ كَانَ نَكِيرِ﴾^(۱) یعنی: «پس چگونه بود خشم و عذاب من؟». حضرت در اینجا می فرماید: اینها ناراحت بودند و می خواستند از امیرالمؤمنین (علیه السلام) انتقام بگیرند، به خاطر این که طعم سوزش شمشیرش را چشیده بودند؛ و به تعبیر دیگر از خشم شمشیرش در امان نبودند؛ چون حضرت اهل معامله سیاسی نبود، آنچه را تشخیص می داد که وظیفه شرعی اوست انجام می داد و فقط حریم خداوند و دین و ارزشهای الهی را مدنظر قرار می داد. به یقین اگر حضرت علی (علیه السلام) پاره‌ای ملاحظات سیاسی را مورد توجه قرار می داد، مخالفان او موفق نمی شدند و علی (علیه السلام) قدرت را از دست نمی داد؛ ولی آن حضرت راضی نبودند برای رسیدن به قدرت، حتی به اندازه ذره‌ای به اصول اخلاقی و ارزشهای اسلامی پشت پا بزنند.

[۲] ﴿وَقَلَّةٌ مُبَالَاتِهِ لِحَتْفِهِ﴾

(و به خاطر بی باکی و نترسیدن او از مرگ.)

برای این که امیرالمؤمنین (علیه السلام) یک آدم شجاعی بود و از مرگ واهمه و باکی نداشت. اگر انسان از مرگ بترسد، هیچ گاه نمی تواند جنگ کرده و از حق دفاع کند؛ این که می بینید امیرالمؤمنین (علیه السلام) همه جا در مقابل باطل می ایستاد و با طاغوت مبارزه می کرد، برای این بود که از مرگ ابایی نداشت. حضرت علی (علیه السلام) در نهج البلاغه می فرماید: ﴿وَاللَّهِ لَا بَنُ أَبِي طَالِبٍ آتَسُّ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ﴾^(۱) «به خدا قسم، اشتیاق و انس پسر ابی طالب به مرگ، بیشتر از انس و اشتیاق کودک به پستان مادرش می باشد.»

[۳] ﴿وَشِدَّةٌ وَطَّأَتِهِ﴾

(و به خاطر صلابت گامهای او و قاطعانه عمل کردنش.)

«وَطَّأ» به معنای قدم گذاشتن و چیزی را پایمال کردن است؛ یعنی: آن حضرت با اهل باطل و کفار و منافقین به شدت برخورد می کردند، و در هر زمینه‌ای که گام برمی داشتند محکم و قاطعانه عمل می کردند. این تعبیرات همه کنایه از صلابت و صراحت و قاطعیت آن حضرت در مسائل دینی و سیاسی - چه در هنگام برخورد نظامی با دشمن و چه برخوردهای سیاسی و اجتماعی با افراد و جناحها - می باشد.

[۴] ﴿وَوَكَالَ وَقَعْتِهِ﴾

(و به خاطر شدت تاختن او بر دشمن در جنگ.)

«وَقَعَةَ» به معنای جنگ و فرود آمدن و تاختن بر دشمن است؛ و «نکال» به معنای کیفر و مجازاتی است که مایه ترس و عبرت دیگران شود. یعنی: آن حضرت به گونه‌ای بر دشمن می‌تاخت و آنان را مجازات می‌کرد که مایه ترس دیگران شده بود.

[۵] ﴿وَتَنْمُرُهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ﴾

(و به خاطر پلنگ صفتی او در راه خدا.)

«تَنْمُرُ» از ماده «نَمِر» است، «نَمِر» یعنی: پلنگ؛ اگر به یک آدمی بگویند: «تَنْمَرُ»، معنایش این است که پلنگ صفت است و تسلیم دشمن نمی‌شود و آن حالت غضبش بر دشمن همچنان باقی است. و مقصود از «فی ذات اللّهُ» خدا و دین او و راه و اهداف اوست.

حضرت در این جمله می‌فرماید: از امیرالمؤمنین عليه السلام انتقام نگرفتند مگر برای این که او در مقابل دشمن همانند یک پلنگ می‌ایستاد و هرگز تسلیم نمی‌شد. تسلیم شدن در برابر دشمن یا به علت ضعف ایمان یا وابستگی به دنیا و مال و مقام آن و یا ترس از مرگ است، و آن حضرت از همه اینها مبرا و پاک بودند.

کلام حضرت ادامه دارد که إن شاء الله در جلسه آینده آن را خواهیم خواند.

«والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته»

درس چهاردهم ﴿﴾

تصویری از حاکمیت به حق حضرت علی عليه السلام

ظلم و کفران نعمت

تویخ مجدد اصحاب سقیفه

تصویری از جریان سقیفه

پیش‌بینی تلخ‌کامی‌های مردم بعد از سقیفه

بشارت به فتنه‌های بعد از سقیفه

عذرخواهی مردان مهاجر و انصار از حضرت زهرا عليها السلام

وَتَاللَّهِ لَوْ مَالُوا عَنِ الْمَحَجَّةِ اللَّائِيَةِ، وَزَالُوا عَنْ قَبُولِ الْحُجَّةِ الْوَاضِحَةِ، لَرَدَّهُمْ
إِلَيْهَا، وَحَمَلَهُمْ عَلَيْهَا، وَلسَارَ بِهِمْ سَيْرًا سُجْحًا، لَا يَكْلِمُ خَشَاشُهُ، وَلَا يَكُلُّ سَائِرُهُ،
وَلَا يَمَلُّ رَاكِبُهُ؛ وَلَاؤُرَدَهُمْ مِنْهَا نَمِيرًا صَافِيًا رَوِيًّا، تَطْفَحُ ضَفَّتَاهُ، وَلَا يَتَرَنَّقُ جَانِبَاهُ،
وَلَأَصْدَرَهُمْ بِطَانًا، وَنَصَحَ لَهُمْ سِرًّا وَإِعْلَانًا، وَلَمْ يَكُنْ يَتَحَلَّى مِنَ الْغِنَى بِطَائِلٍ، وَلَا
يَحْطِي مِنَ الدُّنْيَا بِنَائِلٍ غَيْرَ رِيِّ النَّاهِلِ وَشُبْعَةِ الْكَافِلِ؛ وَكَبَانَ لَهُمُ الزَّاهِدُ مِنَ
الرَّاعِبِ، وَالصَّادِقُ مِنَ الْكَاذِبِ ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم
بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ (١)
﴿وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هُوَلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَ مَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾ (٢)
أَلَا هَلُمَّ فَاسْتَمِعْ! وَ مَا عِشْتَ أَرَاكَ الدَّهْرُ عَجَبًا! ﴿وَإِنْ تَعْجَبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ﴾ (٣)
لَيْتَ شِعْرِي إِلَى أَيِّ سِنَادٍ اسْتَنْدُوا؟! وَ عَلَى أَيِّ عِمَادٍ اعْتَمَدُوا؟! وَ بِأَيِّ عُرْوَةٍ
تَمَسَّكُوا؟! وَ عَلَى أَيِّ ذُرِّيَّةٍ أَفْدَمُوا وَ اخْتَنَكُوا؟! ﴿لَبَسَ الْمُؤَلَّى وَ لَبَسَ الْعَشِيرُ﴾ (٤) وَ
﴿بَسَّ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا﴾ (٥) اسْتَبَدُّوا وَاللَّهُ الذُّنَابِيُّ بِالْقَوَادِمِ، وَ الْعَجْزُ بِالْكَاهِلِ؛ فَرَعْمًا
لِمَعَاطِسِ قَوْمٍ ﴿يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾ (٦) ﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لَكِنْ
لَا يَشْعُرُونَ﴾ (٧)

- ١- سورة اعراف (٧)، آية ٩٦. ٢- سورة زمر (٣٩)، آية ٥١.
٣- سورة رعد (١٣)، آية ٥. ٤- سورة حج (٢٢)، آية ١٣.
٥- سورة كهف (١٨)، آية ٥٠. ٦- سورة كهف (١٨)، آية ١٠٤.
٧- سورة بقره (٢)، آية ١٢.

وَيَحْتُمُّهُمْ! ﴿١﴾ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿٢﴾ (١) أما لعمري لقد لفتحت، فنظرة ريثما تنتج، ثم احتلبوا ملء القعب دماً عبيطاً ودعافاً مبيداً، هنالك يخسر المبطون، ويعرف التالون غب ما أسس الأوتون، ثم طيبوا عن دنياكم أنفساً [نفساً]، واطمئنوا للفتنة جاشاً، وأبشروا بسيف صارم، وسطوة معتد غاشم، وبهرج شامل، واستبداد من الظالمين يدع فيئكم زهيداً، وجمعكم حصيداً؛ فيا حسرة لكم! وأنسى بكم، وقد عميت عليكم أنلر مكموها وأنتم لها كارهون. (٢)

قال سويد بن غفلة: فأعدت النساء قولها ﷺ على رجالهن، فجاء إليها قوم من وجوه المهاجرين والأنصار معتذرين، وقالوا: يا سيده النساء، لو كان أبو الحسن ذكر لنا هذا الأمر قبل أن نبرم العهد، ونحكم العقد، لما عدلنا عنه إلى غيره. فقالت ﷺ: إنيكم عني، فلا عذر بعد تغذيركم، ولا أمر بعد تقصيركم.

* * *

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

همان طور که گفتیم این خطبه دوم حضرت زهرا علیها السلام است که در منزل برای زنان مهاجر و انصار، زمانی که به عیادت حضرت آمده بودند، خوانده‌اند.

در جلسه قبل گذشت که حضرت زهرا علیها السلام ضمن اعتراض به مهاجر و انصار، فرمودند که این مردم چه اشکالی به امیرالمؤمنین علیه السلام داشتند؟ چرا نسبت به ایشان دشمنی کردند؟ جز این که آن شجاعت و شهامت ایشان در جنگ‌ها و بی‌باکی ایشان برای رضای خدا و از خودگذشتگی‌هایش سبب شده است که خلافت را از آن حضرت برگردانند؟

بعضی وقت‌ها خوبی‌های اشخاص سبب می‌شود که دیگران سراغشان نروند، دشمن طاووس آمد پیر او!!

تصویری از حاکمیت به حق حضرت علی علیه السلام

حالا حضرت در ادامه می‌فرمایند:

﴿ وَتَاللَّهِ لَوْ مَالُوا عَنِ الْمَحَجَّةِ اللَّائِحَةِ وَزَالُوا عَنْ قَبُولِ الْحُجَّةِ الْوَاضِحَةِ ﴾

(به خدا سوگند [اگر حضرت علی علیه السلام به خلافت می‌رسید [هرگاه مردم از وسط

راه روشن منحرف می‌شدند و از قبول دلیل و برهان واضح سرپیچی می‌کردند،

۱- سوره یونس (۱۰)، آیه ۳۵.

۲- سوره هود (۱۱)، آیه ۲۸؛ در قرآن کریم ﴿فَعَمِيَتْ﴾ آمده است.

[۱] ﴿لَرَدَّهُمْ إِلَيْهَا وَحَمَلَهُمْ عَلَيْهَا﴾

(همانا آن حضرت مردم را به وسط راه برمی‌گرداند و آنان را بر آن تشویق و

ترغیب می‌کرد.)

یعنی: اگر آن حضرت به حاکمیت و خلافت می‌رسیدند، انحراف افراد و بی‌تفاوتی آنها در برابر حق و ارزشهای الهی را تحمل نمی‌کرد و آنان را به راه حق و حقیقت و صراط مستقیم الهی هدایت می‌کرد.^(۱)

[۲] ﴿وَلَسَارَ بِهِمْ سَيْرًا سُجْحًا﴾

(و مردم را به راه می‌برد با نرمی و ملایمت.)

«سُجْح» به معنای ملایمت و نرمی است. یعنی: حضرت با خشونت مردم را هدایت نمی‌کرد، بلکه با نرمش و ملایمت هدایت می‌کرد. چون ابوبکر و عمر نسنجیده و با خشونت عمل کردند، برای همین حضرت می‌فرماید: اگر خلافت به دست حضرت علی علیه السلام بود، در عین حالی که مردم را از انحراف نجات می‌داد و به طرف خدا می‌برد از خشونت و شدت پرهیز می‌کرد، زیرا با زور و شدت عمل نمی‌شود

۱- شاید مقصود حضرت زهرا علیها السلام این نکته هم باشد که حضرت علی علیه السلام حکومت را وسیله نیل به اهداف الهی می‌دانند و برای حکومت به خودی خود ارزشی قائل نیستند؛ یعنی: آن حضرت قدرت خواه و جاه طلب و عاشق ریاست نبودند، بلکه خواهان حق و عدالت و تحقق اهداف دین و ارزشهای آن بودند؛ و لذا به ابن عباس فرمودند: «این کفش پاره پیش من از خلافت و امارت بر شما با ارزشتر است، مگر این که در پرتو قدرت و امارت بتوانم حقی را بر پا دارم یا باطلی را از بین ببرم.» با این نگرش بود که حضرت علی علیه السلام به جای این که حق و عدالت و اسلام را برای رسیدن به قدرت و امارت فدا کند، خود را فدای آنها کرد، تا اگر علی علیه السلام به حسب ظاهر به قدرت نرسید، ارزشهای الهی و روح دین، بی‌ارزش و سست نشود.

مردم را هدایت کرد؛ بلکه باید مردم، با ایمان و علاقه در مسیر حق و عدالت قرار گیرند.

﴿لَا يَكْلِمُ خَشَاشُهُ﴾

(به گونه‌ای که مردم صدمه و آزاری نمی‌دیدند.)

در اینجا هم حضرت زهرا علیها السلام از تشبیه استفاده کرده‌اند و همان طور که گفتم در کلمات بزرگان از تشبیه به طور فراوان استفاده می‌شده است. «خَشَاش» چوبی است که افسار شتر به آن متصل بوده و آن چوب را در بینی شتر فرو می‌کردند. وقتی می‌خواستند شتر را حرکت دهند، اگر با فشار و شدت آن را می‌کشیدند بینی حیوان زخم می‌شده؛ ولی اگر با نرمی و نرمش آن را حرکت می‌دادند بینی شتر زخم نمی‌شد. البته این تشبیه است و حضرت برای تقریب به ذهن فرموده‌اند، و منظور این است که اگر کسی می‌خواهد مردم را هدایت و رهبری کند، باید با نرمش هدایت کند، به طوری که مردم فشار و صدمه نبینند.

این است که می‌فرمایند: حضرت علی علیه السلام مردم را به راه راست هدایت می‌کرد به گونه‌ای که مردم صدمه و آزاری نمی‌دیدند. «لَا يَكْلِمُ خَشَاشُهُ» یعنی: خشاش بینی او را مجروح نکند؛ کنایه از این که مردم هیچ صدمه‌ای نبینند. «کَلِم» به معنای مجروح کردن است.

﴿وَلَا يَكِلُّ سَائِرُهُ﴾

(و سیرکننده با آن خسته نمی‌شد.)

اگر بخواهی با تندی و خشونت افراد را ببری، هم تو خسته می‌شوی و هم آنان خسته می‌شوند؛ اما اگر هموار و آهسته و همراه با ملایمت

آنان را حرکت دهی و رهبریشان کنی، نه تو خسته می شوی و نه آنان، و تا آخر کار باقی خواهند ماند.

﴿وَلَا يَمَلُّ رَاكِبُهُ﴾

(و راکب و سوار بر آن ملول نمی شد.)

اینها همه تشبیه است؛ یعنی: قافله جامعه با نرمش و مدارا حرکت می کرد و خشونت و تندی در آن به کار نمی رفت. بالاخره عاقبت تندی و خشونت، خستگی حاکم و مردم و بی تفاوتی آنها در برابر مشکلات حکومت می باشد؛ و قهراً رابطه مردم و حکومت روز به روز ضعیف تر خواهد شد.

[۳] ﴿وَلَاؤَرَدَهُمْ مِنْهَا نَمِيرًا صَافِيًا رَوِيًّا﴾

(و همانا آنان را وارد می کرد بر محل آب مفید و صافی که سیرابشان کند.)

اگر یک دسته افرادی را که تشنه هستند بخواهند به کنار جوی آبی ببرند، یک وقت راهنما آنها را بر یک رودخانه صاف و گوارا می برد و یک وقت هم بر محل آب گل آلود و مضرّی می رساند. در اینجا نیز حضرت زهرا علیها السلام از تشبیه استفاده کرده و می خواهند بفرمایند: اگر حضرت علی علیه السلام جامعه را هدایت می کرد، مردم را به یک آبشخوری که بسیار گوارا باشد می رساند.

«مَنْهَلٌ» یعنی: آبشخور. در کنار رودخانه ها یک جایی را باز می کردند تا بشود از رودخانه آب برداشت، و به آن «منهل» می گفتند. «نَمِيرٌ» و «نَمِرٌ» هر دو به معنای آب تمیز، مفید و نافع استعمال می شوند. البته بعضی معتقدند «نَمِيرٌ» با «نَمِرٌ» فرق می کند، «نَمِرٌ» یعنی: آب گوارا، ولی «نَمِيرٌ»

به آبی می گویند که مفید و نافع باشد. چه بسا یک چیزی برای شما گواراست و خیلی هم از آن خوشتان می آید، ولی خوردن آن برای شما ضرر دارد؛ اما گاهی یک چیز برای شما مفید است، ولی این چیز مفید ممکن است گوارا نباشد. و «روی» به معنای سیراب کننده است.

حضرت می خواهند بفرمایند: اگر امیرالمؤمنین علیه السلام حاکم می شد، شما را به یک آبشخوری وارد می کرد که آب مفید و نفعی برای شما داشت، آب آن صاف بود و سیرابتان می کرد.

در اینجا حضرت زهرا علیها السلام برنامه های حکومتی حضرت علی علیه السلام را به آب تمیز و پاک و مفید و نافع تشبیه کرده اند.

﴿تَطْفَحُ ضَفَّتَاهُ، وَلَا يَتَرْتَقُ جَانِبَاهُ﴾

(دو لب این آبشخور پر از آب است، و دو طرف آن لجن ندارد.)

وقتی به کنار یک آبشخور یا رودخانه ای بروید، گاهی می بینید یک مقدار آب گندیده در آن ته نشین شده و کناره های آن آلوده به لجن و آشغال شده است، بعد تا می خواهید آب بردارید لجن ها مخلوط شده و آب را آلوده می کند.

اما حضرت می فرمایند: شما را به یک آبشخوری وارد می کرد که پر از آب است و گل و لجن هم ندارد. «تَطْفَحُ ضَفَّتَاهُ»: دو لب این آبشخور پر از آب است «وَلَا يَتَرْتَقُ جَانِبَاهُ»: و دو طرف آن نیز لجن ندارد.

همان طوری که گفتم اینها همه تشبیه است؛ گویا هدایت جامعه را به هدایت یک دسته از شترهای تشنه ای تشبیه کرده اند که به یک آبشخوری برده می شوند تا آبی را که مطابق میلشان است بخورند.

در حقیقت می خواهند بفرمایند: اگر حضرت زمام امور را به دست می گرفت، جامعه را با خشونت اداره نمی کرد، بلکه با نرمی مردم را به یک نقطه ای که برای آنها مفید باشد هدایت کرده و آنها را از آن آبشخور سیراب بیرون می آورد؛ یعنی: دیگر ظلم و بی عدالتی و تبعیض وجود نداشت.

[۴] ﴿وَلَا أَصْدَرَهُمْ بَطَانًا﴾

(و آنان را بازمی گرداند در حالی که سیراب شده بودند.)

«أَصْدَرَهُمْ» در مقابل «أُورَدَهُمْ» است. وقتی شترها را وارد آبشخور کنند، عرب می گوید: «أُورَدَهُمْ»؛ و وقتی آنها را از آنجا بیرون آورند، می گوید: «أَصْدَرَهُمْ»؛ و «بِطَان» به معنای پُری شکم می باشد. یعنی: آنها را از آن آبشخور بازمی گرداند در حالی که شکم هایشان پر شده بود و همه سیراب شده بودند.

[۵] ﴿وَوَصَّحَ لَهُمْ سِرًّا وَإِعْلَانًا﴾

(و به صورت آشکار و پنهان خیرخواه مردم بود.)

یعنی: چنین نبود که فقط در ظاهر و در تبلیغات خیرخواهی کند، بلکه واقعاً و به دور از چشم مردم نیز خیرخواه و دلسوز آنان بود.

[۶] ﴿وَلَمْ يَكُنْ يَتَحَلَّى مِنَ الْغِنَى بِطَائِلٍ﴾

(و این گونه نبود که برای خود از ثروت جامعه به فراوانی بهره گیرد.)

این طور نبود که از ثروت جامعه و اموالی که در اختیار او بود، برای خودش یا بستگان خود استفاده کند و بیت المال را در راه منافع خودش و قدرتش مصرف کند.

«تَحَلَّى» از ماده «حَلَو» به معنای شیرینی است؛ و از ماده «حَلِي» به معنای گرفتن زیورآلات و آراستن آمده است، و در اینجا همین معنا منظور است. «لَمْ يَكُنْ يَتَحَلَّى»: بهره و پاداشی نمی گرفت «مِنَ الْغِنَى»: از ثروت جامعه «بِطَائِلٍ»: به فراوانی.

﴿وَلَا يَحْظِي مِنَ الدُّنْيَا بِنَائِلٍ غَيْرَ رِيِّ النَّاهِلِ وَشُبُعَةِ الْكَافِلِ﴾

(و او بهره ای برای خود از دنیا نمی برد مگر به اندازه سیراب شدن انسانی تشنه و

لقمه نانی برای کفیل ایتم.)

«يَحْظِي» از ماده «حَظَّ» است، یعنی حضرت علی (علیه السلام) حظ و بهره ای از دنیا نمی برد و این گونه نبود که یک چیزهایی را برای خودش بردارد و از ثروت جامعه و بیت المال مسلمین در جهت منافع شخصی خود استفاده کند، مگر این که فقط یک لقمه نانی بخورد و چنانچه تشنه اش شد جرعه آبی بنوشد؛ اما این که ذخیره و ریخت و پاش کند، هرگز!

«غَيْرَ رِيِّ النَّاهِلِ»: مگر این که همچون آدمی تشنه مقداری آب

می آشامد، «وَشُبُعَةِ الْكَافِلِ»: و مانند کسی که کفالت ایتم را می کند در صورتی که گرسنه می شد لقمه نانی هم خودش می خورد. «شُبُعَةُ» یعنی: غذایی که یک بار انسان را سیر کند؛ و «کافل» یعنی: کسی که کفالت ایتم را می کند. چنین شخصی حق دارد که یک لقمه نان هم خودش بخورد، اما دیگر حق ندارد مال یتیم را برای خودش ذخیره کند. حضرت هم در اینجا می خواهند بفرمایند: اگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) حکومت را به دست می گرفت، همانند یکی از افراد جامعه آب و نان

مختصری می خورد و به فکر زراندوزی و جمع آوری ثروت جامعه برای خود نبود و چنین نبود که با بهانه های گوناگون بیت المال و اموال و امکانات مردمی را در مسیر حکومت خودش به کار گیرد.

[۷] ﴿وَلَبَانَ لَهُمُ الزَّاهِدُ مِنَ الرَّاغِبِ﴾

(و برای مردم روشن می شد که چه کسی بی رغبت نسبت به دنیا و چه کسی راغب به آن است.)

شاید بتوان از این کلام حضرت استفاده کرد که در آن زمان نیز افراط کاریها و زیاده رویهایی بوده است که حضرت این چنین گوشه می زنند. با این که هنوز مدت زیادی از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله نگذشته است، ولی با این حال استفاده می شود که در دستگاه حاکم یک سری اسراف کاریهایی بوده است.

«لَبَانَ لَهُمُ الزَّاهِدُ»: برای مردم ظاهر می شد که چه کسی بی رغبت است به دنیا «مِنَ الرَّاغِبِ»: از آن کسی که تمایل دارد به دنیا. همین که به خاطر خلافت و چند روز مقام و ریاست دنیایی حاضر شوند به دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله ظلم کرده و این گونه تعدی و جسارت کنند، بزرگترین دلیل است که اینها راغب به دنیا بوده و مقام برایشان خیلی ارزش دارد.

[۸] ﴿وَالصَّادِقُ مِنَ الْكَاذِبِ﴾

(و راستگو از دروغگو تشخیص داده می شد.)

و معلوم می شد که چه کسی راست و چه کسی دروغ می گوید.

ظلم و کفران نعمت

حضرت در ادامه به آیه شریفه قرآن استشهاد کرده و می فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^(۱)

(و اگر اهل آبادیها ایمان می آوردند و پرهیزکار می شدند، هر آینه ما برکاتی را از آسمان و زمین بر آنها می گشودیم؛ ولی آنان تکذیب کردند، پس ما نیز به آنچه انجام می دادند مؤاخذه شان کردیم.)

خداوند تبارک و تعالی در سوره ابراهیم، بعد از آن که نعمت های خود را ذکر می کند، می فرماید: ﴿وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ﴾: «هر چه را که شما [به حسب استعداد ذاتی و درونیتان] احتیاج دارید، خداوند به شما عطا کرده است.» ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾: «و اگر نعمت های خدا را بخواهید حساب کنید، نمی توانید آنها را بشمارید.» آن وقت ممکن است کسی پرسد اگر خداوند تمام احتیاجات بشر را تأمین کرده است، پس چرا این همه کمبود و فقر در زندگانی بشر وجود دارد؟ خداوند در ادامه آیه در پاسخ به این سؤال می فرماید: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ﴾^(۲) «انسان [دو خصیلت بد دارد: یکی این که [بسیار ظالم است و] دیگر آن که [زیاد کفران نعمت می کند.] کفران نعمت آن است که به طور شایسته از نعمت های خدا استفاده نکنند؛ مثلاً: آب دارند اما آن را کنترل نمی کنند؛ یا این که زمین و معادن دارند اما

۱- سوره اعراف (۷)، آیه ۹۶.

۲- سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۳۴.

به خوبی از آن بهره برداری نکنند. «ظلم» هم یعنی: یک عده‌ای حق دیگران را خورده و به حقوق آنان تجاوز می‌کنند.

پس تمام این کمبودهایی که می‌بینید وجود دارد به دو علت است: یکی ظلم و ستم انسانها به یکدیگر است و این که عده‌ای به حقوق دیگران تجاوز کرده و حق آنها را می‌خورند، و دیگری کفران نعمت کردن است؛ یعنی: انسانها به طور شایسته و صحیح از نعمت‌های الهی استفاده نمی‌کنند.

حال حضرت زهرا (علیها السلام) با استناد به آیه شریفه قرآن که در سوره اعراف آمده است، می‌خواهد بفرماید که اگر شما مسلمانها به دستورات قرآن عمل می‌کردید و توصیه‌های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را به کار می‌بستید و رهبری و خلافت را به اهلش سپرده بودید و حقوق اهل بیت پیامبر را پایمال نمی‌کردید، خداوند نیز برکت‌ها و نعمت‌هایش را بر شما نازل می‌کرد؛ ولی شما چنین نکردید، پس منتظر نتیجه اعمالتان باشید که هم در این دنیا و هم در آخرت عواقب آن را خواهید چشید.

سپس حضرت در ادامه سخن به آیه دیگری از قرآن تمسک کرده و می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَ مَا لَهُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾ (۱)

(وکسانی که ظلم کردند از این مردم، به زودی بدی و نتیجه کارهایی که انجام داده‌اند به آنها خواهد رسید، و در آن هنگام از آنان کاری ساخته نیست.)

یعنی: کسانی از اهل مکه یا سایر مردم که ظلم و ستم می‌کردند، به زودی آنان به بدی کارهایی که کرده‌اند می‌رسند؛ و آثار طبیعی کارهای زشت بالاخره گریبانگیر جامعه می‌شود.

توبیخ مجدد اصحاب سقیفه

﴿أَلَا هَلُمَّ فَاسْتَمِعْ﴾

(هان! بیایید و بشنوید.)

این خطاب به همه است، اگرچه کسانی که نزد حضرت زهرا (علیها السلام) بودند همه زن بودند اما این خطاب اختصاص به زنها ندارد.

کلمه «هَلُمَّ» نزد اهل حجاز «اسم فعل» است و در مورد مفرد و جمع و مذکر و مؤنث یکسان به کار می‌رود، ولی عربهای اهل نجد این کلمه را صرف می‌کنند و می‌گویند: «هَلُمَّا، هَلُمُّوا، هَلْمِي،...» و گاهی نون تأکید هم به آن اضافه می‌شود، مثل: «هَلْمَنَّ» و این کلمه برای فراخواندن به کار می‌رود. در هر صورت اینجا حضرت به طور کلی می‌فرمایند و خطابشان شامل همه است، یعنی: همگان بیایید و بشنوید. مثل: «إِعْلَمْ» که در اوّل بعضی از مطالب آورده می‌شود، یا «بِدَانِ أَيْدِكَ اللَّهُ» که در ابتدای «صرف میر» آمده است و خطاب به شخص خاصی نیست و عموم را شامل می‌شود.

﴿وَمَا عَشْتِ أَرَاكَ الدَّهْرُ عَجَبًا﴾

(و تا زمانی که زنده هستی روزگار به شما چیزهای شگفتی را می‌نماید.)

اینجا هم خطاب به همه است، نه شخص خاص؛ یعنی:

ای دست‌اندرکاران امور، روزگار چیزهای عجیبی را به شما نشان می‌دهد، همان‌گونه که با ما کارهای عجیبی کردید. چه کسی باور می‌کرد روزگاری یک عده به نام اسلام و خلافت اسلامی به دختر و اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این همه ظلم کنند؟ در بعضی نسخه‌ها به جای «مَاعِشَتْ أَرَاك»، «مَاعِشْتُنَّ أَرَاكُنَّ...» آمده است؛ ولی معنا تفاوت نمی‌کند.

﴿وَإِنْ تَعْجَبُ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ﴾^(۱)

(و اگر تعجب می‌کنی، پس شگفتی و عجب از گفتار آنهاست.)

این جمله از قرآن مجید گرفته شده است، و دربارهٔ منکران قیامت و حشر و نشر انسانها وارد شده است.

﴿لَيْتَ شِعْرِي، إِنْ أَيْ سِنَادٍ اسْتَدُّوا!﴾

(ای کاش می‌دانستم، اینان به چه تکیه‌گاهی تکیه کرده‌اند؟)

مردم به چه تکیه‌گاهی تکیه کرده و علی عليه السلام را خانه‌نشین کردند؟ با عترت پیامبر صلی الله علیه و آله این طور رفتار کرده و به سراغ دیگران رفتند! یا این که مراد حضرت این باشد که: تکیه‌گاه قوی و محکمی مثل حضرت علی عليه السلام و اهل بیت عليهم السلام را رها کردند و به جای آنان چه کسانی را به عنوان تکیه‌گاه انتخاب کردند؟

﴿وَ عَلَىٰ أَيْ عِمَادٍ اعْتَمَدُوا!﴾

(و به چه ستون و پایه‌ای اعتماد کرده‌اند؟)

این جمله با معنای دوّم مناسب‌تر است؛ یعنی: پس از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله چه ستونی است که قابل اعتماد و اتکا باشد؟

﴿وَ بِأَيَّةِ عُرْوَةٍ تَمَسُّكُوا!﴾

(و به چه دستگیره‌ای چنگ زده‌اند؟)

یعنی: باید جامعه یک تکیه‌گاه صحیح داشته باشد، در این حکومت که اینها درست کردند ظلم و تعدّی فراوان خواهد شد؛ حالا ابوبکر و عمر در ظاهر یک مقداری ملاحظه می‌کردند، اما وقتی حکومت از مسیر واقعی خود منحرف شد، معاویه‌ها و یزیدها حاکم خواهند شد.

﴿وَ عَلَىٰ أَيَّةِ ذُرِّيَّةٍ أَقْدَمُوا وَ اخْتَكُوا!﴾

(و بر کدامین خاندان پیشی گرفته و برتری بسته‌اند؟)

«اخْتَكَّكَ» به معنای استیلا و چیره‌شدن است؛ و در قرآن هم از قول شیطان آمده: ﴿لَا خْتَنِكَ ذُرِّيَّتُهُ إِلَّا قَلِيلًا﴾^(۱) یعنی: «مسلط و چیره می‌شوم بر فرزندان آدم مگر عدد کمی از آنان را.»

حالا حضرت می‌فرماید: «وَ عَلَىٰ أَيَّةِ ذُرِّيَّةٍ أَقْدَمُوا وَ اخْتَكُوا!» اینها بر چه ذریّه و خاندانی پیشقدم شده و قصد برتری و چیره‌شدن بر آنها را دارند؟ یعنی: آیا مردم متوجه هستند که توطئهٔ سقیفه برای مسلط شدن بر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است، و آیا شناخت و اطلاعی از اهل بیت و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و اهداف و مقامات و کمالات آنان دارند؟

﴿لَيْسَ الْمَوْلَىٰ وَ لَيْسَ الْعَشِيرُ﴾^(۱)

(چه بد است آن که مولاست و چه بد است آن که دوست و یاور آن است.)

این جمله از قرآن مجید استفاده شده است. «مولى» یا به معنای متعارف است، یعنی: آقا و مالک، و یا به معنای یاور و رفیق و محب؛ و «عشیر» هم به معنای دوست، یاور و همدم است؛ پس «مولى» و «عشیر» به هر دو معنا تکیه گاه هستند؛ یعنی: اینها تکیه گاه بدی برای خودشان درست کردند.

﴿و بئس للظالمين بدلاً﴾^(۲)

(و برای ظالمان این تکیه گاهها تکیه گاه بدی است.)

این جمله نیز برگرفته از قرآن مجید است. و منظور حضرت زهرا علیها السلام جریان سقیفه است که فرصت طلبان به جای حضرت علی علیه السلام ابوبکر را امام و خلیفه مسلمین معرفی کردند.

تصویری از جریان سقیفه

﴿اسْتَبَدُّوا وَاللَّهُ الدُّنَابِيُّ بِالْقَوَادِمِ﴾

(به خدا قسم اینان بالهای جلور را رها کرده و بالهای عقب [دُم] را گرفته اند.)

«قَوَادِم» جمع «قَادِمَة» بالهای جلو، و «دُنَابِي» به ضمّ ذال، دُم و بالهای

عقب روی دُم را می گویند.

۱- سوره حج (۲۲)، آیه ۱۳. ۲- سوره كهف (۱۸)، آیه ۵۰.

همان طور که قبلاً عرض کردم در کلمات مولا امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام تشبیهات و استعارات فراوان یافت می شود.

پرنندگان بالهای خوبشان بالهای جلوی آنهاست. می گویند باز شکاری ده بال دارد که در جلو قرار دارد، پرنندگان دیگر هم هر کدام به حسب خودشان بالهای جلوییشان، هم وسیله پریدن آنها و هم وسیله قدرتشان می باشند و هم با آن بالها از خود دفاع می کنند؛ اما بالهای عقب که در قسمت دُم آنها قرار دارند، به اندازه بالهای جلو اهمیت ندارند.

حضرت تشبیه کرده و می خواهند بفرمایند: این مردم بالهای خوب جلو را که وسیله قدرت و شجاعت و پرش هستند کنار گذاشته و از بالهای عقبی و قسمت دُم کمک گرفته اند.

«اسْتَبَدُّوا وَاللَّهُ» به خدا قسم اینان بدل گرفته اند «الدُّنَابِيُّ»: بالهایی را که در قسمت دُم قرار گرفته «بِالْقَوَادِمِ»: به جای بالهای جلو. «دُنَابِي» به معنای دُم است، منتها در حیوانات دیگر «ذَنَب» می گویند، مثلاً: به دُم گوسفند می گویند: ذَنَب، اما در پرنندگان معمولاً به جای «ذَنَب» می گویند: «دُنَابِي».

به افراد ضعیف و دنباله رو هم که معمولاً پیرو دیگران هستند و از خود اراده ندارند «دُنَابِي» گفته می شود؛ کنایه از این است که اینان آدمهایی را که با ارزش هستند و جلو دار و شجاع بوده و وسیله پرش و ترقی و تکامل جامعه می باشند کنار گذاشته، و افراد ضعیف و دنباله رو را انتخاب کرده اند. در تاریخ هم آمده است که در خیلی از جنگ های

سخت مانند: جنگ احد و خیبر، ابوبکر و عمر همیشه عقب‌گرد می‌کردند و اهل جنگ و مبارزه نبودند، اما امیرالمؤمنین علیه السلام در همه صحنه‌ها بر همگان مقدم بود و جلو می‌رفت و باعث پیروزی و پیشروی مسلمانان بود.

﴿وَالْعَجَزُ بِالْكَاهِلِ﴾

(و فردی ناتوان و سالخورده را به جای انسانی توانا و میانسال برگزیدند.)

«عَجَزٌ» به مرد ناتوان و سالخورده گفته می‌شود؛ «کاهِل» هم به معنای بزرگ و تکیه‌گاه است و هم به معنای میانسالی؛ و میانسال به سنّ از ۳۰ تا ۵۰ سالگی گفته می‌شود.

حضرت علی علیه السلام در زمان فوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ۳۳ سال داشتند و علاوه بر فضایل و کمالات منحصر به فرد خود، در اوج قدرت و توانایی جسمی بودند؛ در حالی که ابوبکر وقتی به خلافت رسید بیش از ۶۰ سال داشت؛ و این به ضعف‌های دیگری که داشت اضافه می‌شد. البته شارحین خطبه برای این جمله معنای دیگری کرده‌اند، ولی این معنای ذکر شده بهتر و مناسبتر است.

﴿فَرَعْمًا لِمَعَاطِسِ قَوْمٍ، يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾^(۱)

(پس به خاک مالیده شود بینی آن کسانی که گمان می‌کنند کار خوبی انجام

می‌دهند.)

۱- عبارت ﴿يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾ قسمتی از آیه قرآن است که حضرت در کلام خود از آن استفاده کرده‌اند. سوره کهف (۱۸)، آیه ۱۰۴.

«مَعَاطِس» جمع «مَعَطِس» است، به معنای مکان عطسه، یعنی: بینی؛ یعنی: به خاک مالیده شود بینی کسانی که: ﴿يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾ خیال می‌کنند کار خوبی کردند، ولی در واقع فتنه کردند و مردم را از مسیر حق خارج ساختند و اساس ظلم و انحراف را در تاریخ اسلام پی‌ریزی کردند.

حضرت با استناد به آیه شریفه قرآن در ادامه می‌فرمایند:

﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ﴾^(۱)

(آگاه باشید! آنان همانا مفسد هستند ولی درک نمی‌کنند.)

﴿وَيُحِبُّهُمْ! أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ﴾

(در شگفتم از آنها، آیا کسی که دیگران را به راه حق هدایت می‌کند سزاوارتر به

پیروی است یا آن کسی که هدایت نمی‌کند مگر آن‌که خود هدایت شود؟)

این آیه دلالت بر این دارد که آن کسی که اعلم به مبانی دین است و جامعه را بهتر می‌تواند راهنمایی کند، او باید جلودار و امام باشد؛ نه کسی که در هدایت و درک مسائل در رتبه بعد قرار دارد و نیاز به کمک و هدایت دیگری دارد.

﴿فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟!﴾^(۳)

(پس شما را چه شده است؟ چگونه حکم و قضاوت می‌کنید؟!)

۱- سوره بقره (۲)، آیه ۱۲.

۲- گذشت که «وَيْحٌ» برخلاف «وَيْلٌ» به عنوان دلسوزی و تعجب به کار می‌رود؛ «وَيُحِبُّهُمْ» یعنی: در شگفتم از کار آنها. البته برخی آن را به همان معنای «وَيْلٌ» دانسته‌اند، یعنی: وای بر آنها.

۳- سوره یونس (۱۰)، آیه ۳۵.

به ارتکاز عقلی خودتان مراجعه کنید که این چه قضاوتی است که شما می‌کنید؟! علی علیه السلام از نظر علم و تقوا برتر از همه بوده است، چرا حالا باید خانه‌نشین شود و حقوق او پایمال گردد؟!

پیش‌بینی تلخ‌کامی‌های مردم بعد از سقیفه

﴿أَمَّا لِعُمْرِي لَقَدْ لَقِحتُ﴾

(آگاه باشید! به جانم سوگند این حکومت تازه‌آبستن [فتنه‌ها و حوادث تلخی]

شده است.)

این خلافت و این حکومت که اینها در سقیفه درست کرده‌اند، تازه آبستن شده است، و بعد از این خواهید دید که چه حوادث تلخ و ناگواری را به دنبال دارد. حضرت در اینجا به آینده اشاره دارند و این که انحراف در حکومت و خلافت در نهایت منجر به این می‌شود که معاویه‌ها و یزیدها و بنی‌امیه و بنی‌عباس حاکم مسلمانان شوند و چه ظلم‌ها و فجایعی را به نام اسلام مرتکب شوند.

﴿فَنظِرَةٌ رَئِيْمًا تُنتِجُ﴾

(پس مهلتی باید، تا هنگام زایمان فرارسد [هنگامی که فتنه‌ها بروز کند].)

ممکن است «نظیره» با نصب خوانده شود و معنای مصدری داشته باشد که فعل آن یعنی: «أنظروا» در تقدیر باشد؛ و «رئیمًا» به معنای مقدار و هنگام است.

﴿ثُمَّ احْتَلَبُوا مِلءَ الْقَعْبِ دَمًا عَبِيْطًا﴾

(سپس از آن به اندازه ظرفهای بزرگ خون خالص بدوشید.)

یعنی: این حکومت فتنه‌هایی را آبستن است که شما به هنگام وقوع آن فتنه‌ها، باید ظرفها و قدحهای بزرگ خود را به جای شیر تازه از خون تازه و خالص پر کنید. «قَعْب» یعنی: قدح و تِغَار، و «احْتِلَاب» به معنای دوشیدن است؛ و «مِلءَ الْقَعْبِ» یعنی: پرشدن قدح؛ و «عَبِيْط» هم یعنی: خالص.

﴿وَدُعَا فَا مُبِيْدًا﴾

(و سَم مهلک.)

«دُعَا» به ضمّ «ذال» به معنای «سَم» است؛ و «مُبيد» هم یعنی:

مهلک.

حضرت زهرا علیها السلام با این کلمات فصیح و بلیغ، فتنه‌ها و جنایات حکومت‌های غاصب را که در طول تاریخ اسلام به نام اسلام و حکومت اسلامی مرتکب شدند، به طور صریح و قاطع پیش‌گویی و بیان کرده‌اند، و ریشه و اساس همه آنها را فتنه بزرگ سقیفه دانسته‌اند.

﴿هُنَالِكَ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ﴾

(اینجاست که زیانکار می‌شوند کسانی که راه باطل رفته‌اند.)

﴿وَيَعْرِفُ التَّالُونَ غِيبًا مَا أَسَّسَ الْأَوَّلُونَ﴾

(و آیندگان خواهند دید عاقبت آنچه را که گذشتگان‌شان بنا نهادند.)

یعنی: این انحرافی را که اینها پایه‌گذاری کردند، نسل‌های آینده طعم

تلخ آن را خواهند چشید و گرفتار عواقب شوم آن خواهند شد.

بشارت به فتنه‌های بعد از سقیفه

﴿ثُمَّ طَيَّبُوا عَنْ دُنْيَاكُمْ أَنْفُسًا أَنْفُسًا﴾

(اکنون [که به مراد خود رسیدید] خوش باشید برای دنیای خود.)

﴿وَاطْمَئِنُّوا لِلْفِتْنَةِ جَاشًا﴾

(و قلبتان مطمئن باشد برای فتنه‌هایی که پیش خواهد آمد.)

«جاش» به معنای قلب است؛ یعنی: یقین داشته باشید و قلبتان

مطمئن باشد که در آینده دچار فتنه و آشوب خواهید شد.

﴿وَأَبَشِّرُوا بِسَيْفٍ صَارِمٍ﴾

(و بشارت باد شما را به شمشیرهای برنده‌ای که به دنبال آن می‌آید.)

این کاری که شما کردید نتیجه‌اش آن است که در آینده کسانی حاکم شوند که با شمشیرهای خود خون مظلومان و بی‌گناهان را بریزند و به هیچ کس رحم نکنند؛ و تنها حجاج بن یوسف^(۱) - به نقل تاریخ - صد و بیست هزار نفر را به قتل برساند.

﴿وَسَطْوَةٌ مُّعْتَدٍ غَاشِمٍ﴾

(و قهر و غلبه متجاوزی که سنگدل و بی‌رحم است.)

«سَطْوَةٌ» به معنای قهر و غلبه است؛ و «مُعْتَدٍ غَاشِمٍ» نیز به کسی می‌گویند که نهایت ظلم را می‌کند. یعنی: بشارت باد شما را به قهر و غلبه کسی که با قدرتی که دارد بیشترین ظلم‌ها را بر شما روا خواهد داشت.

۱- «حجاج بن یوسف» یکی از کارگزاران بی‌رحم حکام بنی‌امیه بود که در سالهای بعد از ۷۳ هجری به حکومت عراق منصوب شد.

﴿وَبَهْرَجٍ شَامِلٍ﴾

(و به هرج و مرجی که فراگیر است.)

﴿وَاسْتِبْدَادٍ مِنَ الظَّالِمِينَ يَدْعُ فَيْتَكُمْ زَهِيدًا﴾

(و استبدادی از ظالمان که مقداری اندک از بیت‌المال را برای شما باقی

می‌گذارد.)

﴿وَجَمْعِكُمْ حَصِيدًا﴾

(و جمعیت شما را درو می‌کند.)

«حَصِيد» به معنای درو شده است، و معمولاً برای درو کردن محصول زراعت به کار می‌برند. مقصود حضرت اشاره به قتل عامهای خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس و دیگران است که مانند زراعت، مردم را درو می‌کردند.

﴿فِيَا حَسْرَةً لَكُمْ! وَأَنْتُمْ بِكُمْ﴾

(پس حسرت و اندوه بر شما باد! و به کدامین سو هستید؟)

یعنی: باید برای وضع فعلی و اوضاع آینده شما مسلمانان حسرت و

غصه خورد.

﴿وَقَدْ عُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنْزِلُكُمْ هَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ!﴾^(۱)

(و [رحمت الهی] از دیده شما پنهان مانده است، پس آیا ما می‌توانیم شما را به

آن وادار کنیم، حال آن‌که خودتان کراهت دارید.)

۱- این عبارت برگرفته از قرآن مجید است، سوره هود (۱۱)، آیه ۲۸؛ با این تفاوت که در قرآن ﴿فَعُمِّيَتْ﴾ آمده است.

این جمله برگرفته از قرآن مجید است، و نقل کلام حضرت نوح علیه السلام به قوم خود می‌باشد. مقصود حضرت زهرا علیها السلام از رحمت خداوند در اینجا، رحمت امامت اهل بیت علیهم السلام است که با جریان سقیفه مسلمانان از آن محروم گشتند؛ و در حقیقت اهل بیت علیهم السلام اصرار داشتند که مردم از این نعمت محروم نشوند، ولی عده‌ای از آنان تمایل نداشتند و باعث فتنه و محرومیت مسلمانان شدند.

عذرخواهی مردان مهاجر و انصار از حضرت زهرا علیها السلام

در اینجا خطبه حضرت زهرا علیها السلام که در بستر بیماری خطاب به زنان مهاجر و انصار ایراد کرده بودند به پایان رسید. صاحب کتاب «احتجاج» در ادامه آورده است:

«قال سويد بن غفلة: فأعادت النساء قولها على رجالهن»: سويد بن غفلة که راوی خبر بود می‌گوید: «پس زنان مهاجر و انصار آنچه را که حضرت زهرا علیها السلام برایشان گفته بود برای مردان خود تعریف کردند.»

«فجاء إليها قوم من وجوه المهاجرين والأنصار معتذرين»: «پس گروهی از بزرگان مهاجرین و انصار به عنوان عذرخواهی نزد حضرت زهرا علیها السلام آمدند.»

«و قالوا: يا سيدة النساء، لو كان أبو الحسن ذكر لنا هذا الأمر قبل أن نبرم العهد ونحكّم العتد، كما عدلنا عنه إلى غيرِه»: «پس گفتند: ای سرور زنان، اگر ابوالحسن [امیر المؤمنین علیه السلام] پیش از آن‌که ما عهد و پیمان خود را با ابوبکر محکم کرده و با او بیعت نماییم، این امر را با ما در میان گذاشته بود، هرگز ما او را رها نکرده و به دیگری رجوع نمی‌کردیم.»

یعنی: الآن دیگر دیر شده است و ما با ابوبکر بیعت کرده و پیمان بسته‌ایم و شرعاً نمی‌توانیم عهد و بیعت خود را بشکنیم و زیر پا بگذاریم؛ اما اگر علی علیه السلام همان اول کار می‌آمد و این مطالب را به ما می‌گفت، ما هیچ‌گاه او را تنها نمی‌گذاشتیم و با ابوبکر بیعت نمی‌کردیم! ^(۱)

فَقَالَتْ علیها السلام: «إنيكم عني، فلا عذر بعد تعذيركم ولا أمر بعد تقصيركم»

(پس حضرت زهرا علیها السلام فرمود: دور شوید از من، پس دیگر بعد از عذرخواهی‌های غیرصادقانه عذری باقی نمانده است، و بعد از این تقصیر [و گناه] شما امری وجود ندارد.)

«تعذیر» به عذر غیر صحیح و برخلاف حقیقت گفته می‌شود؛ یعنی: بعد از آن‌که تقصیر کرده و علی علیه السلام را خانه‌نشین کردید و به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جسارت روا داشتید، حالا که کار از کار گذشته، آمده‌اید و عذر می‌آورید؟! ^(۱)

«والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته»

۱- البته از مفهوم کلام مهاجر و انصار این‌طور فهمیده می‌شود که آنها - اگرچه فرض شود در گفتار خود صادق هستند و قصد کذب ندارند - در حال حاضر نیز قصد جبران گذشته را ندارند؛ بلکه تنها آمده‌اند تا خود را تبرئه کنند و بگویند: اگر ما اکنون از ابوبکر حمایت می‌کنیم، به خاطر این است که قبل از آن‌که علی علیه السلام از ما تقاضای بیعت کند ما با ابوبکر بیعت کرده‌ایم، و حال که با او عهد و پیمان بسته‌ایم و بیعت خود را محکم کرده‌ایم دیگر نمی‌توانیم از او دست برداریم. در حالی که مسأله امامت و رهبری را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در غدیر خم روشن فرمودند، و حضرت امیر علیه السلام را از سوی خداوند به امامت منصوب کردند؛ پس با این وضع، بیعت با ابوبکر اصلاً باطل بوده است.

بخش سوّم:

ماجرای غصب فدک

به روایت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

﴿﴾ درس پانزدهم ﴿﴾

بررسی سند روایت

شروع ماجرا به روایت امام صادق علیه السلام

محاَجَّة حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر

فدک سمبل امامت

فدک و شهادت دادن شاهدان

احتجاج حضرت علی علیه السلام با ابوبکر

عَنْ حَمَادِ بْنِ عَثْمَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ:

لَمَّا بُويعَ أَبُو بَكْرٍ وَاسْتَقَامَ لَهُ الْأَمْرُ عَلَى جَمِيعِ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، بَعَثَ إِلَيَّ
فَدَكَ مَنْ أَخْرَجَ وَكَيْلَ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْهَا؛ فَجَاءَتْ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءُ عَلَيْهَا السَّلَامُ
إِلَى أَبِي بَكْرٍ، ثُمَّ قَالَتْ: لِمَ تَمْنَعُنِي مِيرَاثِي مِنْ أَبِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ وَأَخْرَجَتْ وَكَيْلِي
مِنْ فَدَاكَ وَقَدْ جَعَلَهَا لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى؟

فَقَالَ لَهَا: هَاتِي عَلَيَّ ذَلِكَ بِشُهُودٍ.

فَجَاءَتْ بِأُمَّ أَيْمَنَ؛ فَقَالَتْ لَهُ أُمُّ أَيْمَنَ: لَا أَشْهَدُ يَا أَبَا بَكْرٍ حَتَّىٰ اخْتَجَّ عَلَيْكَ بِمَا قَالَ
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ أَنْشُدْكَ بِاللَّهِ، أَلَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «أُمُّ أَيْمَنَ
امْرَأَةٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ»؟ فَقَالَ: بَلَى، قَالَتْ: «فَأَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْحَىٰ إِلَيَّ
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ﴿فَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾^(١) فَجَعَلَ فَدَاكَ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِأَمْرِ اللَّهِ
تَعَالَى».

فَجَاءَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَشَهِدَ بِمِثْلِ ذَلِكَ، فَكَتَبَ لَهَا كِتَابًا وَدَفَعَهُ إِلَيْهَا؛ فَدَخَلَ عُمَرُ فَقَالَ:
مَا هَذَا الْكِتَابُ؟ فَقَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ ادَّعَتْ فِي فَدَاكَ، وَشَهِدْتُ لَهَا أُمُّ أَيْمَنَ وَعَلِيٌّ،
فَكَتَبْتُهُ لَهَا؛ فَأَخَذَ عُمَرُ الْكِتَابَ مِنْ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَتَقَلَّ فِيهِ وَمَرَّقَهُ؛ وَقَالَ: هَذَا فِيَّ
لِلْمُسْلِمِينَ؛ وَقَالَ: أَوْسُ بْنُ الْحَدَثَانِ وَعَائِشَةُ وَحَفْصَةُ يَشْهَدُونَ عَلَيَّ
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِأَنَّهُ قَالَ: «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ وَمَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةٌ»؛ فَإِنَّ

عَلِيًّا زَوْجَهَا يَجْرُ إِلَى نَفْسِهِ وَأُمُّ أَيْمَنَ فَهِيَ امْرَأَةٌ صَالِحَةٌ، لَوْ كَانَ مَعَهَا غَيْرُهَا لَنَظَرْنَا فِيهِ.

فَخَرَجَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ مِنْ عِنْدِهِمَا بَاكِئَةً حَزِينَةً وَهِيَ تَقُولُ: مَزَّقَ اللَّهُ بَطْنَكَ كَمَا مَزَّقَتْ كِتَابِي هَذَا. فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ جَاءَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ وَحَوْلَهُ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ، فَقَالَ: يَا أَبَا بَكْرٍ! لِمَ مَنَعْتَ فَاطِمَةَ مِيرَاثَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ? وَقَدْ مَلَكَتْهُ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: هَذَا فِي الْمُسْلِمِينَ، فَإِنْ أَقَامَتْ شُهوداً أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَعَلَهَا لَهَا، وَإِلَّا فَلَا حَقَّ لَهَا فِيهِ.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا بَكْرٍ! أَتَحْكُمُ فِينَا بِخِلَافِ حُكْمِ اللَّهِ تَعَالَى فِي الْمُسْلِمِينَ؟ قَالَ: لَا؛ قَالَ: فَإِنْ كَانَ فِي يَدِ الْمُسْلِمِينَ شَيْءٌ يَمْلِكُونَهُ، ثُمَّ ادَّعَيْتُ أَنَا فِيهِ، مَنْ تَسْأَلُ الْبَيْتَةَ؟ قَالَ: إِيَّاكَ كُنْتُ أَسْأَلُ الْبَيْتَةَ. قَالَ: فَمَا بَالُ فَاطِمَةَ سَأَلْتَهَا الْبَيْتَةَ عَلَيَّ مَا فِي يَدِهَا؟ وَقَدْ مَلَكَتْهُ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبَعْدِهِ، وَلَمْ تَسْأَلِ الْمُسْلِمِينَ بَيْتَةَ عَلَيٍّ مَا ادَّعَوْهُ شُهوداً، كَمَا سَأَلْتَنِي عَلَيٍّ مَا ادَّعَيْتُ عَلَيْهِمْ؟ فَسَكَتَ أَبُو بَكْرٍ؛ فَقَالَ عُمَرُ: يَا عَلِيُّ! دَعْنَا مِنْ كَلَامِكَ، فَإِنَّا لَا نَقْوَى عَلَيَّ حُجَّتِكَ! فَإِنْ أَتَيْتَ بِشُهودٍ عُدُولٍ، وَإِلَّا فَهُوَ فِي الْمُسْلِمِينَ لَا حَقَّ لَكَ وَلَا لِفَاطِمَةَ فِيهِ!

* * *

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ

تا اینجا دو خطبه از حضرت فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ خواندیم، یکی در مسجد پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و دیگری در بستر بیماری؛ حال مناسب است روایتی را هم که از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره فدک نقل شده و در کتاب تفسیر قمی^(۱) با ذکر سند آمده است، برای خواهران و برادران بازگو کرده تا ان شاء الله بتوانیم از آن استفاده لازم را ببریم.

بررسی سند روایت

«علی بن ابراهیم قمی» در تفسیر خود، ذیل آیه شریفه: ﴿فَاتِذَا التُّرْبِي حَقَّهُ﴾^(۲) روایتی را از پدرش در مورد حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ و فدک نقل می‌کند. آقایان توجه دارند که علی بن ابراهیم قمی از طبقه هشتم و از مشایخ مرحوم کلینی می‌باشد، مرحوم کلینی از طبقه نهم است^(۳) و از ایشان زیاد روایت دارد. علی بن ابراهیم در حقیقت در زمان امام

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۵۵. ۲- سوره روم (۳۰)، آیه ۳۸.

۳- در علم رجال راویان احادیث را بر حسب نقل روایتی از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و محاسبه عمر معمولی هر راوی به طبقاتی تقسیم کرده‌اند؛ طبقه اول اصحاب پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌باشند؛ بعد از اصحاب، تابعین در طبقه دوم و... و به همین نسبت هر محدثی در طبقه مخصوص به خود قرار می‌گیرد.

حسن عسکری علیه السلام زندگی می‌کرده است و اکنون در قم در همین قبرستان شیخان مدفون است. در زمان طاغوت می‌خواستند قبر ایشان را خراب کنند، ولی مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی رفتند بالای سر قبر او و فاتحه خواندند و همین کار موجب شد که آنها بترسند و خراب نکنند.

«علی بن ابراهیم» از پدرش «ابراهیم بن هاشم» نقل می‌کند؛ ابراهیم بن هاشم اول در کوفه زندگی می‌کرده ولی بعدها به قم آمده، و اولین کسی است که احادیث کوفی‌ها را یعنی احادیثی را که در کوفه مورد قبول شیعیان بوده در قم نشر داده و قمی‌ها نیز احادیث او را تلقی به قبول کرده‌اند.

ابراهیم بن هاشم که خود از طبقه هفتم است از «ابن ابی عمیر» که از طبقه ششم و از بزرگان اصحاب اجماع^(۱) می‌باشد نقل می‌کند؛ پس تا اینجا روایت از هر جهت صحیح است.

در تفسیر علی بن ابراهیم، در ادامه آمده است: «عن عثمان بن عیسی و حماد بن عثمان...»؛ «عثمان بن عیسی» واقفی است و از طبقه ششم می‌باشد و با ابن ابی عمیر هم طبقه است، و علمای علم رجال می‌گویند از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و امام رضا علیه السلام روایت دارد. او از ارکان

۱- در میان راویان حدیث چند نفر هستند که علمای علم رجال می‌گویند اگر سلسله سند حدیثی تا آنان درست باشد، از آنان به بعد تا برسد به معصوم علیه السلام، هرکس در سند باشد قابل اعتماد است، هرچند او شناخته نشده باشد؛ و به این چند نفر «اصحاب اجماع» گفته می‌شود.

برخی گفته‌اند معنای «اصحاب اجماع» این است که خود آنان افراد مورد اعتماد می‌باشند، نه این‌که وسایط بین آنان و معصوم علیه السلام نیز مورد اعتماد باشند. و اصحاب اجماع هجده نفر هستند که اسامی آنان در کتب رجالی آمده است.

فرقه واقفیه است.^(۱)

نزد سه نفر از وکلای حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پول زیادی موجود بود، وقتی حضرت به شهادت رسیدند، آنها گفتند که حضرت از دنیا نرفته بلکه غایب شده و بعداً خواهند آمد، برای این که می‌خواستند پولها و خمس را تحویل امام رضا علیه السلام ندهند. این سه نفر عبارت بودند از: «زیاد قندی»، «علی بن ابی حمزه بطائنی» و «عثمان بن عیسی»؛ اما در عین حال علمای علم رجال می‌گویند که عثمان بن عیسی، موثق است و به روایتش عمل می‌شود.

نکته‌ای که وجود دارد این است که غیر از این روایت، مادر جایی ندیدیم که عثمان بن عیسی از امام صادق علیه السلام روایت داشته باشد؛ در حقیقت مادر این که عثمان بن عیسی بتواند از امام صادق علیه السلام روایت نقل کند مشکل داریم؛ چون او از طبقه ششم و هم عصر حضرت کاظم علیه السلام بوده است، و تنها کسانی که از طبقه پنجم باشند می‌توانند از امام صادق علیه السلام روایت نقل کنند.

این در مورد عثمان بن عیسی؛ و اما «حماد بن عثمان» (در تفسیر علی بن ابراهیم آمده بود: «عن عثمان بن عیسی و حماد بن عثمان...»)^(۱) ذوطبقتین است، یعنی: هم از طبقه ششم و هم از طبقه پنجم می‌باشد، به عبارت دیگر می‌تواند هم از امام صادق علیه السلام و هم از امام کاظم علیه السلام روایت نقل کند.

ما احتمال می‌دهیم که عبارت در اصل به این صورت بوده است:

۱- «فرقه واقفیه» به کسانی گفته می‌شود که تا امام هفتم را قبول دارند، ولی امامان دیگر بعد از امام هفتم را به امامت قبول ندارند.

«عثمان بن عیسی» که از طبقه ششم است، از «حماد بن عثمان» که از طبقه پنجم است نقل کرده، و حماد بن عثمان نیز از امام صادق علیه السلام نقل کرده است؛ نه این که عثمان بن عیسی و حماد بن عثمان، هر دو بدون واسطه از امام صادق علیه السلام روایت را نقل کرده باشند. در حقیقت به جای این که بگوییم: «عثمان بن عیسی و حماد بن عثمان، عن ابي عبدالله علیه السلام»، عبارت به این صورت باشد: «عثمان بن عیسی، عن حماد بن عثمان، عن ابي عبدالله علیه السلام...».

به هر حال سند روایت خوب است، چون «علی بن ابراهیم» از پدرش نقل می‌کند که «ابراهیم بن هاشم» است و او هم از «ابن ابی عمیر»، و ابن ابی عمیر هم (طبق این احتمال که عثمان بن عیسی را به حساب نیاوریم) از حماد بن عثمان نقل می‌کند؛ چون «ابن ابی عمیر» از طبقه ششم است و می‌تواند از «حماد بن عثمان» که از طبقه پنجم است روایت نقل کند؛ پس «عثمان بن عیسی» چه در سلسله روایت باشد یا نباشد، به سند روایت ضرری نمی‌رساند و سند این روایت خوب است. این روایت هم در کتاب «احتجاج» نقل شده - البته بدون ذکر سند - و هم در «تفسیر علی بن ابراهیم» آمده است. البته این دو نقل مختصر تفاوتی با هم دارند؛ حال ممکن است کتاب احتجاج روایت را از تفسیر علی بن ابراهیم گرفته باشد، و شاید هم از جای دیگر اخذ کرده باشد؛ و ممکن است روایت در کتابهای دیگری بوده و نسخه‌برداری آنها متفاوت بوده است، ولی عمده‌اش یکی است و نوشته ما مأخوذ از هر دو کتاب است.^(۱)

۱- احتجاج، ج ۱، ص ۱۳۴؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۵۵، ذیل تفسیر سوره روم.

شروع ماجرا به روایت امام صادق علیه السلام

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام، قَالَ: لَمَّا بُويعَ أَبُو بَكْرٍ وَ اسْتَقَامَ لَهُ الْأَمْرُ عَلَى جَمِيعِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ»

(امام صادق علیه السلام فرمودند: زمانی که با ابوبکر بیعت شد و پایه‌های حکومت او بر تمام مهاجرین و انصار محکم گشت.)

«أمر» معمولاً به حکومت گفته می‌شود؛ در قرآن هم که می‌فرماید: «وَاوْرُثْهُمْ فِي الْأَمْرِ»^(۱) و یا حضرت امیر علیه السلام که می‌فرماید: «فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكَنْتُ طَائِفَةً وَ مَرَقْتُ أُخْرَى»^(۲) «همین که حکومت به دست من رسید، عده‌ای بیعت را نقض کردند و عده‌ای دیگر از دین خارج شدند.» در تمامی این عبارتها مقصود از «أمر» حکومت است، و از حکومت به لفظ «أمر» تعبیر می‌کرده‌اند.

در اینجا هم امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «زمانی که با ابوبکر بیعت شد و امر بر او محکم گردید.» یعنی: حکومت او بر مسلمانان استحکام یافت.

«بَعَثَ إِلَيَّ فِدَكَ مِنْ أُخْرَجٍ وَ كَيْلَ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنْهَا»

(شخصی را به فدک فرستاد تا آن شخص، وکیل حضرت فاطمه علیها السلام را از آنجا بیرون کند.)

از این عبارت معلوم می‌شود که حضرت زهرا علیها السلام وکیل و کارگزاری در منطقه فدک داشته‌اند، و همین مؤید این است که فدک در زمان حیات

۱- سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۵۹؛ یعنی: [ای پیامبر] در مسائل حکومت با مردم مشورت کن.

۲- نهج البلاغه، خطبه سوم، خطبه ششقیه.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در اختیار حضرت زهرا علیها السلام بوده، و الاً بعید است در مدت چند روز (حدود ده روز) پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و در آن اوضاع و شرایط بتوان با سرعت و کیلی را انتخاب کرد؛^(۱) در عین حال در روایت لفظ «میراث» هم آمده است، که البته این دو قابل جمع هستند.

فدک یک باغ و قریه آبادی بوده در حجاز، حوالی مدینه، و در بعضی از روایات آمده است که یک چشمه‌ای هم داشته که آب از آن می‌جوشیده است. تقریباً تا آنجا نزدیک به سه روز راه بوده و سه منزل از مدینه فاصله داشته که حدود ۲۴ فرسخ می‌شود.

حال ابوبکر که خلیفه مسلمانان شده و همه چیز ظاهراً در دست اوست، چطور یک دفعه به فکر می‌افتد که فدک را از حضرت زهرا علیها السلام بگیرد و آن را غصب کند؟ دلیل آن روشن است: به خاطر این که فدک به عنوان یک منبع مالی مهم برای مولا امیرالمؤمنین علیه السلام و بیت امامت محسوب می‌شده و وقتی چنین منبع مالی در اختیار حضرت باشد به‌طور طبیعی چند نفر هم اطراف ایشان جمع می‌شوند و ممکن است در آینده برای حکومت آنها خطر داشته باشند. ابوبکر و عمر می‌خواستند موقعیت امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام را تا جایی که امکان داشت در جامعه تضعیف کنند تا هیچ‌گاه توان مبارزه با

۱- در ضمن همین روایت هنگامی که محاجه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر در مورد فدک نقل می‌شود، در دو مورد حضرت تصریح کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فدک را در زمان حیاتشان به حضرت فاطمه علیها السلام تملیک کرده‌اند. همچنین در محاجه حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر، آن حضرت می‌فرماید: «وَقَدْ جَعَلَهَا لِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم» که ظاهراً در زمان حیات آن حضرت مراد است، و در خطبه آن حضرت در مسجد مدینه نیز عبارت «نِحْلَةُ أَبِي» آمده است که به معنای «بخشش پدرم» می‌باشد.

حاکمیت آنان را نداشته باشند. این است که ابوبکر وقتی به خلافت رسید «بَعَثَ إِلَيَّ فِدْكَ مِنْ أَخْرَجَ وَكَيْلَ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم مِنْهَا»: «کسی را به فدک فرستاد و آن شخص، وکیل حضرت فاطمه علیها السلام - دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - را از آنجا اخراج کرد.»

علت این که در «منها» ضمیر مؤنث آمده، به اعتبار «قریه» است؛ یعنی: چون «قریه» مؤنث مجازی می‌باشد، ضمیری که به آن برمی‌گردد مؤنث آورده شده است.

محاجه حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر

﴿فَجَاءَتْ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ علیها السلام إِلَيَّ أَبِي بَكْرٍ﴾

(پس حضرت فاطمه علیها السلام نزد ابوبکر رفتند.)

﴿ثُمَّ قَالَتْ: لِمَ تَمْنَعُنِي مِيرَاثِي مِنْ أَبِي رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَأَخْرَجْتَ وَكَيْلِي مِنْ فِدْكَ؟﴾

(آنگاه فرمودند: [ای ابوبکر!] چرا مرا از میراث پدرم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

محروم کرده و نماینده وکیل من را از فدک بیرون کردی؟)

حضرت در اینجا می‌فرمایند: «میراثی» و از فدک تعبیر به میراث می‌کنند؛ ولی در عبارت بعدی می‌فرمایند: «وَقَدْ جَعَلَهَا لِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى» یعنی: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امر خدای متعال فدک را برای من قرار داده است.

«میراث» بعد از وفات تعلق می‌گیرد در حالی که فدک در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت فاطمه علیها السلام تعلق گرفته است. طریقه جمع این دو عبارت آن است که گفته شود: منظور از «میراث» ارث اصطلاحی که در

ذهن ما هست نمی‌باشد؛ بلکه میراث به معنای عام آن به چیزی گفته می‌شود که از ناحیه پدر به فرزند برسد، ولو در زمان حیات پدر هم باشد. به همین لحاظ است که می‌گویند فلانی هوش و استعداد را از پدرش به ارث برده، در صورتی که در زمان حیات پدر به ارث برده است.

﴿وَقَدْ جَعَلَهَا لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى﴾

(و حال آن که فدک را رسول خدا ص به امر خدای متعال برای من قرار داده است.)

همان طور که گفته شد از این عبارت فهمیده می‌شود که منظور از «میراث» آن ارث اصطلاحی نیست؛ زیرا حضرت زهرا ع که متهافت سخن نمی‌گویند، بنابراین همین که از ناحیه پدر رسیده باشد ولو در زمان حیاتش باشد ارث است، و در واقع همان‌گونه که حضرت زهرا ع تصریح کرده‌اند فدک به امر خدای متعال و توسط پیامبر اکرم ص به آن حضرت واگذار شده است؛ و روایات بسیاری از شیعه و سنی نقل شده است که وقتی آیه شریفه: ﴿وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ﴾ نازل شد، پیامبر ص از جبرئیل توضیح خواست که مراد از «ذا القربى» کیست؟ جبرئیل پاسخ داد: مراد حضرت زهرا ع می‌باشد؛ و پیامبر ص حضرت زهرا ع را خواستند و فدک را برای ایشان قرار دادند.^(۱)

۱- در تفسیر «الدر المثور» آمده: بزّاز، ابویعلی، ابن‌ابی‌حاتم و ابن‌مردویه از ابی سعید خدری نقل کرده‌اند: هنگامی که آیه شریفه فوق-که در سوره اسراء، آیه ۲۶ قرار دارد- نازل شد، پیامبر ص فدک را به حضرت زهرا ع بخشیدند.

فدک سمبل امامت

این را بارها از من شنیده‌اید، این که کمونیست‌ها یا بعضی دیگر اشکال می‌کنند: فدک که این همه درآمد داشته، چطور پیامبر ص آن را به دخترش داده است؟ پیامبری که در اموال مسلمانان خیلی احتیاط می‌کرده، بارها به اهل‌بیت خود سفارش می‌کرده که ساده‌زیستی را رعایت کنند، چطور فدک را که منبع درآمد زیادی بوده به دخترش داده است؟ با این که وضع مالی اکثر مسلمانان مهاجر و انصار خیلی بد بود، نظیر اصحاب صفه و دیگران.

به نظر می‌رسد که فدک با امر امامت و ولایت گره خورده بود؛ پیامبر ص وقتی که مولا علی ع را به عنوان جانشین خود تعیین فرمودند، می‌خواستند از نظر مالی هم یک منبع درآمدی برای بیت امامت وجود داشته باشد؛ این را هم می‌دانستند که اگر اختیار آن را به علی ع بدهند، گرفتن و غضب آن خیلی راحت‌تر است، و لذا آن را به حضرت زهرا ع دادند؛ بدین لحاظ که چون آن حضرت دختر پیامبر ص است، آنها خجالت بکشند آن را غضب کنند، و اگر هم فدک را گرفتند در حقیقت ماهیت خودشان را بیشتر روشن کنند که چگونه به یادگار پیامبر ص جسارت کرده و حریم ایشان را هم نگاه نداشتند؛

همین مطلب را نیز ابن‌مردویه از ابن‌عبّاس نقل کرده است. جریان توضیح خواستن پیامبر ص از جبرئیل نسبت به مقصود آیه ذکر شده، در روایت ۵ از باب ۱ انفال کتاب «وسائل»، و نیز کتاب «کافی»، ج ۱، ص ۵۴۳، روایت پنجم ذکر گردیده است. در کتاب «بحارالأنوار» (چاپ قدیم، ج ۸، ص ۹۳؛ و چاپ جدید، ج ۲۹، ص ۱۰۵) نیز روایات زیادی با سندهای مختلف پیرامون شأن نزول آیه شریفه فوق ذکر شده است.

پس این سیاست پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است که فدک را به حضرت فاطمه علیها السلام داده‌اند؛ در واقع می‌خواستند دست علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام خالی نباشد و این خانواده که خانواده امامت است محتاج نباشند، و حضرت زهرا علیها السلام به عنوان امّ الأئمة در موقعیتی قرار داشتند که اعطاء فدک به آن حضرت اعطاء آن به بیت امامت بوده است.

همان طور که عرض کردم شاهد بر این که فدک با امامت گره خورده است، روایات صحیحی است که دلالت بر این مطلب دارد؛ از جمله روایتی که در آن آمده است: روزی هارون الرشید به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام گفت: حدود فدک را مشخص کن تا آن را به شما بازگردانم. حضرت ابتدا قبول نکردند، چون می‌دانستند اگر حدود آن را مشخص کنند او هرگز قبول نخواهد کرد؛ ولی هارون اصرار کرد، و حضرت هم حدود کشور اسلام را برای فدک معین کردند. هارون گفت: او! پس معلوم می‌شود شما خلافت را می‌خواهید! (۱)

خلاصه همه این نشانه‌ها گواه بر این مطلب است که مسئله فدک یک مسئله صرفاً مالی نبوده است، بلکه یک امر سیاسی و مهمی بوده که با مسئله امامت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام ارتباط مستقیم داشته است. (۲)

۱- مناقب، ج ۳، ص ۴۳۵.

۲- یادآوری چند نکته:

الف- در کتاب «سفینه البحار»، ج ۲، ص ۳۵۱، ذیل ماده «فدک» آمده: در روایتی درآمد سالانه فدک بیست و چهار هزار دینار و در روایت دیگر هفتاد هزار دینار نقل شده است.
ب- در کتاب «مجمع البحرین» ذیل ماده «فدک» روایتی از حضرت علی علیه السلام درباره حدود فدک به این شرح آمده است: یک حد کوه احد، و دو می: عریش مصر - که احتمالاً شهری بوده است در منطقه سینا در مصر - و سومی: سیف البحر - ساحل

دریای احمر یا بحر خزر و ارمنستان - و چهارمی: دومة الجندل که احتمالاً منطقه‌ای بوده است بین کوفه و شام که جریان حکمیت در آنجا رخ داد.
ج- ابن ابی الحدید نیز از یکی از علمای امامیه به نام «علی بن تقی» کلامی به این مضمون نقل می‌کند: «انگیزه ابوبکر و عمر از گرفتن فدک از فاطمه علیها السلام چیزی نبود جز این که نمی‌خواستند علی علیه السلام درآمد آن را در مبارزه با خلافت و حاکمیت آنان صرف کند.» (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۳۶).

در همین رابطه شهید صدر در صفحه ۷۲ کتاب «فدک فی التاریخ» از ابن ابی الحدید در کتاب شرح نهج البلاغه (چاپ قدیم)، ج ۴، ص ۸۰ نقل کرده است: با این که حضرت زهرا علیها السلام به ابوبکر قول قطعی دادند که درآمد فدک را صرف امور عامه مردم و مصالح آنان بکنند، با این حال او مطمئن نبود و می‌ترسید چه بسا حضرت زهرا علیها السلام درآمد فدک را صرف مبارزه با حاکمیت کند...

د- شهید آیت الله صدر در کتاب «فدک فی التاریخ» درباره این که طرح مسئله فدک یک موضوع سیاسی است، در صفحه ۴۹ یادآور شده‌اند: طرح فدک توسط حضرت زهرا علیها السلام تجلی دو جبهه اسلام و کفر، ایمان و نفاق و تقابل نص و شورا است.

و در صفحه ۴۸ و ۶۳ همان کتاب، فدک را رمز و سمبل یک هدف بزرگ و انقلابی همه‌جانبه علیه حاکمیت وقت که اساس آن در سقیفه، توسط حزب سه نفری: ابوبکر، عمر و ابو عبیده جراح پی‌ریزی شد دانسته، و در صفحه ۵۰ آن کتاب یادآور شده‌اند: اگر حضرت زهرا علیها السلام فقط دنبال به دست آوردن قطعه زمینی به عنوان «نحله» یا «میراث» بودند، قطعاً از بین طرفداران و شیعیان حضرت علی علیه السلام افرادی را برای ادای شهادت و تکمیل بینه نسبت به فدک پیدا می‌کردند، و لکن هدف آن حضرت چیز دیگری بود.

آنگاه در صفحه ۸۷ کتاب تأکید کرده‌اند که: حضرت زهرا علیها السلام مبارزه خود را با حاکمیت در شش مرحله تجلی دادند:

۱: فرستادن نماینده پیش ابوبکر جهت مطالبه میراث (اعم از فدک و غیر آن)، و طرح فدک به عنوان ارث، قبل از طرح آن به عنوان نحله و بخشش بوده است.

۲: دخالت مستقیم و مذاکره تند با ابوبکر.

۳: ایراد خطابه معروف در مسجد النبی صلی الله علیه و آله در روز دهم رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله.

۴: ایراد خطابه قاطع برای زنان مهاجر و انصار در بستر بیماری.

۵: مذاکره کوتاه و غضب‌آلود با ابوبکر و عمر هنگامی که آنان به قصد عذرخواهی

فدک و شهادت دادن شاهدان

همان گونه که گذشت حضرت زهرا (علیها السلام) خطاب به ابوبکر فرمودند: «چرا آنچه را که پدرم به امر خدای متعال برای من قرار داده است از من گرفتی؟»

﴿قَالَ لَهَا: هَاتِي عَلَيَّ ذَلِكِ بِشُهُودٍ﴾

(پس ابوبکر به حضرت زهرا (علیها السلام) گفت: برای من مطلب گواهانی بیاور!)

باز در اینجا اگر فدک «ارث» باشد، در ارث که آوردن شاهد معنا ندارد؛ و این که حضرت زهرا (علیها السلام) شاهد آوردند، خود نشان از این دارد که ارث به معنای مصطلح آن منظور نبوده است.

حقوق مربوط به خودشان تلاشی نمی کنند. سپس مرحوم مجلسی از قاضی القضاة این احتمال را نقل کرده که شاید به نظر شیعیان، علت اقدام نکردن حضرت امیر (علیها السلام) مراعات تقیه بوده است؛ و بحث مشروعی را پیرامون امکان تقیه امامان ایراد کرده است.

ولی احتمال تقیه در این مورد بعید است؛ زیرا هنگام حکومت حضرت امیر (علیها السلام) در مقابل قدرت ایشان قدرت قابل توجهی جز معاویه نبوده است؛ مگر این که گفته شود: چون ابوبکر و عمر در قضیه فدک دخالت داشتند، آن حضرت به خاطر بعضی مصالح نمی خواستند بر خلاف کار آنان اقدامی انجام دهند، و از این جهت بسیاری از احکام و برنامه های آنان را تغییر ندادند. و مرحوم سید مرتضی در کتاب «شفای» همین امر را علت اقدام نکردن آن حضرت دانسته است.

۳: از نظریه های شهید آیت الله صدر و مرحوم علامه مجلسی طاب ثراهما و نیز حضرت استاد مدظله در مورد فدک، که مربوط به اهل بیت (علیهم السلام) می باشد، چنین استفاده می شود: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فدک را برای خالی نبودن دست اهل بیت (علیهم السلام) در اختیار حضرت زهرا (علیها السلام) گذاشتند تا پشتوانه مسأله خلافت و امامت اهل بیت (علیهم السلام) باشد، و در حقیقت به وسیله فدک اهل بیت (علیهم السلام) بتوانند در مسیر احقاق حق خود مقاومت و پایداری کنند؛ بنابراین هنگامی که حضرت امیر (علیها السلام) به حکومت رسیدند، دیگر انگیزه ای برای تعقیب آن باقی نمی ماند.

نزد آن حضرت آمده بودند، و اعلان مراتب غضب و ناراحتی خود از آنان. ۶: وصیت معروف آن حضرت مبنی بر عدم رضایت نسبت به شرکت و حضور مخالفان ایشان در مراسم تشییع و تدفین خود.

شهید صدر در رابطه با علت این که حضرت زهرا (علیها السلام) آغازکننده نهضت شدند نه حضرت علی (علیها السلام)، در صفحه ۸۶ همان کتاب یادآور شده اند: «شروع قیام توسط حضرت زهرا (علیها السلام) دارای دو عنصر مهم و مثبت بود: یکی جنبه های عاطفی قضیه، زیرا آن حضرت به دلیل دختر پیامبر بودن قدرت بیشتری نسبت به تحریک عواطف مردم و تجسم خاطرات دوران پیامبر (صلی الله علیه و آله) داشت؛ و دیگری جنبه سیاسی آن، زیرا اگر حضرت علی (علیها السلام) شروع کننده مبارزه بودند، احتمال جنگ داخلی و شق عصای مسلمین و شروع مبارزه مسلحانه با حاکمیت وقت بسیار قوی بود.»

به نظر می رسد علت این که حضرت علی (علیها السلام) پس از رسیدن به خلافت و قدرت فدک را تعقیب نکردند، همین باشد که فدک سمبل مبارزه و دادن قدرت به دست اهلش بوده و بعد از رسیدن قدرت به اهلش دیگر نیازی به مبارزه بدان منظور نیست.

۵- نکته آخر این است که چرا حضرت امیر (علیها السلام) پس از رسیدن به خلافت و قدرت، فدک را به اهلش برنگرداندند؟ با این که چند نفر از خلفا از جمله: عمر بن عبدالعزیز و مأمون آن را به بنی هاشم برگرداندند. در این رابطه نظراتی مطرح شده:

۱: قاضی القضاة در کتاب «معنی» گفته است: از همین امر که حضرت علی (علیها السلام) فدک را پس نگرفتند، معلوم می شود ایشان در جریان محاجه حضرت فاطمه با ابوبکر شهادت نداده بودند که فدک مربوط به فاطمه است و گرنه می بایست به علم خود عمل کرده و آن را پس بگیرند. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۷۰). اما طبق منابع شیعه و سنی این ادعا باطل است، زیرا در آن منابع عنوان شهادت دادن حضرت علی (علیها السلام) و ام ایمن در مورد فدک مطرح شده است و جای انکار نیست.

۲: مرحوم علامه مجلسی در «بحار الانوار»، (چاپ قدیم، ج ۸، ص ۱۴۱؛ و چاپ جدید، ج ۲۹، ص ۳۹۵) باب مخصوصی را برای این موضوع باز کرده، و در ابتدا روایاتی را که مشتمل بر بیان علت پس نگرفتن فدک توسط حضرت امیر (علیها السلام) است نقل کرده است. در بعضی از آنها از امام صادق (علیها السلام) نقل شده است که چون خداوند پاداش ظالم و مظلوم را داده است، دیگر حضرت علی (علیها السلام) نخواستند اقدامی انجام دهند... و در بعضی دیگر آمده: امامان برای حقوق مردم اقدام می کنند ولی برای

﴿فَجَاءَتْ بِأُمِّ أَيْمَنَ﴾

(پس حضرت زهرا علیها السلام امّ ایمن را به عنوان شاهد آوردند.)

«امّ ایمن» کنیزی بوده است که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیده و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم او را در راه خدا آزاد کرده بودند. این زن خیلی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علاقه داشت و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز خیلی به او علاقه مند بوده اند. نام اصلی او «برکة بنت ثعلبة» است، و واقعاً وجود با برکتی بوده است.

«برکة» بعد از آزاد شدن به «عبید خزرجی» شوهر کرد و از او یک فرزند به نام «ایمن» به دنیا آورد و از آن پس به او «امّ ایمن» می گفتند؛ پس از مدتی شوهرش از دنیا رفت؛ روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس می خواهد با زنی که اهل بهشت است ازدواج کند امّ ایمن را بگیرد. آن وقت «زید بن حارثة» با امّ ایمن ازدواج کرد و «اسامة بن زید» از آنان متولد شد. (۱)

امّ ایمن خیلی زن باوفایی بوده و بسیاری از آیات قرآن را از حفظ بوده است و خیلی علاقه داشته در جنگ‌ها شرکت کند. در جنگ بدر و احد مداوای مجروحان را به عهده داشته و به لشکریان اسلام آب می رسانده، و خلاصه خیلی خدمت به اسلام کرده و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم از علاقه‌مندان و وفاداران امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام بوده است.

حضرت امّ ایمن را به عنوان شاهد می آورند:

۱- الطبقات الکبری، ابن سعد (۲۳۰ هـ ق)، ج ۸، ص ۲۲۳ و ۲۲۴، دارالصادر، بیروت؛ الإستیعاب، ابن عبدالبر (۴۶۳ هـ ق)، ج ۴، ص ۱۷۹۳، دارالجیل، بیروت.

﴿فَقَالَتْ لَهُ أُمُّ أَيْمَنَ: لَا أَشْهَدُ يَا أَبَا بَكْرٍ حَتَّىٰ أَحْتَجَّ عَلَيْكَ بِمَا قَالَ

رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم﴾

(پس امّ ایمن خطاب به ابوبکر گفت: من در مقابل تو گواهی نمی دهم مگر این که با تو احتجاج کنم به آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم [در حق من] فرموده است.)

﴿أَنْتُمْ دُكِّ بِاللَّهِ، أَلَسْتِ تَعْلَمُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: أُمُّ أَيْمَنَ امْرَأَةٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟﴾

(ای ابوبکر! تو را به خدا قسم می دهم آیا نمی دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «امّ ایمن زنی از اهل بهشت است»؟)

﴿فَقَالَ: بَلَىٰ﴾

(ابوبکر در جواب گفت: آری [می دانم].)

در واقع امّ ایمن می خواست بگوید کسی که اهل بهشت است هرگز دروغ نمی گوید و شهادتی که الان می دهد راست و عین حقیقت است.

﴿قَالَتْ: فَأَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْحَىٰ إِلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: ﴿قَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ (۱) فَجَعَلَ فَدَكًا لِفَاطِمَةَ علیها السلام بِأَمْرِ اللَّهِ تعالی﴾

(امّ ایمن گفت: پس شهادت می دهم به این که خدای متعال به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وحی فرمود: «حق خویشاوندان را بده.» پس پیامبر به امر خدای متعال فدک را برای فاطمه علیها السلام قرار داد.)

﴿فَجَاءَ عَلِيٌّ علیه السلام فَشَهِدَ بِمِثْلِ ذَلِكَ﴾

(پس حضرت علی علیه السلام نیز آمد و همانند امّ ایمن شهادت داد.)

۱- سوره روم (۳۰)، آیه ۳۸.

یعنی: همان طور که امّ ایمن گفته بود حضرت علی علیه السلام نیز شهادت داد بر این که آیه: ﴿قَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾^(۱) نازل شد و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به امر خدای متعال فدک را برای حضرت زهرا علیها السلام قرار داد.

﴿فَكَتَبَ لَهَا كِتَابًا وَدَفَعَهُ إِلَيْهَا﴾

(پس ابوبکر نامه‌ای برای حضرت زهرا علیها السلام نوشت و فدک را به آن حضرت

بازگرداند.)

خلاصه وقتی ابوبکر دید دو شاهد عادل همچون علی علیه السلام و امّ ایمن شهادت دادند، تسلیم شد و قبالة فدک را نوشت و تحویل حضرت زهرا علیها السلام داد.

﴿فَدَخَلَ عُمَرُ، فَقَالَ: مَا هَذَا الْكِتَابُ؟﴾

(پس در این هنگام عمر وارد شد، و گفت: این نوشته چیست؟)

﴿قَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ ادَّعَتْ فِي فَدَكٍ وَ شَهِدَتْ لَهَا أُمُّ أَيْمَنَ وَ عَلِيٌّ فَكَتَبْتُهُ لَهَا﴾

(ابوبکر پاسخ داد: همانا فاطمه در فدک ادعا کرد و امّ ایمن و علی هم به نفع او شهادت دادند، پس من هم نامه‌ای برای فاطمه نوشتم [و فدک را به ایشان دادم].)

﴿فَأَخَذَ عُمَرُ الْكِتَابَ مِنْ فَاطِمَةَ علیها السلام فَتَقَلَّ فِيهِ وَ مَرَّقَهُ! وَ قَالَ هَذَا قَسِيءٌ ^(۲)

لِلْمُسْلِمِينَ﴾

(پس عمر نامه را از فاطمه علیها السلام گرفته و در آن تَف انداخت و آن را پاره کرد!

وگفت: این فدک متعلق به مسلمانان است.)

﴿وَ قَالَ: أَوْسُ بْنُ الْحَدَثَانِ وَ عَائِشَةُ وَ حَفْصَةُ يَشْهَدُونَ عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله

بِأَنَّهُ قَالَ: إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ وَ مَا تَرَ كُنَاهُ صَدَقَةٌ﴾

۱- سوره روم (۳۰)، آیه ۳۸. ۲- معنای «فَیء» خواهد آمد.

(آنگاه عمر گفت: اوس بن حدثان و عایشه و حفصه شهادت می دهند بر این که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «ما طابفة انبیاء ارث باقی نمی گذاریم و آنچه از ما باقی می ماند صدقه است.»)^(۱)

﴿فَإِنَّ عَلِيًّا زَوْجُهَا يَجْرُ إِلَىٰ نَفْسِهِ وَ أُمُّ أَيْمَنَ امْرَأَةٌ صَالِحَةٌ لَوْ كَانَ مَعَهَا غَيْرُهَا لَنَظَرْنَا فِيهِ﴾

(پس همانا علی شوهر فاطمه است و او به نفع خودش شهادت می دهد، و امّ ایمن هم زن

صالحی است و اگر فرد دیگری همراه او شهادت می داد یک فکری برای آن می کردیم.)^(۲)

﴿فَخَرَجَتْ فَاطِمَةُ علیها السلام مِنْ عِنْدِهِمَا بَاكِئَةً حَزِينَةً﴾

(پس حضرت فاطمه علیها السلام از نزد ابوبکر و عمر خارج شد در حالی که گریه می کرد

و محزون بود.)

﴿وَ هِيَ تَقُولُ: مَرَّقَ اللَّهُ بَطْنَكَ كَمَا مَرَّقَتْ كِتَابِي هَذَا﴾

(و در آن حالت [خطاب به عمر] فرمود: خدا شکمت را پاره کند، همان گونه که

این نوشته مرا پاره کردی.)

بعد از سالها نفرین حضرت زهرا علیها السلام مستجاب شد؛ و البته از اینجا

فهمیده می شود که لازم نیست دعاها فوراً مستجاب شوند، و گاهی

مصلحت در آن است که در زمان خاصی دعاها به استجابت برسند.

۱- در درسهای سابق پیرامون جعلی بودن این حدیث صحبت شد.

۲- از عبارت: «وَ قَالَ: أَوْسُ بْنُ الْحَدَثَانِ...» تا «... لَنَظَرْنَا فِيهِ» در کتاب «احتجاج»

وجود ندارد، ولی در تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۱۵۵، آمده است. و نیز در عبارت: «فَخَرَجَتْ فَاطِمَةُ علیها السلام مِنْ عِنْدِهِمَا بَاكِئَةً حَزِينَةً» در کتاب «احتجاج» دو کلمه:

«من عندهما» و «حزینة» ذکر نشده است.

احتجاج حضرت علی علیه السلام با ابوبکر

﴿فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ، جَاءَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي بَكْرٍ وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ وَحَوْلَهُ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ﴾

(بعد از این ماجرا علی علیه السلام نزد ابوبکر آمد، در حالی که او در مسجد بود و مهاجرین و انصار دور او جمع شده بودند.)

﴿فَقَالَ: يَا أَبَا بَكْرٍ! لِمَ مَنَعْتَ فَاطِمَةَ مِيرَاثَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ وَ قَدْ مَلَكَتْهُ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ﴾

(پس علی علیه السلام فرمود: ای ابابکر! چرا میراث فاطمه علیها السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را منع کردی؟ در حالی که همانا فاطمه علیها السلام در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مالک آن بود.)

در اینجا نیز حضرت علی علیه السلام مسأله ارث را مطرح کرده‌اند، ولی در ادامه بلافاصله می‌فرمایند که در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حضرت فاطمه علیها السلام مالک فدک بوده است؛ بنابراین معلوم می‌شود مقصود آن ارث مصطلحی که ما در نظر داریم نمی‌باشد؛ بلکه همان‌طور که قبلاً گفته شد معنای اعم آن مراد است و شامل هر چیزی -گرچه در زمان حیات پدر اعطاء شود - می‌گردد و فدک نیز از آن موارد است. یعنی فدک در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از جانب آن حضرت و به امر خدای متعال به حضرت فاطمه علیها السلام اعطاء شده است، و این با ارث مصطلح ما فرق می‌کند.

و این که بعضی‌ها گفته‌اند: حضرت ارث را که فرموده به عنوان مماشات است، یعنی اگر قبول ندارید که فدک نحله و بخشش است پس لااقل ارث است، این ظاهراً حرف درستی نیست. زیرا ارث به این معنا

[که شامل اعطاء پدر در زمان حیات خویش هم شود] با نحله و بخشش منافاتی ندارد؛ و اگر یادتان باشد وقتی خطبه حضرت زهرا علیها السلام در مسجد را می‌خواندیم، حضرت روی ارث خیلی تکیه کردند، اما پس از بازگشت از مسجد خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «نَحْلَةُ أَبِي وَ بُلْغَةُ ابْنِي» و از فدک تعبیر به «نحله» کردند؛ پس معلوم می‌شود مراد حضرت از ارث، چیزهایی است که از ناحیه پدر به فرزند می‌رسد گرچه در زمان حیات او باشد. و در حقیقت «ارث» انتقال چیزی است از نسلی به نسل دیگر؛ هر چند در زمان حیات نسل اول باشد.

﴿فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: هَذَا فِيَّ لِلْمُسْلِمِينَ﴾

(پس ابوبکر پاسخ داد: فدک متعلق به مسلمانان است.)

حالا ابوبکر از عمر یاد گرفته است و می‌گوید: فدک فیء مسلمانان است، وگرنه ابوبکر خودش نامه نوشته و امضاء کرده بود که فدک از آن حضرت زهرا علیها السلام است؛ اما چون عمر گفته فدک فیء مسلمانان است، او هم همین را می‌گوید.

در واقع عمر نقشی اساسی داشت هم در انتخاب ابوبکر برای خلافت و هم در تثبیت پایه‌های حکومت ابوبکر؛ و چون برای عمر زمینه خلافت مهیا نبوده، در واقع به یکدیگر نان قرض می‌دادند؛ و بعد هم ابوبکر عمر را به جانشینی خود انتخاب کرد. لذا حضرت علی علیه السلام در خطبه ششقیه می‌فرمایند: «لَسَدَّ مَا تَشَطَّرَا ضَرْعِيهَا»^(۱) «این دو نفر دو پستان حکومت را بین خودشان تقسیم کردند و سخت دوشیدند.»

«فیء» در لغت به معنای «رجوع» است. همان‌طور که قبلاً در کتاب

۱- نهج البلاغه، خطبه سوم، خطبه ششقیه.

«ولاية الفقيه»^(۱) به تفصیل ذکر کردیم، این که به اموالی که از کفار به دست مسلمانان می رسد «فیء» می گویند، ظاهراً به خاطر این است که نعمت های دنیا را خداوند برای آدمهای خوب خلق کرده است ولی به ناحق به دست کفار افتاده است، بعد اگر مسلمانان آن مناطق و اموال را از کفار بگیرند یا خود آنها آن را تسلیم مسلمانان کنند در حقیقت حق به حقدار رسیده و به محلش رجوع کرده است. و این که خداوند در قرآن می فرماید: ﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى﴾^(۲) «آنچه را خداوند از اموال مردم شهرها و روستاها به پیامبرش برگرداند...» اشاره به همین مطلب دارد.

﴿فَإِنْ أَقَامَتْ شُهوداً أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جَعَلَهُ لَهَا، وَإِلَّا فَلَا حَقَّ لَهَا فِيهِ﴾

(پس اگر فاطمه اقامه شهود کرد بر این که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را برای فاطمه قرار داده است [پس از آن اوست] و الا او هیچ گونه حقی در فدک ندارد.)
در اینجا ابوبکر می خواهد بگوید شهودی که حضرت زهرا عليها السلام آورده کفایت نمی کند و کامل نیست؛ اما حضرت علی عليه السلام پاسخی به ابوبکر می دهد که بسیار متقن است.

﴿فَقَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ: يَا أَبَا بَكْرٍ! أَتَحْكُمُ فِينَا بِخِلَافِ حُكْمِ اللَّهِ تَعَالَى فِي الْمُسْلِمِينَ؟﴾

(آنگاه امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: ای ابابکر! آیا تو درباره ما برخلاف حکم خدا درباره مسلمانان حکم می کنی؟)

﴿قَالَ: لَا﴾

(ابوبکر گفت: نه.)

۱- دراسات فی ولاية الفقيه، ج ۳، ص ۳۴۳ تا ۳۵۰.
۲- سورة حشر (۵۹)، آیه ۷.

﴿قَالَ: فَإِنْ كَانَ فِي يَدِ الْمُسْلِمِينَ شَيْءٌ يَمْلِكُونَهُ ثُمَّ ادَّعَيْتُ أَنَا فِيهِ، مَنْ تَسْأَلُ الْبَيْتَةَ؟﴾

(حضرت علی عليه السلام فرمود: اگر در دست مسلمانان چیزی باشد که مالک آن باشند آنگاه من در مالکیت آن ادعا کنم، تو از چه کسی بیته [دلیل] و گواه می خواهی؟)

﴿قَالَ: إِيَّاكَ كُنْتُ أَسْأَلُ الْبَيْتَةَ﴾

(ابوبکر گفت: تنها از تو [که ادعا می کنی] بیته و دلیل می خواهم.)

﴿قَالَ: فَمَا بَالُ فَاطِمَةَ عَلِيٍّ سَأَلْتَهَا الْبَيْتَةَ عَلَى مَا فِي يَدِ يَهَا؟﴾

(علی عليه السلام فرمود: پس علت چیست که از فاطمه عليها السلام تقاضای بیته و دلیل می کنی نسبت به آنچه که در تصرف او قرار دارد؟)

﴿وَقَدْ مَلَكَتْهُ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ بَعْدَهُ؛ وَلَمْ تَسْأَلِ الْمُسْلِمِينَ بَيْتَةَ عَلَى مَا ادَّعَوْهُ شُهوداً، كَمَا سَأَلْتَنِي عَلَى مَا ادَّعَيْتُ عَلَيْهِمْ؟﴾

(و حال آن که فاطمه عليها السلام در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از آن مالک فدک بوده است، و چرا از مسلمانان بیته و شاهد بر آنچه ادعا می کنند نمی خواهی؟ همان گونه که از من تقاضای بیته و دلیل بر آنچه ادعا کرده بودم خواستی.)

خلاصه اشکال حضرت به ابوبکر این است که اگر کسی در خانه خود باشد و من از بیرون بیایم و بگویم مالک این خانه هستم، شما از چه کسی تقاضای شهود و بیته می کنید؟ از آن کسی که فعلاً در خانه نشسته و «ذو الید» است یا آن که از بیرون آمده و ادعا می کند؟ معلوم است که باید از مدعی، شاهد و بیته طلب کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «الْبَيْتَةُ

عَلَى الْمُدَّعِي وَالْيَمِينِ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ». مدعی باید دلیل و بیینه بیاورد و اگر بیینه آورد، از او قبول می‌شود، ولی منکر لازم نیست بیینه اقامه کند و همین که قسم بخورد کافی است. «منکر» آن است که در خانه نشسته، و «مدعی» توهستی که از بیرون آمدی و می‌گویی خانه ملک من است؛ پس شما که مدعی هستید باید بیینه و شاهد بیاورید.

در اینجا هم فدک در مالکیت حضرت زهرا علیها السلام بوده و از زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از وفات ایشان در اختیار حضرت بوده است، حالا تو آمده‌ای و می‌گویی مال مسلمانان است؛ پس تو که مدعی هستی باید اقامه بیینه و شهود نمایی، نه حضرت زهرا علیها السلام که «ذو الید» است و وکیلشان هم در آنجا بوده است. پس این که تو از صاحب خانه شاهد طلب می‌کنی، خلاف حکم خداست. در اینجا ابوبکر مغلوب شد و نتوانست جوابی به حضرت بدهد. (۱)

۱- ابن‌ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۸۵ ضمن مطلبی که از قاضی القضاة نقل کرده یادآور شده است: اگر فدک در تصرف حضرت زهرا علیها السلام بود چرا در مقام محاجه با ابوبکر به دلیل «ید» که قابل خدشه نیست استدلال نکرد و مسأله ارث را مطرح کرد؟ اگر ایشان قاعده «ید» را که دلیل محکمی بر مالکیت است مطرح کرده بود، ابوبکر نمی‌توانست روایتی را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کند تا بتوان گفت: عموم ادله ارث توسط خبر واحد تخصیص خورده است.

سپس ابن‌ابی‌الحدید این جواب را که حضرت فاطمه علیها السلام با طرح مسأله «نحله و بخشش» بودن فدک، در حقیقت ادعای تصرف در فدک و داشتن «ید» بر آن را کرده است، پاسخ داده و می‌گوید: بخشش و اعطای فدک توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هرچند قطعی است، ولی ممکن است اعطای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدون قبض و تصرف حضرت فاطمه علیها السلام بوده، پس مجرد اعطاء دلیل بر داشتن «ید» نیست، زیرا لغت اعطاء اعم است.

﴿فَسَكَتَ أَبُو بَكْرٍ﴾

(پس ابوبکر ساکت شد.)

﴿فَقَالَ عُمَرُ: يَا عَلِيُّ! دَعْنَا مِنْ كَلَامِكَ، فَإِنَّا لَا نَقْوِي عَلَى حُجَّتِكَ! فَإِنِ أَتَيْتَ بِشُهُودٍ عُدُولٍ وَإِلَّا فَهُوَ فَيءٌ لِلْمُسْلِمِينَ لَأَحَقَّ لَكَ وَلَا لِفَاطِمَةَ فِيهِ!﴾

(در این لحظه عمر گفت: ای علی! این حرفها را رهاکن، ما با تو نمی‌توانیم بحث کنیم! اگر گواهان عادل آوردی [پس فدک از آن فاطمه علیها السلام است] و الا متعلق به مسلمانان است و نه برای تو و نه برای فاطمه حقی در آن نمی‌باشد!)

عمر وقتی دید که نمی‌تواند با حضرت علی علیه السلام بحث کند و به اصطلاح در بحث منطقی مغلوب آن حضرت می‌شود، باز همان حرف گذشته‌اش را تکرار کرد و از روی زور و قلدری گفت: ما از این حرفها

در جواب ابن‌ابی‌الحدید باید گفت: طبق منابع قطعی شیعه و بسیاری از اهل سنت، بخشش و تحویل فدک در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت زهرا علیها السلام امری مسلم و غیر قابل تردید است و حضرت زهرا علیها السلام برای فدک وکیل و مسئول تعیین کرده بودند، و حضرت علی علیه السلام نیز در نامه ۴۵ نهج‌البلاغه که به عثمان بن حنیف مرقوم کرده‌اند صریحاً فرموده‌اند: «بلی کانت فی آیدینا فدک ...» یعنی: «فدک در دست ما بود ...»؛ از طرفی در لغت «عطاء» نیز اخذ و تناول ملاحظه شده است، پس روایاتی که حتی مورد قبول ابن‌ابی‌الحدید است و دلالت بر اعطای فدک توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت زهرا علیها السلام دارد، دلیل بر صحت مطلب ما می‌باشد. بنابراین طرح عنوان «نحله» توسط حضرت زهرا علیها السلام مفهومی جز مفهوم «ید» و در تصرف بودن فدک توسط حضرت زهرا علیها السلام ندارد. و شاید علت این که عنوان «نحله» را حضرت به کار بردند نه عنوان «ید» را، این باشد که حضرت می‌خواستند به ابوبکر بفهمانند کار شما دقیقاً بر خلاف عمل و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، زیرا آن حضرت فدک را به من بخشیدند اما شما گرفتید! و این تعبیر از تعبیر «ید» مناسبتر است.

سرمان نمی‌شود، یا شاهد می‌آوری یا این که هیچ‌گونه حقی در فدک نداری! و در واقع علاوه بر این که اعتراف کرد توانایی بحث کردن با مولا علی عليه السلام را ندارد، با صراحت و در حضور همه با حکم خدا و پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم مخالفت کرد.

در اینجا حضرت می‌خواهند از راه دیگری وارد شده و ابوبکر را محکوم کنند، که إن شاء الله می‌ماند برای جلسه آینده.

«والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته»

در سی شانزدهم

استيضاح ابوبکر توسط امیرالمؤمنین عليه السلام

چرخش فکری مردم

سوز حضرت فاطمه عليها السلام بر مزار پدر

توطئه ترور حضرت علی عليه السلام

کشف توطئه ترور

تردید و پشیمانی ابوبکر در حال نماز

تهدیدشدن عمر توسط حضرت علی عليه السلام

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا بَكْرٍ تَقْرَأُ كِتَابَ اللَّهِ؟ قَالَ: نَعَمْ؛ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (١) فِيمَنْ نَزَلَتْ، فِينَا أَمْ فِي غَيْرِنَا؟ قَالَ: بَلْ فِيكُمْ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَلَوْ أَنَّ شُهوداً شَهِدُوا عَلَيَّ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِفَاحِشَةٍ، مَا كُنْتُ صَانِعاً بِهَا؟ قَالَ: كُنْتُ أَقِيمُ عَلَيْهَا الْحَدَّ كَمَا أَقِيمُهُ عَلَى نِسَاءِ الْمُسْلِمِينَ؛ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَنْ كُنْتُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْكَافِرِينَ؛ قَالَ: وَ لِمَ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِأَنَّكَ رَدَدْتَ شَهَادَةَ اللَّهِ بِالطَّهَارَةِ وَ قَبِلْتَ شَهَادَةَ النَّاسِ عَلَيْهَا، كَمَا رَدَدْتَ حُكْمَ اللَّهِ وَ حُكْمَ رَسُولِهِ، أَنْ جَعَلَ لَهَا فِدْكَاً وَ قَدْ قَبَضْتَهُ فِي حَيَاتِهِ، ثُمَّ قَبِلْتَ شَهَادَةَ أَعْرَابِيِّ بَائِلٍ عَلَيَّ عَقَبِيهِ عَلَيْهَا وَ أَخَذْتَ مِنْهَا فِدْكَاً، وَ زَعَمْتَ أَنَّهُ فِيءٌ لِلْمُسْلِمِينَ، وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْيَمِينَةُ عَلَى الْمُدْعَى، وَ الْيَمِينُ عَلَى الْمُدْعَى عَلَيْهِ»؛ فَ رَدَدْتَ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «الْيَمِينَةُ عَلَى مَنْ ادَّعَى، وَ الْيَمِينُ عَلَى مَنْ ادَّعِيَ عَلَيْهِ».

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَدَّمَمَ النَّاسُ وَ أَنْكَرُوا، وَ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ وَ قَالُوا: «صَدَقَ وَ اللَّهُ عَلَيَّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ»؛ وَ رَجَعَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَنْزِلِهِ.

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ دَخَلَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَسْجِدَ وَ طَافَتْ بِقَبْرِ أَبِيهَا وَ هِيَ تَبْكِي وَ تَقُولُ:

إِنَّا فَقَدْنَاكَ فَقَدَ الْأَرْضِ وَإِبِلَهَا وَ اخْتَلَّ قَوْمُكَ فَاشْهَدْهُمْ وَ لَا تَغِبْ
 قَدْ كَانَ بَعْدَكَ أَنْبَاءٌ وَ هُنْبِيئَةٌ لَوْ كُنْتُ شَاهِدَهَا لَمْ تَكْثُرِ الْخَطْبُ
 قَدْ كَانَ جَبْرِيلُ بِالْآيَاتِ يُؤَنِّسُنَا فَغَابَ عَنَّا فَكُلُّ الْخَيْرِ مُحْتَجِبُ
 وَ كُنْتَ بَدْرًا وَ نُورًا يُسْتَضَاءُ بِهِ عَلَيْنَا تَنْزِيلُ مِنْ ذِي الْعِزَّةِ الْكُتُبُ
 تَجَهَّمْتَنَا رِجَالٌ وَ اسْتَخَفَّ بِنَا إِذْ غَبَّتْ عَنَّا فَنَحْنُ الْيَوْمَ نُغْتَضَبُ
 فَسَوْفَ تَبْكِيكَ مَا عَشْنَا وَ مَا بَقِيَتْ مِنَّا الْعُيُونُ بِتَهْمَالٍ لَهَا سَكْبُ

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَ رَجَعَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ إِلَى مَنْزِلِهِمَا، وَ بَعَثَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى عُمَرَ فَدَعَاهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَمَا رَأَيْتَ مَجْلِسَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي هَذَا الْيَوْمِ، وَ اللَّهُ لَئِنْ قَعَدَ مَقْعِدًا آخَرَ مِثْلَهُ

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

در جلسه قبل مقداری از روایت امام صادق علیه السلام را - که درباره ماجرای فدک است - خواندیم و گفتیم که وقتی ابوبکر فدک را از حضرت زهرا علیها السلام غصب کرد، آن حضرت نزد او رفته و اعتراض کردند و چون ابوبکر شاهد طلب کرد بر این که شهادت دهند فدک از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت فاطمه علیها السلام واگذار شده، حضرت علی علیه السلام و ام ایمن بر این مطلب شهادت دادند، و ابوبکر نیز نامه ای نوشت مبنی بر این که فدک را به حضرت زهرا علیها السلام بازگردانند؛ ولی در همان لحظه عمر وارد شد و نامه را پاره کرد و گفت: شهادت علی علیه السلام در این مورد قبول نیست و شهادت ام ایمن هم به تنهایی کفایت نمی کند.

پس از آن امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد بر ابوبکر وارد شد در حالی که جمعی از مهاجرین و انصار دور او گرد آمده بودند، و در آنجا با ابوبکر مواجه کرد و او را به استیضاح کشاند و فرمود: بینه و شاهد را شما باید اقامه کنید، چون فدک در اختیار حضرت زهرا علیها السلام بوده و شما مدعی هستید که آن متعلق به همه مسلمانان است، و طبق حکم خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله مدعی باید بینه اقامه کند نه منکر. در اینجا ابوبکر ساکت شد، ولی عمر خطاب به مولا علی علیه السلام گفت: ما این حرفها را نمی فهمیم، یا شاهد بیاور و یا این که هیچ حقی در فدک برای تو و فاطمه نمی باشد.

لَيْفَسِدَنَّ عَلَيْنَا أَمْرُنَا، فَمَا الرَّأْيُ؟ فَقَالَ عُمَرُ: الرَّأْيُ أَنْ تَأْمُرَ بِقَتْلِهِ، قَالَ: فَمَنْ يَقْتُلُهُ؟ قَالَ: «خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ».

فَبَعَثْنَا إِلَى خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ فَأَتَاهُمَا، فَقَالَا لَهُ: نُرِيدُ أَنْ نَحْمِلَكَ عَلَى أَمْرٍ عَظِيمٍ، قَالَ: أَحْمِلَانِي عَلَى مَا شِئْتُمَا، وَلَوْ عَلَى قَتْلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، قَالَا: فَهُوَ ذَلِكَ، فَقَالَ خَالِدٌ: مَتَى أَقْتُلُهُ؟ قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَحْضِرِ الْمَسْجِدَ وَقُمْ بِجَنْبِهِ فِي الصَّلَاةِ، فَإِذَا سَلَّمْتَ فِقُمْ إِلَيْهِ وَاصْرِبْ عُنُقَهُ، قَالَ: نَعَمْ.

فَسَمِعَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ وَكَانَتْ تَحْتَ أَبِي بَكْرٍ؛ فَقَالَتْ لِجَارِ يَتِيهَا: إِذْهَبِي إِلَى مَنْزِلِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ علیها السلام وَافْرَيْبِهِمَا السَّلَامَ وَقُولِي لِعَلِيِّ علیه السلام: «إِنَّ الْأَمْلَأَ يَأْتِمُرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَأَخْرَجْنِي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ» ^(۱) فَبَجَاءَتْ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: قُولِي لَهَا: «إِنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يُرِيدُونَ».

ثُمَّ قَامَ وَتَهَيَّأَ لِلصَّلَاةِ، وَحَضَرَ الْمَسْجِدَ، وَصَلَّى خَلْفَ أَبِي بَكْرٍ؛ وَخَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ يُصَلِّي بِجَنْبِهِ، وَمَعَهُ السَّيْفُ؛ فَلَمَّا جَلَسَ أَبُو بَكْرٍ فِي التَّشَهُدِ، نَدِمَ عَلَى مَا قَالَ وَخَافَ الْفِتْنَةَ، وَعَرَفَ شِدَّةَ عَلِيِّ علیه السلام وَبَأْسَهُ، فَلَمْ يَزَلْ مُتَفَكِّرًا لَا يَجْسِرُ أَنْ يَسْلَمَ، حَتَّى ظَنَّ النَّاسُ أَنَّهُ قَدْ سَهَا.

ثُمَّ انْتَفَتَّ إِلَى خَالِدٍ، فَقَالَ: «يَا خَالِدُ! لَا تَفْعَلَنَّ مَا أَمَرْتُكَ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»؛ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: يَا خَالِدُ! مَا الَّذِي أَمَرَكَ بِهِ؟ فَقَالَ: أَمَرَنِي بِضَرْبِ عُنُقِكَ. قَالَ: أَوْ كُنْتَ فَاعِلًا؟! قَالَ: إِي وَاللَّهِ، لَوْلَا أَنَّهُ قَالَ لِي لَا تَقْتُلُهُ قَبْلَ التَّسْلِيمِ، لَقَتَلْتُكَ.

قَالَ علیه السلام: فَأَخَذَهُ عَلِيُّ علیه السلام فَجَلَدَ بِهِ الْأَرْضَ، فَاجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَيْهِ، فَقَالَ عُمَرُ: يَقْتُلُهُ وَرَبُّ الْكُعْبَةِ، فَقَالَ النَّاسُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ! اللَّهُ اللَّهُ، بِحَقِّ صَاحِبِ الْقَعْرِ، فَخَلَّى عَنْهُ، ثُمَّ انْتَفَتَّ إِلَى عُمَرَ، فَأَخَذَ بِتَلَابِيهِهِ وَقَالَ: يَا بَنَ صَهَاكَ، وَاللَّهِ لَوْلَا عَهْدُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، وَكِتَابُ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ، لَعَلِمْتُ أَبُيْنَا أضعفُ ناصراً وَأَقْلُ عَدَدًا؛ وَدَخَلَ مَنْزِلَهُ.

وقتی حضرت علی عليه السلام با بی منطقی و زورگویی عمر مواجه شد، از راه دیگری وارد شدند؛ و اینک ادامه روایت:

استیضاح ابوبکر توسط امیرالمؤمنین عليه السلام

﴿ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : يَا أَبَا بَكْرٍ! تَقْرَأُ كِتَابَ اللَّهِ؟ ﴾

(پس امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: ای ابابکر! آیا قرآن می خوانی؟)

﴿ قَالَ: نَعَمْ ﴾

(ابوبکر گفت: آری.)

﴿ قَالَ عليه السلام : أَخْبَرَنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ ^(۱) فِيمَنْ نَزَلَتْ، فِينَا أَمْ فِي غَيْرِنَا؟ ﴾

(امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: مرا خبرده از قول خدای عزوجل [که فرموده است: «همانا خداوند اراده کرده است که پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک و طاهر گرداند.»] این آیه [در باره چه کسی نازل شده است، درباره ما یا غیر ما؟])

﴿ قَالَ: بَلْ فِيكُمْ ﴾

(ابوبکر گفت: البته درباره شما نازل شده است.)

﴿ قَالَ عليه السلام : يَا أَبَا بَكْرٍ! فَلَوْ أَنَّ شُهُودًا شَهِدُوا عَلَيَّ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم بِفَاحِشَةٍ مَا كُنْتُ صَانِعًا بِهَا؟ ﴾

(علی عليه السلام فرمود: ای ابابکر! اگر یک عده‌ای آمدند و شهادت دادند علیه فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به یک کار زشتی، تو نسبت به او چگونه عمل می‌کردی؟)

﴿ قَالَ: كُنْتُ أُقِيمُ عَلَيْهَا الْحَدَّ كَمَا أُقِيمُهُ عَلَى نِسَاءِ الْمُسْلِمِينَ ﴾

(ابوبکر گفت: در این صورت بر او حد جاری می‌کردم، همان‌گونه که بر سایر زنان مسلمان حد جاری می‌کنم.)

﴿ قَالَ عليه السلام : إِذْنُ كُنْتُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴾

(امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: بنابراین اگر چنین کنی، در نزد خدا کافر محسوب می‌شوی.)

﴿ قَالَ: وَلِمَ؟ ﴾

(ابوبکر گفت: چرا؟)

﴿ قَالَ عليه السلام : لِأَنَّكَ رَدَدْتَ شَهَادَةَ اللَّهِ بِالطَّهَارَةِ وَقَبِلْتَ شَهَادَةَ النَّاسِ عَلَيْهَا ﴾

(علی عليه السلام فرمود: برای این که تو شهادت خدا مبنی بر این که او طاهر و پاک است را رد کرده و شهادت مردم علیه او را قبول کرده‌ای!)

خدا در قرآن می‌فرماید که اهل بیت عليهم السلام و حضرت زهرا عليها السلام پاک و طاهر هستند و خدا اراده کرده است که پلیدی و ناپاکی را از آنان دور کند، حالا تو می‌آیی و شهادت یک عده از مردم را بر شهادت خدا مقدم می‌داری؟!)

﴿ كَمَا رَدَدْتَ حُكْمَ اللَّهِ وَحُكْمَ رَسُولِهِ أَنْ جَعَلَ لَهَا فَدَكًا ﴾

(همان‌گونه که حکم خدا و رسولش را رد کرده‌ای که فدک را برای فاطمه عليها السلام قرار داده بودند.)

در اینجا حضرت اشاره دارند به آیه شریفه: ﴿فَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ ^(۱) که در جلسه قبل توضیح دادیم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وقتی این آیه نازل شد،

از جبرئیل منظور از «ذا القربی» را جو یا شدند، و آنگاه به امر خداوند فدک را در اختیار حضرت زهرا ع گذاشتند، که البته این مطلب را شیعه و سنی در روایات خود آورده‌اند.

﴿وَقَدْ قَبَضَتْهُ فِي حَيَاتِهِ﴾

(و این در حالی است که حضرت زهرا ع فدک را در زمان حیات پیامبر ص در اختیار داشت.)

حضرت دوباره در این عبارت این معنا را تأیید می‌کنند که منظور از میراث در اینجا معنای اصطلاحی آن نیست، بلکه معنای اعم آن مد نظر است؛ و چیزی که از ناحیه پدر بخشیده شده باشد، هر چند در زمان حیاتش باشد را هم شامل می‌شود؛ و اصلاً فدک در واقع «نحله» یا «نحیله» بوده، یعنی: عطیه و هدیه‌ای بوده است که از جانب پیامبر ص به حضرت زهرا ع اعطاء شده است.

﴿ثُمَّ قِيلَتْ شَهَادَةٌ أَعْرَابِيٌّ بَائِلٌ عَلَى عَقِبَيْهِ عَلَيْهَا وَأَخَذَتْ مِنْهَا فَدَكًا وَزَعَمَتْ أَنَّهُ فِئَةٌ لِلْمُسْلِمِينَ﴾

(سپس تو شهادت آن عرب بیابانی را که بر پاهای خود بول می‌کند، علیه حضرت زهرا ع قبول کردی و فدک را از او گرفته و گمان کردی که آن «فیء» است و متعلق به مسلمانان می‌باشد!)

حضرت اشاره دارند به سخنان عُمَر که گفت: اوس بن حدثان و عایشه و حفصه شهادت می‌دهند که پیامبر ص فرموده: ما طایفه پیامبران ارث باقی نمی‌گذاریم و آنچه از ما باقی می‌ماند صدقه است. اهل سنت هم راجع به فدک روی این حدیث خیلی مانور می‌دهند؛

و می‌توان گفت: بیان حضرت که فرمود: «بَائِلٌ عَلَى عَقِبَيْهِ» اشاره به اوس بن حدثان دارد.

خلاصه حضرت می‌فرماید: تو حکم خدا و رسولش را ردّ کردی و زیر پا گذاشتی و شهادت عرب بیابانی و عایشه و حفصه را قبول کرده و بر حکم خدا مقدم داشتی! چرا که پیامبر ص به دستور خدا فدک را به حضرت زهرا ع بخشیده بود، اما تو آن را غصب کرده و ادّعا کردی که فدک از آن همه مسلمانان است.

﴿وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَلَيْبِنَةُ عَلَى الْمُدْعَى، وَالْيَمِينُ عَلَى الْمُدْعَى عَلَيْهِ﴾

(و حال آن که همانا رسول خدا ص فرمود: بر مدّعی است که بیینه و دلیل بیاورد، و مدّعی علیه [منکر] باید قسم بخورد.)

و واضح است که در اینجا شما مدّعی هستید، چون حضرت زهرا ع نسبت به فدک «ذوالید» بود و متصرف و مالک آن بود. شما آمده‌اید و می‌گویید این از آن همه مسلمانان است، پس شما باید اقامه بیینه کنید و حضرت زهرا ع قسم بخورد. گذشته از این حضرت دو شاهد هم آوردند، یکی علی ع و دیگری ام‌ایمن، ولی آنها قبول نکردند.

﴿فَرَدَدَتْ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَلَيْبِنَةُ عَلَى مَنْ ادَّعَى، وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ ادَّعِيَ عَلَيْهِ﴾

(پس تو قول رسول خدا ص را هم ردّ کردی که فرمود: بیینه بر کسی است که ادّعا می‌کند، و قسم بر کسی است که علیه او ادّعا می‌شود.)

یعنی: تو با این عملت که از منکر و ذوالید، بیینه و شاهد طلب کردی، در حقیقت بر خلاف گفته پیامبر ص عمل کردی و قول آن حضرت را زیر پا گذاشتی.

چرخش فکری مردم

﴿ قَالَ عَلِيٌّ: فَدَمَدَمَ النَّاسُ وَأَنْكَرُوا ﴾

(امام صادق علیه السلام [که راوی حدیث است] می فرماید: پس مردم از روی ناراحتی [نسبت به عمل ابوبکر] سرو صدا کرده و [از این عمل ابوبکر] بدشان آمد.)
«دَمَدَمَ» به سر و صدایی که از روی ناراحتی و غضب باشد می گویند؛ یعنی: مردم ناراحت شدند که چرا ابوبکر نسبت به حضرت علی علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام این گونه عمل کرده و حقوق آنان را پایمال کرد.

﴿ وَنَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ وَقَالُوا صَدَقَ وَاللَّهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﴾

(و بعضی از آنان به بعضی دیگر نگاه کرده و گفتند: به خدا قسم علی بن ابی طالب علیه السلام راست می گوید.)

چون آنها می دانستند که فدک در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت زهرا علیها السلام واگذار شده و تاکنون در تصرف ایشان بوده و در آنجا وکیل و نماینده داشته است، و چون «ذوالید» بوده لازم نیست شاهد بیاورد؛ بلکه این ابوبکر و عمر هستند که باید دلیل یا شاهد اقامه کنند؛ و لذا وقتی سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام را شنیدند، آن حضرت را تصدیق کرده و نسبت به عمل ابوبکر ابراز ناراحتی کردند.

﴿ وَرَجَعَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ إِلَى مَنْزِلِهِ ﴾

(نگاه حضرت علی علیه السلام به منزل خود بازگشتند.)

سوز حضرت فاطمه علیها السلام بر مزار پدر

﴿ قَالَ عَلِيٌّ: وَدَخَلْتُ فَاطِمَةُ علیها السلام الْمَسْجِدَ وَطَافَتْ بِقَبْرِ أَبِيهَا وَهِيَ تَبْكِي وَتَقُولُ: ﴾

(امام صادق علیه السلام می فرماید: و حضرت فاطمه علیها السلام داخل مسجد شدند و قبر پدرشان را طواف کرده و در حالی که گریان بودند این اشعار را می خواندند: ^(۱)
﴿ إِنَّا فَقَدْنَاكَ فَقَدَ الْأَرْضِ وَإِبِلَهَا وَ اِخْتَلَّ قَوْمُكَ فَاشْهَدُهُمْ وَلَا تَغِبْ ﴾
(ای پیامبر! ما تو را از دست دادیم، همان گونه که زمین باران سرشارش را از دست می دهد، و قوم تو منحرف و تباہ شدند؛ پس نظاره کن این قوم را و از ما غایب مشو.)

«فَقَدَ الْأَرْضِ» مفعول مطلق نوعی است؛ یعنی: ما تو را از دست دادیم، آن گونه از دست دادنی که زمین باران سرشارش را از دست می دهد. «وإبل» یعنی: باران سرشار؛ و باران سرشار وقتی از دست برود، زمین از بین رفته و می میرد.

﴿ قَدْ كَانَ بَعْدَكَ أَنْبَاءٌ وَ هَنْبَةٌ لَوْ كُنْتَ شَاهِدَهَا لَمْ تَكُنْ الْخَطْبُ ﴾

(همانا پس از تو خبرها و حوادث پُر سرو صدایی رخ داد، که اگر شما شاهد و ناظر این وقایع بودید گرفتاری و مصیبت زیاد نمی شد.)

«هَنْبَةٌ» یعنی: حوادث و سرو صداهای آشفته و درهم و برهم. یعنی: بعد از رحلت شما حوادث و فتنه‌هایی اتفاق افتاد که اگر شما زنده

۱- این اشعار همان ابیاتی است که حضرت در پایان خطبه خود در مسجد النبی صلی الله علیه و آله آنها را خواندند، و شاید این ابیات را حضرت زهرا علیها السلام بارها خوانده باشند.

بودید این همه گرفتاری و حوادث ناگوار پیش نمی آمد؛ یعنی اینها جرأت نداشتند با وجود شما این قدر به اهل بیت علیهم السلام جسارت کرده و به حریم آنان تجاوز کنند. «كَانَ» در «قَدْ كَانَ» تامة است، یعنی احتیاج به خبر ندارد و به معنای «حَدَّثَ» می باشد.

﴿قَدْ كَانَ جِبْرِيلُ بِآيَاتِ يَوْمِنَا فَغَابَ عَنَّا فَكُلُّ الْخَيْرِ مُحْتَجِبٌ﴾
(همانا جبرئیل با آوردن آیات الهی مونس و آرام بخش ما بود؛ [ولی با رفتن تو] جبرئیل هم از ما غایب شد، پس همه خوبی ها نیز از ما پوشیده شد.)
این که بعضی می گویند شاعر این ابیات «هند» دختر «اثاثه» است، شاید تا قبل از این بیت از آن او باشد؛ و الا سراینده این بیت که می فرماید: جبرئیل با آوردن آیات الهی مونس ما بود، حتماً شخص حضرت زهرا علیها السلام است.

﴿وَ كُنْتَ بَدْرًا وَ نُورًا يُسْتَضَاءُ بِهِ عَلَيْكَ تَنْزِيلُ مِنْ ذِي الْعِزَّةِ الْكُتُبِ﴾
(تو ماه شب چهارده بودی، و نوری بودی که از نور تو بهره می گرفتند، و از طرف خدای صاحب عزت کتابهای آسمانی بر تو نازل می شد.)

﴿تَجَهَّمْتَنَا رِجَالٌ وَ اسْتُخِفَّ بِنَا إِذْ غِيبَتْ عَنَّا فَتَحْنُ الْيَوْمَ نَعْتَصِبُ﴾
(مردانی با تندى و عبوسانه با ما برخورد کردند، و ما سبک شدیم آن زمان که از ما غایب شدی؛ پس ما امروز مورد غصب (ظلم و ستم) واقع می شویم.)
«تَجَهَّمْتَنَا» یعنی: برخوردی که با تندى و عبوسانه باشد.

﴿فَسَوْفَ نُبْكِيكَ مَا عَشْنَا وَ مَا بَقِيَتْ مِنَّا الْعُيُونُ بِتَهْمَالٍ لَهَا سَكْبٌ﴾
(پس ما برای تو گریه خواهیم کرد تا وقتی که زنده ایم؛ مادامی که چشم های ما اشک ریزان دارد.)

«تَهْمَالٌ» مصدر است از ماده «هَمَل»، و به معنای اشک ریختن می باشد؛ و «سَكْبٌ» به معنای ریزش مداوم است. یعنی: ای پدر بزرگوار! گریه ما برای تو ادامه خواهد یافت، و تا زمانی که چشم های ما اشک دارد در مصیبت فقدان تو گریه می کنیم.^(۱)

توطئه ترور حضرت علی علیه السلام

﴿قَالَ عَلِيٌّ: فَرَجَعَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ إِلَيَّ مِنْزِلِهِمَا﴾

(امام صادق علیه السلام می فرماید: پس ابوبکر و عمر هر یک به منزل خود بازگشتند.)

﴿وَ بَعَثَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى عُمَرَ فِدَاعَهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَمَا رَأَيْتَ مَجْلِسَ عَلِيٍّ مِنَّا فِي هَذَا الْيَوْمِ﴾

(و ابوبکر شخصی را به سراغ عمر فرستاد و او را به پیش خود خواند، آنگاه به عمر گفت: آیا ندیدی برخورد امروز علی را با ما؟)

یعنی: ندیدی علی علیه السلام امروز چگونه در حضور مردم آبروی ما را برد؟

﴿وَ اللَّهُ لَئِنْ قَعَدَ مَقْعَدًا آخَرَ لَيُفْسِدَنَّ عَلَيْنَا أَمْرَنَا﴾

(به خدا قسم اگر او یک نشست دیگری به این صورت داشته باشد حکومت ما را بر ما تباه خواهد ساخت.)

گفتیم: «امر» یعنی: حکومت. حکومت ابوبکر هنوز استحکام نیافته بود و آن روحيات زمان پیامبر صلی الله علیه و آله هنوز در بعضی ها وجود داشت، برای همین ابوبکر ترسید که اگر در یک جلسه دیگر علی علیه السلام با او

۱- در روایت کتاب احتجاج همین شش بیت آمده، ولی در تفسیر قمی دوازده بیت نقل شده است.

احتجاج کند، حکومت از دست او گرفته شود؛ لذا از عمر نظر خواهی می کند.

﴿فَمَا الرَّأْيُ؟﴾

(نظر تو چیست؟)

﴿فَقَالَ عُمَرُ: الرَّأْيُ أَنْ تَأْمُرَ بِقَتْلِهِ﴾

(پس عمر گفت: به نظر من باید دستور دهی تا او را بکشند.)

﴿قَالَ: فَمَنْ يَقْتُلُهُ؟﴾

(ابوبکر گفت: چه کسی [می تواند] او را بکشد؟)

﴿قَالَ: خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ﴾

(عمر گفت: خالد بن ولید!)

عمر می دانست خالد بن ولید فردی است جسور و نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام کینه دارد، فلذا او را پیشنهاد کرد.

﴿فَبَعَثْنَا إِلَى خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ فَأَتَاهُمَا﴾

(پس ابوبکر و عمر شخصی را نزد خالد بن ولید فرستادند و او هم به حضور

آن دو نفر رسید.)

﴿فَقَالَا لَهُ: نُرِيدُ أَنْ نَحْمِلَكَ عَلَى أَمْرٍ عَظِيمٍ﴾

(پس آن دو نفر گفتند: اراده کرده ایم که تو را به کار بزرگی وادار کنیم.)

﴿قَالَ: أَحْمِلَانِي عَلَى مَا شِئْتُمَا وَلَوْ عَلَى قَتْلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ!﴾

(خالد بن ولید به آن دو نفر گفت: مرا بر هر آنچه می خواهید وادارید، اگر چه آن

کار، کشتن علی بن ابی طالب باشد!)

معلوم می شود خالد هم حدس می زده که رفقاییش در چه فکری هستند!

﴿قَالَا: فَهُوَ ذَاكَ﴾

(ابوبکر و عمر گفتند: خواسته ما نیز همین است.)

﴿فَقَالَ خَالِدٌ: مَتَى أَقْتُلُهُ؟﴾

(پس خالد گفت: چه زمانی او را بکشم؟)

﴿قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَحْضِرِ الْمَسْجِدَ وَ قُمْ بِجَنِّبِهِ فِي الصَّلَاةِ﴾

(ابوبکر گفت: در مسجد حاضر شو و در کنار علی علیه السلام در نماز بایست.)

معلوم می شود امیرالمؤمنین علیه السلام به مسجد می رفته و پشت سر ابوبکر هم نماز می خوانده است؛ حالا یا برای تقیه و یا برای مصلحت و حفظ وحدت مسلمانان بوده است.

﴿فَإِذَا سَلَّمْتُ فَقُمْ إِلَيْهِ وَ اضْرِبْ عُنُقَهُ﴾

(پس وقتی من سلام نماز را دادم، بلند شو و گردن او را بزنی!)

﴿قَالَ: نَعَمْ﴾

(خالد بن ولید گفت: باشد.)

کشف توطنه ترور

﴿فَسَمِعَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ وَ كَانَتْ تَحْتَ أَبِي بَكْرٍ﴾

(این گفتگو را «اسماء بنت عمیس» که همسر ابوبکر بود شنید.)

«اسماء بنت عمیس» از علاقه مندان به اهل بیت عصمت و

طهارت علیهم السلام بوده است. ابتدا جعفر بن ابی طالب علیه السلام برادر حضرت

علی علیه السلام با او ازدواج می‌کند و بعد از شهادت جعفر رضوان‌الله تعالی علیه همسر ابوبکر می‌شود. با این حال از علاقه‌مندان و وفاداران به امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام می‌باشد.

﴿قَالَتْ لِحَارِ بَيْتِهَا: إِذْهَبِي إِلَى مَنْزِلِ عَلِيِّ وَ فَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا وَ أَقْرَبِيهِمَا السَّلَامَ وَ قُولِي لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ أُمَّلًا يَا تَمْرُونَ بِكَ لَيَقْتُلُوكَ فَأَخْرُجِي إِيَّيَ لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ»﴾^(۱)
(پس اسماء به کنیز خود گفت: به منزل علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام برو و به هر دو سلام برسان و برای علی علیه السلام [این آیه را بخوان و] بگو: «این جماعت توطنه‌کشتن شما را تدارک دیده‌اند، پس از شهر خارج شوید، همانا من خیر و صلاح شما را می‌خواهم.»)

این جمله از قرآن کریم گرفته شده است و اشاره به داستان حضرت موسی علیه السلام دارد که در آن مؤمنی که در دستگاه فرعون بوده شخصی را نزد حضرت موسی علیه السلام فرستاد تا به او بگوید که سران قوم دارند مشورت می‌کنند و قرار می‌گذارند که تو را بکشند، پس از شهر خارج شو، و من خیر تو را می‌خواهم. در اینجا نیز اسماء بنت عمیس خواست با ذکر این آیه به حضرت علی علیه السلام بفهماند که ابوبکر و عمر نقشه قتل تو را در سر دارند و بهتر است از مدینه خارج شوی.

﴿فَجَاءَتْ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قُولِي لَهَا: إِنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يُرِيدُونَ﴾

(کنیز هم آمد [و پیغام را به حضرت رساند]؛ پس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به اسماء بگو: «خداوند آنها را به هدفی که دارند نمی‌رساند و مانع آنها می‌شود.»)

حضرت با بیان این جمله به اسماء می‌فهماند که خداوند توطئه و نقشه آنان را خنثی خواهد کرد و نمی‌گذارد آنها به هدفشان برسند؛ البته در تفسیر قمی اینجا با تفصیل بیشتری آمده است.

﴿ثُمَّ قَامَ وَ تَهَيَّأَ لِلصَّلَاةِ﴾

(سپس حضرت برخاستند و آماده نماز شدند.)

﴿وَ حَضَرَ الْمَسْجِدَ وَ صَلَّى خَلْفَ أَبِي بَكْرٍ﴾

(و در مسجد حاضر شده و پشت سر ابوبکر نماز خواندند.)

﴿وَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ يُصَلِّي بِجَنْبِهِ، وَ مَعَهُ السَّيْفُ﴾

(و خالد بن ولید هم در کنار امیرالمؤمنین علیه السلام به نماز ایستاد، در حالی که

شمشیری همراه او بود.)

تردید و پشیمانی ابوبکر در حال نماز

﴿فَلَمَّا جَلَسَ أَبُو بَكْرٍ فِي التَّشَهُدِ، نَدِمَ عَلَيَّ مَا قَالَ وَ خَافَ الْفِتْنَةَ وَ عَرَفَ شِدَّةَ

عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ بَأْسَهُ﴾

(پس هنگامی که ابوبکر برای تشهد نماز نشست، از آنچه گفته بود پشیمان شد و

ترسید فتنه شود و شجاعت و تسلیم ناپذیری علی علیه السلام را یادآور شد.)

ابوبکر در همان حال تشهد با خود گفت: الآن ممکن است علی علیه السلام با

شجاعت و سرسختی‌ای که دارد بر خالد غالب شود، یا اگر خالد هم

بتواند موفق شود، مردم و شیعیان علی علیه السلام تحریک شوند و بالاخره

برای حکومت او فتنه درست شود.

﴿ فَلَمْ يَزَلْ مُتَّفَكِّرًا لَا يَجْسِرُ أَنْ يُسَلِّمَ، حَتَّى ظَنَّ النَّاسُ أَنَّهُ قَدْ سَهَا ﴾

(پس در تشهد نماز همین طور در حال فکر کردن بود و جرأت این که سلام نماز را بدهد نداشت، تا آنجا که مردم فکر کردند او در نماز به اشتباه افتاده است.)

﴿ ثُمَّ اتَّفَتَ إِلَى خَالِدٍ، فَقَالَ: يَا خَالِدُ! لَا تَفْعَلَنَّ مَا أَمَرْتُكَ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ! ﴾

(بالاخره ابوبکر [در حال تشهد] به خالد التفات کرد و گفت: ای خالد! آنچه را که به تو دستور داده بودم انجام نده. والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته [و سلام نماز را داد]!)

﴿ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: يَا خَالِدُ! مَا الَّذِي أَمَرَكَ بِهِ؟ ﴾

(پس امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: ای خالد! ابوبکر چه چیزی را به تو امر کرده بود؟)

﴿ فَقَالَ: أَمَرَنِي بِضَرْبِ عُنُقِكَ ﴾

(خالد گفت: ابوبکر دستور داده بود تا گردن تو را بزنم!)

﴿ قَالَ عليه السلام: أَوْ كُنْتَ فَاعِلًا؟ ﴾

(حضرت فرمود: آیا تو این کار را می کردی؟!)

﴿ قَالَ: إِي وَاللَّهِ، لَوْ لَا أَنَّهُ قَالَ لِي لَا تَقْتُلُهُ قَبْلَ التَّسْلِيمِ، لَقَتَلْتُكَ! ﴾

(خالد گفت: آری به خدا قسم: اگر او قبل از سلام نماز نگفته بود که او را نکش،

همانا تو را کشته بودم!)

﴿ قَالَ عليه السلام: فَأَخَذَهُ عَلِيُّ عليه السلام فَجَلَدَ بِهِ الْأَرْضَ ﴾

(امام صادق عليه السلام [که راوی حدیث هستند] می فرماید: پس علی عليه السلام خالد را

گرفته و محکم به زمین کوبید.)

﴿ فَاجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَيْهِ، فَقَالَ عُمَرُ: يَقْتُلُهُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ ﴾

(مردم همه دور او جمع شدند، پس عمر [از روی ترس و واهمه] گفت: به خدای کعبه علی او را می کشد.)

﴿ فَقَالَ النَّاسُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ! اللَّهُ أَلَّهُ بِحَقِّ صَاحِبِ الْقَبْرِ؛ فَخَلَّى عَنْهُ ﴾

(پس مردم خطاب به امیرالمؤمنین عليه السلام گفتند: ای اباالحسن! خدا را، خدا را، خدا را، به حق صاحب این قبر [او را نکش و رها کن]؛ پس حضرت دست از خالد برداشت.)

تهدید شدن عمر توسط حضرت علی عليه السلام

﴿ ثُمَّ اتَّفَتَ إِلَى عُمَرَ، فَأَخَذَ بِتَلَابِيهِ ﴾

(سپس حضرت رو به عمر کرده و گریبان او را گرفتند.)

«تلابیب» جمع «تلیب» است، یعنی: قسمتی از لباس که نزدیک

موضع گردن قرار می گیرد و مقصود یقه است.

﴿ وَقَالَ: يَا بَنَ صَهَاكُ! وَاللَّهِ لَوْ لَا عَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم، وَكِتَابٌ مِنَ اللَّهِ

سَبَقَ، لَعَلِمْتَ أَتَيْنَا أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا وَدَخَلَ مَنْزِلَهُ ﴾

(و فرمودند: ای پسر صهاک! به خدا قسم اگر چنانچه عهدهی از

جانب رسول خدا صلى الله عليه وسلم وجود نداشت [و دستور نداشتیم که ساکت باشیم]

و دستوری از جانب خدا جلوتر نبود، همانا می دانستی کدام یک از ما از حیث

یار و یاور ضعیف تریم و عدد کدام یک از ما کمتر است. آنگاه حضرت به منزل خود

رفتند.)

حضرت علی عليه السلام می دانستند که این توطئه را عمر درست کرده و اصلاً عمر بود که به ابوبکر پیشنهاد کرد تا خالد را فرا خواند و نقشه ترور را طرح کنند؛ لذا گریبان عمر را گرفته و او را مورد عتاب خویش قرار دادند.^(۱)

اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

* * *

۱- ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (ج ۱۳، ص ۳۰۱) آورده است که از یکی از علمای اهل سنت به نام «نقیب» پرسیدم: چه شد که علی با آن همه دشمنی‌ها و کینه‌ها که با او داشتند، این همه سال از خطر ترور و توطئه سالم ماند و توانست در خانه خود زندگی کند؟

«نقیب» در جواب گفت: «علت این بود که علی عليه السلام پس از این که قدرت به دست آن جماعت افتاد، به کلی از فکر سیاست و حکومت بیرون رفت و مشغول عبادت و نماز و تنظیم قرآن کریم شد و احیاناً در بعضی امور با متولیان امر نیز هماهنگی می‌کرد، از این رو متولیان امر که خطری را از ناحیه او نمی‌دیدند او را به حال خود رها کردند، وگرنه علی عليه السلام را ترور کرده بودند...».

﴿بِسْمِ اللَّهِ تَعَالَى﴾

درسهای حضرت آیت‌الله العظمی منتظری به صورت لوح فشرده (CD)

- ۱- مجموعه آثار، متن ۵۰ جلد کتاب منتشر شده معظم‌له (یک CD)
- ۲- درسهایی از نهج البلاغه، ۱۹۵ درس - صوتی (ده CD)
- ۳- درسهایی از نهج البلاغه، ۱۹۵ درس - تصویری (شصت و چهار CD)
- ۴- درس خارج فقه (دراسات فی مکاسب المحرمه)، ۵۶۵ درس - صوتی (شش CD)
- ۵- درس خارج فقه (کتاب الزکاة)، ۷۲۲ درس - صوتی (هفت CD)
- ۶- العروة الوثقی (صلاة المسافر)، ۲۴ درس - صوتی (یک CD)
- ۷- العروة الوثقی (صلاة المسافر)، ۲۴ درس - تصویری (دوازده CD)
- ۸- درس فلسفه (منظومه حکمت، امور عامه)، ۱۱۹ درس - صوتی (یک CD)
- ۹- درس فلسفه (منظومه حکمت، امور عامه)، ۱۱۹ درس - تصویری (صد و نوزده CD)
- ۱۰- درس فلسفه (منظومه حکمت، الهیات)، صوتی (درس ادامه دارد) (دو CD)
- ۱۱- درس فلسفه (منظومه حکمت، الهیات)، تصویری (درس ادامه دارد) (بیست CD)
- ۱۲- درس خارج فقه (سب المؤمن)، ۱۰ درس - صوتی (یک CD)
- ۱۳- درس خارج فقه (سب المؤمن)، ۱۰ درس - تصویری (شش CD)
- ۱۴- از آغاز تا انجام، متن کتاب به صورت گفتاری (یک CD)
- ۱۵- روضه کافی، ۱۱۹ درس - صوتی (شش CD)
- ۱۶- روضه کافی، ۱۱۹ درس - تصویری (چهل و هشت CD)
- ۱۷- نماز عید فطر سال‌های ۱۳۸۴ الی ۱۳۸۷ - تصویری (چهار CD)
- ۱۸- درس اخلاق (جامع السعادات) - صوتی (درس ادامه دارد) (دو CD)
- ۱۹- درس اخلاق (جامع السعادات) - تصویری (درس ادامه دارد) (صد CD)
- ۲۰- اسوه پایداری - صوتی و تصویری (یک CD)
- ۲۱- کتاب همراه (کتابهای قابل استفاده با گوشی تلفن همراه با پسوند JAR) (یک CD)

فهرست کتاب‌های منتشر شده فقیه عالیقدر حضرت آیت‌الله العظمی منتظری

● کتاب‌های فارسی:

- ۱- درسهایی از نهج البلاغه (۳ جلد) ۱۱۵۰۰ تومان
- ۲- خطبه حضرت فاطمه زهرا عليها السلام ۳۰۰۰ تومان
- ۳- از آغاز تا انجام (در گفتگوی دو دانشجو) ۱۵۰۰ تومان
- ۴- اسلام دین فطرت ۶۰۰۰ تومان
- ۵- موعود ادیان ۴۰۰۰ تومان
- ۶- مبانی فقهی حکومت اسلامی (۸ جلد) ۲۵۰۰۰ تومان
- جلد اول: دولت و حکومت ۲۵۰۰ تومان
- جلد دوم: امامت و رهبری ۲۵۰۰ تومان
- جلد سوم: قوای سه‌گانه، امر به معروف، حسبه و تعزیرات ۳۰۰۰ تومان
- جلد چهارم: احکام و آداب اداره زندانها و استخبارات ۲۵۰۰ تومان
- جلد پنجم: احتکار، سیاست خارجی، قوای نظامی و ... ۲۵۰۰ تومان
- جلد ششم: منابع مالی حکومت اسلامی ۳۰۰۰ تومان
- جلد هفتم: منابع مالی حکومت اسلامی، فیء، انفال ۴۵۰۰ تومان
- جلد هشتم: احياء موات، مالیات، پیوست‌ها، فهارس ۴۵۰۰ تومان
- ۷- رساله توضیح المسائل ۲۰۰۰ تومان
- ۸- رساله استفتائات (۳ جلد) ۹۰۰۰ تومان
- ۹- رساله حقوق ۵۰۰ تومان
- ۱۰- احکام پزشکی ۱۵۰۰ تومان
- ۱۱- احکام و مناسک حج ۲۰۰۰ تومان
- ۱۲- احکام عمره مفرده ۵۰۰ تومان
- ۱۳- معارف و احکام نوجوان ۱۵۰۰ تومان
- ۱۴- معارف و احکام بانوان ۲۰۰۰ تومان
- ۱۵- استفتائات مسائل ضمان (ناایاب) ۲۰۰۰ تومان
- ۱۶- مجازات‌های اسلامی و حقوق بشر ۱۵۰۰ تومان

- ۱۷- حکومت دینی و حقوق انسان ۱۵۰۰ تومان
 - ۱۸- مبانی نظری نبوت ۱۰۰۰ تومان
 - ۱۹- سفیر حق و صغیر وحی ۲۵۰۰ تومان
 - ۲۰- جلوه‌های ماندگار (پند، حکمت، سرگذشت) ۳۰۰۰ تومان
 - ۲۱- ستیز با ستم (بخشی از اسناد مبارزات آیت‌الله العظمی منتظری ۲۸ ج) ۱۵۰۰۰ تومان
- کتاب‌های عربی:
- ۲۲- دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية (۴ جلد) ۱۱۰۰۰ تومان
 - ۲۳- کتاب الزکاة (۴ جلد) ۱۰۰۰۰ تومان
 - ۲۴- دراسات في المكاسب المحرمة (۳ جلد) ۱۲۰۰۰ تومان
 - ۲۵- نهاية الأصول ۳۲۰۰ تومان
 - ۲۶- نظام الحكم في الإسلام ۴۰۰۰ تومان
 - ۲۷- البدر الزاهر (في صلاة الجمعة والمسافر) ۲۵۰۰ تومان
 - ۲۸- کتاب الصوم ۴۵۰۰ تومان
 - ۲۹- کتاب الحدود ۵۰۰ تومان
 - ۳۰- کتاب الخمس ۴۵۰۰ تومان
 - ۳۱- التعليقة على العروة الوثقى ۷۰۰ تومان
 - ۳۲- الأحكام الشرعية على مذهب أهل البيت عليهم السلام ۱۵۰۰ تومان
 - ۳۳- مناسک الحج والعمرة ۲۵۰ تومان
 - ۳۴- مجمع الفوائد ۲۵۰۰ تومان
 - ۳۵- من المبدأ إلى المعاد (في حوار بين طالبين) ۱۵۰۰ تومان
 - ۳۶- الأفق أو الآفاق (في مسألة الهلال) ۱۰۰۰ تومان
 - ۳۷- منية الطالب (في حكم اللحية والشارب) ۵۰۰ تومان
 - ۳۸- رساله مفتوحة (رداً على دعايات شنيعة على الشيعة و تراثهم) ۵۰۰ تومان
 - ۳۹- موعود الأديان ۴۰۰۰ تومان
 - ۴۰- الإسلام دين الفطرة ۶۰۰۰ تومان
 - ۴۱- خطبة السيدة فاطمة الزهراء عليها السلام ۴۰۰۰ تومان

